



This is a digital copy of a book that was preserved for generations on library shelves before it was carefully scanned by Google as part of a project to make the world's books discoverable online.

It has survived long enough for the copyright to expire and the book to enter the public domain. A public domain book is one that was never subject to copyright or whose legal copyright term has expired. Whether a book is in the public domain may vary country to country. Public domain books are our gateways to the past, representing a wealth of history, culture and knowledge that's often difficult to discover.

Marks, notations and other marginalia present in the original volume will appear in this file - a reminder of this book's long journey from the publisher to a library and finally to you.

Usage guidelines

Google is proud to partner with libraries to digitize public domain materials and make them widely accessible. Public domain books belong to the public and we are merely their custodians. Nevertheless, this work is expensive, so in order to keep providing this resource, we have taken steps to prevent abuse by commercial parties, including placing technical restrictions on automated querying.

We also ask that you:

- + *Make non-commercial use of the files* We designed Google Book Search for use by individuals, and we request that you use these files for personal, non-commercial purposes.
- + *Refrain from automated querying* Do not send automated queries of any sort to Google's system: If you are conducting research on machine translation, optical character recognition or other areas where access to a large amount of text is helpful, please contact us. We encourage the use of public domain materials for these purposes and may be able to help.
- + *Maintain attribution* The Google "watermark" you see on each file is essential for informing people about this project and helping them find additional materials through Google Book Search. Please do not remove it.
- + *Keep it legal* Whatever your use, remember that you are responsible for ensuring that what you are doing is legal. Do not assume that just because we believe a book is in the public domain for users in the United States, that the work is also in the public domain for users in other countries. Whether a book is still in copyright varies from country to country, and we can't offer guidance on whether any specific use of any specific book is allowed. Please do not assume that a book's appearance in Google Book Search means it can be used in any manner anywhere in the world. Copyright infringement liability can be quite severe.

About Google Book Search

Google's mission is to organize the world's information and to make it universally accessible and useful. Google Book Search helps readers discover the world's books while helping authors and publishers reach new audiences. You can search through the full text of this book on the web at <http://books.google.com/>

تاریخ فیروز شاہی

تصنیف

شمس سراج عقیف

Shams Sirāj 'Aqīf

بتصحیح

ماہر فنون و علوم جامع معقول و منقول

مولوی ولایت حسین

مدرس مدرسہ عالیہ کلکتہ

حسب الحکم عالیجناب معلی القاب ڈاکٹرایف اف رودلف
ہرنلی صاحب بہادر پرنسپل مدرسہ عالیہ کلکتہ
از طرف اشیانک سوسائٹی بنگالہ

در مطبع

بہتست میشن پریس واقع

کلکتہ

در سنہ ۱۸۹۰ ع از طبع زیر نوپوشید

بسم الله الرحمن الرحيم

هو الله الاحد

قال الله تعالى وما يعلم تاويله الا الله والراسخون في العلم الآية - قال النبي صلى الله عليه وسلم قلوب الملوك ملهمون *

* بيت *

* جبهت شاه از رقم عدل و داد ^(۲)

* لوح خدائست که محفوظ باد *

حضرت بیچون بقدرت بیچگونه منزله از چوون و چرا آفریننده ممالک افزون بحکمت محکم و قدرت مستحکم خویش دو مملکت را با ملامت و سلطنت آفرید - یکی مملکت دنیاوی با زینت و زیبائی با ناز و کرشمه رعنائی - چوون ساحران بابل بدل ربائی - مخلوقات را بر کلام او گوش شنوائی - چشم را بمتاع او بینائی - دماغ را از ریح باغ او بو بوائی - دست را دست تصرف بگیرائی - پای را در طلب او دروائی ^(۳)

(۲) جبهت شاهان قبر عدل و داد * (۳) دست تصرف *

2457

17

119

844349

Digitized by Google

برای حظوظ او شیدائی - زبانرا بنکام در کام او گویائی - زه مزرعه
 اخروائی - کقوله علیه السلام الدنيا مزرعة الآخرة - دوم مملکت
 آخرت با نعمت بسیار و کرامت بیشمار ^(۲) حظ اهل دل خوش کردار
 مسکن اصحاب نیکوکار - میل دل ارباب ابرار ارواح خوب رفتار
 تمنای ستمکاران بیقرار - همه ^(۳) اخبار آثار پروردگار - قوله تعالی
 منکم من یرید الدنیا الخ *

* رباعي *

دیدیم نهان گیتی و اصل درجهان * از علت و از عار گذشتیم آسان
 در نور سپید و در سیه مانده بدیم * زین نیز گذشتیم نه این ماند و نه آن
 حکمت علیم و قدرت قدیم انواع نعیم بلطف کریم با شفقت عظیم
 باستقامت مستقیم بیشتر نعمت و اکثر متاع دولت درین هر دو
 مملکت بیافرید - چنانچه حضرت کبریا ^(۴) از مملکت دنیاوی خبر
 داده - قوله تعالی زین للناس حب الشهوات من النساء
 والبنین والقناطر المقنطرة من الذهب والفضة والخيل
 المسومة والانعام والحرث ذلک متاع الحیوة الدنیا
 ایضا از آرزوی اخروائی بلطف خدائی از وصف انهار و اشجار رموز
 لطیف در کنوز شریف کشاده ندا در عالم در داده - قوله تعالی
 جنات عدن تجري من تحتها الانهار خالدین فیها ابدًا

(۲) خص اهل خوش کردار * (۳) همه در اخبار * (۴) درین

هر دو مملکت دنیاوی خبر داده * (۵) خدائی * (۶) کشاده اند *

فی الجمله حضرت غنا و استغنا تاج بادشاهی این دو مملکت
 بر فرق شاه انبیا نهاده - و دواج زیبائی سلطنت این دو سلطنت
 در بر مبارک شهنشاه اصفیا پوشانیده - درگاه مصطفی و بارگاه
 مجتبی چون اصحاب تجرید و ارباب تفرید در مقام مکان
 در طلب مالک لامکان مجردوار ایستاده - دیدۀ تمنا درین هر دو
 مملکت نکشاده - قوله تعالی مازاغ البصر و ما طغی نقل از
 شرح زبور سریانی * شعر *

* انا الموجود فاطلبنی تجدنی *

* وان تطلب سوائی لم تجدنی *

* رباعی *

دنیا جم را و قیصر و خاقان را • تسبیح فرشته را صفا رضوان را
 دوزخ بد را بهشت مرینکان را • جانان مارا و جان ما جانان را
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم جرعه ازین ساغر بدو گروه با شکوه^(۴)
 یکی علما و مشائخ یقین درم سلاطین طالبان دین چشانیده - و برای
 اقامت این دو مملکت خلعت مقامات سلطنت پوشانیده - و این
 هر دو طائفه را بسطور مسطور آگاهانیده - چنانچه در باب علما و مشائخ^(۵)
^(۶)

(۲) تاج بادشاهی رعنائی این دولت دو مملکت • (۳) و دواج زیبائی

اصفیا پوشانیده جامه سلطنت این دو سلطنت در بر مبارک شهنشاه اصفیا

پوشانیده • (۴) بر دو • (۵) مسطور • (۶) فرموده •

رضوان الله عليهم اجمعين بعبارت و استعارت فرموده - الشيخ في
 قومه كالنبي في امته - همچنان از حال احوال سلاطین بمنابت
 امامان دین باشارت بشارت و مهارت بصارت بینا گردانیده - قوله
 عليه السلام لولا السلطان لاكل الناس بعضهم بعضا
 مقامات زمره سلوك از عد و حصر و وهم و فکر بیرون است - قاعده
 فائده جواهر معانی هریک مقامات چون بحر جیگون - و رموزات
 غورات از قعر سیگون - معده این ضعیف اعنی شمس سراج عقیف
 (که مورخ تواریخ تاجداران است) از اندیشه شرح چند مقامی
 از گنجینه دینیه فهم و سفینه وهم خویش بغوامی دست آورده
 میان روش مقامات اهل سلوك و طریق و روش درجات زمره ملوک
 بمنزل و تمثیل گفته - چون هر این گوهر بادله عقلی و براهین آن
 بکنایه نقلی سفته شرح ده مقام از مقامات مذکور بسطور مشهور
 نوشته - تبرکا بکلام مجید و فرقان حمید - کقوله تبارک و تعالی
 و اتمه‌ناها بعشر الخ *

* بیت *

* سلک سخن را چو در افشان کنیم *

* پیشکش حضرت شاهان کنیم *

مقام اول شفقت است - گوهر شفقت از قعر دریای دل بتأثیر

(۲ ن) الهانی • (۳ ن) روش • (۴ ن) بمنزل • (۵ ن) چهر این گوهر •

ازسواج ارواح با عالم^(۲) آب و گل است - اخبار این آثار و شعرا
 این انوار از حضرت پروردگار است - کقوله تعالی لا تقنطوا
 من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا - چنانچه
 علما و مشائخ رضوان الله علیهم اجمعین بر عامه خلائق
 مشفق تر از ابوی و مهربان تر از والدین اند - طالبان مقصود را
 بمطلوب میرسانند - و جویندگان محبوب را راه برتری و بهتری
 مینمایند - بر عموم خلائق باحسان جزیل برمی آیند - گوی لطف
 بچوگان تربیت در میدان شفقت بسبقت میرسانند^(۳) - جمیع
 خلائق را احتیاج^(۴) بعلماء و مشائخ است - همچنین سلاطین از تاثیر
 یقین بر جمیع مخلوقات مهربانی از سر شفقت مهربانی کنند
 بآن عظمت درجات پیش کل موجودات خوان تربیت بآسانی برند
 لاجرم بر عامه خلائق بصف^(۵) باران ابر بهاری بدر باری بقوت^(۶)
 هوشیاری و همت بیداری بر آیند - چنانچه اهل دور بمستور گزارند
 اصحاب نزدیک و ارباب رفیق در بوته حیرت بر آتش غیرت بگذازند
 بیگانگان در دایره یگانگی گوهر خویش نمایند - یگانگانه از کثرت شفقت
 و لذت عاطفت عقد دوستی بر دوستی افزایند - خلائق بهفداد و در
 گروه زیر سایه چتر سلاطین آرام گرفته اند - مبدا بلکه آن لحظه^(۷)
 مبدا که از زبان شهریاران و لسان جهان داران لفظ بی شفقتی

(۲) علم • (۳) می ربایند • (۴) اختیار • (۵) ن • بصنعت •

(۶) ن • بقوت • (۷) ن • مبدا که از زبان آید بدون مبدا بلکه آن لحظه •

بر زبان رود و یا خطرۀ عذف در خاطر ایشان گذرد - عالمی را زیانی
 بجانی و جهانی را غم آب و نانی پیش آید - کیخسرو از وزرا
 سوال این احوال بدین منوال کرد - که اثر خطرۀ بی شفقتی
 بادشاهان و موجب بی لطفی شهنشاهان در حق خلایق چیست
 گفتند چون در شیرینی بزمان واحد^(۳) بحکمت محکمۀ احد
 بی واسطۀ موجودات و کوشش مخلوقات اثر ترشی پدید آید
 جوهر گوهر شفقت بیش بها است - قیمت آن ندانند مگر مشائخ
 اهل یقین - و بهای آن نشناسند مگر سلاطین طالبان دین - هر چند
 در دل شهریاران اثر شفقت بر عامه بیشتر - ضیای انتشار نیکنامی
 گیتی مداران در چهار رکن عالم زیادت تر - مقام شفقت مر تاجداران
 را دولتیست هنی - و نعمتیست سنی - چنانچه آن مشفق کونین
 و صاحب تربیت اهل خافقین بشارت بشارت میدهند - علیه
 الصلوة والسلام - التعظیم لامر الله والشفقة علی خلق الله
 صدق یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم - مقام دوم عفو
 است - عفو از غایت هیبت پروردگار و نهایت عظمت جباری کردگار
 است - کقوله تعالی افرحسبتم انما خلقناکم عبداً و انکم الینا
 لاترجعون - چنانچه علما و مشائخ رضوان الله علیهم اجمعین
 از هیبت قهر الوهیت و حدت سطوت ربوبیت در دریای تحیر
 بیهوش - و در میدان تفکر مدهوش اند - طاعت خود را بنظر معصیت

نگرند - و عبادات حسنه را سیئات پندارند - نخم عمل اندر کشت
 خوف و رجا کارند - بر جمیع خلائق بنظر عفو نگرند - در مقام شفاعت
 دست بدعا بردارند - که الدعاء من العبادۃ - همچنین سلاطین
 از سریقین همیشه عفو را دثار و شعار خود ساخته - گوی حلم بچوگان
 علم در میدان همت باخته - مرکب سعادت بجانب نعمت ناخته
 وصف^(۲) این طائفه بحدیست که بیشتر از جنایت صغائر و کبائر
 باز آمدند - چنانچه هارون رشید با مراد مزید پسرزالی خراشیده
 حالی با نقصان جمالی از گمانی^(۳) در خر فرستاده - زال از سراهوال
 احوال سبب قیل و قال^(۵) رخ بر رخ خلیفه نهاد - حجاب باب^(۶)
 شتاب عصا بدستش داد - زال ازین مثال بادل ناشاد دست حاجات
 بمذاجات کشاد - از اثر مهابت اجابت دل معظم^(۷) خلیفه و جگر
 مکرم گرم گشت - پسر زال بیحال را از شفقت کمال خلعت شریف
 و کسوت لطیف در بر نهاد - منادی^(۸) بنادی ندا در داد - هذا احسن
 الفعل و اکمل العمل - عیار زر عفو بر محک عمل سلاطین طالبان
 دین توان شناخت - لولو و مرجان حلم در دریای مرج البحرین
 شفقت ایشان توان یافت - درگاه عظمت و بارگاه عزت این مقام
 دائم مصفا است - چنانچه آن غواص بحرین و آشنای بحار کونین

(۲) در وصف • (۳) از کمالی • (۴) حین - للمصمم - حبس •

(۵) قتل و قتال • (۶) بقباب • (۷) خطیر خلیفه نرم و جگر

مکرم گرم گشت • (۸) منادی بمنادی •

فرمود - قوله عليه السلام واذا تسمع تسمع^(۲) - صدق يا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم - مقام سوم عدل و فضل است - مقام عدل از نتیجه خوف لم یزل است - و جرعه از جام کلام این ذوق - قوله تعالى و زنا با لقسطاس المستقیم چنانچه علما و مشائخ رضوان الله علیهم اجمعین در همه احوال چنگ در دامن عدل زده - و دست در آستین فضل کرده - هراینه بر آئینه عدل نظر برده نباید بر چهره جمال هست کلف قیل و قال نشیند^(۳) و رخساره جمال کمال نقصان بیند - بهر مرتبه که از مراتب سینه^(۴) سلوک رسیده پایه عدل و فضل را محکم جنبانیده - و خلایق را بنعمت دینی رسانیده - و دولت دنیاری ایثار کرده - چنانچه قول مشائخ در عالم لطائف است - الشیخ یحیی و یمیت - ای یحیی القلاب و یمیت النفس - همچنین زمره ملوک بمتابعت فرقه سلوک در دور عظمت و طور مکنت خویش لوای عدل افراشته و علم دولت فضل را پیراسته - تا هیچ مظلوم مغموم نباشد - و قوی بمظنه قوت تارک ضعیفی نخرشد - بدین سبب همیشه درگاه عدل و بارگاه فضل را آراسته دارند - از آثار عدل بر حالت مظلومان پردازند و از انوار فضل مسکینان را بنوازند - گویند خدام شاه عز الدوله ماده کلو زالی را بغضب ذبح کرده - شاه عز الدوله بران زال در عدل کشاده و مرزده

(۲) اذا سمع تسمع - اذا سمع تسمع • (۳) کلفت • (۴) شنید •

(۵) سرایت •

فضل بر کفش نهاده یازده مانه گاو زال را داده - یکی از غایت
 عدل - ده از نهایت فضل - راست است از تأثیر این چنین
 طاعات سیئات بحسنات بدل گردد - کقوله تعالی بیدل الله
 صیئاتهم حسنات - چنانچه آن عادل کونین و برگزیده خافقین
 نشان آن بعیان داده - کقوله علیه السلام - عدل ساعة خیر من
 عبادة سنین سنة - صدق یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 مقام چهارم مقاتله و محاربه است - محاربه از نتیجه امر پروردگار
 است - کقوله اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم - مقاتله
 ظاهرست - و محاربه باطنیست - چنانچه علما و مشائخ قدس
 سرهم در میدان مسجد برای ادای نماز و مسألت نیاز بوقت راز
 صفوف برکشند - و دنبال امام تحریمه بندند - مثال آن بدین
 منوال است - قوله تعالی و الصافات صفا - بهنگام صلوة
 و ایام صلوة با ابلیس پرتلبیس و با نفس اماره خسیس بعنایت
 آلهی و فیض نامتناهی مظفر و منصور بازگردند - غنائم^(۳) مرحمت
 رحیم و کریم را بخش کنند - نشان آن عطا در ایشان عیان است
 قوله تعالی و سارعوا الی مغفرة - آن طالب اسرار روحانی
 خواجه عین القضاة همدانی علیهم الرحمة و الغفران در تمهیدات خود
 درر براهین ثبانات سفت - گفت الانبیاء یصلون فی القبور

(۲ ن) مآثره (۳ ن) غنائم مرحمت رحیم و کرامت کرم کریم را

بخشش کنند (۴ ن) در شان

پیشروان امت و مقتدایان ملت درون صومعه گور بطلب راز
 نمازند^(۳) - همچنین سلاطین در وقت قتال و هنگام پیل مال در میدان
 جلالت و مقام شجاعت انواع جنود مبارزان آراسته و اکثر صفوف
 مجاهدان پیراسته کنند - با دشمن دوست که دران طغرای اوست
 در آریز کنند - دران حالت با کمال جلالت جان بر کف نهاده
 و خود را بخدا ودیعت داده در دریای غزا از سر صفا غوطه زده^(۴)
 گوهر لطیف و جوهر شریف بدست آرند * مصرع *

* واللّه بهر غوطه که آرد گهری را *

بکرم ربانی و نعم سبحانی^(۶) اول از سرمیدان جلالت مظفر و منصور^(۷)
 باز گردند - غنائم که آن عطای ربانی و بخشش سبحانیست میان
 خویش بخش کنند - این بشارت از اشارت پروردگار و خصمی لیل
 و نهار است - قوله تعالی و یسئلونک عن الانفال قل
 الانفال لله و الرسول - چنانچه آن مبارز صفوفین و مجاهد معرکه
 جنودین مر اهل نبرد را جامهای لطف از جامدار خانه تربیت
 میپوشاند - و جامهای شراب مرحمت از شرابخانه شفقست بسبقت
 میپوشاند - قوله علیه السلام الجنة تحت ظلال السیوف
 صدق یا رسول الله صلی الله علیه و سلم - مقام پنجم ایثار و افتخار

(۲) معتقدان * (۳) در نیازند * (۴) خورند بهر غوطه * (۵) ن

که بهر غوطه که آرد گهری دیگر را * (۶) آسمانی * (۷) میداوست *

است اخبار آثار ایثار از لطف پروردگار است - قوله تعالى
 لن تنالوا البر حتى تنفقوا مما تحبون - چنانچه علما و مشائخ
 رضوان الله عليهم اجمعین از غایت لطف نعمت کونین بر خلایق
 خافقین ایثار کردند - شراب انس که از حضرت قدس در کام جان
 ایشان رسید جرعه در کام ناکامان باهتمام تمام ریختند - و اثری در
 دلهای مستحقان آمیختند - ساقی وحدت باده مغفرت دمبدم گرد
 شان گردانیده - قوله تعالى من جاء بالحسنة فله عشر امثالها *

* بیت *

* امروز شراب است و کباب است شقای^(۳) *

* گردان شده در جمع همه لطف خدائی *

آن صاحب سلوک دستور مشائخ و ملوک در مرصاد العباد نبشت
 که قیمت گوهر ایثار از قیاس گفتار بیرون است - همچنین سلاطین
 اهل دین در مدت ایام و طور اعوام خویش بر جمیع خلایق بایثار
 بسیار برآیند - آنچه برایشان رسید از نقد و جنس بطالبان^(۴) آن چیز
 بچیز پیش آمدند - و مراد ایشان پیش ایشان نهادند - حق بمستحق
 رسانیدند - بلکه این طائفه جان بخش باشند - هم ازین حال^(۵) است که
 گوهر ایثار شرف تکه^(۶) تاجداران و اعظم مرتبه بختیاران است - آنکه
 گویند (نیرو جراحات و جوان مردی راحت) راست است - چنانچه

(۲) اختیار • (۳) شقای • (۴) و طالبان • (۵) جایست •

(۶) تکیه •

آن صاحب ایثار کونین^(۲) در مقام قاب قوسین گفت - قوله علیه السلام
ادخال السرور في قلوب المومنین صدقة - صدق یا رسول الله
صلی الله علیه و سلم - مقام ششم عظمت و رعب است - عظمت از
عطای ربانی و لطف سبحانی - قوله تعالى اطيعوا الله و اطيعوا
الرسول واولی الامر منکم - درین محل اسرار آهی و رموزات^(۳)
نامتناهی بسیار و بیشمار است - کشف سر الربوبیة کفر^(۴)
اگرچه اکابر مشائخ رضوان الله علیهم اجمعین در بعضی اوقات در
امورات ظاهری لآبی^(۵) اسرار باطنی (از غایت شکر آتش خلیل^(۶)
تقلید) سفته - تا فریقین با عظمت و هیبت باشند - در مقام مکنت
بر سریر امامت بمتابعت سنت زندگانی کنند - لیکن اصحاب اوسط^(۷)
(بخیار اختیار مختاربینی که خیر الامور اوسطها چنانچه علما و مشائخ
قدس الله سرهم العزیز همیشه با عظمت و مکنت باشند) ورزش
روش باعندال بر حسب حال کنند - زیراچه جام درد نوشان
شراب فاتبعونی اند - و جامه پوشان خلعت یحببکم الله - سلوک^(۸)
با هیبت و جلالت اختیار کرده اند تا خلایق کونین طرفه العینی
بنعمة دینی رسند - همچنین سلاطین اهل یقین دائم با عظمت
و مکنت باشند - تکه عظمت تاج شهریاران شرف جهانیان - و طراز

(۲) جوهرمردی • (۳) امورات • (۴) لو کشف سرالوہیة کفر •

(۵) لقای • (۶) از غایت شکر شکرانست • (۷) صریح • (۸)

در بعضی نسخه از سلوک تا لفظ اختیار نیست •

مکنند تاجداران سعادت عالم و عالمیان است - دو در قیمتی و گوهر
بی قیمتی^(۲) لطف و قهر شرف درگاه و بارگاه ایشان است - در مقام عظمت
و محل مکنند گاهی شراب تلخ قهر بجام لطف بدشمنان دهند
و گاهی شراب^(۳) لطف در جام قهر برکف دوستان نهند - چون خورشید قهر
جلال بادشاهان در تابش آید قهر لطف برقعۀ^(۴) عفت بر چهرۀ جمال
خود آویزد - چون قهر لطف شهنشاهان بر مشرق شفقت برآید
آفتاب قهر با آن جلالت غضب افتد و خیزان در سایۀ^(۵) قهرمان
جلالت درآید - تا فریقین را از دائرۀ ادب پای بیرون نیاید - اثر
حدت و غیرت شهریاران است در محل غضب ذره از شریعت
تجاوز نکنند - و در هنگام لطف چون شانه سرموی فرونگذارند
آنکه اعظم ترین موجودات و معظم ترین مخلوقات است گوهر ناسفته را
سفته در محل لطف گفته - اسلم اخوانی - و در مقام قهر فرمود
قوله علیه السلام انا غیور واللّه اغیر منی - صدق یا رسول الله
صلی الله علیه و سلم - مقام هفتم هوشیاری و بیداریست - بیداری
از بسیاری عقل و کثرت فهم دل است - و این تعلیم از حضرت لم یزل
است - و در قرآن بسیاری محل است - قوله تعالی یا بنی
اسرائیل اذکروا نعمتی الّتی انعمت علیکم - چه بسی اعدا

(۲) در بعضی نسخه لفظ بی قیمتی موجود نیست • (۳) در بعضی نسخه

گاهی شراب لطف بدشمنان دهند • (۴) عتق • (۵) قهرمان جلالت •

در کمین اند - تادرّ تمین و نگین یقین دین بر بایند که اربعه اعدا
هریک اعدا در مملکت ظاهری و سلطنت باطنی^(۲) به تیغ زدن
و بیخ کندیدن مشغول اند - پس چنانچه علما و مشائخ رحمة الله علیه^(۳)
بنائیر فضل آله از غایت هوشیاری بنهایت بیداری در امور پروردگار
و خصمی لیل و نهار لحظه غافل و لمحّه عاطل نبوده خلأ نق را براه
دین راه نموده از کثرت هوشیاری بیداری شبها اختیار کرده و بسی
از تعینات نهار برآورده تا مملکت شهر دل و حصار قالب آب و گل
ازان غوغای خطرات اربعه محفوظ ماند - تا کار این طائفه بجائے
کشد و مقام این بمحلّ رسد که اسرار مکنون کون بر ایشان مکشوف^(۴)
گردد - آنکه گویند برگه که از درخت جدا میشود این طائفه را معلوم
است راست است - همچنین درگاه شهریاران و بارگاه جهان داران
بحکم^(۵) سبکبانی و تاثیر آسمانی از دوست و دشمن خالی نیست *

* مصرع *

* چه دشمنان حسودند و دوستان غیور *

سلاطین در امور ملکی و قضایای مالی طرفه العین خالی نیند^(۶)
اگر لحظه در ارکان ملکی قلیله فرو گذاشت شود در دل تاجداران
تعلق کثیر پدید آید - و اگر لمحّه در قانون مالی بشری ضائع رود

(۲) بنقب * (۳) مشغول ارایش * (۴) لفظ مکنون کون در بعضی

نسخه موجود نیست * (۵) بحکومت * (۶) سلاطین در امور

قضایا الی طرفه العین خالی *

اکثر افسوس در باطن ایشان ظاهر گردد - همه سلاطین طامعان دین در استمالت درگاه بیداری بیدار و ترتیب بارگاه هوشیاری هوشیار بوده اند آنکه گویند بدگمانی یکی از علامات هوشیاری بر مقامات بیداریست راست است - تا کار این کار بجائے کشد - و مقام این مقام بمقام رسد - که در مملکت بادشاهان و سلطنت شاهنشاهان از غایت هوشیاری و نهایت بیداری اگر مورچه^(۴) از اثر تمنا قدم هوا از بساط وفا پای بیرون نهد از سطوت تاجداران و حدت قهر جهانداران سوخته گردد که لودبت نملة الاحترقت - چنانچه آن هوشیار ترین عالمیان و بیدار ترین جهانیان فرمود قوله علیه السلام عجلوا بالصلوات قبل الفوت - صدق یا رسول الله صلی الله علیه و سلم - مقام هشتم انتباه و عبرت است - انتباه از نتیجه خوف آله و اثر تاثیر هیبت جلال و عظمت کمال حضرت الله است - مخلوقات کونین و موجودات ثقلین در تحت این ندا نیست و پست اند - قوله تعالی لمن الماک الیوم لله الواحد القهار - چنانچه علما و مشائخ رضوان الله علیهم اجمعین از غایت خوف بی قیاس و نهایت حراس انتباه از افعال قبیحه پیشینیان کنند - و دست امید در دامن اعمال صالحه ایشان زنند - تا جهاز عمل و زورق امل^(۶) در مرج البحرین خوف

(۲) در احتمالات درگاه بیداری و تربیت بارگاه هوشیاری بوده اند •

(۳) ن - هر - مر • (۴) مواجهه او • (۵) ن - لودنون نملة الاحترقت •

(۶) ن - و زورق در موج بحرین •

و رجا جاری گردد - آنکه گویند انتباه از لطف آله است راست است
 همچنین سلاطین بروش متین تاج انتباه بر سر دواج عبرت در بر
 همیشه بر بساط مکنت متفکر و متمکن باشند - گاهی مرکب انتباه
 در میدان عبرت نازند - پیل بند غیرت برای نفرت برانند - فرزین
 بند نفس را شهرخ ندامت نمایند - تا بر حریف هوا و حرس
 مقدمات نقد برد پیش آرند - دعوی برد قطعی کنند - برین مقام^(۲)
 دائم قائم باشند اگر مبدا بر ضد این تصور کنند نعوذ بالله من الحور
 بعد الکور - چنانچه آن منتبه ثقلین و صدر نشین بساط قوسین فرمود
 قوله علیه السلام السعید من وعظ بغیره صدق یا رسول الله هلی الله
 علیه و سلم *

نیک بخت از بلا کران گیرد * عبرت از کار دیگران گیرد
 مقام نهم فتح و نصرة^(۴) است - این مقام دائم قائم از عنایت آهی و فیض
 بی غایت نامتناهی است - قوله تعالی انا فتحنا لک فتحا مبینا
 نصرت ظاهری است - و فتح باطنی - ظاهری در عالم ملک است
 و باطنی در ممالک ملکوت که آن را مملکت قلب خوانند - چنانچه علما
 و مشائخ رضوان الله علیهم اجمعین دائم برای فتح دل و ضبط آوردن
 حصار آب و گل حریص باشند - تا جواهر اسرار الوهیت و گوهر آثار انوار
 ربوبیت که در گنجینه تن و سفینه بدن مدفون است بدست ایشان آید
 و پای همت بدانجا در آید تا مستحقان اهل استحقاق و طالبان اسرار

(۲) مقدمات پیش آرند * (۳) مرد قطعی * (۴) نصرة

آفاق را ازان جرعه^(۲) رسانند - و لذت آن بگم جان ایشان چشاندند - اگر صد بار از کردار خود نا امید شوند هزار بار مردانه وار دست در دامن امیدواری زنند - آنکه گویند این قوم خود نخورده خورانیده و خود نهوشیده پوشانیده راست است - همچنین سلاطین دوربین همیشه برای قلعه کشائی و مملکت آرائی حریص باشند * * بیت *

گدا را کزد یک درم سیم سیر * فریدون بملک عجم نیم سیر
همیشه برای فتح قلعه و ضبط ممالک بدل و جان کوشند - دائم جام شراب این طمع مالامال نوشند - عیاروار درین کار باقوت بسیار قصد کنند - اگر صد بار نا امید شوند هزار بار دست بحبل امیدواری زنند - از شجره لطف کم من فئته قلیله بثمره^(۳) و مارمیت اذره میت
بر گیرند *

شهانرا بهنگام کین خواستن * ببايد چنین لشکر آراستن^(۴)
چون بعنایت سبحان و حمایت فیض رحمان مقامی بدست
شهرباران آید و در محلی قدم مبارک ایشان در آید بسیاری خزائن
جواهر لطیف و گنجینه دفائن شریف در قبض آید - عطای کبیر
بخلق کثیر رسد - جهانی بوستان و عالمی گلستان گردد - و فرحت^(۵)
در دلهای احبا افزاید - حدت در قلبهای اعدا در آید - آنکه گفته اند^(۶)
(دوست در بالیدن و دشمن در کاهیدن) راست است - چنانچه آن^(۷)

(۲) جرعه جرعه • (۳) نمره • (۴) شهانرا ببايد چنین لشکر
آراستن • (۵) نحب • (۶) نخلت • (۷) نازیدن

صاحب فتح اسرار ربوبیت مظفر و منصور انوار مملکت الوهیت فرمود
 قوله عليه السلام ^(۲) رزقی تحت رمحی - مقام دهم کیاست
 و فراست است - و هو فی المقصود والمطلوب - گوهر کیاست
 از نتیجه علوم مکتوبات لدنی و رموزات آن از عالم عوالم سنی است
 قوله تعالی و ما اوتینم من العلم الا قليلا - شاه کیاست
 خطاب فراست اسم اعظم در مکتب قدس از معلم انس ^(۳) آموخته
 اعني علمني ربي - هم ازینجا است که فراست هر مردی
 و کیاست هر فردی بر اندازه خود وی است - چنانچه علما و مشائخ
 رضوان الله علیهم اجمعین در هر مقامی که گامی نهاده
 شیرینی ^(۴) از رموزات کیاست در هر گامی چشانیده و در هر مشربی
 که کیاست بدنی ^(۵) افتاده ذوقی از چاشنی دقایق کفایت در
 هر ذهنی رسانیده آنکه گویند (اشارات کیاست این زمرة و بشارات
 فراست این فرقه بصفت بهار عام است) راست است - با آن هم
 غرض رموزات ایشان جز ^(۶) از ایشان غیره ^(۷) نداند - قوله تعالی
 والراسخون فی العلم - همچنین سلاطین طالبان دین همیشه در
 حقائق رموز کیاست و دقایق اسرار فراست بکفایت کوشند
 و همیشه جرعه از شربت غور ایفمعنی نوشند - تا زمرة خواص و فرقه ^(۸)

(۲) درینجا حدیث شریف در اکثر نسخ متروک شده * (۳) از معلم

آموخته * (۴) شیرینی * (۵) که گیاهت هر گامی چشانیده و بدنی

اوقفاده ذوقی از * (۶) خبر * (۷) چیزه ندارند * (۸) عود *

اخص خواص را ازان جرعه جرعه نصیب شود - خمار شراب کلام
و لذت جام آن پیام در کام ناکامان بگم ناکام علی الدوام باقی باشد
چنانچه آن سرمست خمخانه اسرار رموزات صحو و مسکر از جام
دقائق شکر فرمود قوله علیه السلام ما صب الله في صدري
شيئا الا وصيبتني في صدر ابن ابي قحافة^(۲) - با این هم بعض غور
رموزات لطیف و دقیقه اسرار دقائق شریف الفاظ قلیل شهریاران که
بمعنی کثیر فهم شود شهریاران دانند - المقصود حضرت فیروزشاه بتوفیق
آله بفرست و کیاست خویش از آثار کنایت ملکی مدت چهل سال
کمال بر تختگاه دارالملک شهر دهلی بادشاهی رانده - خلایق را
پرورده - چنانچه^(۳) درین مدت بعنایت الله تعالی برگي از شاخ ملکی
نجنبید - اکنون آغاز کرده آید شرح مناقب حضرت فیروز شاه *

ذکر مناقب سلطان الاعظم حضرت فیروز شاه انار الله برهانه

آن ختم تاجداران و آن خاتم بختیاران آن سالار قافله خسروان
کبار و آن خطیب منابر سروران نامدار آن دوران امان و آن امان
دوران آن شرف سلطنت و آن سعادت مملکت آن روشن کنند
شریعت و آن منور دارند طریقت آن بهروزی یافته از حضرت آله
سلطان الاعظم فیروز شاه قدس الله سره العزیز بتاریخ بیست و چهارم

(۲) ابی بکر • (۳) ائثار • (۴) مدتی • (۵) ن) مناقب •

ماه محرم مکرم (سنه ۷۵۲ اثنین و خمسين و سبعمائه) جلوس نمود - چهل و پنج ساله در ملک نشست - مدت دور ملک سی و هشت سال و هشت ماه بود - چنین گوید ضعیف نحیف شمس سراج عقیف مورخ این تواریخ و مصنف این تصانیف سلطان فیروز شاه سپید پوست و بلند بینی و کشیده محاسن بود - نه از حد دراز و نه از غایت حد کوتاه بالا - در فربهی و تنگی معتدل مینمود تاجداري مشفق و مهربان بود - حلمي بی اندازه و خلقي وافر داشت - اولیا صفت علما احوال بود - لشکر نواز رعیت پرور در خلق نصیب از خلق محمدی داشت - در حلم بغایت - اگر زمره عمال از آثار اسرار اهل صد خیانت میکردند هیچکس را بکلام هم نیاززدی بلکه حضرت شاه فیروز درون کلاه کشیده کوشک نزول که پیش دربار شهر فیروز آباد است اینکه دستور سلاطین سلف بود نوپسانیده - و هم دران محل کتابت کفانیده - که سلاطین پیشین را برای مدار ملک این بیت دستور بود بدین بیت امام خود ساخته * * بیت *

ملک را مگر قرار میخواستی * تیغ را بقرار باید داشت

بعده فرود آن محل حضرت شاه فیروز الملک^(۴) از حال احوال کمال خویش ثبت کفانیده - اگرچه سلاطین پیشین را این بیت دستور بوده و این از گمان ایشان^(۵) رخ نموده (مگر قرار ملک بتیغ است)^(۶)

(۲) جمله پنج سال * (۳) ملت * (۴) فیروز الملک اکمل .

(۵) کمال * (۶) بدیشان *

این خطر در خاطر ایشان نگذشت که قرار ملک بامر مالک الملک است - این ندانست که مادر بیچاره بچندین مشقت فرزند بزاید نه ماه شدت و مشقت حمل بکشد - و مدت دو نیم سال شیر دهد - زحمت ولادت بیند - نشاید یکایک جانی را بیجان کردن سلطان فیروزشاه همدران محل از حال اختیار خود باز نموده که ما این بیت دستور خود ساختیم *

نگه کن که چون مادر مهر سنج * بران طفل خود چند بردست رنج
 دران مقام حضرت فیروزشاه نیکام این نثر^(۲) نویسانیده (چون ما این^(۳)
 دستور خود ساختیم و حاجات حاجتمندان بر نهج معدلت بر آوردیم
 الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی بغیر تیغ چندان هراس ما در دلهای
 خواص و عوام انداخت که جمله عالم بسوی ما شتافت) سبحان الله
 حضرت فیروزشاه ختم تاجداران دارالملک دهلی بود - و امان دوران
 بود - که در عهد دولت او مدت چهل سال کمال لشکر مغل از لب
 آب سند جانب دهلی نیامده - بلکه درین مدت از غایت خلق
 بسیار و ایثار زر نا شمار و لشکر بردی بکوشش بسیار و رعیت نوازی^(۴)
 بتکرار هیچ کسی با قوت بسی بیک نفسی انگشت مخالفت
 نجفبانیده - چنانچه شیخی واصلی سالکی در آخر عهد سلطان
 بدین مورخ گفته که وقتی من بوقت صبح برای وضو لب
 آب جون میرفتم - واصلی دگر دران محل وضو میکرد - بمن گفت^(۵)

(۲) نیز (۳) این بیت * (من) کوشش * (۵) بومن * برین *

ای فلان میدانی درون این کوشک کیست - یعنی سلطان فیروزشاه است - که بلاهای جمله عالم زیرپای اوست - آنروز که او ازین جهان برود معلوم جهانیان شود - فی الحاصل همدران چند سال از آثار تقدیر حضرت ذوالجلال و اسرار حکمت برقرار حضرت فیروزشاه خوش خصال ازین جهان سفر کرد - حضرت دارالملک دهلی زیر و زیر گشت - بلکه آخر الامر بنهب مغل پیوست - ایضا همدران سال زمره حجاج و فرقه حاجیان محتاج از ثواب زیارت کعبه مبارک محروم ماندند - همدران ایام راریان شیرین کلام چه از زمره خواص و چه از فرقه عوام باز نمودند که پسر سید اجل آنکه امیر مکه مبارک بود برادران او درین سال او را کشتند - در مکه مبارک شور افتاد جمله قوافل که از اطراف و انکاف جهان برای طواف خانه کعبه آمده بودند محروم باز گشتند - زیارت میسر نیامده - در خبر است - چون عالمی از جهان سفر میکند رخنه در دین می افتد که تا قیامت مسدود نگردد - همچنین حضرت فیروزشاه یکی از اولیای الله بود - مدت چهل سال الله تعالی ولایت آدمیان جهان بدو تفویض نمود - بعد از رفتن او رخنه در مملکت دهلی افتاد که خلایق دهلی سر در جهان نهاده - و اگر حکم خدا باشد تا قیامت اگر مسدود گردد - بارها درین گفتارها خدمت شیخ قطب الدین مغور رحمة الله علیه خواهجۀ خواهجۀ این مورخ فرمودی سلطان فیروز

شیخی است از مشائخ طریقت که تاج شاهی بر سر دارد - ایضاً سلطان فیروز در فتح و فیروزی بجای بود هر کجا که رخ نهادی بفرمان خدای تعالی بغير تیغ فتح آن مقام دست دادی - و بغير جنگ فتح شدی - تا کار اسلحه در عهد فیروز شاهی بحکمت آهی بجائ رسیده و بمرتبه کشیده که خلائق دهلی جنگ فراموش کرد - بلکه اسلحه را ارزش نماند - ایضاً در عهد دولت فیروز شاهی بعنایت حضرت آهی ذره ظلم بر کس نرفت که شمه عدل بر کس نکرد زیراچه حرفت ظلم خصلت احسن تاجداران نیست - و اگر سلطان فیروز در عهد خویش شیوه عدل پیش گرفتی هیچکس طاقت عدل نیارودی - حضرت فیروز شاه بالهام آله بر عموم خلائق درگاه مدت چهل سال حکم کرده - و شیوه حلم در جمیع ادیان مستحسن است - خصوصاً در دین اسلام - فکیف از زمره شهریاران اهل اکرام که در مقام مثلثه اند - کقولہ تعالی اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم - و همچنین الله تبارک و تعالی سوره یوسف را در قرآن بر حبیب خویش احسن القصص خواند و آن احسن چه بود - اعني برادران مهتر یوسف علیه السلام بر مهتر یوسف جفاهای بسیار کردند - گاهی از پدر جدا گردانیدند و گاهی در میان چاه تاریک برایک انداختند - و گاهی بچند

درم قلب فروختند - بدین سبب مهتریوسف چندان مشقتها
و محنتها دیده که آن قصها در تفاسیر مسطور است - چون مهتر
یوسف بعد از شدائد بسیار و مکائد بیشمار بملک مصر رسیده
و برادران مهتریوسف از سبب گرانی غله و حیرانی آن از کنعان
در مصر آمده بعد از گفت بسیار و شنود بیشمار مهتریوسف
نیکی کاره خود را بر برادران اظهار گردانیده - درین محل برادران
ترسیده - نباید که مهتریوسف انتقام خود بکشد - مهتریوسف
بر ایشان گفته که ای برادران من هیچ خوف و هراسی بسوی خود
راه نباید داد - میان ما و شما هرچه رفت جمله چیزها بتقدیر
اوست هر جائی که از وجود شما آمد و هراں جنایتی که از ذات
با برکات شما صادر شده بتمام بخشیدم - و عفو گردانیدم - اگر مهتر
یوسف مکافات آن جنایات طلبیدی حسن بودی - چون از سر
جفای برادران باز آمد الله تعالی این فعل را احسن خواند کقوله
تعالی نحن نقص علیک احسن القصص * بیت *

آنها که بجای ما بدیها کردند * گردست رسد بجز نکوئی نکم

* بیت *

* هر که او در راه ما خاری نهد از دشمنی *

* هر گلی کز باغ عمرش بشکفت بیخار باد *

معهدا حضرت فیروز شاه مستثنی نیز در عهد دوات خویش

بفراموشی و کیاست بیش این چنین علم ورزیده - اگر یک مد گناه کرده و آن شخص را بحضرت فیروز شاه بردند و آن شخص نوسان و لرزان بیش او رفتی بمجرد آنکه نظر سلطان فیروز بران مجرم افتاده بار کلام بلینت تمام گفتی - و از سر گناه او باز آمده اگرچه مد جنایت کبیره از وجود او صادر شده با این هم بخشیده و گناه کبیره سلاطین چیست - یا مالیست یا جانی - مالی^(۲) آنست که عهده دار بر کاره مبادا مال بیت المال تلف کند و جانی آنست که عیاذا بالله منها کسی غدر انگیزی کند اینچنین گناه حضرت فیروز شاه بخشیده - و اگر بر کسی تفتی کرده بر لبی ادب کوهن او فرمودی که در محل سلام نگذارند - چون آن شخص چند روز بوقت سواری نمودار گردیده بعد چند روز حضرت شاه فیروز از غایت شفقت و مهربانی و از نهایت مهر جانی و از بسیار شرم حضور چون مشائخ دو جهانی آنکس را باز پرس کرده - و از سر گناه او در گذشته - مگر دو چیز یکی دزد برونی سوم اشخاص خونی - زیراچه درین هر دو شخص^(۳) حقوق دیگران است - این هر دو طائفه را سیاست کرده - آری عجب کاره و بهرالعجب اسرار - سلاطین پیشین در قسم شهریاری و مدار جهانداري حلم بسیار نکرده - زیراچه در امور و اشغال سلطنت حلم^(۴)

(۲) مالی چیست آنست • (۳) هر • (۴) عذر • (۵)

شخص چنین (۶) انفعال •

بسیار زیان بیشمار دارد - ^(۲) اما چون حضرت فیروز شاه اخلاص دل و نیت صادق با حضرت الله تبارک و تعالی داشت و چندین حلم برای ریا و نفاق و نمودار خلق نبود خدای تعالی مدت چهل سال صفت حلم شیوه مستحسن او گردانید * بیت *

* نیکویی خو کن ^(۳) چون ترا دست رس است *

* کین عالم یادگار بسیار کس است *

و اگر کسی از نهایت حسد بسه بدسگالی کرده الله تبارک و تعالی آنکس را بقدرت خود خاسر و ^(۴) خائن کرده بحضرت سلطان فیروز رسانید - با این هم اگر آنکس مد جفا کرده حضرت فیروز شاه از گناه او باز آمده - و اگر خواسته مجرم را قید ^(۵) کنند هرگز بحضور آن مجرم نگفته که بند کنند - چون آن شخص را از پیش باز میگردانیدند سلطان فیروز شاه بر موکلان او بدست خود اشارت کرده که این مجرم را قید کنند - هرگز بزبان خود نگفته سبحان الله هر چند که از اوصاف سنیه و اخلاق ^(۶) مرضیه سلطان فیروز شاه نبشته میشود هنوز جرعه ایست که از دریا برگرفته ^(۷) میآید اگرچه سلطان جلال الدین را خطبایی خوش کلام بر شاخ منابر عظام باسم حلیمی و کریمی ^(۸) میسرایند اما صفت حلم سلطان

(۲ ن) تا * (۳ ن) نیکو کن چون مر ترا دست رس است * (۴ ن)

للمصحح - خائب * (۵ ن) کند * (۶ ن) اخلاص * (۷ ن) برگرفته -

بدون میاید * (۸ ن) میرانند *

فیروز شاه بکمال رسانید * بیت *

* نه حسنش غایت^(۲) دارد نه سعدی را سخن پایان *

* چو میرد تشنه مستسقی^(۳) و دریا همچنان باقی *

ایضا حضرت شاه فیروز بشارت ملک و سلطنت پیش از اجلاس در تخت مملکت از زبان چهار مشائخ نامدار یافته - اول از خدمت شیخ الاسلام قطب الانام شیخ علاء الدین نبیسه بندگی شیخ الاسلام و المسلمین فرید الحق و الشرع و الدین قدس اسرارهم - چنانچه از حال آن بشارت این مورخ ضعیف شمس سراج عقیف در ذکر مناقب حضرت سلطان غیاث الدین تغلق شاه مشرح باز دیده شمه^(۴) درین محل نیز کتابت کرده آید اگرچه تکرار تلخ نماید - اندران ایام که سلطان تغلق مقطع دیبالپور بود برای ملاقات شیخ علاء الدین قصد کرده - سلطان محمد و سلطان فیروز که دران ایام^(۵) صغیر بودند برابر رفته - دران وقت پیش شیخ علاء الدین جامه کرباس غیر دوخته کرده آورده بودند - خدمت شیخ چهار و نیم گز جامه ازان جامه پاره کرده سلطان تغلق را داده و فرموده که بر سر خود به بند^(۶) و بیست و هفت گز جامه سلطان محمد را و چهل گز جامه سلطان فیروز را داده فرمود بر سر بندند - چون این هر سه نفر ازان محل بیرون آمدند خدمت شیخ علاء الدین فرمود که این هر سه نفر

(۲) ن) آخری * (۳) ن) مست * (۴) ن) ملیح * (۵) ن) در ایام صغر

و در دیگر - در ایام صغیر * (۶) ن) بندند *

صاحب تاج و تخت شوند - عاقبت کار از آثار اسرار انفاس آن بزرگوار
 همچنان^(۲) شد - مع هذا چون خدمت شیخ علاء الدین باقی جامه
 بسطان فیروز داد حضرت شاه فیروز ختم پادشاهی کرد - بعد از رفتن او
 اینچنین شهر دهلی آخر رسید یعنی نهب گشت - المقصود بشارت
 دوم از زبان خدمت شیخ شرف الدین پانی پتی شنید - در آن هنگام
 که هر سه نفر سلطان تغلق و سلطان فیروز و سلطان محمد مخصوص
 برای ملاقات خدمت شیخ شرف الدین رفتند شیخ برخادمان
 گفت چیزی از جنس طعام پیش این عزیزان بیاورند - خادمان
 شیخ طعام در کاسه کرده آوردند - چون آن هر سه نفر دست در کاسه
 انداختند تا لقمه تناول کنند درین محل خدمت شیخ شرف الدین
 علیه الرحمة و الغفران فرمود که سه پادشاه در یک کاسه طعام
 میخورند - و بشارت دیگر از زبان خدمت شیخ الاسلام شیخ نظام الحق
 و الشرع و الدین قدس الله سره العزیز یافته - اندران ایام که سلطان
 فیروز شاه خرد بودند برای پابوس در غیاث پور رفت - خدمت
 شیخ را تواضع سلطان فیروز شاه بغایت خوش آمد - خدمت شیخ
 فرمود بابا چه نام داری - سلطان فیروز گفت بنده کمال الدین
 نام دارد - و سلطان فیروز شاه را کمال الدین لقب بود - چون
 خدمت شیخ این لفظ شنید علی الفور از زبان مبارک این نفس
 کشید - عمر بکمال دولت بکمال نعمت بکمال - و بشارت دیگر از زبان

(۲ ن) همچنان شد هر سه نفر پادشاهی رسیده •

مبارک خدمت شیخ نصیرالدین محمود شنید رحمة الله علیه
 چون سلطان محمد^(۲) دنبال طغی در تهته رفت خدمت شیخ
 نصیرالدین را برابر خود برد - چون سلطان محمد در تهته نقل کرد
 و سلطان فیروزشاه در بادشاهی نشست خدمت شیخ نصیرالدین
 بر سلطان فیروزشاه پیغام کرده که باین خلق عدل و انصاف
 خواهی کرد و یا برای این مشته مسکینان والی دیگر از الله
 تبارک و تعالی التماس کرده آید - سلطان فیروز جواب فرستاد که
 با بندگان خدایتعالی حلم و رزم و اتفاق کنم - چون خدمت شیخ
 این لفظ شنید بر سلطان فیروز جواب فرستاد اگر با خلق اینچنین
 خلق خواهی کرد ما هم برای تو از الله تبارک و تعالی چهل سال
 ملک خواسته ایم - عاقبت همچنان شد که سلطان فیروز تا چهل سال
 ملک راند - بعضی^(۳) راریان درین محل روایت کرده که شیخ
 نصیرالدین محمود سی و نه خرما برای سلطان فیروز فرستاد
 زه بشارت بر بشارت *

همیدون آغاز کرده آید از ابتدای حال سلطان فیروز

اگرچه پیش ازین خدمت مولانا ضیاء الدین برنی علیه الرحمة
 و الغفران از حالت روش سلاطین دهلی تاریخ تصنیف کرده
 و آنرا تواریخ فیروزشاهی نام نهاده^(۴) - و ابتدای آن تاریخ از جلوس

(۲) سلطان محمد ابن تغلق * (۳) آری بعض راریان * (۴) کرده *

سلطان غیاث الدین بلبن آغاز کرده - و تا نهایت ششم سال از جلوس نیک نفوس فیروزشاهی نوشته - و از احوال سلطان فیروزشاه در دیباچه ذکر سلطان صد و یک مقدمه اختیار کرده - و از جلوس تا ششم سال یازده مقدمه نوشته - و برای کثابت باقی نود مقدمه خدمت مولانا معذرت کرده که اگر حیات من وفا کند نود مقدمه دیگر نیز بفویسم - و مگر نه هر کرا الله تبارک و تعالی توفیق دهد او باتمام رساند چون نصیب خدمت مولانا نبود دران تواریخ فیروزشاهی همان یازده مقدمه ماند - چون این مورخ ضعیف شمس سراج عقیف را حضرت الله تبارک و تعالی توفیق داده بعنایت او این ابواب کشاده این مورخ آن نود مقدمه درین تاریخ درج کرده - اما از گاه زادن سلطان و بر تخت نشستن و خرامیدن بجهان^(۲) هر کرا برای مطالعه آن یازده مقدمه خدمت مولانا ضیاء الدین برنی حاجت افتد در تواریخ فیروزشاهی نظر کند - ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار *

* مثنوی *

خداوندا در توفیق بکشی * نظامی را ره تحقیق بنمای

دلی ده کویقینت را بشاید * زبان ده کافرینت را سراید

آیدون آغاز کرده فهرست ابواب آن نود مقدمه بعون الله تبارک و تعالی و توفیقه - نود مقدمه مبني بر پنج قسم هر قسمی هزده مقدمه بدین تفصیل *

قسم اول از ولادت تا جلوس هژده مقدمه

مقدمه اول در ولادت سلطان فیروزشاه - مقدمه دوم آموختن سلطان فیروز مراسم تاجداري از سلطان تغلق و سلطان محمد - مقدمه سیوم شرح جلوس فیروزشاهي - مقدمه چهارم جنگ کردن سلطان فیروز با مغلان - مقدمه پنجم بیان غلط خواجه جهان احمد ایاز باختیار^(۳) کردن پسر سلطان محمد ببادشاهي - مقدمه ششم شنیدن خواجه جهان اخبار جلوس سلطان فیروز بر تخت دولت - مقدمه هفتم روان شدن سلطان از تهذه سمت دهلي - مقدمه هشتم پیوستن قوام الملک اعني خانجهان بسطان فیروز - مقدمه نهم پیوستن خواجه جهان بسطان فیروز - مقدمه دهم مقالات اصحاب سلطان نبست خواجه جهان - مقدمه یازدهم رسیدن سلطان فیروز در هانسي مقدمه دوازدهم ملاقات شیخ قطب الدین منور و شیخ نصیرالدین محمود در شهر هانسي - مقدمه سیزدهم در آمدن سلطان فیروز در شهر دهلي - مقدمه چهاردهم نواختن سلطان فیروز خلق دهلي را و بخشیدن بقایا - مقدمه پانزدهم پیدا آوردن سلطان قاعده نانهاي جدید - مقدمه شانزدهم شرح رعیت پروري سلطان فیروز - مقدمه هفدهم غدر خسرو ملک و خداوند زاده دختر سلطان تغلق بسطان فیروز مقدمه هژدهم شرح اختیار کردن سلطان فیروز در خطبه نام سلاطین مافیه در نماز جمعه و اعیاد و بیان سکهاي سلاطین *

قسم دوم بیان مهم لکهنوتی دوکرت سواری

سمت جاجنگر و نگرکوت هژده مقدمه

مقدمه اول روان شدن سلطان فیروز سمت لکهنوتی کرت اول
 مقدمه دوم رسیدن سلطان فیروز در لکهنوتی - مقدمه سیوم
 جنگ سلطان فیروز با سلطان شمس الدین و بدست آمدن پنجاه
 پیل و کشته شدن یک لک و هشتاد هزار مرد بگاله - مقدمه
 چهارم بازگشت سلطان فیروز سمت دهلی - مقدمه پنجم بنای
 شهر حصار فیروزه - مقدمه ششم استقامت املاک - مقدمه هفتم
 ملاقات سلطان فیروز با خواجه ابن مریخ در هانسی - مقدمه
 هشتم بنای شهر فیروز اباد در کرانه لب آب جون - مقدمه نهم
 آمدن ظفرخان از سنارگانو باستغاثه - مقدمه دهم روان شدن
 سلطان فیروز در لکهنوتی کرت دوم - مقدمه یازدهم حصارپوشی شدن
 سکندر شاه - مقدمه دوازدهم صلح کردن سلطان سکندر با سلطان فیروز
 مقدمه سیزدهم روان شدن سلطان فیروز از جونپور سمت جاجنگر
 مقدمه چهاردهم شکار کردن سلطان فیروز پیلان را و اطاعت رای
 جاجنگر - مقدمه پانزدهم بازگشت فیروز شاه بعون آله از جاجنگر
 و افتادن در راه قلب - مقدمه شانزدهم رسیدن سلطان فیروز شاه
 در شهر دهلی - مقدمه هفدهم خوشی و خرمی خلایق عهد
 سلطان فیروز - مقدمه هجدهم در بیان فتح قلعه نگرکوت *

قسم سیوم شرح احوال مهم تهنه و برابر خود آوردن جام و بانهینه و وضع طاس گهزیال

هژده مقدمه

مقدمه اول اتفاق سلطان فیروز با خانجهان برای مهم تهنه
مقدمه دوم روان شدن سلطان فیروز سمت تهنه - مقدمه سیوم
نزول فرمودن سلطان فیروز در حریم تهنه - مقدمه چهارم در آویز
لشکر سلطان با تهتیان - مقدمه پنجم احتراز کردن سلطان فیروز از تهنه
و برگشتن بسمت گجرات - مقدمه ششم افتادن لشکر سلطان فیروز
در کونچی رن - مقدمه هفتم زاری کردن خلق لشکر در کونچی رن
مقدمه هشتم رسیدن سلطان فیروز در گجرات - مقدمه نهم فرستادن
خانجهان استعداد بسیار بر سلطان فیروز شاه در گجرات - مقدمه
دهم روان شدن سلطان فیروز جانب تهنه از گجرات - مقدمه یازدهم
نزول فرمودن سلطان فیروز در حریم تهنه و فراخی سال مر لشکر را
مقدمه دوازدهم گذارا شدن ملک عماد الملک و ظفرخان از لب
آب سند و جنگ دادن با طائفه سفدیان - مقدمه سیزدهم آمدن
عماد الملک در دهلی برای طلب حشم - مقدمه چهاردهم آغاز
صلح با تهتیان - مقدمه پانزدهم آمدن با نهیغه بدرگاه فیروز شاه
مقدمه شانزدهم بازگشت سلطان فیروز سمت دهلی - مقدمه
هفدهم روان شدن خانجهان باستقبال سلطان تا حد شهر مشهور

دیبالهور - مقدمه هزدهم وضع کردن طلسم گهزیال بعد از آمدن
مهم تهیه •

قسم چهارم باز ماندن سلطان فیروزشاه از سواری مهمهایی بزرگ و مشغول شدن باستمال مملکت هزده مقدمه

مقدمه اول باز ماندن سلطان از سواری مهمها - مقدمه دوم
اهتمام سلطان فیروزشاه برای جمع بندگان^(۲) - مقدمه سوم آمدن جامه
خلیفه خلد الله ملکه برای سلطان فیروز - مقدمه چهارم نشستن
سلطان در محل بارجا - مقدمه پنجم بیان فرحت و بهجت ملوک
آنروزگار - مقدمه ششم در بیان فراخی سال و از زانی نعمت - مقدمه
هفتم شرح احوال حشم - مقدمه هشتم بردن کیفیت یاران پسر
عماد الملک پیش سلطان فیروزشاه و جواب با صوات یافتن - مقدمه
نهم شرح آوردن مزارهای سنگین - مقدمه دهم در بیان شکرهای
فیروزشاهی - مقدمه یازدهم در بیان عمارتهای گوناگون که سلطان
فیروز کرده - مقدمه دوازدهم شرح یاد کردن سلطان فیروزشاه طائفه
بیکران را - مقدمه سیزدهم شرح اسباب کارخانههای فیروزشاهی
مقدمه چهاردهم شرح بیان سکه مهرشش کانی - مقدمه پانزدهم
در بیان بنای دیوان خیرات و شفاخانه با برکات - مقدمه شانزدهم

شرح جشنها - مقدمه هفدهم در بیان احوال طلب کردن مطربان^(۲)
بعد نماز جمعه بحضرت سلطان فیروز - مقدمه هجدهم در بیان نمونهایی
جدید *

قسم پنجم شرح مخلوقی سلطان فیروز و بیان نقل شاهزاده فتح خان و بیان عظمت بعض خاندان و ملوک و شرح آخر عهد او هژده مقدمه

مقدمه اول در بیان مخلوقی سلطان فیروز شاه - مقدمه دوم
در کردن نامشروعات - مقدمه سیوم سوختن زناردار پیش دربار
حضرت شهریار - مقدمه چهارم سندن جزیه از طائفه زنارداران
و کفار - مقدمه پنجم از احوال دو مرد دراز قد و یک مرد کوتاه بالا^(۴)
و دو عورت با ریش - مقدمه ششم بیان عظمت خان اعظم ناتار خان
مقدمه هفتم بیان عظمت خانجهان - مقدمه هشتم بیان
عظمت ملک نائب باریک - مقدمه نهم بیان عظمت ملک
ملوک الشرق عماد الملک بشیر سلطانی - مقدمه دهم بیان ندیمی
سید الحجاب - مقدمه یازدهم احوال ملک شمس الدین ابورجا
مقدمه دوازدهم در بیان فطرت شمس الدین دامغانی - مقدمه
سیزدهم کشتن سلطان طائفه خونیان را - مقدمه چهاردهم مشغول

(۲ ن) جشنها بانواع * (۳ ن) بیان احضار مطربان و پهلوانان * (۴ ن)

احوال پیدا شدن آدمی عجیب الخلق *

بودن سلطان فیروزشاه در آخر عمر بسمه چیز^(۲) بزرگ کردن بندیان و آراستن
مساجد و انصاف رسانیدن مظلومان - مقدمه پانزدهم وداع آخرین
با سید جلال الدین - مقدمه شانزدهم بیان ندامت سلطان فیروزشاه
مقدمه هفدهم تسلیم کردن تغلق شاه بخانجهان - مقدمه هجدهم
احوال سحر که سلطان فیروز را کرده بودند *

قسم اول از ولادت سلطان فیروز تا جلوس هژده مقدمه

مقدمه اول شرح تولد فیروزشاه (سنه ۷۰۹) تسع و سبعمانه
نقل است که پدر سلطان فیروز سپهسالار رجب نام داشت - حضرت
الله تبارک و تعالی او را بهمه چیز آراسته - سپهسالار رجب مذکور
برادر سلطان غیاث الدین تغلق غازی بود - چنانچه از حالت ولادت
ایشان این مورخ داستان^(۳) در مناقب سلطان تغلق مشرح باز نمود
المقصود چون این هر سه برادر تغلق و رجب و ابوبکر از ملک
خراسان در دهلی آمدند دران ایام عهد دولت سلطان علاء الدین
بود - حضرت علاء الدین بحکمت کبرپائی در باب ایشان انواع ابواب
عاطفت کشود - این هر سه برادر پیش تخت علائی خدمت
میکردند - چون سلطان علاء الدین شجاعت و جلالت ایشان دیده
و آثار کند آوری و دلاوری^(۴) ایشان معاینه کرده ولایت شهر مشهور
دیپالپور بسطان تغلق عطا فرمود - هراینه هر سه برادر در کار و مصالح

مشغول گشتند - سلطان تغلق را این مطلوب افتاد که برای سپهسالار رجب از دختران از رایان دیبالپور کار خیر کند - همدرین تفحص و تجسس بود بعضی معارف بر سلطان تغلق رسانیدند که دخترانه مل بهتی بغایت صاحب جمال است و بآراستگی کمال است - دران ایام بحکمت حضرت علام جمله راجگی از خواص نا عوام از طائفه مینیان و بهتیان داخل ولایت قصبه ابهر مضافات دیبالپور میآمدند - و زمین جنگل نیز داخل بود - دران ایام فرجد این مورخ اعنی ملک سعد الملک شهاب عقیف عهده داری ولایت ابهر از دست سلطان تغلق داشت - سلطان تغلق بمشورت فرجد این مورخ چند نفر دانا در باریک بینی مستثنی بر رانه مل فرستاد و گلدسته پیغام بدست شان داد - چون فرستادگان پیغام از زبان سلطان تغلق گزاردند رانه مل از غایت نخوت و نهایت رعونت الفاظ ناهموار و کلمات ناگفتار آغاز کرد - چون آثار و اسرار این اخبار بر سلطان تغلق رسانیدند که رانه مل پیغام قبول نمیکند سلطان تغلق با فرجد این مورخ مشورت کرد - بعد گفت و شنود برین قرار یافت که در تلوندي رانه مل فرود میباید آمد - و مال سالینه از روی میباید طلبید - و بمرتبه نباید سدد - روز دیگر سلطان تغلق در تلوندي رانه مل رفت - مال سالینه نقد طلبید - جمله مقدمان و چودهریان ولایت را زیر لٹ و شدت کشید - مال تمام نقد طلبید - جمله ولایت رانه مل

(۲) دختران • (۳) اند • (۴) عملداری • (۵) حاصل •

عاجز گشت - تمام خلق در مقام تلفی افتاد - دران ایام عهد سلطان علاءالدین بود هرزه شور کردن نمیتوانستند - چون دوسه روز گذشت بر خلق رانهمل سختی شد خلق بغایت تنگ آمد - درین محل بعضی راویان محقق و مخبران مدقق بدین مورخ ضعیف شمش سراج عفیف گفت چون وقت نماز شام شده مادر رانهمل که عورتی پیر بود چون شنید که سلطان تغلق بر خلق ایشان سختی میکند مادر رانهمل گریه کنان و موی^(۲) کنان درون خانه رانهمل میرفت و کلمات نا امیدي میگفت - جواهر قطرات عبرات می سفت در آنکالت دختر رانهمل با سعادت مادر سلطان فیروز اهل مهلت در محن خانه ایستاده بود - چون آن دختر نیک اختر مادر رانهمل را در گریه و زاری دید پرسید که ای جدّه این چندین گریه را سبب چیست - درینکالت مادر رانهمل گفت این گریه برای جان تو میکنم - اگر سبب تو نبوده سلطان تغلق بر خلایق این دیار چندین سختی نکرده - درین محل راوی مصدق گفت که همان دخترک جوهر گوهر صفت گوهر احسن صفت - و گفت که ای جدّه اگر بدادن من چندین خلایق شما خلاص مییابد فی الحال پیغام ایشان قبول باید کرد - و مرا مییابد گذرانید - و باید دانست که یک دختر را مغالان بردند - چون مادر رانهمل بر رانهمل رفت و آنچه از زبان دخترک شنید باو گفت پیش رانهمل نیز این کلام موافق افتاد

دل همبرین گفتار نهاد - رانه مل ابواب این راز بر فرجد این مورخ کشاد
و بر سلطان تغلق فرستاد که رانه مل دخترک خود را بسپهسالار رجب
داد - الحاصل کار خیر سپهسالار شد - و بطالع سعد و اختر میمون در
دیبالپور آورد - مادر سلطان فیروز را رانه مل بی بی نائله^(۲) نام داشته بود
چون در خانه سپهسالار رجب آمد سلطان تغلق بی بی کدبانو نام کرد
المقصود بعد چند سال بعنایت حضرت آله فیروز شاه بار گرفت - بعد
گذشتن ده ماه سلطان فیروز بوقت سعد و طالع میمون و بروز مبارک^(۳)
و همایون از کتم عدم در وجود آمد - و از تنگنای مشیمه قصد عالم
خاکی کرد - پایی مبارک خود درین جهان نهاد - در روز تولد فیروز شاه
سلطان تغلق شاه ابواب بخشش عام بر خلائق خاص و عام^(۴) کشاد
و جد این مورخ یعنی شمس شهاب عقیف نیز همدرین روز تولد شد
عزرات بزرگان این مورخ دران ایام در دیبالپور درون حرم سلطان تغلق
بر مخدومه جهان آمد و شد داشتند - بارها درین گفتارها فرجده
این مورخ گفته البته گاه گاه بود که من جام شیر خود در دهان
مبارک سلطان فیروز میدادم - و کرات حضرت سلطان فیروز شاه
با برکات در لوج کامرانی و پایة سلیمانی بر پدر^(۵) و اودر این مورخ
گفته که من شیر جد ایشانی خورده ام - المقصود چون حضرت شاه فیروز
تولد شد و بقیاس^(۶) هفت سالگی رسید بتقدیر الله تبارک و تعالی

(۲) نائله • (۳) از • (۴) عوام • (۵) ن • با یک کس در لوج

کامرانی بر پایة سلیمانی • (۶) درین • (۷) قهای •

سپهسالار رجب رخت از دار فنا بدار بقا کشید - دران روز سلطان تغلق را ماتم بزرگ پیش آمد - چنین گویند گویندگان صادق و اخبار کنندگان مدقی که در میان چنین^(۲) ماتم مادر سلطان فیروز در عین گریه چنانچه رسم عورات باشد میگفت - که این چه روز پیش آمد این فرزند را چگونه خواهم پرورد و حال او چه خواهد شد - یعنی حال سلطان فیروز چنانچه خواجه نظامی علیه الرحمة و الغفران گفت * * ابیات *
و زینش خبر نی که پروردگار * چگونه و را پرورد در کنار^(۳)
چه گنجینها زیر بارش کشد * چه اقبالها در کنارش کشد
المقصود چون از نا امید می مادر سلطان فیروز شاه حضرت سلطان تغلق شنید کلام معذرت از زبان خود کشید - معذرت بسیار و دلدار می بیشمار کرده فرمود که قم مخور این فرزند من است و جگر گوشه من - بکم الله تبارک و تعالی تا حیات من باقی است چه التفات^(۴) است - الغرض از بی بی کدبانو سپهسالار رجب را همین یک پسر سلطان فیروز شده بود - دیگر هیچ پسری و دختری نشده - و آنکه گویند ملک قطب الدین برادر سلطان فیروز بود این سخن راست است ملک قطب الدین از مادری دیگر بود - و برادری ملک نائب بارک نیز همچنین صورت است - او هم از مادری دیگر بود مع هذا سلطان فیروز هفت ساله بود که پدر از سر برفت - آئین تاجدار می و قوانین جهاندار می از دو پادشاه گرفت - یکی از سلطان

(۲) عین * (۳) وقت کار * (من) للمصمم - چه اندیشه است *

(۲) تغلق شاه دوم از سلطان محمد شاه - در قسم ملک داری و رسوم جهانبانی هادی گشت - بارها درین کردارها تاتارخان بزرگ گفته اسرارے که میان ما در قسم ملکی و رسوم شهریاری سلطان فیروز بداند در دل دیگرے خطرۂ ازان نکند - این بود تولد سلطان فیروز هرچه این مورخ از بزرگان خود نقل صحیح شنید درین درج کرد *

* بیت *

صلاح جهان آن شب آمد پدید * که از مولدش صبح صادق دمید

مقدمۂ دوم آموختن سلطان فیروز مراسم^(۳)

تاجداری از تغلق شاه و سلطان محمد^(۴)

نقل است که سلطان فیروزشاه در جلوس حضرت سلطان تغلق شاه چهارده ساله بود - و سلطان تغلق چهار و نیم سال در ملک جولانگري نمود - درین مدت سلطان فیروزشاه پیش سلطان تغلق شاه خدمت میکرد - و هرچه از سلطان در قوانین^(۵) سلطنت داری صادر شدے سلطان فیروزشاه بالهام آله آن جمله چیزها دریافے - چون^(۶) دور سلطان تغلق بآخر رسید مملکت دهلي از سلطان تغلق بسطان محمد رسید سلطان محمد شاه که پای بر تخت نهاد در جلوس

(۲) ن) رسم * (۳) ن) آئین * (۴) ن) تاجداری - بدون این فقره - از

تغلق شاه و سلطان محمد * (۵) ن) در قوانین سلطنت دیهی و ازو صادر

شدے * (۶) ن) طور *

سلطان محمد شاه سلطان فیروز شاه هردۀ ساله بود - سلطان محمد سلطان فیروز شاه را نائب امیر حاجب گردانید - و نائب باریک خطاب کرد - دوازده هزار سوار نامدار در سپاه سلطان فیروز تعیین شد حضرت سلطان محمد شاه را در باب سلطان فیروز مرحمت و شفقت بیقیاس افتاد - هر چه در قسم ملکی پیش سلطان محمد گذاشته سلطان محمد بکنایت کیاست سلطان فیروز را تعلیم کردۀ همه وقت پیش خویشتن داشت - سلطان فیروز همدلین ایام بر عموم خلایق لطف فراوان و احسان بے پایان داشت - کار هر حاجتمندی که بر سلطان فیروز شاه افتاد سلطان فیروز بکار آن حاجتمند بکرم آن هم توقف نداشت - چون سلطان محمد شاه بتوفیق آله مملکت دارالملک دهلی را چهار قسم کرد چنانچه از حالت آن مقاتل این مورخ ضعیف شمس سراج عفیف در ذکر مناقب سلطان محمد مشرح نبشته - معہذا سلطان محمد شاه مستثنیٰ یک قسم بفام سلطان فیروز تعیین فرمود تا آئین جهانداري و قانون شہریاري آموزد - آرے عجب کارے و بوالعجب اسرارے - گفته بزرگان است هر آنکس کہ کار یک معامله تواند کرد آن شخص کارهای مملکت و امورهای سلطنت بپرداخت تواند رسانید - همچنیی^(۲) سلطان محمد باریک بین ربع مملکت را حوالہ سلطان فیروز کرد - تا بعنایت آہی حضرت فیروز شاهی در امور مملکت رانی و آئین جهانباري^(۳)

هادی گردد - آنکه عوام گویند که سلطان محمد سلطان فیروز را
 بیشتر احوال و اکثر اوقات در محنت و مشقت میداشت این
 سخن راست است - محنت و مشقت نه برای آن بود که با
 سلطان فیروز عداوت داشت - اگر حسد و عداوت بود فی الحال
 از پیش تخت دور کرد - چون سلطان محمد پادشاه با جلی
 صاحب دستگاه با کیاست فراوان و فراست بپایان بود در تختگاه
 دهلی انواع کفایت و درایت میان جهان هر جهانیان نمود البته
 سلطان فیروز شاه را ادب معلمانه کرد تا بخته گردد - و در آئین
 جهانداري ماهر شود - چنانچه سلطان فیروز در نقل سلطان محمد
 چهل و پنج ساله کامل گشته بود *
 * بیت *

* تنعم که من از فضل در جهان دیدم *

* هم از جفا پدر بود و سیلی استاد *

مقدمه سیوم شرح جلوس فیروز شاهي

نقل است که چون سلطان محمد شاه بتقدیر الله تعالی ازین
 جهان خرامید و سربدان جهان کشید طائفه مغل خلق بنگاه را
 نهیب کردند - و رخ بملک خود نهادند - درین محل جمیع خانان
 و ملوک و تمام علما و مشائخ اهل سلوک که برابر سلطان محمد
 در تهنه بودند درین محل بمشورت نشستند - و با یکدیگر گفتند

(۲ ن) میان جهانیان * (۳ ن) تاجداري * (۴ ن) گشت * (۵ ن)

نهیب * (۶ ن) در برابر *

که بغیر امام چاره نیست - دهلی دور دست و اینچنین واقعه زاد
 که سلطان محمد در نعمت جنت آسود - و طائفه مغل حرکت کرده
 دو بدو^(۲) ما در آمده آخر الامر بنکاه را خراب گردانیده - و طائفه مغل
 بے انصاف بعد غارت کردن بنکاه برای طمع خام و لذت کام هم در
 نزدیکی آن مقام^(۳) مقام کرده بدین طمع تا شاید بود دیگر چیزے نیز
 توانیم^(۴) ربود - مع هذا چون ملوک سلطان محمد در محل مشورت
 نشسته با یکدیگر جوهر اسرار و گوهر گفتار سفتند - بعد گفت و شنود
 بسیار و اندیشه بیشمار هر دو فرقه را هم فرقه ملوک و هم فرقه
 اهل سلوک را این اتفاق افتاد تا سلطان فیروز را در پادشاهی نشانند
 و زمام جهانداري و مهار شهریاري بدست او سپارند - و سلطان
 فیروز شاه از بسیاری خوف الله از امامت جهانداري عاري بود
 سلطان فیروز باز مینمود که من نیت طواف خانه کعبه زاده الله
 شرفا دارم - سبحان الله هم در ابتداء مقال قادر پر کمال امامت
 جهانداري سلطان فیروز بر نسبت مشائخ^(۵) به خلق نمود - زیراچه
 در امامت طریقت شرطیست بعضی پیران بوقت رفتن ازینجهان
 بعضی مریدان را بجای خود به تحکم^(۶) مینشانند - سجاده خود
 بدو^(۸) میسپارند - و آن مرید ازان بار گران گریزان - اینچنین خرقة را
 میان مشائخ خرقة تحکم گویند - و خرقة تحکم میان مشائخ قدرے

(۲) در مدد ما آمده * (۳) آن مقام کرده (۴) ن) تواند ربود *

(۵) خدا * (۶) بر * (۷) تحکیم * (۸) ن) بروي سپارند *

و مرتبه بلند دارد - هم همچنین چون برای امامت جهانداري
و مقتدائي در قسم شهرپاري جمله خاندان و ملوک و قضات و علما
و مشائخ اهل سلوک که برابر سلطان محمد در تهیه رفته بودند بیکه
اتفاق متفق شدند - و سلطان فیروز را اختیار کردند - او ازان گریزان
از کثرت خوف سبحان - پس این صفت نباشد مگر اولیای
حق تعالی را زیراچه بار امامت جهانداري مشکل باریست - قال
عليه الصلوة والسلام کلکم راع و کلکم مسئولون عن
رعیتہ *

* بیت *

ملک سلیمان چو گرفتني مغاز^(۳) * کز سر موزي ز تو پرسند باز
فی الغرض هر همه برین اختیار قرار دادند - و برین اتفاق دل نهادند
چون از اسرار این مقال خداوندزاده دختر سلطان تغلق مادر داور ملک^(۴)
شنید (او دران ایام برابر بود) خداوندزاده بران ملک پیغام
کرد که بوجود پسر من داور ملک^(۵) نائب امیر حاجب را برای
پادشاهی اختیار کردن شاید - پدر من سلطان تغلق پادشاه و برادر
من سلطان محمد شاه - بوجود پسر من غیری چگونه نشیند - بعضی
راویان درین محل روایت کرده که خداوندزاده الفاظ بی طریق گفته
چون پیغام خداوندزاده برین ملک رسید هر یک ملک چون مار کز
پلیچید - پیغام خداوندزاده کس نه پسندید - جمیع ملوک و تمام^(۶)

(۲) برای * (۳) بساز * (۴) قوم * (۵) خسرو ملک *

(۶) این جمیع *

اهل سلوك متفق گشتند و ملك سيف الدين خوجو را برخداوند زاده فرستادند - و ملك مذکور مشهور الافاق بود - هرچه گفتي راست گفتي با مهابت و صلابت بازمودي - ملك سيف الدين برخداوند زاده رفت - و كلمات مليح بصريح گفت كه اي عورت اگر بوجد سلطان فيروز پسر ترا اختيار كنند نه تورو ي خانه بيني و نه ما رو ي زن و فرزندان - زير اچه پسر تو بي طريق است - او نتواند ملك دار ي كردن - و ما در زمين ديگران رسیده ايم - و اينچنين لشكر مغل بر سر ما نشسته - اگر سلامتي خود ازان لشكر ميخواهي چيزي كه ما همه اختيار کرده ايم تو هم دران راضي باش - اما شغل و خطاب سلطان فيروز اعني شغل نائب باركي بر پسر تو مفوض خواهند كرد - چون ملك سيف الدين خوجو چنين كلمات گفت خداوند زاده ساكت گشت - ملك سيف الدين ^(۲) باز آمد دران وقت جمله ملوك متفق شدند - و سلطان فيروز را اختيار كردند با آن هم سلطان فيروز قبول نميكرد - درين محل راويان اكل چنين گفتند ^(۳) - و جوهر صدق سفتند ^(۴) - تاتارخان كه دران جمع پاستان پير بود ايستاده شد - و بازوي سلطان فيروز گرفته زور كرد تا در تخت سلطنت بنشاند - درين محل سلطان فيروز با ^(۵) تاتارخان گفت - چون اين بلاي عظيم و محنت اليم در گردن من انداخته آيد زماني صبر كنيد تا وضو كنم - سلطان فيروز وضو كرد - و در گانه نماز چون اهل يگانه

(۲) مذکور * (۳) گفته اند * (۴) سفته اند * (۵) ن) بر *

گزارد - سر بر در خدا بسجده نهاد - و زبان بمناجات کشاد - آب
از دیده روان کرد و گفت آلهی قرار همکنانرا و آرام نظام اشغال
جهانداری اندازد آدمی نیست - قرار ملک از امر تست - آلهی
پناه من و قوت من بئوی - بعده تاج جهانداری بر سر سرور
سلطان فیروز داشتند - و دواج شهریاری در بر مبارک پوشانیدند
آن اشخاص بقیاس که درلن جمع بودند برین مورخ ضعیف
شمس سراج عفیف باز نمودند که سلطان جامه شاهی و خلعت پادشاهی
هم بالای جامه ماتم پوشید - هر چند که ملوک سلطان محمد
کوشیدند تا جامه ماتم از تن سلطان فیروز دور کنند سلطان فیروز دور
کردن نداد - و گفت اگر سبب مصلحت ملکی جامه شاهی
پوشیدم جامه ماتم دور نتوان کرد - زیرچه سلطان محمد خوندگار
و مربی و راهنمای من در همه چیزها بود - بلکه بصد هزار آرزو
خواستم که طرف خانه کعبه (۵) روم چون مزاحمت شما بسیار شد سبب
شما قبول کردم - بهتر این است که جامه شاهی بالای جامه ماتم
باشد - المقصود سلطان فیروز خلعت شاهی پوشید - دران وقت پیل
آوردند - و سلطان فیروز را بر پیل سوار کردند - نقبای درگاه
و چارشان بارگاه بانگت برگرفتند (۷) - طبلمهای شادبانه ترگانه کوفتند (۸)
میان خلق شادی عام شد - از غایت فرحت و نهایت بهجت

(۲) ن) سر سرور خود • (۳) ن) ملکه • (۴) ن) که • (۵) ن) دوم •

(۶) ن) از سبب • (۷) ن) میگرفتند • (۸) ن) نهگانه •

این مثنوی میسرانیدند *

* مثنوی *

سلطان شهنست شاه فیروز * کردست ازل خداش شهرز
 سلطان شهان و شهریاران * سرتاج سران و تاجداران
 المقصود سلطان فیروز اول در قسم ملکي و جهانداري در روز جلوس
 این امر کرد و گفت (بشیرا برو حشم را گرد آر) ازین شغل عمادالملکي او
 یافت - جلوس سلطان فیروز بتاریخ بیست و چهارم ماه محرم سنه
 انبیین و خمسین و سبعمائه بود - مع هذا سلطان فیروز شاه مستثنی
 همچنان پیل سوار درون حرم رفت و در پای خداوند زاده افتاد
 خداوند زاده سر سلطان فیروز را در کنار گرفت - و یک لک تنگه را
 کلاه جهانداري ^(۲) یادگار سلطان تغلق شاه و سلطان محمد شاه بر سر
 سلطان فیروز شاه بدست خود نهاد - سلطان فیروز ازان مقام
 بازگشت - خلق را آرام شد - الحمد لله علی ذاک *

مقدمه چهارم جنگ کردن فیروز شاه

با طائفه مغل

نقل است چون سلطان فیروز بر تخت پادشاهي نشست
 خلق بغایت خوش گشت - با این هم دلها از سبب لشکر مغل
 بغایت در تعلق بود - و لشکر مغل بعد از غارت کردن بنگاه هم
 در جوار لشکرگاه دهلي فرود آمده بودند - جمله خانان و ملوک

جمع شدند - سلطان فیروز را این اتفاق روی داد تا با لشکر مغل جنگ باید کرد - لشکر سلطان از طائفه گردان و کندآوران و زمرد گیوان و نیوان^(۲) و فرقه غاریان و مبارزان و جمله خانان و پهلوانان و تمام دلآوران و جنگ جوانان و کل حشم و خدم اسلحه در تن پوشیدند - و بهر اسبان برگستوانها کردند - و پیلان با مهابت را آراسته کرده جمیع سواران جرار و پیادگان نامدار حاضر آمدند سلطان فیروز بر لشکر مغل زد - میان هر دو لشکر جنگ بسیار و قتال بیشمار گذشت - کشش فراوان شد - بفرمان حضرت سبحان و تاثیر رحمت رحمان از آثار اسرار اقبال سلطان فیروز شاه میان لشکر مغلان هزیمت افتاد - هر یکی از مغلان رخت و کالا بباد داده سلطان فیروز شاه را فتح غیبی روی نموده ابواب بهروزی کشوده تمام^(۳) خلق بازار بزرگ که اسیر مغلان شده بودند هر همه را رها کنانیده - لشکر مغل بهزار حیل جان خود برده - اول فتح و فیروزی و نصرت و بهروزی همین بود - درین فتح میان خلق شادی عام^(۴) پیدا آمده - مع هذا سلطان فیروز با فتح و نصرت با تمام لشکر و پیل سمت دهلی بازگشته - اکنون آغاز از حالت مقاتلت ملوک شهر دهلی کرده آید *

* بیت *

* جنگ سلطان نیست اینجا تیر باران چشم دار *

* از عروسیها بود کافجاشکر باران شود^(۵) *

(۲) توانان • (۳) بنام خلق • (۴) عالم • (۵) او - آن

مقدمه پنجم بیان غلط‌خواجه جهان احمد اياز باختيار^(۲) کردن پسر سلطان محمد پيادشاهي

نقل است چون سلطان محمد در نوبت آخرين جانب دولت آباد سواري کرد چند نفر را در دهلي گذاشت - يکي ملک کبير - دوم قتلغخان - سيوم سلطان فيروز که دران ايام نائب امير حاجب بود - بتقدير الله تعالى ملک کبير و قتلغخان پيش از نقل سلطان محمد خراميدند - و سلطان محمد سلطان فيروز را بر خود طلبيد - چون دهلي خالي بود سلطان محمد خواجه جهان را در دهلي از تهته فرستاد تا خواجه جهان در دهلي نائب غيبت باشد - و بعضي ملوک در پهلوي او بودند - چنانچه ملک قوام الملک اعني خان جهان و ملک حسن و ملک حسام الدين ازبک و ملک خطاب^(۳) و اشخاص ديگر - درين محل عوام گویند چون خواجه جهان شنيد که سلطان محمد نقل کرد و جمله خانان و ملوک و علما و مشائخ اهل سلوک که آن جانب بودند سلطان فيروز را در پادشاهي نشاندند بعد شنيدن اين اخبار و آثار گفتار اين اسرار خواجه جهان پرکار پسر سلطان محمد را در دهلي بهادشاهي نشاند^(۴) و با سلطان فيروز بمقاومت پيش آمده - خلق را با خود يار کرده - و اين قول عوام درست نيست - اين مورخ ضعيف شمس سراج عفيف

(۲ ن) اجتهاد • (۳ ن) خطاب • بلا ملک • (۴ ن) که با سلطان فيروز بمقاومت پيش آيد •

افسانه این داستان چون قانون باستان از زبان بندگی مجلس عالی
 کشورخان بن کشلوخان بهرام آیه^(۳) شنید - چون سلطان محمد در
 زمین تهنه برحمت حق پیوست امیران هزاره^(۴) خراسان که در مدد
 سلطان محمد آمده بودند ایشان خبر نقل سلطان محمد شنیدند
 بازار بزرگ را نهیب کردند - چنانچه بیان آن این مورخ باستان در ذکر
 مناقب سلطان محمد مشرح باز دیده - المقصود^(۵) در روز غارت
 بنگاه خلق لشکر متفرق افتاده - هر یکی که در آن انجم بود بهر
 سمنی^(۶) رخ نهاد - هنوز سلطان فیروز که بهادشاهی نه نشسته همدران
 لحظه ملیح تون تون نام غلامی بود ازان خواجه که خواجه جهان
 پیش ازان بر سلطان محمد فرستاده بود - ملیح مذکور در عین شور
 مشهور از لشکر جانب دهلی روان شد - و سلامت در دهلی رسیده
 پیش خواجه جهان تقریر کرد که سلطان محمد از جهان خرامید
 طائفه مغل بر لشکر دویده خلائق بازار بزرگ را نهیب و غارت کرده
 میان لشکر فساد بسیار و خون ریزی بیدمار شده - ملیح مذکور این
 تقریر نیز کرده که تانارخان و ملاک امیر حاجب یعنی سلطان فیروز
 غائب شدند - و معلوم نیست که ایشان بدست مغلان افتادند و یا^(۸)
 کشته شدند - و بیشتر ملوک دران جنگ سعاد شهادت یافته - در

(۲) لشکرخان • (۳) آیه • (۴) و نوره ذکر کن با امیران هزاره

خراسان الخ - در دیگر - و نورو که کت با امیران تغراة خراسان الخ • (۵) ه

دوین • (۶) شهر • (۷) سلطان • (۸) بدست •

لشکر سلطان محمد - اینچنین واقعه زاده - و ملیح مذکور بنده
مشهور بود - چنانچه تا غایت روز نام ملیح خلق دهلی^(۲) البته دانند
چون خواجه جهان اینچنین واقعه شنید در ماتم نشست یکی بر فوت
سلطان محمد درم بر غائب شدن سلطان فیروز - و خواجه جهان را
با سلطان فیروز محبت بود اینچنین محبت که میان ایشان
غریبی نگنجیدی - بلکه اتباع خواجه جهان سلطان فیروز را پسر
خوانده بود - المقصود باز آمده شود بر سر سخن - چون بعد از
شرط عزا خواجه جهان از ماتم برخاست گفتار ملیح راست پنداشت
درین محل خواجه جهان اجتهاد کرده پسر سلطان محمد را بهادشاهی
نشانده - بتقدیر الله تبارک و تعالی در اجتهاد خواجه جهانی غلط
افتاده - چون خواجه جهان شنید که ملک امیر حاجب سلامت
است و در ملک نشسته بر غلط اجتهاد واقف شد - و آنکه حشم
جمع میکرد و مستعد میشد از سبب مصلحت ملکی بوده - زیراچه در
قسم ملکی و رسوم جهانداري اینچنین غلط و سهو کسی استوار ندارد
تا آنکه میان هر دو انقیام نشود تا آنزمان از خطر عظیم و نیش الیم^(۳)
بیغم نباید بود - الحاصل خواجه جهان در دهلی حشم بسیار جمع کرد
خلائق را چاکر گرفت - موازنه بیست هزار سوار بر خود موجود
گردانید - خلق را مال بسیار داد - و مال دران ایام در خزانه
اندک بود زیراچه سلطان محمد در مدت بیست و هفت سال که

دور ملک او بود بذلهای فراوان و بخششهای بی‌پایان کرد - چون مال در خزانه اندک بود خواجه جهان نزد فقره و اوانی زرین و فقرگیس بخلق داد - چون ازان نیز فارغ شد جواهر نیز تلف نمود - بآوازه^(۲) بذل عطا از هر چهار جانب خلق^(۳) متوجه اردویی او گردید - اما عجب آنست که مال از خواجه جهان می‌ریزدند و طالب دولت سلطان فیروز میبودند و دعای دولت او می نمودند • بیت •

نیکی و بدی هم او کنند • حکم بنفاد می‌رساند^(۵)

مقدمه ششم شنیدن خواجه جهان اخبار جلوس سلطان فیروز بر تخت دولت

نقل است که چون خواجه جهان اخبار دولت سلطان شنید بر غلط خود تاسف بسیار خورد - و در هر دو لشکر اخبار مختلف^(۶) مذکور میشد که خواجه جهان بران قتل داده که چون لشکر سلطان به دهلې رسید امرا که در اردویی ظفر قرین اند اتباع آنها را در پلّه

(۲) جواهر دادن آغاز کرد • (۳) خلق تازید چاکر میشد • (۴) میبردند • (۵) نیک و بد از او می‌کناند • (۶) و خلایق هر دو جانب الفاظ مختلف پیش گرفتند بعضی آوازه برآوردند خواجه جهان میخواست اتباع آن اشخاص که در لشکر سلطان فیروز اند چون سلطان نزدیک شهر دهلې برسد در پلّه منجیق کند و در لشکر اندازد و بعضی میگفتند که خواجه جهان باو قتال خواهد کرد بلکه خواجه جهان از دهلې تا رهنک سی کوهی از شهر تمام قریات خرب کفایده بود •

منجنيق نهاده خواهد انداخت - و نیز مذکور ميشد که خواجه جهان با افواج قاهره سلطاني دغدغه جدال دارد - ^(۲) ماحصل کلام چون احوال غير مکرر بسمع سلطان ميرسيد و آوازا متواتر ميگرديد جمله ملوک و خوانين که در لشکر ظفر اثر بودند بیک اتفاق باز نمودند که سلطان محمد ولد نداشت مگر یک دختر که در عهد سلطان تغلق شده بود - ^(۳) خواجه جهان پسر سلطان محمد را از کجا پيدا کرد - ^(۴) و جميع عقلا اينچنين الفاظ بر زبان ميگذرانيدند - و بر غلط خواجه جهان حيرت مينمودند که با وجود کبر سن چنين امر ازو بظهور پيوست نه لائق او بود - درين محل سلطان فيروز اکمل فرمود که هرگز نبود که از ذات احسن صفات خواجه جهان چنين حرکات ^(۵) بظهور پيوندند و با اين همه سلطان فيروز شاه انديشمند سمت دهلي حرکت مينمود - و جمله لشکر از وضع و شريف دل باز داده ^(۶) ميامدند تا بکجا انجامد - و سلطان فيروز چون مشعل گيتي افروز دل بر کرم واجب الوجود نهاده بود - ^(۷) و جميع سران لشکر خواهان سلطان فيروز بودند - و از حضرت واهب العطايا نصرت سلطان مسألت مينمودند

(۲) المقصود چون اخبار اختيار خواجه جهان شاه فيروز شنيد و متواتر آوازا در لشکر رسيد جمله خازان و ملوک الخ • (۳) تولد نموده بود • (۴) گر دانیده • (۵) مقدمات صادر شود • (۶) بے دل شده ميامده يعنی تا بجه نوع انجامد • (۷) و جميع خلایق لشکر و شهر سلطان فيروز را ميخواستند •

و تمام خلق دهلي نیز بحکمت لم یزلي منتظر مقدم سلطان
میبودند - و چشم بر راه داشته هر که از لشکر میآمد استفسار^(۲)

چگونگی احوال میفمودند *

• بیت •

• نמידانم که میآید که از ره گرد میخیزد •

• چنین دانم همون آید که بردا برد میخیزد •

• مراو را پای در راهست و ما را دست برسینه •

• از اینجا او همی جنبد از اینجا درد میخیزد •

أَحْمَدُ چون سلطان فیروز بسرحد ملتان رسید تا آنزمان بر زبان
معجز بیان از احوال خواجه جهان از قلیل و کثیر مذکور نه نموده بود
آری در قسم ملک داری آنچه زمره شهریاران کامل و فرقه تاجداران
عادل در آئین ملک کرده بودند سلطان نیز همان را دستور ساخته بود
چون محقق گشت که خواجه جهان اشجار منقلب^(۴) و مخالفت

(۲) خلایق دهلي میپرسیدند که سلطان فیروز تا کجا رسید • (۳) تا
آنکه سلطان فیروز در حد ملتان رسید تا آن زمان از زبان خویش میان
عموم خلایق نگفتی که خواجه جهان نعم مخالفت در کشت موافقت
گشت • (۴) اشجار منقلب کشته و خلق لشکرتهه مشقهایی بسیار
و محتفهای پیشمار دیده و از غایت بذل سلطان مال در خزانه نموده - با
این همه لشکر را مغل زده خلایق مسکین شکسته و کشته و بینوا گشته
طرف شهر رخ نهاده فرزندان و اتباع خلق درون حصار دهلي مانده اگر
واقعۀ خواجه جهان میان عموم خلایق از زبان بیرون خواهم آورد خلق
لشکر گمان خواهند برد مگر سلطان فیروز از الخ •

در زمین دل بجای گل موافقت گفته و خلقی که در لشکر^(۱) نهاده
مصبوب سلطان محمد بودند مشقتها و محنتها کشیده بودند
و از نهایت بذل سلطان محمد نقده در خزانه نموده بود و از
مضرت لشکر مغل نقصان بسیار بلشکر سلطان رسیده بود سلطان
فیروز شاه بخاطر میگذرانید که اگر از احوال خواجه جهان بر سر جمع
مذکور سازد^(۲) حمل بران نمایند که مرا از و هم در خاطر است ازین
اشجار منقلب گشته - و خلق لشکر^(۳) نهاده مشقتها بسیار و محنتهای
بیشمار دیده - و از غایت بذل سلطان محمد مال در خزانه نموده
و با این هم لشکر را مغل زده - خلایق مسکین و شکسته و کشته و بیفرو
گشته طرف شهر رخ نهاده - فرزندان و اتباع خلق درون حصار دهلی
مانده - اگر واقعه خواجه جهان میان عوام خلایق از زبان بیرون
خواهم آورد خلق لشکر گمان خواهند برد مگر سلطان فیروز از
خواجه جهان خوف دارد - تخم هراس در بوستان قلب میکار
ازین اشجار دو اثمار تلخ بار آورد - یکی آنکه دل لشکر از سبب
بیفروایی افتاده است - دوم آنکه چون قضیه خواجه جهان^(۴) شنوند
ایشان بیشتر دل اندازند - ازین جهت سلطان فیروز تا رسیدن حدود
ملتان واقعه خواجه جهان از زبان بیرون نداد • • • مننوی •
چو لشکر هراسان شود در ستیز • سگالش نسازد^(۵) مگر در گریز
به لشکر توان کرد این کارزار • به تنها چه برخیزد از یک سوار

(۲) رساند • (۳) از من پشنوند • (۴) ندارد •

کند هر يك آئين ترس آشكر • نيابد ز ترسندگان هيچ كار

مقدمه هفتم روان شدن سلطان فيروز

از تهته سمت دهلي

نقل است چون سلطان فيروز بحمايت كرم آله و عنايت الله از تهته بازگشت درين محل بمشورت نشست - كه به کدام راه در شهر دهلي مي بايد رفت - گروهي گفتند در راه گجرات تا اموال گجرات بدست آيد - ازين سخن سلطان فيروز فرمود عم من يعني سلطان تغلق براي دفع شر خسروخان از جانب ديپالپور روان شد - الله تعالى بقدرت اعلى او را فتح دهلي دست داد - ما را نيز براي برکت و يمن در راه ملتان و ديپالپور در شهر دهلي مي بايد رفت - خدای تعالى ببرکت متابعت سلطان تغلق با تمام لشکر سلامت در دهلي برساند همبرين اتفاق سلطان فيروز شاه اهل برکات بکوچ متواتر روان شده مع هذا چون خلأئق دهلي شنیده كه سلطان فيروز شاه با پيل و بنگاه از راه ملتان و ديپالپور ميرسد خلأئق را شادي ظاهر و باطن پيدا شد بعضي امرا و ملوك و معارف اهل صدور بمستور بجانب شهنشاه^(۳) مشهور روان شده - و بر طريق گريختگان رفته - و بحضرت فيروز شاه^(۴) پيوسته - تا كار بجائے كشيد و كردار آن بمرتبه رسيد كه از طائفه بار مغني نيز رخ آورده - خواجه جهان ميل جمله جهان و كوشش

(۲) ن در • (۳) ن البته بعضي • (۴) ن شاهي •

جميع آدميان بسوی سلطان فیروز می دید انگشت حیرت بدندان
 غیرت می گزید - اما هیچ نمی گفت - از سر خلق می گذشت
 اگرچه اصحاب و ارباب خواجه جهان اهل مثاب^(۲) میگفتند که خلق
 دهلی مال از ما می ستانند و بر سلطان فیروز می روند اگر اتباع
 و فرزندان بعضی را تدارک کنند خلق از رفتن بازمانند - خواجه جهان
 این همه شنید و هیچ جواب ندادی - تا کار فرار خلق بجائی
 رسید آنانکه قدرت دارند بحضرت سلطان فیروز شاه می روند - و آنانکه
 قدرت ندارند دلہای ایشان سوی سلطان مائل و طالب است
 دو دیده بر راه داشتن^(۳) هر روز اخبار منازل می پرسند - آری عجب
 کاری و ہوالعجب اسراری - چون حضرت اللہ تبارک و تعالی بقدرت
 اعلی مملکت دارالملک دهلی را در ازل بنام شاه فیروز خوش خصال
 نبشته بود همه اسباب آن موجود می گردانید - اگرچه سلطان فیروز
 با لشکری گسسته و جیوش شکسته می آمد و در دهلی خواجه جهان
 بیست ہزار سوار موجود داشت اتباع و فرزندان خلق لشکر درون
 حصار دهلی مانده معین^(۴) سلطان فیروز را بعنایت ازلی بغیر تیغ
 فتح دست داده - العناية قبل الماء والطین * بیت *
 چو دولت مربکی را رخ نماید * ز در اقبال نا خوانده در آید
 سبحان اللہ تعالی دلہا در قبض قدرت اوست - لقوله عليه السلام
 القلوب بين اصبعين من اصابع الرحمن يقلب الله

(۲) مشارب * (۳) دارند و هر روز * (۴) الغياث - العناية قيد الماء *

تعالی کیف یشاء - و چون الله تعالی بنده را از بندگان خود بدوستی گیرد فرمان از حضرت رحمان بفرشتگان رسد تا بنده مرا دوست گیرند - بر مهتر جبرئیل فرمان حضرت جلیل رسد یا جبرئیل محبت بنده من در آبهای روان کن تا هر که از آن آب خورد بنده مرا بدوستی گیرد - زیراچه این همه قدرت حضرت جلت بود که جمله خلائق دارالملک دهلی دوستداران و هواخواهان سلطان شدند - خانه و فرزندان خود را در تهلکه جانی در معرض تلف انداختند - و چندین مشقت راه اختیار کردند - خرج و اخراجات از گره خویش کردند و بحضرت شاه فیروز پیوستند - اینچنین چیزها بکوشش مخلوقات و موجودات نباشند مگر بعنایت بیغایت حضرت الوهیت - چون الله تعالی را در حق خلق دهلی کرم فراوان و عنایت بی پایان بود و در ازل آزال قلم رانده که در مدت چهل سال مبارک قدمی والی این ولایت آمر خلق بود تا این خلق چندگاه بکرم آله زیر سایه چتر دولت او برفاهیت و بهجت خواهد گذرانید همه اسباب آن موجود گردانید *

* بیت *

هر ناامیدی را امید پندار * روزست سپید از پس شب تار
 المقصود چون سلطان فیروز در حد ملتان رسید در عین کوچ می آمد
 ملیح تونون نام غلام خواجه جهان فرستاده خواجه جهان از دور
 نمودار گردید - سلطان فیروز شاه شناخت - درین محل فرمود که از
 طرف دهلی چند سوار می آیند - چون ملیح نزدیکتر آمد و در

حمائل ملیح مذکور فرمان پسر سلطان محمد بود - و در حمائل
الان فرمان سلطان باشد - چون حضرت شاه فیروز ملیح را از دور
بدین طریق دید در دل خود گذرانید که ملیح فرستاده خواجه جهان
رسید - حضرت شاه عنان مرکب عزت خود همدران محل کشید
و این لفظ بر زبان خود راند مگر خواجه جهان در جهان نماند - بعده
فرمان شد که ملیح را همانجا بدارند و ازو استفسار کنند که خواجه جهان
سلامت است - مع هذا چند نفر حجاب دانا در باریک بینی
مستثنی سمت ملیح رفتند - و او را همانجا داشتند - و از حال
خواجه جهان و خلائق شهر دهلې پرسیدند - ملیح مذکور از آثار
غرور مشرح باز نمود - چون آن حجاب شتاب^(۲) آثار این اخبار
بگوش حضرت شاه فیروز رسانیدند و تقریر ملیح بصریح تمام باز نمودند
درین محل حضرت شاه اکمل از زبان خود بیرون آورد که کرم حق
می باید - از خواجه جهان و غیر او چه کشاید - آری جمیع خلائق
از آشنا و بیگانه درین افسانه این ترانه می سرانیدند •

• بیت •

بی از نو مباد ملک یکدم • بر تخت همیشه باش خرم
الغرض حضرت فیروز شاه بعنایت الله تبارک و تعالی درون شهر ملتان
در آمد - بمشائخ ملتان دست احسان بر آورد - بعده میان اجودهن^(۳)

(۲) بناب شتاب • (۳) مشائخ و ملایانرا زیارت کرد بر خلق ملتان

دست احسان بر آورد

شده مخصوص کرده زیارت بندگان شیخ الاسلام فرید الحق و الشرع
 و الدین قدس الله سره العزیز آمده از اینجا در قضیه سرستی نزل
 فرمود - سرستی از دهلی نود کره باشد - صرافان و بقالان سرستی
 جمع شدند - و چند لک تنگه بوجه خدمتی پیش آوردند
 درین محل فرمان شد خدمتی شما بر ما بوجه قرض است
 انشاء الله تعالی چون در شهر دهلی درآمد شود مبلغ شما باز بشما
 دهانیده آید - بملک عمادالملک بشیر حواله شد که بعد از درآمدن^(۲)
 در شهر دهلی مال ایشان بدهاند - حضرت فیروز شاه بکرم الله
 آن تمام مال بحشم داد - البته خلق لشکر را خرچ حاصل شد
 درین محل شیخ نصیرالدین محمود رحمه الله علیه بر سلطان فیروز
 گفته که از تهته نا این مقام دعاگوی درگاه از حضرت الله التماس
 کرده - بکرم حق پادشاه با جمیع بنگاه و لشکرها خواه سلامت رسیده^(۳)
 از اینجا پیشتر حد ولایت خدمت شیخ الاسلام قطب الانام شیخ
 قطب الدین منور علیه الرحمة و الغفران است - بخدمت ایشان
 نبشته می باید فرستاد - سلطان فیروز همچنین^(۴) این لفظ بخدمت
 شیخ قطب الدین منور در هانسی نوشت که خدمت شیخ
 نصیرالدین همچنین فرمودند - و حواله بر شما کردند - خدمت شیخ
 قطب الدین نبشته چون خدمت برادرش شیخ نصیرالدین حواله
 برین ضعیف کرده امید از کرم الله تبارک و تعالی این دارم

(۲) داده آید • (۳) خواهان • (۴) عین این لفظ •

که دهلی هم بر شما خواهد آمد - آری عجب اسراری - خدمت شیخ نصیرالدین این کلام برای آن فرمود تا بزرگی شیخ قطب الدین منور میان جهان و جهانیان پیدا شود - وگرنه میان این هردو بزرگوار بکرم کردگار محبت^(۲) و یگانگی است که این هردو بزرگ هم خرقه بودند - و هردو در آخر سن رسیده بودند * بیت *

محبت نیکن ز جهان دور گشت * خوان عسل خانه زلبور گشت
 المقصود چون جواب نبشته بر سلطان فیروز رسید بدین^(۳) اشارت
 با بشارت حضرت شاه با مهارت امیدوار گشت - و منتظر نفس
 شیخ می بود *

مقدمه هشتم پیوستن قوام الملک اعنی

خانجهان مقبول بر سلطان فیروز

نقل است که بحضرت شاه فیروز خلائق دیار ملتان و دیبالبور و سرستی و مقامات دیگر بتمام پیوستند چنانچه بر سلطان محمد شاه پیوسته بودند - چه از زمره خانان کبار و ملوک نامدار و چه از فرقه معارف خوش کردار و چه از طائفه گردان جرار و کندآوران اهل اختیار و چه از طائفه لشکریان نیک کار - و سی و شش راجگی که آن جانب است بتمام پیوسته - کثرت خلق بسیار شده - حضرت

(۲) محبت یگانگی از بطانه بود و هردو بزرگ همخرقه بودند * (۳)

بدین بشارت با اشارت *

فیروزشاه هر یکی را بزبان ملیح و بیان فصیح بصریح مستظهر گردانیده و با ایشان وعده‌هایی نیک کرده^(۲) منتظر نفس بندگی شیخ قطب‌الدین منزوی می‌بود - با این هم اگرچه خلق دهلی بعنایت ازلی زمان زمان می‌پیوست اما دلاسانی حضرت فیروزشاه نمی‌شد تا آنکه ملک قوام‌الملک اعنی خانجهان مقبول درین کار سبقت نمود - عرائض خویش با چگونگی احوال پیش حضرت فرستاد - و از حال آمدن خود خبر داد - ابواب هوا خواهی چون هوا خواهان کشاد - در هر عرضداشت التماس^(۳) که داشت باز می‌نمود - حضرت فیروزشاه نیز بر حسب مطلوب طالب جواب می‌فرستاد - در میان شهر دهلی چکاچک افتاد که قوام‌الملک عرائض بحضرت فیروزشاه فرستاد - امروز با فردا رخ بجالب فیروزشاه خواهد نهاد - چون خواجه جهان بدلائل اشکار و نهان معاینه کرد در تعبیه آن شده تا قوام‌الملک را بگیرد - سبحان الله چون حکمت الهی و تقدیر حضرت نامتناهی برین است تا حضرت فیروزشاه در ملک نظام گیرد اندازه کیست که آن حکم بگرداند * * ابیات *

اقبال کند چو رهنمائی * هر سو که روی فرج بیائی

آن روی نکو چو رخ نماید ، هر کار که بسته شد کشاید

المقصود از تاثیر حکمت و دود قوام‌الملک خواست تا از دهلی بیرون آید - دران روز در سرای مخصوص کرده آمد^(۴) - و دران ایام خواجه جهان بالای هزارستون کوشک همایون می‌بود - چون قوام‌الملک

(۲) گردانیده * (۳) التماس * (۴) آید *

فرود هزار ستون رسید خواست تا بالای شیب برآید - شخصی
 از نزدیکان خواجه جهان از بالای شیب فرود میآمد - آن شخص
 بدیدن قوامالملک انگشت خود بدندان گرفت - و بچشم نهانی
 به پنهانی گفت که بالای شیب برآمدن مصلحت نیست
 قوامالملک دریافت فی الحال هم پیش در بالای شیب خود را
 لنگ ساخت - و یک نفر مختص خود بر خواجه جهان فرستاد
 و از حالت علالت^(۲) خود اعلام داد که پایی من اماس گرفته از
 خانه تا این آستانه بهزار حیلہ آمدم - بالای شیب برآمدن نمی توانم
 قوامالملک تا آمدن جواب نپایست فی الحال بازگشت - چون
 خواجه جهان اینچنین بیان شنید که قوامالملک الفاظ عذر از زبان
 خود کشید کسان خود دوانید تا بقوامالملک بگویند با شما^(۳) مشورت
 اصلی و اتفاقی کلی است تا این دور باید آمدن - تا آنزمان که کسان
 خواجه جهان بر قوامالملک برسند قوامالملک در محلی کوشک
 رسیده بود - چون کسان خواجه جهان بر قوامالملک رسیدند و پیغام
 خواجه جهان رسانیدند قوامالملک گفت که از درد پایی بیقرارم
 خبر از خود ندارم نماز پیشین اول وقت آمده شود - تا مادام که
 کسان خواجه جهان جواب قوامالملک بر خواجه جهان برسانند
 قوامالملک پیش در قبله رسید - و در عهد سلطان محمد تغلق^(۴)

(۲ ن) مقالات * (۳ ن) مصلحت و مشورت اصلی اتفاق کلی است تا

این روز * (۴ ن) بدر *

فروخانه قوام‌الملک پیش در قبله بود - قوام‌الملک در فروخانه خود درآمد - همدران لحظه و لمحہ قوام‌الملک در چوٹول زرین سوار شده فوج کشیده روز روشن با خرم و فرزندان و یاران با تمام خیل و تبع^(۲) در دروازه میدان بیرون آمد - و التفات از روزگار خواجہ جهان نکرد - چون قوام‌الملک پیش دروازه میدان رسید دربان دروازه کوشید تا نختہ دروازه بدهد - تازی سواران رسیدند و تیغهای درفشان از نیام کشیدند - دربان^(۳) دروازه نتوانست بگد کرد - قوام‌الملک آهسته آهسته سمت حضرت شاه فیروز روان شد - و سلطان فیروز از سرستی روان شده بود - و چند منزل آمده در منزلگہ^(۴) اقدار نزول فرموده قوام‌الملک بحضرت فیروزشاه رسیده پایبوس کرده - و همدران روز در خانه شاهزادہ فیروزخان پسر تولد شده - چون حضرت شاه فیروز را دران منزل دو شادی چون مزد کیکبادی پیدا آمده یکی شادی پیوستن قوام‌الملک دوم شادی تولد پسر در خانه شاهزادہ فیروزخان حضرت فیروزشاه دران مقام باہتمام تمام شہری بزرگ بنا کرده و آنرا فتح آباد نام نهاده - و آن فرزند را فتح خان نام داشته - و همدران روز قوام‌الملک امیدوار (مسند) شده حضرت فیروزشاه بمرحمت گفته *

* ابیات *

هستی تو امین و راست کارت • اجلال دھیم در وزارت

(۲) تبع • (۳) ن • (۴) ن • دربان در دروازه دادن نتوانست •

(۵) ن • منزل •

آری به یقین^(۲) حلال خواری * در کار امین و راست کاری
آراسته برای و تدبیر * در کار تکرر هیچ تقصیر

مقدمه نهم پیوستن خواجه جهان بر سلطان

نقل است که چون خواجه جهان شنید که قوام‌الملک
سر از اطاعت کشیده بر سلطان فیروز رسید بعضی اشخاص که در آن
جمع بودند برین مورخ ضعیف شمس سراج ضعیف تقریر کردند و برین
جمله باز نمودند که خواجه جهان چون دید که قوام‌الملک از صحبت
ما برید و مانند مرغان هوا بهوای خود پرید در آن وقت در تن
خواجه جهان یکتو پیراهن بود و تسبیح در دست و هر دو دست
خود را پس پشت خویش کرده و کفش در پای پوشیده بغایت
متفکر و پریشان خاطر ساکن بالای هزارستون می‌آمد و می‌رفت
معهداً آن اشخاص که با خواجه جهان یار بودند و درین شور
جولانگرمی می‌نمودند ایشان ابواب راز بازگشودند - که اگر اشارت اعظم
همایون خواجه جهان شود دنبال قوام‌الملک کرده آید تا از پرده
فیج چو کشاید - خواجه جهان جواب نداد - آری عجب کاری
خواجه جهان وزیر عاقل و کامل بود دید که حکمت آلهی و تقدیر^(۵)
حضرت نامتناهی برین بود که حضرت شاه فیروز با فتح و بهروزی
در مملکت دارالملک نظام گیرد اندازه کیست که آن حکم بگرداند

(۲) متن * (۳) در کار نه کردی هیچ خواری * (۴) طاعت *

(۵) چون دید *

و بدو گزندی رساند - آدمیان افعال^(۳) نیک بملائکه حواله کنند *

• بیت •

ملک و دیو هر دو حیرانند • آدمی ملک خویش میراند
چون حکم الله تبارک و تعالی برین بود که خواجه جهان شهادت
یابد همه اسباب متوسط شد •
• ابیات •

رہی که برای نفس گیرند • یا خسته شوند و یا بمیرند
فرماست رسیده اینکه برماست • اندوه خورم چه سود بر ماست
المقصود چون خواجه جهان پنهان پنهان در خاطر خویش از نهایت
تکربیش گذرانید که این کار چون بر غلط بود بگمان من کی راست
آید • این زمان بهتر آن باشد که من نیز بسلطان فیروز پیوندم
و راستی غلط بزنمایم - آنچه حکم آله و فرمان الله است آن خواهد شد
حاصل الامر قوام الملک روز پنجشنبه از شهر دهلی بیرون آمده بود
هندران روز در منزل اسماعیل فرود آمد که بیست و چهار کوره^(۵)
از دهلی است • و خواجه جهان روز جمعه بعد از نماز از شهر دهلی
کچ کرده • و در حوض خاص علانی فرود آمده • آن جمیع ملوک که
با خواجه جهان بدل و جان یکی شده بودند متفق شدند • و با^(۶)
خواجه جهان در حوض خاص آمدند • چنانچه ملک حسن و ملک
خطاب و ملک حسام الدین از یک و اشخاص دیگر - هر همه حیران

(۲) ن برو • (۳) آدمیان نیک افعال بملائکه کنند • (۴) هواي •

(۵) ن بیست کوره • (۶) ن بکجا •

و طیران شده بر خواجه جهان باز نمودند که شما را اتفاق ملاقات
 سلطان فیروز افتاد ما را چه اشارت می شود - درین محل خواجه جهان
 گفت که یاران بدانید و آگاه باشید که درین کار یعنی اختیار کردن^(۲)
 پسر سلطان محمد مرا طمعی و غرضی نبود - زیراچه مقام امامت^(۳)
 خاصه تاجداران است - و مقام وزارت خاصه وزرا است - اگر تاجداران
 دل بر کار وزرا نهند و وزرا دل بر کار شهریاری اندازند در مرور ایام
 ملک روی بخرابی آرد - چون بسمع من رسید که سلطان محمد
 وفات یافت و لشکر را مغل تاخت سلطان فیروز و تاتار خان غائب
 شدند برای قرار خلق شهر و اطراف چند گاه آن خرابی^(۴) اختیار
 کرده شد - و درین اختیار غلط^(۵) بیشمار و سهو بسیار افتاد - خلأ^(۶)
 هر دو جانب آوازا بر آوردند - و گرنه مرا با مقام سلاطین چه کار *

* ایات *

میاد همه طیر بندد * سیمرغ بدام وی تنگد

روبه که مقام شیر جوید * اندام بخون خویش شوید

معهدا با این هم در عهد سلطان محمد سلطان فیروز را پسر خوانده بودم
 و اتباع من پیش او می آمد - و او نیز پدر خوانده بود - اما
 نمی دانم که در زیر این الله تبارک و تعالی را چه حکمت است
 و چه پیدا خواهد آورد - شما را نیز برابر من می باید آمد - سلطان فیروز

(۲) این کار اختیار کردن پسر سلطان * (۳) این مقام * (۴)

خسروک * (۵) در پی * (۶) خطاء * (۷) همی *

مرد نیک است - از گفت من نخواهد گذشت - شما را نیز امان خواهد داد - چون خواجه جهان اسرار پنهان پیش دولتخواهان خود بازگشاد ایشان هر همه بر نرمی دل خواجه جهان بسیار گریستند و در آن ایام عمر خواجه جهان بهشتاد و چند سال رسیده بود - و پیر و معمر گشته - محاسن بتمام سپید شده - خواجه جهان مخلوق^(۲) بود - ارادت بندگی شیخ الاسلام شیخ نظام الدین قدس الله سره العزیز داشت - یک شیخی صاحب سجاده می نمود * * ابیات *

با آنکه بملک سرفراز است * پیری چو رسید در گذار است
کاری که کند نکو نیاید * در چشم همه تبه نماید

القصة چون این ملوک مانند اهل سلوک اینچنین کلمات از زبان خواجه جهان شنیدند گفتند اگر اشارت شود لفظ^(۳) چند از آثار عقل ناقص خویش باز نموده آید - خواجه جهان فرمود آنچه در دل بگذرد باز نمودن شاید - ملوک مذکور باز نمودند که در آئین^(۴) ملکی و قانون جهانداری پدیری و پسری نمی گنجد - سهو و غلط کسی استوار ندارد - زیراچه روش تاجداران برین^(۵) رفته است و حضرت فیروز شاه اگرچه مرد نیک است البته خلاف روش سلاطین نخواهد کرد - درین محل خواجه جهان این لفظ برآورد - که اگر باز گردم و درون دهلی حصاری شوم اگرچه لشکر و پیل دارم مبدا لشکر سلطان فیروز حصار دهلی بستانند - عورات مستورات

(۲) مخلوق • (۳) لفظ • (۴) دین • (۵) بدین •

و مجدرات مسلمانان بر دست نا اهلان افتند - در ایام پیروز سالی
 مهده^(۲) دار قیامت شوم تا کی خواهم زیست - هرچه آمد آمد
 رضینا بقضاء الله تعالی - آنچه حکم اوست همان خواهد شد
 چون آن امرا دیدند که خواجه جهان بتحقیق بر سلطان فیروز
 خواهد پیوست بعضی از ایشان برابر خواجه جهان بر سلطان فیروز
 رفتند - و بعضی روی بتغریذ نهادند - ^(۳) المقصود قوام الملک در
 فتح آباد بر سلطان فیروز پیوست - و خواجه جهان در منزل دهانسر
 نزدیک اکروند متصل قوام الملک دوم روز پیوست - راویان شریف برین
 مورخ ضعیف شمس سراج عقیف بکلمات لطیف روایت کرده - و برین
 جمله باز نموده^(۴) که حضرت فیروز شاه بوقت نماز دیگر بار داده - و بر صدیقی
 دولت نهسته - ارکان دولت جمله حاضر بودند چنانچه رسوم آئین
 سلاطین است - سرانچه سراپرده فرود آورده - خواجه جهان زنجیر در
 گردن خود کرده و پگ از سر فرود آورده طاقیه بر سر خود نهاده^(۵)
 تیغ برهنه بر گلو^(۶)ی خود بسته در محل پایین متصل حجاب
 ایستاده - و وقت فرود آوردن سرانچه بوقت نماز دیگر سلام از دور
 می شود موازنه یک تیورتاب - مع هذا چون بعد از زمانی نظر سلطان
 بر خواجه جهان افتاد همان زمان سلطان کسان فرستاد تا بر

(۲ ن) مواخذة دار • (۳ ن) المقصود خواجه جهان در فتح آباد بر

سلطان فیروز پیوست • (۴ ن) باز نمودند • (۵ ن) سلطان • (۶ ن)

طایفه • (۷ ن) در •

خواجۀ جهان بگویند که از برای کدام چیز زنجیر در گردن خود کرده
خواجۀ جهان چون محزونان و مغمومان این بیت خواند *

• بیت •

• باز آمده ام چو خونیان بر در شاه •

• اینک سر و تیغ آنچه بایدت آن کن •

حضرت فیروزشاه اشخاص معتبر درانید تا پگ بر سر خواجۀ جهان
به بندند - و بگویند که ما را این گمان هرگز نباشد که از ذات شما
اینچنین صفات زاید و یا چنین چیز^(۴) آید - حضرت سلطان
همان زمان چودل زلین سواری خاصۀ خود فرستاد - و برین نوع
آگهی داد - تا خواجۀ جهان را درین چودل سوار کنند و بخرم^(۵) گاه
برند و بگویند که ما برای ملاقات شما همانجا خواهم آمد - مع هذا
خواجۀ جهان را در چودل سوار کردند - و در خرم گاه فرود آوردند
بکوم آله حضرت فیروزشاه را فتح دهلی بغیر واسطه روزی شد
آنکه از زبان خدمت شیخ قطب الدین مغور علیه الرحمة و الغفران
بیرون آمده بود که دهلی همین جا خواهد آمد همچنان شد
الحمد لله العالی نعمائه *

• بیت •

منصور شدند دوستان • مقهور شدند دشمنان

(۲) خواجۀ جهان محزونان و مغمومان • (سی) پادشاه این گمان •

(۳) چوینا • (۴) و یک خورمگاه و چند پیرگاه سرانجامه برآرد •

مقدمه دهم مقالات اصحاب سلطان نسبت

خواجۀ جهان

نقل است حضرت فیروزشاه خواست تا خواجۀ جهان را
 مضرت نرساند - و باز بمرتبه وزارت نشاند - در خاطر گذرانید که
 زمره وزیران و فرقه دستوران اهل قلم باشند مدام دلهای ^(۲) عمال
 خراشند - و بکوشش برای جمع کردن اموال کوشند ایشان را با
 مقام سلاطین چه کار - چون او را غلط افتاد آخر الامر ابواب الحاح
 و عجز کشاد - ^(۳) حالا بر او عفو می باید کرد - و او را باز بمرتبه وزارت
 میباید رسانید - درین محل حضرت شهریار اکمل خواست تا عمل
 مشائخ را دستور سازد - یعنی گناه خواجۀ جهان ببخشد - چون
 اعوان درگاه و انصار بارگاه حضرت فیروزشاه دریافتند که مزاج شاه
 برین است تا از سر جنایت خواجۀ جهان چون خسروان بازآید
 همه بیک اتفاق از زمره خانان عظام و فرقه ملوک با احترام جمله
 جمع شدند - و میان خویش متفق گشتند و با یکدیگر مشورت
 کردند - و گفتند که در قسم ملکی و قانون جهانداري بدین
 حد از سر خیانت اعدا گذشتن نشاید - درین محل ^(۴) پشیمانی
 روی نماید - عاقبت کار از آثار اسرار این کردار زیان ^(۵) اصلی رسد - هر

(۲) اهل عمال • (۳) چنین غلط • (۴) یعنی از سر گناه خواجۀ جهان بازآید
 و بدو ببخشد • (۵) از سر جنایت خیانت اعدا • (۶) فعل • (۷) گروه •

همه میان خویش اندیشه گفتن پیش نخت قرار دادند که صریح
 باز نمایند *

* بیت *

* تا بخت کدام در کشاید *

* اقبال کدام ره نماید *

معینا این جمله اشخاص از محل خلوت پیش در سلطان فیروز
 آمدند - و ملک عمادالملک را درون محل بر سلطان فرستادند
 عمادالملک باز نمود که جمیع ملوک بیک اتفاق آمده اند - چیزی
 التماس دارند - حضرت فیروزشاه بالهام آله دریافته که این ملوک
 نخم منقلب در زمین قلب خود کاشته دل از مملکت ما برداشته
 فرمان شد بطلبند - چون (ایشان) در آمدند هر همه سر بر زمین نهادند
 بعضی راویان شریف برین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف روایت
 کردند که درین محل حضرت فیروزشاه را بشره مبارک تغیر شده
 القصه این جمیع ملوک الفاظ مخلصانه و کلمات دوستانه آغاز کردند
 و باز نمودند که بکرم آله حضرت شاه را نصرت دست داد - دهلی
 فتح شد - خواجه جهان بحضرت پیوسته - تعلق خاطر^(۳)ها و اندیشه
 حزنها از دلها یکسو گشته - بر بندگی مومن یک حج گزاردن فریضه
 است - اگر فرمان شهریار و طغرای جهاندار شود بندگان درگاه و
 مخلصان این بارگاه بسوی خانه کعبه روان شوند - حضرت فیروزشاه

(۲) چون حضرت * (۳) تعلق خاطر و اندیشه ازو یکسو

گشته *

دریافته الفاظ خوب و کلمات مرغوب برداشته - و گفته اگر از اهل قلم فعلی غیر معتاد جهان^(۲) بوجود آید از سر آن گذشتن آئین سلاطین متقدم است - درین محل ملوک مذکور چون هواخواهان مستور کلام مشهور بمشهور گفتند - و جوهر گوهر احسن سفند - و برین جمله باز نمودند که گناه تبع سلاطین یکی صغیره است و یکی کبیره گناه صغیره در قسم مال است - و گناه کبیره در قسم ملک - گناه صغیره عفو کردن شاید - و گناه کبیره عفو کردن زیبا ننماید - در چنین عفو عاقبت کار پشیمانی بیشمار روی نماید - فکیف خواجه جهان برای طمع جاه بے پایان بچه را برای پادشاهی اختیار کرده - مالهایی فراوان و زرهای بے پایان بخلق داده - چون مال نموده اوانی زرین و سیمین ادا کرده - چون آن هم بنجام داده جواهر فراوان و الماس پارهای بے پایاں ادا کرده - جمله خزائن و اموال و دفائن نمی گردانیده - چون در آخر کار و انتهای کردار دیده که جمله عالم دوستدار خداوند عالم شده و جمیع خلائق مملکت بحضرت سلطنت پیوسته درین محل خواجه جهان بر راي^(۳) وزیران کار کرده - پیش از در آویز چون دستوران پرویز بعد از پیش آمده - و اگر مبادا عیاذا بالله! منها این جانب کم افتادی خواجه جهان بآشکار و نهان از میان ما یکی را زنده نگذاشتی - چون او کم خویش دیده بعد پیوسته *

* فرد *

کس را چه خبر که یکرمانش * سود آردش بیش از زیانش^(۲)
 مع هذا آنچه در عقل ریزه ما گذشت باز نموده شد دیگر آنچه
 در ضمیر منیر بگذرد - حضرت فیروز شاه چون دید که ایشان هر همه
 بهندسه فراس^(۳) و زمزمه کیاست برای تلف کردن خواجه جهان
 بیک زبان متفق شده اند سلطان فیروز از غایت فکر و نهایت اندیشه
 سپید گونه شد - و چند روز همدران اندوه بود - درون دریای دل خویش
 از تائیر تامل بیش ابواب تفکر میکشود - بعد از فکر بسیار و تامل^(۴)
 بیشمار حضرت جهاندار ملک عماد الملک را در محل خلوت طلبیده
 اسرار نهانی به نهانی بگوش او رسانید - فرمان فرمود برو و بر مقربان
 درگاه و دولتمردان بارگاه بگو که اختیار کار خواجه جهان بدست شما
 دادم - هر چه ایشان را مصلحت افتد آن چیز بر خواجه جهان کنند
 از سر خواجه جهان باز آمدم - و از سر شما باز آمدن نتوانم - و بر
 خواجه جهان دم بدم فرمان سلطان از آثار مرحمت و اسرار شفقت
 میرسید - چون حضرت فیروز شاه را با مقربان درگاه و هوا خواهان بارگاه
 اینچنین گفتار افتاد حضرت فیروز شاه اختیار بدست ایشان داد *

* بیت *

مردم ز هوا اگر رود پیش * یابد ز قضا نصیبه خویش
 المقصود جمله مقربان از دل و جان متفق شدند - و از زبان سلطان

(۲) کس را چه خبر که یک زمان است - سود آرد پیش یا زیان است *

(۳) ن) زمزمه * (۴) ن) همدین * (۵) ن) تاملات *

بر خواجه جهان فرمان رسانیدند که شما را سن کبر شده است - ^(۲) اقطاع سامانه بوجه انعام بر شما مفوض گردانیده شده است - در سامانه بحق مشغول میباید بود - ^(۳) آری عجب اسراری و بوالعجب کرداری چون الله تبارک و تعالی بخواهد بنده را از بندگان درگاه خود بحضرت خورش از تاثیر کرم بیش برگزیند او را همه اسباب نعمت بے نعمت روزی گرداند - چون حضرت حق و حاکم مطلق خواجه جهان را بنعمتهای دنیا و دین برگزیده بود در آخر عمر او را سعادت شهادت نیز روزی گردانید - انشاء الله تعالی بعون الله لفظی چند چون اصحاب ارجمند برای ارشاد ارباب بخت بلند از مقامات شهادت ^(۴) در بیان حادثه مغل مشرح نوشته آید - ^(۵) الغرض خواجه جهان را جانب سامانه روان کردند - چون خواجه جهان چند منزل از لشکر سلطان سمت سامانه رفت متعاقب آن شیرخان رسید - در منزلیکه خواجه جهان فرود آمده بود شیرخان نیز همدران منزل آمد - خواجه جهان را ملاقات نکرد - بغیر ملاقات او در محلی دیگر فرود آمد - اخبار اینی آئر و گفتار این اسراز بر خواجه جهان رسانیدند که شیرخان آمده و فرمان مرحمت آورده - در باب شما مرحمت است باز خواهند گردانید درین محل خواجه جهان اکمل گفت که فرمان مرحمت نیست بلکه شیرخان برای تلف کردن ما آمده است - اگر در باب من

(۲) سنه کبیره (۳) شد (۴) شهادت (۵) میان

(۶) آمده بود

مرحمت بودي شیرخان را چه مجال که بغیر ملاقات من در محلي دیگر فرود آمدي - ازین دلیل معلوم شد که فرمان مرحمت نیست آري زهي وزیر با کياس که از آثار انوار عقل بيقیاس في الحال معلوم کرده *

* بیت *

همه کار شاهان گيتي پزوه * زراي وزیران پذيرد شکوه
 المقصود روز دیگر خواجه جهان از شیرخان چند پرکاله سراپه طلبید - شیرخان چند پرکاله سراپه فرستاد - خواجه جهان کسان خود را آگاه کرد که این سراپه را در محرا نصب کنند - و محن سراپه پاک و هموار گردانند - چون همچنان کردند خواجه جهان را همدران محل بردند - چون خواجه جهان با دلي پریشان درون سراپه رسید آب طلبید - وضو بتجدید کرد - و دوگانه نماز چون اهل یگانه با نیاز تمام گزارد - و کلاه شیخ الاسلام شیخ نظام الدین علیه الرحمة و الغفران بر سر خود بنهاد - و دستار خدمت شیخ بر سر بست - روي سوي سیاف کرد و این لفظ از زبان برآورد که نیغ نیز داري - سیاف شمشیر خود نمود - ياري بود ازان خواجه جهان او را فرمود تا وضو کند و دوگانه بگزارد و نیغ براند - چون آن یار از نماز فارغ گشت خواجه جهان سر بسجده نهاد - چون مغمومان نام پروردگار بر زبان رانده کلمه طیبه گفته - آن یار نیغ گزار کرده

(۲) آوردی * (۳) برآورد کرد * (۴) که این سراپه پای

و هموار گردانید *

همان لحظه^(۳) سر از تن خواجه جهان جدا شده - انا لله و انا الیه
 راجعون - سبحان الله این همه عبرت است که الله تعالی بقدرت
 اعلیٰ مربندگان خود را مینماید - زمرهٔ مومنان و فرقهٔ دوستان را
 واجب است که ازین عبرتها عبرت گیرند^(۳) - و در طلب آخرت
 کوشش نمایند *

نیک بخت از بلا کران گیرد * عبرت از حال دیگران گیرد

مقدمهٔ یازدهم رسیدن فیروز شاه در شهر هانسی

نقل است چون حضرت فیروز شاه را بکریم آله و عنایت الله
 از جهت تعلق فتح دهلی از آثار رحمت ازلی دل فارغ شده
 سلطان فیروز با ظفر و دولت و با نعمت و سعادت از منزل اکوده
 جانب شهر روان گردیده - بعد از چند منزل در شهر هانسی رسیده
 در حدود آن نزول فرموده - راویان محقق و مشرکان^(۴) مدتی برین
 مورخ ضعیف شمس سراج عفیف بروایات شریف و درایات لطیف^(۵)
 گفته که روز جمعه بود حضرت فیروز شاه پیش از نماز جمعه برای
 ملاقات خدمت شیخ الاسلام شیخ قطب الدین مغرور قدس الله سره
 العزیز قصد نموده درون حصار درآمد - دران وقت خدمت شیخ برای
 نماز جمعه از خانقاه بیرون آمده بودند - و پیش درخویش ایستاده
 شده بودند که سلطان فیروز رسید - و دران وقت خدمت شیخ جبهه

خدمت شیخ جمال الدین هانسوی پوشیده بودند بر قاضی معناد
 جد بزرگوار خود - و این جبه کهنه سالها بود - المقصود حضرت
 فیروزشاه برای ملاقات خدمت شیخ منور رفت - و خان اعظم
 ناتارخان طالب رضای رحمان برابر بود - هر دو بزرگوار بعارف
 حضرت پروردگار مصافحه کردند - بعد مصافحه خدمت شیخ
 رخ بسطان فیروز آوردند - و فرمودند که به نیت نماز جمعه بیرون
 آمده شده بود - ^(۲) چون شما را دیدم این زمان بکدام نیت بازگردم و درون
 خانه روم - اعنی خدمت شیخ طالب رضای ربانی بکنایت
 کیاست حضرت شاه را آگاه گردانیده که پیش از نماز جمعه برای
 ملاقات درویشان نباید آمد - ^(۳) بعده خدمت شیخ منور هم پیش
 در ایستاده چند لفظی از وعظ و نصیحت فرموده - یکی ازان این
 بود که بابا دعاگو شنیده است که شما را میل برای خوردن شراب
 بسیار است - اگر سلاطین و امامان دین در خوردن شراب مشغول
 شوند حاجات حاجتمندان مستمند بسته بماند - چون حضرت
 الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی مسلمانان چند را در فتراک دولت
 شما بسته است از حالت مقاتلت ایشان که دائم دلہای پریشان
 دارند غافل بودن مصلحت نیست - درین محل آن شهنشاه اکل
 گفت که بعد ازین نخورم - خدمت شیخ فرمودند الحمد لله - نصائح
 دیگر آن بود حضرت شیخ فرمودند که بابا دعاگو شنیده است ^(۴)

(۲) آمدن • (۳) نباید آمدن • (۴) خدمت شیخ فرمود •

که شما را برای باختن شکر هوس بسیار و کوشش بیشمار است - دنبال شکری جهانی را سرگردانی و عالمی را حیرانی است - این نوع نیکو نیست - جانی را بیفائده بیجان کردن مستحسن نیست - شکر همان مقدار باید کردن که حاجت باشد بغیر حاجت شکری کردن مصلحت نبود - درین محل سلطان فیروز فرمود خدمت شیخ دعا کنند تا الله تبارک و تعالی ازین چیز باز آرد - ازین سخن خدمت شیخ فرمود - سبحان الله منکر دعای ما - و قدری سخن بلند فرمود - و ازین سخن گذر کرده باز نمودند که منکر دعای ما همچنین است - نمیگوید که توبه کردم خدمت شیخ این لفظ فرمودند و فی الحال بسوی مسجد گام زدند - حضرت فیروز شاه ازان جایگاه بازگشته - خدمت شیخ در مسجد جمعه رفته - حضرت فیروز شاه دربنگاه آمده و مستعد شده برای ادای نماز جمعه باز درون حصار شهر هانسی رفته - مع هذا حضرت فیروز شاه مستثنی در محل ملوک خانه نشسته و خدمت شیخ اهل صفا در مقام علحدده بود که آن محل قدیم و مقام عبادت مستقیم از آن بزرگان خدمت شیخ است - از ملوک خانه نظر سلطان فیروز بر حضرت شیخ افتاد - حضرت فیروز شاه لبادۀ سوشتری^(۶) بخت لعل و سیاه برای خدمت شیخ فرستاد - و دران ایام فرزند

(۲) آن • (۳) شکار شکری • (۴) وین سخن مکرر کرده •

(۵) لباچه • (۶) اشتري •

نیکنام خدمت شیخ یعنی شیخ الاسلام قطب الانام ملجایی
خواص و عوام برگزیده حضرت علام شیخ نورالحق و الشرع والدین
ذکره الله بالخیر و السعادة خواجه این مورخ که پیش پدر خویش
خدمت می میکردند پیش خدمت شیخ منور باز نمودند که حضرت
شاه فیروز لبچه فرستاده اند - خدمت مخدوم فرمودند از جنس
محرمات است و یا از قسم مشروعات - گفتند از قسم محرمات
است - خدمت شیخ منور فرمودند استغفر الله چون از محرمات
است دعا گویا چه کار آید و چه کند - چون خدمت شیخ منور از نماز
فارغ شدند و بازگشتند بندگی شیخ الاسلام نورالحق و الشرع والدین
در خاطر مبارک خود گذرانیدند نباید که سلطان فیروز را این فعل بر
مزاج نیفتد - خدمت ایشان دو نفر را بر راه کردند تا هر دو آستین
آن لبچه بگیرند و پس پشت خدمت شیخ منور بروند تا
مادام که خدمت شیخ منور از درون مسجد بیرون آیند - زیرا چه از
ملوک خانه نظر سلطان می افتاد - مع هذا چون آن اشخاص بدین
طریق دنبال خدمت شیخ منور روان شدند حضرت شاه فیروز از محل
ملوک خانه دید - کسان دوانید و الفاظ معذرت از زبان خود کشید
تا بر مخدوم زاده بگویند که خدمت شیخ منور از سبب آنکه این
کسوت نامشروع است نمی پوشند - خدمت شیخ را مزاحمت دادن
مصلحت نیست - ایشان پادشاهان دین اند کسوت نامشروع چگونه
پوشند - سبحان الله چه پاکان و چه پاکیزگان در جوار شهر هانسی

خفته اند که از برکت قدم ایشان خلأق شهر هانسی^(۲) از نهب مغل
سلامت مانده - انشاء الله تعالی و بعون آله بیان سلامت ماندن
خلق شهر هانسی در محل آن نبشته آید - زیراچه این مورخ ضعیف
شمس سراج عقیف را برای تالیف این تصنیف یک^(۳) مقصود
همین بود * رباعی *

* آنرا که خدا از قلم لطف نگارد *

* شاید که بخود زحمت مشاطه نیارد *

* مشاطه چه حاجت بود او را که خداوند *

* هر ساعت و ماهی چو کریمانش برآرد *

مقدمه دوازدهم ملاقات شیخ قطب الدین منور

و شیخ نصیر الدین محمود در شهر هانسی

نقل است خدمت شیخ نصیرالدین محمود علیه الرحمة
الغفران را سلطان محمد در تهته برابر خود برده بود - و اندران
ایام که سلطان محمد شاه در زمین تهته بحضرت آله پیوست
و حضرت فیروز شاه بعون الله^(۴) بر پادشاهی نشست خدمت شیخ
نصیرالدین محمود برابر سلطان فیروز بازگشت - چون خدمت
شیخ نصیرالدین در شهر هانسی رسید مخصوص برای ملاقات
بفدگی شیخ قطب الدین منور در خانقاه مکرم و معظم ایشان

رفت - و این هر دو بزرگوار طالب رضای حضرت پروردگار از
 مریدان حضرت شیخ الاسلام نظام الحق و الشرع و الدین بودند^(۲)
 و هر دو بزرگ دین یک روز خلافت از بندگی شیخ نظام الدین^(۳)
 یافته بودند - بعد از دادن خلافت شیخ اهل سعادت فرمودند
 که شما هر دو را میان خویش چون برادران اهل کیش و دوستان
 نیک اندیش کنار میباید گرفت - و هر دو را چون برادران
 درین جهان تخم محبت در زمین مودت میباید کشت - بر حکم
 فرمان پیر پر تدبیر هر دو بزرگوار بی نظیر میان خود بطریقه^(۴)
 برادران جانی و دوستان دوجہانی درین جهان فانی زندگانی
 کردند - تا این محبت بجائی رسید هر که از شهر دہلی در
 شہرہانسی رفتی و ملاقات شیخ قطب الدین منور کردی خدمت
 شیخ میپرسیدند بابا پیوند کجا داری - اگر آن شخص گفتی که
 برخدمت شیخ نصیر الدین دارم خدمت شیخ قطب الدین منور
 فرمودے بیا نزدیک من بنشین که تو برادر زاده مائی - و خدمت^(۵)
 شیخ با او رغبت بسیار نمودی - و اگر کسی از شہرہانسی در
 شہر دہلی آمدی و خدمت شیخ نصیر الدین را پایبوس کردی
 خدمت شیخ نیز فرمودی بابا پیوند کجا داری - اگر آن بندہ^(۶)
 گفتی کہ برخدمت شیخ قطب الدین منور دارم خدمت شیخ

(۲) خدمت • (۳) و هر دو بزرگ را بعد از دادن خلافت شیخ اهل سعادت

فرمودند • (۴) لا نظیر • (۵) میفرمودند • (۶) آئندہ گفتی •

نصیرالدین آن شخص را در کنار گرفتني - و با او رغبت بسیار کردني
 و در خانقاه با جاه خود داشتني - مع هذا این مورخ محب صلحا
 محبت و موافقت این هر دو بزرگان دین طالبان حضرت
 رب العالمین اگر بر قرطاس نگارد کتابه جداگانه باید - المقصود
 این هر دو بزرگ را عمر بآخر رسیده بود - چون خدمت شیخ
 نصیرالدین محمود در شهر هانسی (۳) رسید برای ملاقات خدمت شیخ
 قطب الدین منور قصد کرد - چون خدمت شیخ قطب الدین منور
 شنید که شیخ نصیرالدین محمود پیش در خانقاه رسید خدمت
 شیخ قطب الدین منور به پای برهنه دوید - و با شیخ نصیرالدین
 ملاقات کرد - و هر دو با یکدیگر کنار گرفتند - خدمت شیخ
 نصیرالدین دست بسوی پای شیخ قطب الدین منور برده
 و خدمت شیخ قطب الدین منور دست بجانب پای شیخ
 نصیرالدین محمود دراز کرده موازنه یک لمحۃ لطیف میان
 این هر دو ظریف نواضع شده - هر دو بزرگوار از غایت اتحاد
 بسیار و نهایت مودت بیشمار دست یکدیگر گرفته درون خانقاه
 با جاه رفته از خدمت شیخ نظام الدین یاد آورده. هر دو بزرگوار
 بسیار گریسته - بعد زمانی قوالان از غیب رسیده هر دو بزرگوار در
 عالم استماع سماع مستغرق گشته - چند روز هر دو بزرگوار (۵) در مقامات

(۲ ن) بزرگواران • (۳ ن) نبشته آید • (۴ ن) رمیده • (۵ ن)

سمع مشغول بودند - آری عجب کاری و بوالعجب اسراری - در
 سماع کم کسی بدین اسرار رسد - چنانچه درین باب خدمت شیخ
 جمال الدین احمد هانسوی جد خدمت شیخ قطب الدین منور^(۲)
 علیهما الرحمة و الغفران فرموده^(۳) *

* ابیات *

بر تارک دل سماع چون تاج بود * بردوش دل حزین چون دیباج بود^(۴)
 از احمد خسته بشنو این زمزمه را * مر مردان را سماع چون معراج بود^(۵)
 المقصود بطولها و عز قبولها بعد از فارغ شدن از سماع هر دو
 بزرگوار طالب رضای غفار از عالم سکر در مقامات صحرآ آمدند
 سبحان الله میان علمای شریعت و امامان طریقت در شنیدن
 سماع اختلاف بسیار است - اما درین قول هر همه متفق اند که
 السماع مباح لاهله - و درین اهلیت سماع اجماع علما اختلاف
 دارند - اما خدمت شیخ جمال الدین هانسوی فرمود^(۶) * رباعی *

* تا حکم سماع را بدانای در حال *

* در حرمت و حلش سخن گفت جمال^(۷) *

* اصحاب نفوس را حرام است حرام^(۸) *

* ارباب قلوب را حلال است حلال^(۹) *

معهذا بعد از فراغ سماع وقت نماز عصر در آمده بود بانگ نماز

(۲) جمال الدین هانسوی * (۳) فرماید * (۴) دواج *

(۵) القصه * (۶) رباعی فرموده اند * (۷) حل او * (۸) ن

سمع * (۹) قبول *

دادند - بعد از ادای سنت عصر خدمت شیخ قطب‌الدین منور
 اهل مکنت دست خدمت شیخ نصیرالدین محمود طالب
 جنت گرفت و گفت که امامت میباید کرد - و خدمت شیخ
 نصیرالدین محمود دست خدمت شیخ قطب‌الدین منور گرفت
 که شما را پیش میباید رفت - یکزمان لطیف میان هر دو بزرگوار
 ظریف^(۲) برای امامت گفتار رفت - درین محل خدمت شیخ
 نصیرالدین محمود فرمود آن روز که بندگان شیخ الاسلام شیخ
 نظام الحق و الشرع و الدین قدس الله سره العزیز ما هر دو را
 خلافت دادند خدمت شیخ شما را بوقت چاشت خرقة پوشانیدند
 و هم دران روز بوقت نماز دیگر برین دعاگو خرقة عطا کردند
 چون خدمت شیخ نظام الحق و الدین در عطا کردن خرقة
 خلافت مرتبه^(۳) پیدا کردند باین وجوه برای امامت شما را پیش
 میباید رفت - چون خدمت شیخ نصیرالدین محمود این سخن
 گفت و حواله بخدمت شیخ نظام الدین کرد خدمت شیخ
 قطب‌الدین منور برای امامت پیش رفتند - سبحان الله چه وقت^(۴)
 بود آن وقت که هر دو بزرگان دین^(۵) طالبان حضرت رب العالمین
 بروی این زمین یکجا جمع شده بودند - و میان خویش ابواب
 اسرار میکشودند - مگر قرآن السعدین آن روز بود - مع هذا بعد از

(۲) ن) لطیف * (۳) ن) مرتبه بشما ابتدا کردند * (۴) ن) چه بود آن

وقت * (۵) ن) بزرگوار *

آدای نمائ و کشف^(۲) را از این هر دو بزرگ اهل نیاز وداع آخرین کردند و بازگشتند - و در مقامات عبادات خود آرامیدند - و بعد از چندگاه بتقدیر آله ازین جهان خرامیدند - اول نقل خدمت شیخ نصیرالدین محمود بود در ماه با جاه مبارک رمضان بروز هجدهم بعده نقل خدمت شیخ قطب الدین مغور در بیست و ششم ماه ذی قعدة شد - میان این هر دو بزرگوار دو ماه و چند روز فرق بینه در رحلت کردن و پیوستن بحضرت آله - آری عجب کاری و بوالعجب اسراری - جمله عالم یا در طلب دنیا عمر بسر برند و یا در تمنای آخرت - اما اهل محبت در طلب دوست باشند و سربازند و جان دهند^(۳) و خون خورند - با این همه حال بحکمت حضرت ذوالجلال دل از یانت او نا امید از سبب استعداد و قابلیت خویش *

* رباعی *

* زین گونه که حال نا پسندیده ماست *

* حسن رخ تو چه لائق دیدم ماست *

* وصلت که به کیقباد و کسری نرسید *

* سوداست که از دماغ شریده ماست *

این مرخ ضعیف شمس سراج عقیف میخواست که از احوال کمال ایشان نویسد پیشتر^(۴) بآن نموده آید *

(۲) کشف اسرار این هر دو بزرگوار اهل زمان • (۳) ن کنند *

(۴) ن بآن باز نموده آید *

مقدمه سیزدهم در آمدن سلطان فیروز

در شهر دهلي

نقل است چون حضرت شاه فیروز با فتح و فیروز درون شهر دارالملک دهلي در آمد در شهر طلبه‌هاي شادپانه^(۲) زدند - و تمام شهر را بزیورهاي خوب و جامه‌هاي پاکیزه بپاراستند - هر چهار جانب قبا بستند - چنانچه آئین سلاطین و قانون شهریاران پیشین است آراسته گردانیدند - درین محل راویان اکمل روایت کرده اند که شش قبه در شهر دهلي بسته بودند هنوز شهر فیروزآباد آبادان نشده بود - معهذا در زیر هر قبه مدت بیست و یکروز جشن بود - در هر قبه یک^(۳) لک تنکه خرج شده بود - از طعام و شربت و تنبول چندانکه به تقریر و تحریر نیاید هیچ کس را منع نبود - خلایق برای دیدن قبا از اطراف و اکناف عالم میآمدند - و درین بیست و یکروز بفرمان^(۴) شاه فیروز هر که برای تماشا آمدی هرچه^(۵) خواستی از الوان نعمت خوش خوردی و آن قبا از چوبینه بود بلند چهار پوشش از چوبه‌هاي بیشمار - در قبا جامه‌هاي نرمینه پیچیده - نقشها لون بلون کرده - در زیر هر قبه مطربان سرود میگفتند - پاکوبان پامیکرفتند - مدت بیست و یکروز

(۲) نهنگانه • (۳) یگان • (۴) بحکم فرمان • (۵) ن • هرچه از

الوان نعمت خوش آمده خورد • (۶) ن • گون بگون •

به دولت شاه فیروز شادی عام میان خلایق خاص و
عام مدام بود *
* ابیات *

در شهر بسته قبه هرسو * بنشسته دران هزار مهر
هر یک بطریق و طرز دیگر * پوشیده دگر لباس و گوهر
بازار ز جامه گشته زیبا * هرسو علم بگشته بر پا
گر خانه بشهر بود خالی * از شادی شاه بود حالی
سبحان الله چون حضرت آله سلطان فیروز شاه را برگزیده و بر
کشیده بود هرینه جمله عالم در آن طور در فرحت و بهجت
بودند - چنانچه^(۳) خواجه خواجه جهان نظامی باز نموده *
* ابیات *

صلاح جهان آن شب آمد پدید * که از مولدش صبح صادق دمید
ندانم کس از مردم روشناس * کزان مردمی نیست بروی سپاس
اگر دیگران کامل شان آدمیست * همه مردم اند او همه مردمیست
معهدا در آمدن سلطان فیروز با نصرت و بهروز در شهر دهلی^(۴) جمله
عالم را چشمها روشن گشته - هر یکی در حجره خرمی نشسته
باده بیغمی پیش گرفته - اشجار نغم در گلستان امید گشته - ایام
حزنها بخرمی گذشته - هر یکی صغیر و کبیر این مصرع^(۵) گفته *
* مصرع *

(۲) از * (۳) چنانچه خواجه نظامی بان اشعار نمود * (۴) ن

درین * (۵) ن . حصول

* این دم نکم نشاط کی خواهم کرد *

* بیت *

* تمنا در جهان ما را همین است *

* خدا زینسان همیشه شک دارد ^(۲) *

مقدمه چهاردهم نواختن سلطان فیروز خلق

دهلی را و بخشیدن بقایا

نقل است که حضرت سلطان فیروزشاه بعون آله بطالع سعد و میمون و بروز مبارک و بخت ^(۳) همایون درون شهر دهلی بعنایت ازلی درآمد - بر عموم خلایق در لطف و احسان کشاد - زیر اچه خلق دهلی بلاهای قحط و وبا بسیار کشیده - و تنگی غله و قماش بیشمار دیده - سلطان فیروز بر جمله عالم از وضع و شریف آزاد و بنده آشنا و بیگانه از اهل دور و نزدیک چون باران ابر بهاری بدرباری برآمده - تمام جهان بوستان شده - جنایتهای ^(۴) صفائر و کبائر بخشیده - آنچه کسی از تاثیر حاجت بسی التماس میکند از حضرت سلطان اضعاف آن مییابد - آری این فعل را عطای جزیل گویند - و عطای جزیل آن باشد که چندان دهند که ستاننده از برداشتن عاجز گردد - چنانکه مناسب این خواجه نظامی

(۲) خدا ذات ترا بسیار دلد * (۳) اختر * (۴) خاها بصفا

• ابیات • • مورخ شاهان فرماید •

از بسته نقشه بهر خانه * رسیده بهر کشور افسانه
نه آن کرد با مردم از مردمی * که آید در اندیشه آدمی
بآزردن کس نیاورد رای • برون از خط عدل نفهاد پای
کار مرتبه احسان سلطان فیروز بجائے رسانید که آنچه بر ذات رعیت
در عهد سلطان پیشین بارهای گران و تعبهای فراوان بود تمام
دور گردانید - رعیت را نواخت - چنانچه جمله رعایا و جمیع برابرا
برقاهیت آسوده - آنچه رسوم گذشتگان و قانون پیشینیان بود دور
گردانید - جمله عالم از غریب و مسافر و مقیم آسوده - و تمام جهان
از سرتازه شده •

• مثنوی •

- بیازارگانان رها کرد بناج •
- نجست از مقیمان شهری خراج •
- ز دیوان دهقان قلم برگرفت •
- ز بیمایگان هم درم ^(۲) برگرفت •
- عمارت همیکرد و زر میفشاند •
- همه خار میکنند و گل می‌نشانند •
- چنان دادگر شد که درشام و روم •
- ز دی داستان گامی خوشا مرز و بوم •

الحاصل دران ایام خواجه فخر شادی اهل عظام مجموعه دار

اعیان ممالک و وزارت بود - و سلطان محمد در حیات خویش بعد از آمدن از دولت آباد برای آبادانی ممالک دهلی موازنه دو کروڑ مال بوجه سوندهار بخلائق دهلی داده بود تا خطه و قصبات و قریات که در ایام قحط خراب شده بودند آبادان کنند - چنانچه از حالت آن مقالات این مورخ ضعیف شمس سراج عفیف در ذکر مناقب سلطان محمد مشرح نبشته مع هذا آن تمام مال بر خلق مانده بود - و خواجه جهان بعد از نقل سلطان محمد (که در شهر دهلی خلقي را چاکر گرفت و جهانی بطغ نانی با او پیوست و حضرت شاه فیروز در تهنه پادشاهی نشسته) جواهر بسیار و الماس پاره‌ای بیشمار بخلق ادا کرد - آن تمام مال سوندهار و جواهر بیشمار در دفتر خواجه فخرشادی مجموعه دار بود - بنام طائفه (که باین وجوهات نسبت داشت) بیرون آورده پیش سلطان فیروز گذرانیده - درین محل سلطان فیروزشاه در تامل افتاده بر قوام‌الملک یعنی خان جهان ابواب این راز کشاد - و آن تذکره سوندهار و جواهر بدست او داده و فرموده که این وجه طلب کردن شاید - درین محل قوام‌الملک گفت - و جوهر گوهر احسن سفت - چون پادشاهی دین پناهی صاحب دستگاه از تخت‌گاهی بآن جهان سفر میکند و بجای او پادشاه دیگر می‌نشینند صلی عام بر خلائق خاص و عام در میدهد

خیانت صفائر و کبائر عفو می‌کند - اگر شخصی از تاثیر خیانت بسی در محل جلا برده مییابد آن شخص باز در اوطان خود می‌آید - گوئی حکمهای گذشته منسوخ میشود - چون سلطان محمد سبب مصلحتی مال بوجه سوندهار بخلق داده و خواجه جهان برای غرض خویش و خام طمع بی بیش جواهر در فغانهاد این چنین مال و جواهر اگر طلب کنند مستحسن نباشد زیراچه خلایق فقیر و مضطر گشته از غایت بی‌نوائی و نهایت گدائی کمرهای ایشان شکسته - ضرورتا از بسیاری حیرانی و بخرابی نهند - و ازین جواهر و مال یکدانگ بر دست نیاید بجز بدنامی - برای طلب این مال و جواهر شروع کردن بکلی مصلحت نیست - چون قوام‌الملک اینچنین سخنان چون نامحان بیان نمود حضرت شاه‌فیروز را فرحت ظاهر و باطن افزود - فرمان فرمود چه باید کرد - قوام‌الملک این کلام برآورد تا این جمله دفاتر سوندهار و جواهر بيشمار پیش دربار حضرت شهریار بنظر خلایق صغار و کبار میباید شست - تا هراس بیقیاس از دل خلق برود - زهی پادشاه نیکوکار و وزیر خوب گفتار *

* ابیات *

* ملک شاه و محمود و نوشیروان *

* که بردند گوی از همه خسروان *

* پذیرای پند وزیران شدند *

* که از جمله دور گیوان شدند *

المقصود جمله دفاتر مال و جواهر بیشمار پیش دربار حضرت جهاندار
 بدیده خلایق شستند - کزان روز حضرت شاه فیروز قوام الملک را
 سکه داده چتر عطا شده وزیر کشور دارالملک دهلی شده
 و محصول بلاد ممالک از سر بسته - و برای بستن آن محصول
 بندگی خواجه حسام الدین جفیه علیه الرحمة و الغفران از پیش
 تعیین شده - مدت شش سال بندگی خواجه خوش خصال
 در بلاد ممالک گشته بر حکم مشاهده محصول بسته شش کور
 و هفتاد و پنج لک تنگه جمع مملکت بر نظام سلطنت قرار داد
 در مدت چهل سال در عهد فیروز شاه خوش خصال جمع دهلی
 تعیین بود - چنانچه عزیزی درین محل باز نمود * * قطعه *

تا توانی پیشه خود عدل کن * وین وصیت را نکو بر نیاید
 گر نباشد عدل شاهان بر زمین * عالم خاکي نمائند پایدار

مقدمه پانزدهم پیدا آوردن سلطان فیروز شاه

قاعده نانهای جدید

نقل است سلطان فیروز شاه خلق را نانهای بی قیلس کرده
 و برای این کار دست احسان بر آورده - جهانی بطع آن
 سرور آورده - بعضی را ده هزار تنگه نان پرداخت تعیین کرده
 بعضی را پنجهزار - و بعضی را دو هزار - بر اندازه هر یکی

(۲۷) هفتاد و پنج لک *

و تمام حشم وجه دار - و این وضع مخصوص هم از آن شهریار
 دین دینار یادگار مانده - زیراچه در عهد سلطنت پیدمینی و امامان
 دین در دارالملک دهلوی این آئین نبود - هیچ دیهیی در وجه
 باز نمیدادند - و این راز بر کس نمیکشادند - بلکه راویان شریف
 بدین موضع ضعیف شمس سراج عقیق بروایات لطیف گفتند
 که سلطان علاءالدین بارها درین کردارها گفته - و جوهر بدگمانی
 در قسم جهانگانی سفینه - که دیه در وجه باز نباید داد
 زیراچه در یک موضع دیه البته دوستان و سیصد نفر مرد
 ساکن میباشد - و این تمام نفر زیر یک وجه دارند - اگر
 اینچنین چند نفر وجه دار از آثار غرور بسیار و اسرار
 فحش و بیشرار جمع آیند و متفق شوند و اندیشه فساد در قسم
 ملکی کنند عجب نبود - بدین سبب سلطان علاءالدین هیچ
 کس را دیه در وجه نداد - حشم را هر سال مال از خزانه دادی
 چون نوبت دولت فیروزشاهی رسید و سلطان فیروزشاه یکی
 از اولیای حضرت آله بود و مدت چهل سال کمال پی در پی
 ایشان متابعت نمود بر جمیع خلائق ابواب احسان گشود
 و اینچنین اندیشها از خاطر بکلی دور گردانیده دل بر کرم حق
 داشت - و کوشش برای منافع مسلمانان گماشته اشجار منفعت
 در گلزار امید خلائق کاشته جمله قریات و خطط و قصبات
 بحشم قیمت کرده داد - آری بوالعجب اسراری و احسنی

کردلای - چون سلطان فیروزشاه از دل و جان بحضرت سبحان یکی بوده الله تبارک و تعالی با قدرت اعلی مدت چهل سال کمال برگي از مملکت در کاخ سلطنت نجذبانیده - آنهمه آثار انوار فیروزشاهی بود *

باخلاص اگر سجده کرده شد * خدا را دگر سجده شکر آر
 معهذا چون فیروزشاه اهل صفا محصول مملکت بدل وجه حشم داد قاعده دیگر نهاد که اگر پدر یکی از جمله یاران حشم نقل میکرد استقامت او بر پسر او مستقیم میداد - و اگر شخصی پسر ندارد بداماد او می شود - و اگر کسی داماد هم ندارد استقامت او بر غلام او مستقیم میداد - و اگر غلام هم نیست بر قریب او - و اگر همچنان نیست بر عوزات او مستقیم میدادند - همه حال سلطان فیروزشاه خوش خصال در مدت چهل سال قاعده نهاد که استقامت هر شخص مستقیم ماند - چنین گویند وقتی شیخ الاسلام دهلي نبیسه بندگی شیخ الاسلام شیخ بهاءالدین ذکریا که شیخ صدرالدین نام داشته رحمه الله علیهم اجمعین نشسته بود - ذکر نانا و استقامتها افتاد - دران محل شیخ الاسلام کلام بدین گفتار کشاد که در وقت رحلت بنده مومن دو اندوه چون گرانی دو کوه پیش می آید - بدان سبب حیران و نگران میشود - یکی اندوه دین - دوم اندوه دنیاوی - اندیشه دین چیست - در حالت رحلت و رفتن بحضرت جلت بنده مومن

[illegible][illegible]

کسی را که ایزد کند یاری * که باشد که با او کند داری

مقدمه هجدهم شرح اختیار کردن سلطان فیروز خطبه سلاطین ماضیه در نماز جمعه و اعیاد و بیان سکهای سلاطین

نقل^(۲) است بدان سبب که این سخن باتفاق جمله اهل
فضیلت است که آئین جهان داری و قوانین شهریاری مدت چهل سال
کمال فیروزشاه خوش خصال منور گردانید - و ختم روش و رسوم
ناجداری هم برورده - مع هذا چون سلطان فیروز اهل صفا در عهد
دولت خویش بفرست و کیاست بیش نامهای سلاطین ماضیه
در خطبه اعیاد و جمعاعات منور گردانیده و هم در مدت چهل سال
مذکور بیست و یک سکه مشهور که در قسم ناجداری است
رسی و یک علامات و آداب^(۳) جهان داری است روشن کرده این
مورخ ضعیف شمس سراج عقیف (که در مدت چهل سال آنحضرت را
دیده و بیشتر سنوات پیش تختگاه اهل برکات برابر اصحاب دیوان وزارت
در محل سلام رفته) درین تواریخ برای دستور حال و استقبال مشرح
و مبیین باز دیده - تا یادگاری باشد - مشتمل بر سه ذکر - ذکر اول
بیان اختیار کردن سلطان فیروزشاه نامهای بعضی سلاطین در خطبه
اعیاد و جمعاعات - مقرر^(۴) همگنان و مبرهن باستان است که قانونی بود

(۲) نقل است و درین نقل عجایبات نقل است بدان سبب این .

(۳) امارت . (۴) مقرر .

میان سلاطین دارالملک دهلی که در خطبه‌های اعیاد و جمعاعات نام شاه حال میخواندند - و ذکر سلاطین ماضیه دهلی نمیکردند چون نوبت سلطان فیروزشاه رسید بکرم الله تعالی آستانه دارالملک دهلی مذکور مشهور نواختند و خواستند تا خطبه بنام سلطان فیروز بخوانند - درین محل شاه فیروز اکمل فرمان فرمود - روا نبود که نام سلاطین ماضیه از خطبه دور کنند - اول خطبه بنام پادشاهان ماضیه بخوانند - بعده ذکر من کنند - چنانچه مناسب این حال و موافق این مقال آن شیخ بزرگوار در داستان گلستان و بوستان نوشته علیه الرحمة و الغفران *

بزرگش نخوانند اهل خرد * که نام بزرگان بزرگش برد
 معهدا سلطان فیروزشاه از جمله سلاطین ماضیه (که بر اورنگ^(۴)
 شاهی و تختگاه پادشاهی نشسته بودند) نام بعضی سلاطین اختیار کرده بدین فصل - اول حضرت سلطان شهاب الدین^(۵) محمد بن سام - دوم حضرت سلطان شمس الدین التمش - سیوم حضرت سلطان ناصرالدین محمود - چهارم حضرت سلطان غیاث الدین بلبن^(۶) پنجم حضرت سلطان جلال الدین فیروز - ششم حضرت سلطان علاء الدین

(۲ ن) بشهور * (۳ ن) آن شیخ باستان بزرگوار در گلستان و بوستان *

(۴ ن) بر اورنگ سلاطین شاهی * (۵ ن) مغزالدین محمد مام *

(۶ ن) حضرت سلطان جلال الدین پنجم علاء الدین خلجی ششم

حضرت سلطان علاء الدین راعش *

محمد خلجی . هفتم حضرت سلطان قطب الدین مبارک - هشتم
 حضرت سلطان غیاث الدین تغلق شاه - نهم حضرت سلطان محمد عادل^(۲)
 دهم حضرت سلطان فیروز شاه رحمة الله علیه المقصود ذو تاجدار
 برگزیده حضرت ودود را خطبه بعد از سلطان فیروز قرار یافته - یکی
 سلطان محمد بن فیروز شاه - دوم سلطان علاء الدین سکندر شاه - فی الجمله^(۳)
 ناغایت ایام خطبای خوش کلام بر شاخ منابر عظام خطبه بنام این
 تاجداران اهل اکرام میخوانند - آری مستحسن کرداری اختیار^(۴)
 احسن فیروزشاهی در قسم بادشاهی بالهام الهی (که نام جمیع سلاطین
 طالبان دین در عهد دولت خویش بفرست و کیاست بیش روشن
 و منور گردانیده) نبشته آمد *

اکنون آغاز کرده شود از حال سکهای تاجداران

ذکر دوم بیان سکها در قسم تاجداری

معلوم جهانیان و مفهوم عالمیانست که سلطان فیروز شاه بالهام
 حضرت آله در قسم ملک داری و روش جهانداری بیست و یک
 سک در آئین تاجداری وضع کرده - و سی و یک علامت در قسم
 جهانداری - آسمانی هر یک جدا این مورخ ضعیف شمس سراج عفیف
 درین قسم مفصل و مبیین نبشته تا خوانندگان را فائده باشد *

شرح آسمانی سکها

(۲) محمد بن تغلق • (۳) بن سلطان محمد شاه • (۴) کرام •

بیست و یک سکه برین جمله اند - خطبه^(۲) - تخت - منفذلی •
 مهر بر عقیق - طغرا در توقیع و تبلیغ - مگس ران - بانگ پاس •^(۳)
 درعه - غاشیه باره - سلاح هر وقت - زنجیر پیش داخل - بهیر
 در پیش محل - نوبت در سواری مهمها - کلاه ملک - چتر سیاه •
 ترکش سفید - کتابت نواریخ - بار بر پیلان - آمدن ملوک در سرا
 اول وقت - بانگ جرس بوقت برآمد - دره ببدکوش - الحاصل این
 بیست و یک سکه قانون آئین تاجداران^(۴) است - مگردو سکه سلطان
 فیروزشاه در عهد دولت خویش از آثار^(۵) اسرار درک بیش رفع
 کرده - یکی^(۶) طاس گهزیاله بعد از آمدن از سواری^(۷) تهته^(۷) وضع کرده بود
 شرح آن بعد آخر شدن کتاب سواری^(۸) تهته نبشته آید - سکه دوم
 نثار چتر این نیز وضع سلطان فیروزست - چون سلطان فیروز در
 پادشاهی نشسته^(۹) اشجار امن در گذار زندگانی^(۱۰) کشته - اعنی زیر زمین
 شدگان - مع هذا سلطان فیروزشاه مستثنی فرمود که میان چتر سلاطین
 و چتر غیر سلاطین فرقی میباشد - تا در میان جهان رموز احسن از
 کنوز مستحسن جمال نماید^(۱۱) - چه دارایی درگاه فیروزشاهی چون

(۲) خطب • (۳) مهر در جیتل • (۴) تاجدار است • (۵) ن

اسرار در کشته • (۶) طاس گهزیاله که از حالت آن در محل آن مشروح

کتابت کرده آید زیراچه سلطان فیروزشاه طاس گهزیاله بعد از آمدن از

(۷) نبشته • (۸) کتابت • (۹) اشجار زندگانی • (۱۰) ن

این مبارت بظاهر بطی ندارد (۱۱) ن بماند •

بلغای بارگاه بادشاهی بالهام آلهی فنار چتر در بلاد ممالک دهلی
 وضع کرده - بدرگاه^(۲) والا جاہ * (ایضا ۲)

قسم دوم بیان لکهنوتی دو کورت سواری سمت
 جاجنگر و نگرکوت

مژده^(۳) مقدمه اول روان شدن سلطان فیروز سمت لکهنوتی
 اول کورت سنجری برابر رکاب روان کرده و موازنه
 یکم هزار کشتی بند کشا در گردن
 کهاران میرفت

درین محل راویان صادق و مخبران مصدق برین مورخ ضعیف
 شمس سراج عقیف باز نمودند - که موازنه^(۴) هفتاد هزار از خانان و ملوک
 برآمدی - بدین طریق فیروز شاه^(۵) باعزاز و اکرام و ارادت تمام سمت
 بنگاله روانه شده - هر بار حضرت شهریار نیکوکار رخ بجانب مقربان
 درگاه و اهل اختصاص بارگاه کردی - و دست مبارک خود بر محاسن
 خود فرود آوردی - و این بیت فرمودی *

* بیت *
 همین گویم و باز گویم همین * مجنبان مرا نا نجبند^(۷) زمینی
 المقصود از کرم آله سلطان فیروز شاه در حرم لکهنوتی رسیده - و خان جهان
 در شهر دهلی ماند *

(۲) و ماء و جاہ * (۳) مقدمه روان * (۴) دهلیز اول * (۵)
 حضرت فیروز شاه * (۶) باداب و وزارت تمام * (۷) ن خفتد *
 (ایضا ۲) صحیح البیانی *

مقدمهٔ دوم رسیدن سلطان فیروز در لکهنوتی

و محاصره کردن^(۲)

نقل است که شاه فیروز با نصرت و بهروز میان اقالیم هندوستان گردیده^(۳) در بنگاله با قوت کمال در آمده - لشکر سلطان شمس الدین نیز در محلی که لب آب بودی قوت خود نمودی - چنانچه لب آب سره و گنگ و لب آب کوسی^(۴) و غیر آن - و جیش سلطان فیروز چون جیوش شاه پروین کشتیهایی بند کشا که روان کرده بودند طایفه گردان و گندآوران با تیروهای گران و سنان درفشان در کشتیها می نشستند - بزخم چوب تیر و تبر نازک بی نظیر باز میگردانیدند الغرض چون سلطان فیروز شاه با جیوش هواخواه در کرانه لب آب کوسی رسیده دران محل قدری آرمید - یک لحظه^(۵) عنان سمند دولت کشید - زیراچه در لب آب دوم شمس الدین^(۶) با لشکر بی پایان ایستاده بود - گذار شدن دشوار مینمود - سلطان فیروز شاه موازنه صد کوه زمین بالا دست کوسی رفت - فرود جیلان گذشت^(۷) در محلی که دهانه لب آب کوسی از درون کوه بیرون آمده است دران محل پایاب کشیده * راویان شریف بدین مورخ ضعیف شمس سراج عقیف بروایات لطیف گفته که دران محل آب

(۲) محضر * (۳) کرده * (۴) در زمین بنگاله * (۵) کوهی *

(۶) لکه * (۷) سلطان * (۸) گرفت الخ *

با زور میبرد - پانصد منی سنگ بزور آب چون سفال غلطان
 میبرد - معهدا درین محل آن شهنشاه مستثنی فرمان فرمود
 تا فردست و بالا دست^(۲) از پایلب پیلان ایستاده گشتند - تا خلق
 لشکر باسانی بکنند - پیلان جانب بالا دست برای آن ایستاده
 کوه^(۳) تا زور آب کم شود - و طفلهایی ریسمانی در پیلان بسته
 فردست برای آن داشته تا هر که غرق آب شود دست در طفل
 زند - معهدا چون لشکر سلطانی بعنایت ربانی گذارای آب کوسی^(۴)
 شد و سمت سلطان شمس الدین کوه گران^(۵) آورد سلطان
 شمس الدین شنید که لشکر بالا دست فرود جیلان^(۶) بر لب آب
 کوسی شده - از غایت خوف و نهایت هراس سلطان شمس الدین
 با جمعیت بیقیاس درون اكداله خزید - بعضی راویان بدین مورخ
 ضعیف گفته - در آنوقت که لشکر سلطان گذارا میشد سلطان فیروز شاه
 رای جیلان را چتر داده - المقصود سلطان شمس الدین شهر پفتوه^(۷)
 خالی کفانیده در اكداله خزید - سلطان فیروز شاه سمت اكداله
 دوید - و آن مقام را با اهتمام تمام محاصره گردانید - و گرد بر گرد
 لشکر خود کنگره بندانید - و خندق کاوانید - هر روز افواج^(۸) سلطان
 شمس الدین از درون اكداله بیرون میآمدند - و نموداری میکردند
 ازین جانب لشکر سلطانی از آثار عنایت ربانی بزحم چوبه نیر غریب

(۲) دست آن • (۳) کفند • (۴) لب آب • (۵) کوهان گران •

(۶) وزین • (۷) راه جباری • (۸) کتیر بندینند • (۹) غرق •

میساختند - سلطان شمس الدین از درون بآن^(۲) کلام بسیار و گفتار
 لایعنی^(۳) بیشمار از نهایت اضطراب درون جزائر اكداله^(۴) حصاری
 شده - ولایت او بتمام نهب گشته - هر که از طائفه^(۵) راوان و رانگان
 و زمین داران ولایت بنگاله بحضرت سلطان فیروز میپیوست
 او را امان میدادند - بیشتر خلق بنگاله^(۶) در جنگ سلطان فیروز
 آمد - و هر روز نمودار جنگ چون نهنگ از جانبین بود
 میان یکدیگر قوت می نمود - الحاصل چون چند گاه میان هر
 دو پادشاه برین نوع گذشت هوا چون اهل جفا دانه کرم در
 زمین نرم کشت - نزدیک آن شد که آفتاب نظر به برج سرطان
 اندازد - حضرت فیروزشاه با فتح بهروز با مقربان درگاه و مشیران
 بارگاه در محل مشورت نشست - هر یک مشیر جوهر گوهر
 احسن سفت - بعد از گفت و شنود نهفته برین سخن قرار گرفته
 چون سلطان شمس الدین حصاری شده و گرد برگرد اكداله جزائر
 بحر افتاده و سلطان شمس الدین در دل خود ابواب منقلب
 کشاده که تا ایام برشکال^(۷) در آید در زمین بنگاله سیلاب گیرد
 هم خود سلطان فیروزشاه با لشکرها ازین زمین بازگردد درین محل

(۲) ما آن کلام بسیار و گفتار مالا یعنی بیشمار از نهایت اضطراب الخ •

(۳) اكدار • (۴) ریای و مالکان • (۵) ولایت • (۶) ن •

جنگ طرفین بچنگ جنگ حیات یکدیگر قوت می نمود • (۷) ن • پشکال

صواب آنست که بر طریق تعبیه چند کره پستر میباید شد^(۲) تا از پرده غیب چه میزاید - و از دیوان قضا چه چیز روی نماید رای مقربان درگاه و اختیار مشیران بارگاه بحضرت فیروزشاه موافق آمد - روز دیگر حضرت فیروزشاه کوچ کرده سمت شهردهلی رخ آورده در منزل هفت کروهی فرود آمد^(۳) - و چند نفر قلندر^(۴) را بر سبیل تعبیه سمت اكداله فرستاد - و برایشان بدینسان آگاهی داد که اگر شما را بگیرند و در اكداله نزد سلطان شمس الدین برند و از حالت حضرت فیروزشاه و جیوش او پرسند باید که پیش سلطان شمس الدین بگویند که سلطان فیروز با تمام لشکر و بنگاه^(۵) بطریق گریختگان می رود - چون قلندران مذکور بمستور فرود حصار اكداله مشهور رفتند ایشان را گرفته^(۸) پیش سلطان شمس الدین بردند - ایشان تقریر کردند که حضرت فیروزشاه با تمام بنگاه بطریق گریختگان می رود - درین محل سلطان شمس الدین الفاظ ایشان تحقیق دانسته با حاضران مجلس خود گفت - باری میدانید - چون سلطان فیروز گریخته می رود او را دست بردی میباید نمود - و ابواب قهر چون خسروان میباید کشود - سلطان شمس الدین با جیوش قهر آگین از درون اكداله بیرون آمد .

مقدمه سیوم — جنگ کردن سلطان فیروز با سلطان

(۲) شدن . (۳) آمده . (۴) قلندران . (۵) بدین سمت .

(۶) بر . (۷) بنگاه . (۸) گرفتند و پیشی اله .

شمس‌الدین و بدست آمدن پنجاه پیل و کشته

شدن یک لک^(۲) و هشتاد هزار مرد نیک بنگاله

نقل است چون سلطان شمس‌الدین شنید که سلطان
فیروز بطریقه گریختگان رخ بجانب دهلی نهاده عنان بسوی
مراجعت داده درین محل بعضی راویان گفته که حضرت فیروزشاه
رخت ایستاده گذاشت . و بعضی روایت کرده که حضرت فیروزشاه
فرمود تا در بعضی رخت بنگاه آتش زنند - چنانچه آتش زنند
و بازگشتند - المقصود سلطان شمس‌الدین با ده هزار سوار صاحب
کین و دولک پیاده چون پیادگان سبکتگین و پنجاه پیل چون مهلبت
پیلان خاقان چین در تعاقب شاه فیروز طالب دین بیرون آمد
و حضرت فیروزشاه با جیوش دولخواه در منزل هفت کروهی
رسیده بود - و انتظار می نمود - درلی مقام (که لب ابی ست غرقاب
و آن لب آب پایاب^(۳) کشیده) بنگاه^(۴) حضرت فیروزشاه دران پایاب
گذار میشد - ناگاه همدرین میان شاه بنگالیان رسیده ناچن نه گرهی
کشیده بسوی لشکر حضرت فیروزشاه دوید - اخبار این آثار و گفتار
این کردار بگوش حضرت فیروزشاه پرکار رسانیدند - و هرین جمله باز نمودند
که شمس رندی^(۵) از لائیر لوندی^(۶) با لشکر خراوان^(۷) و رجال بی پایان
با پیلان کوه پیکر چون رهنان افسر نمودار گردیده - حضرت فیروزشاه

(۲) یک لک اهل بنک و بنگاله . (۳) پایان . (۴) بنگاله .

(۵) شمس . (۶) لائیر . (۷) رجال .

چون تاجداران گیتی پناه لشکر خود را بیاراسته درین کار کوشش
 بیش گماشته افواج جلیس^(۲) خویش را در سه محل داشته - در میمنه
 ملک دیلان میرشکر با سی هزار سوار - و در میسره ملک حسام‌نوا
 اهل اختیار برابر او نیز سی هزار مرد کارزار - و در قلب تاتارخان
 خوش کردار در فوج او نیز سی هزار سوار کندآور و نامدار - و حضرت
 شاه فیروز درین هرسه فوج خود میگشت - و الفاظ دلداري چون
 خسروان میگفت - و هر یک تن (که دران انجمن بود از زمره
 گردان جهانگرد و فرقه کندآوران گیتی نورد) در آهن و فولاد غرق - و درین
 هرسه فوج پیلان قسمت شدند - و مراتب خاص تمام ایستاده کرده
 تمام نشانها کشاده - و مراتب جمیع خانان و ملوک دران روز برابر^(۳)
 مراتب حضرت فیروزشاه آوردند - پانصد نشانه یکجا جمع شده بود - مع هذا^(۴)
 حضرت فیروزشاه مستثنی دران حالت مانند سلاطین اهل جلالت^(۵) اسلحه
 مرتب در تن خود پوشیده و چتر پادشاهی چون آئین شاهنشاهی
 نور داشته - القصه این تمام طبل و دمامه مراتبها بیکبارگی فروگرفته
 در میان دو لشکر^(۶) هزاره^(۷) خاسته - چون سلطان شمس‌الدین افواج^(۸)
 جیوش حضرت فیروزشاه را بسان افواج^(۹) بحور آراسته دید بر خود
 چون برگ بید لرزیده با اصحاب خود گفته که با ما آن قلندران

(۲) جیش • (۳) زیر • (۴) آورده • (۵) جلالت •

(۶) چهارچهر • (۷) شمس‌الدین دندی • (۸) چون • (۹) •

بچار فیروزشاهی نرمیده برتن خود چون برگ بید لرزیده •

حرکت کرده لشکر ما را به تعبیه از درون حصار بیرون آورده - اما آنچه حکم خدا و تقدیر حضرت علیاست همان خواهد شد *
 پس درمیان افواج شاه بنگاله و افواج ملک حسامنوا قتال افتاد^(۲)
 از میسر ملک حسامنوا نیز دست پشت کشاد^(۳) - هر یک مبارز دست بر سلاح نهاد - و طناب قتال را تاب داد - هنوز میان افواج شمسی و میان افواج ملک^(۴)نوا درآویز^(۵) بسان^(۶) لشکر شاه پرویز میشد که از طرف میمنه ملک دیلان نیز قصد نمود - هر یک غازی چون مبارزان سر اندازی ابواب خونریزی کشاد - میان فریقین بحکم رب المشرقی و رب المغربین قتال بکمال رفت - چنانچه کار از نبرد گذشت - هر یک کیو چون سنان تیز تیغ بدست گرفته چون کار از تیغ نیز بگذشت کار درآویز بجائے رسید و بمرتبه کشید که پهلوانان جانبین و غازیان طرفین دست در کمر یکدیگر کردند و میان خویش از تاثیر بیش در قتال شدند - چنانچه مناسب این حال اقوال خواجه نظامی^(۷) خوش مقال است * * ابیات *

در آمد بغریدن ابر سیاه * ز ماه نف تیغ بر شد بماه

چنان آمد از هر دو لشکر غریو * کزان هول دیوانه شد مغز دیو

درین محل خان اعظم تانارخان روی بسوی سلطان فیروز کرد

(۲ ن) همدین میان افواج شاه بنگاله را با افواج ملک حسامنوا قتال

افتاده * (۳ ن) دست پشت * (۴ ن) آب * (۵ ن) ملک

حسام الدین نوا * (۶ ن) چون * (۷ ن) شیرین

و این لفظ از زبان خود برآورد که حضرت آله این بدخواه را برای
فتح حضرت شهنشاه درآورده - سلطان فیروز گفت امید از کرم آنست
که همین زمان شمسی بدست آید * بیت *

بیلان خود گفت کاین مید خام * کجا جان برد چون در آید بدام
القصة بعد قتال بسیار و خونریزی بیشمار از آثار اضطراب سلطان
شمس الدین مکر روی بقرار نهاد^(۲) - و بفرمان کردگار و تقدیر نمایند
لیل و نهار جانب شهر خود رفت - راوی مصدق گفت بمجرد آنکه
خان اعظم تاتارخان با افواج گران از قلبگاه سلطان زور کرد و از میسر
و میمنه ملک حسام نوا و ملک دیلان زور آور^(۳) گردیدند لشکر بنگاله
از پندره تا اكداله بتمام گریخته - تاتارخان با قوت بی پایان دنبال
شاه بنگاله کرد - هر چند که تاتارخان گفته ای شمس سیاه رو
کجا میروی - مرد را میبایست که بروی مردان پشت نهد - زمانی
ایستاده شو تا قوت بجهای فیروزشاهی به بینی - سلطان شمس الدین
چنان گریخت که پروای کسی نکرد * مثنوی *

مرو تا نبرد دلیران کنم * درین زمره رزم شیران کنم
به بینیم کز ما بلند می کراست * درینگر پیروزمندی کراست
بترس ارچه شیرین ز شیرافکنان * دلیری مکن با دلیرانگان
معهدا سلطان فیروزشاه را بکرم حضرت آله فتح روی داده - جمیع

(۲) شکست * (۳) حسام الدین نوا * (۴) آورده اند * (۵) ن

مرو بایست روی مردان بین *

خافان و ملوک زبلی بدعای شاه کشاده - چهل و هفت پیل چون
جوش نیل زنده بدست آمده - و سه پیل کشته گشته - شاه بنگاله
بآن قوت و کمال با هفت سوار گریخته - لشکر او بتمام و کمال در تفرقه
افتاده - چندی گریند درلین لب آب (که حضرت شاه فیروز نزل
فرموده بودند و از اكداله هفت کوه می نمود) افواج حضرت فیروزشاه
چون گردان هواخواه دنبال لشکر بنگاله کردند - شاه بنگاله بهر از حیل
رفته - سوار و پیاده جرار او چندان کشته شده که طریقه خرمنهای غله
از کشته شدگان برآمده - بلکه بعضی راویان گفته که از غایت کوشش^(۵)
بسیار و نهایت کوشش بیشمار زمین آن مقام نموده نمیشد •

• ابیات •

آورد چو عزم در فرودست • کریمت سپاه شمس دین پست
بگرفت بجنگ چون چهل پیل • بنمود مراجعت به تعجیل
در چشم نیامد آنهمه گنج • تا زو نرسد بمؤمنان رنج
شاهی که بجنگ خصم تنها • بی سر بکنی هزار تنها^(۶)
معینا چون سلطان شمس الدین گریخته فرود حصار خود رسیده
کوتوال حصار بکوشش بسیار دروازه داده - و درون شهر اكداله قیرو
سلطان فیروز گردید - درین محل راویان مدقق گفته که جمله عیالات^(۷)

(۲ ن) یعنی • (۳ ن) خرمن خرمن خرمنهای غله از کشته شدگان

برآمد • (۴ ن) بلکه راویان روایات گفته • (۵ ن) کوشش • (۶ ن)

نکند • (۷ ن) گردانیده •

مستورات و سرپوشیدگان مخدرات (که درون حصار اكداله بودند) چون آمدن حضرت فیروزشاه فرود حصار شنیدند بالایی حصار برآمدند و بدیدن سلطان فیروزشاه دامنها از سر خود فرود آوردند - و سر برهنه کردند - و از غایت اضطراب زاری آغاز کردند - چون حضرت فیروزشاه ایشانرا بدین حال دید و مقال ایشان شنید این لفظ از زبان خود برکشید - گیرم که من درون شهر درآمدم و مسلمانی چندی را بدست آوردم و این ملک گرفتم و درین مملکت خطبه بنام من خواندند چون من درون این حصار درآیم و بدین مسلمانان قوت نمایم چندین عزرات مستورات مخدرات بدست ناهلان گرفتار گردند فردای قیامت آمنا و صدقنا پیشی کرسی قضا چه روی نمایم - پس میل می و طائفه مغل چه فرق باشد - درین محل خان اعظم ناتارخان مکرر تقویر کرده که ملکی بدست آمده نباید گذاشت - حضرت شاه فیروز کلام از عالم ملکی برداشت که چندین سلاطین دارالملک دهلی درین ملک رسیدند و این ممالک را بدست آوردند هیچکس از آنرا هوشیاری بسی درین زمین نماند - بدان سبب که زمین بنگاله زمینی رجاله است - و امپران این مقام بکوشش تمام دروی جزائر آب بسوربند برمی وجه مخالفت متابعت سلاطین دهلی کردن مصلحت نیست اندیشه ملکی برپا است - حضرت فیروزشاه بالهام آله بدین اندیشه بازگشت - و اكداله را آزادپور خطاب کرد *

* بیت *

(۲) برهنه * (۳) وحل * (۴) جزائرات * (۵) بر من وجه الخ *

جهاندار با فتح دمساز گشت • شبانگه بآرامگه^(۲) باز گشت

آری عجب اسراری در قسم ملکی و آئین جهانداري از وجود
خان اعظم تاتارخان علیه الرحمة و الغفران همدران مکان فعلی در
وجود آمده که حضرت شاه فیروز را بغایت خوش آمد - گفته اند
که دران جنگ تاتارخان چون نهنگ بمنزل پلنگ دنبال شاه بنگاله
افتاده ابواب کرشش بیش کشاده - چنانچه سلطان شمس الدین از
هیبت تاتارخان زخ بگریز نهاد - خان اعظم نزدیک رسیده خواست
تا تیغ برو گذار کند - آخر الامر اندیشه کرده تیغ نه انداخت و از
دنبال او عمداً باز گشت - چون بعد از آرام جنگ حضرت فیروز شاه
از خان اعظم تاتارخان پرسید چون شما بر سلطان بنگاله^(۳) آنچنان
قادر گشتید تیغ برآورده بغیر گذار کردن چه سبب بازگشتید
تاتارخان چون دستوران خسروان عجب جوابی گفت - و جوهر
گوهر ملکی سفت - یعنی بر تاجداران تیغ انداختن کار من نیست
اشجار این آثار و اسرار این کردار^(۴) در ضمن منست - بدین اندیشه تیغ
گذار کرده نهاد - چون اسرار این انوار تاتارخان نیکو کردار پیش
حضرت جهاندار از زبان گهربار بیرون داد حضرت فیروز شاه را بغایت
خوش آمد *

* بیت *

بالغ عقل را بسے یابی • بالغ ملک کم کسی یابی

(۲) بآرام خود • (۳) بنگالیان • (۴) انوار در ضمن ملکی

من است *

مقدمه چهارم بازگشت سلطان فیروز

سمت دهلي

نقل است که چون^(۲) حضرت فیروزشاه را بعنایت الله تعالى فتح بنگاله دست داد هر یک^(۳) و ضیع و شریف در راحت افتاد - درین محل فرمان از پدش خسرو جهان صادر شد که سرهای کشته شدگان سوار و پیاده بنگاله جمع کنند - هر آنکس که سری از سران بنگالیان بیارد آنکس را در هر سری یکن تنکه نقره بدهند - جمله خلق لشکر بیک حمله درین کار قصد نمودند^(۴) - و سرهای کشتگان میآوردند و انبار میکردند - و تنکههای نقره میبردند - درین محل که شمار کرده یک لک و هشتاد هزار سر آدمی بلکه چیزی زیاده آمد زیراچه هفت کوه کشش بر کشش تمام روز شده بود - حضرت فیروزشاه چون سلاطین^(۵) اهل گاه با اوج جاه ایستاده میدید - و بدان کشتگان بعبرت می نگرید - و هر بار رخ بسوی اصحاب خود میکردانید - و آب از چشم مبارک میدوانید - و آه از سینه میکشید - و میگفت که این مسکینان و بیچارگان از سبب تعلق نان بدین روز گرفتار شدند اگر سبب تعلق شکم نبود و اندیشه عیال و اطفال پیش نیامدی بدین روز گرفتار نمیشدندی - چنانچه مناسب این حال خواجه

(۲) که چون سلطان را بازگشت بنگاله دست داد • (۳) هر یکی •

(۴) قصدی • (۵) سلطان •

نظامی علیه الرحمة و الغفران میفرماید * منقوی *
 بعبرت دران کشتگان بنگریست * بخندید پیدا و پنهان گریست
 که چندین خلایق درین دار و گیر * چرا کشته باید به شمشیر و نیز
 فلک را سر انداختن شد سرشت * نشاید کشیدن سر از سرنوشت
 درین پرده کز سرودی مگوی * درین خاک شوریده آبی مجوی
 المقصود فیروزشاه برگزیده حضرت اله ازان مقام باهتمام تمام و
 بشتاب گام چون آئین خسروان عظام عزان مراجعت بسوی دارالملک
 دهلی گردانیده در پندوه رسید - دران مقام خطبه بنام حضرت
 فیروزشاه خواندند - و شهر فیروزآباد نام نهادند - چون سلطان
 فیروزشاه اكداله را آزادپور نام کرد و شهر پندوه را فیروزآباد تا غایت
 ایام سلاطین آن مقام برای برکت و یمین این هر دو مقام را همین
 لقب مستقیم داشته در دفاتر ایشان تا غایت مینویسند آزادپور
 عرف اكداله فیروزآباد عرف پندوه - چون فیروزشاه در کرانه لب آب
 کوسی رسید و ایام برشکال درآمد فرمان شد تا جیوش مذکور چون
 جیش شاه فغفور در کشتیهایی بند کشا بگذرد - تمام حشم و جمله
 خدم در کشتیهایی بند کشا گذشته - چون سلطان شمس الدین درون
 اكداله درآمد آن کوتوال که دروازه بسته بود او را گرفت و کشت
 القصه چون سلطان فیروزشاه با نصرت بهروز بازگشته فرمان فتحنامه
 لکهنوتی در شهر دهلی فرستاد - دران ایام^(۳) خان جهان مقبول وزیر

پرتدبیر در شهر دهلی نایب غیبت بود - و در محانظت مملکت
 جد می نمود - و در فتحنامه این بیت بود * * بیت *
 چه لشکر میکشی بر قلب عشاق * صف مغلوب را هوئی بسندست^(۳)
 چون فتحنامه با کام دوزستان در غم دشمنان در دهلی نزد خان جهان^(۴)
 رسیده دران روز خلائق را شادی عام افزوده - یکی فرحت فتح
 بنگاله - دوم فرحت سلامتی ذات سلطان فیروزشاه - و لشکر منصور
 در شهر دهلی بیست و یکروز طبلهای شادیانه نهگانه زدند - چون
 سلطان فیروز نزدیک شهر رسید خان جهان اسبابهای بسیار و خدمتی
 بیشمار موجود گردانید - و شش قبه بستند هنوز فیروز آباد آبادان
 نگردیده بود - دران روز که سلطان فیروز در شهر دهلی درآمد چندان^(۵)
 بیرق جمع شد که در گفتار و شمار نیاید - این جمله باستقبال شاه
 رفته - و (سوم بیرق در عهد سلاطین ماضیه نبود - این نیز وضع خاصه^(۶)
 فیروزشاهیست - روزیکه سلطان فیروزشاه درون شهر دهلی درآمد
 چهل و هفت فیل فتح لکهنوتی را رنگ کرده و عمارها و جلهای
 نرمینه انداخته پیش فوج حضرت شاه کرده درون شهر درآوردند
 بوقت درآمدن شاه جمله خلائق از صغیر و کبیر و از جوان و پیر
 از مرد و عورت مملکت برای تماشای حضرت سلطان والی سلطنت
 استقبال نمودند - هر همه زبان بدعا و ثنای حضرت فیروزشاه

(۲) مدبر * (۳) پسند * (۴) بر * (۵) نکرده بودند *

(۶) یافته نبود *

• ابیات •

• کهادند •

یارب ز جمال این جهاندار * آشوب گزند را نگهدار
 هر در که زند تو ساز کارش * هر جا که رود تو باش یارش^(۲)
 رادبان شریف برین مورخ ضعیف شمس سراج عقیف روایت کرده
 که حضرت فیروزشاه کرت اول (که مهم لکهنوتی کرده و دست قوت
 بر شاه بنگاله برآورده) مدت یازده ماه جانب لکهنوتی بود - و بعد
 یازده ماه سمت دهلی مراجعت نمود *

مقدمه پنجم بنای شهر حصار فیروزه

نقل است چون سلطان فیروزشاه با فتح و فیروزی بعفایت ربانی
 در شهر آمد چند سال متواتر سواری در حریم دهلی کرد - این
 مورخ از زبان خدمت والد خود شنید که سلطان فیروزشاه بعد از
 آمدن از مملکت بنگاله دو و نیم سال طرف حصار فیروزه بود - و برای
 استمالت مملکت انواع جد می نمود - و ابواب احسان بسوی
 ایشان میکشود - و بنای شهر حصار فیروزه همدران ایام بود - هر بار که^(۳)
 سلطان فیروز در شهر آمدی چند روز معدود ماند و باز همانجا^(۴)
 رفتی - چون شاه فیروز را اتفاق بغای شهر حصار فیروزه در دل افتاد
 در محلیکه شهر حصار فیروزه آبادانست پیش ازین بحکمت
 حضرت رب العالمین دران مقام دو دیه بزرگ آبادان بود - یکی

(۲) در هرکه • (۳) شهر فیروزه • (۴) هفتاد روز •

لراس بزرگ - دوم لراس خرد - در لراس بزرگ پنجاه کهرک و در لراس خرد چهل کهرک داخل بودند - و دران زمین البته هیچ دیهی^(۳) بغیر کهرک نباشد - چون حضرت شاه فیروز زمین حدود لراس بزرگ دید بغایت پسندید - و این لفظ از زبان مبارک برکشید - اگر درین محل شهر آبادان کنند چه خوب باشد - زیراچه دران زمین بحکمت رب العالمین همیشه بی آبی بود - بلکه در هوای تابستان چون راه گذران از عراق و خراسان دران محل میرسیدند چهار جیتل سبوی آب بها میخریدند - یعنی بی آبی دران زمین اینچنین بود - سلطان فیروزشاه همدران محل فرمود که از حضرت رب العالمین امید میدارم چون من بنده امیدوار بامید حضرت پروردگار درین دیار برای منافع مسلمانان نیکوکار شهری بنا کنم خدایتعالی بقدرت اعلی درین زمین آب نیز پیدا آرد حضرت شاه فیروز همدران زمین نزول فرمود - و درین کار بیکبار کوشش نموده بنای شهر آغاز فرمود - سلطان فیروزشاه خوش خصال چند سال باهتمام خانان درگاه و ملوک بارگاه مشغول شده سنگهای کهرسار^(۶) را از کوه نرسای^(۷) آورده چونه پخته با کهور^(۸) آمیخته حصاری بزرگ بطول بیحد و عرض بیعد و ارتفاع بلند آغاز کرده - هر یک از اعوان حضرت

(۲) ن کداس - ه دیگر - لراس • (۳) ن یعنی • (۴) ن آبادان •

(۵) ن فرمایش شهر آغاز شد • (۶) ن کهرسل • (۷) ن نوسا •

(۸) ن کهورسنگ •

و انصار مملکت در آنکها تعیین شده^(۲) - هر یک بن دران چمن در آنک
 خویش از تاثیر خوف بیش بجد^(۳) تمام در عمارت مشغول شدند - چون
 حصار مرتب گشت و مدتی هم درین مشغولی گذشت سلطان
 فیروزشاه بالهام آله آن حصار را شهر حصارفیروزه نام داشت - بعد از
 مرتب شدن حصار خندق^(۴) کاریدند اینچنین که بعد از کاریدن^(۵)
 از ته خندق و با هر دو بازوی خندق ریخته برآوردند - و بالای
 بازوهای خندق کنگره بستند - و یک حوض بزرگ و غدیر لانظیر
 درون حصار درآوردند - و آب آن حوض درون خندق انداختند
 چنانچه از سال تا سال دیگر آب آن حوض درون خندق جاری بودی
 و درون حصار یک کوشک برآوردند که در جهان هیچ کسی با تجسس
 بسی آنچنان کوشک را نشان نداده - چندین محل دران کوشک
 محل نشستی بارجا نهاده با تکلف بسیار برآورده - و حکمتهاے
 بیشمار درو داشته - یک حکمت دران کوشک این بود اگر کسی
 با فراست بسی درون کوشک محل فرود آمده چون چند محل
 گشتی در میان آن رسیده - محل میانه فرود کوسف بغایت تاریک
 با مقام باریک - که اگر نگاهبانان آن کوشک رهبری نمیکردندی ازان
 تاریکی بیرون آمدن ممکن نبودے - چنین گویند وقتی فراشی^(۶)
 تنها دران مقام درآمده بود - چند روز غائب شده - بعده

(۲) راه • (۳) بجد تمام عمارت • (۴) کافتند • (۵) ن

کافتن • (۶) گویند - بلا چنین •

همان نگاهبانان در آمدند - و از آن تاریکی بیرون آوردند - حاصل ازین آنست که چون حضرت شاه فیروز مثل سلاطین مشعل گیتی افروز این چنین کوشک با حکمتها برآورده همچنین در حریم شهر حصارفیروزه مانند کوه فیروزه جمله خانان عظام و تمام ملوک اهل احترام و امرای اهل اکرام و جمیع اشخاص خاص و عام با اهتمام تمام خانها برآوردند - و محلهای خوب و پاکیزه راست گذاشتند معذرا چون حضرت شاه فیروز در آن زمین بغایت و بی نهایت بی آبی دید در دل مبارک گذرانید که درین محل آب میباید رسانید حضرت شاه درین کار خود قصد نموده ابواب جد و جهد کشود - از در لب آب جویها آورده در زمین حصارفیروزه انداخته - یک جوی از لب آب جون کشیده - و جوی دوم از دهانه لب آب ستلج آورده - از لب آب جون چنانچه جوی رجیوا^(۳) و جوی الغخانی دهانه این هر دو جوی از اتصال کرنال بیرون آورده میان هشتاد کوه کوه در شهر حصارفیروزه برده - خدمت والد این مورخ (که در آن ایام میان اهل اختصاص آن شهریار عظام در محل درون خدمت میکرد و عهده شب نویسی خواصان داشت) برین مورخ باز نمود که حضرت فیروز شاه مدت دو و نیم سال در بنای شهر حصارفیروزه اشتغال داشت - و تمام خلق هم درین کار کوششی مینمودند - حضرت شاه فیروز با خوشی و خرمی شهر حصارفیروزه بنا گردانید - باغات

بسیار اشجار بیشمار نهال کنانید - چنانچه از هر جنس میوه دران باغات
 بار گرفته - سدابهل و جنهري^(۲) و نارنگ و سکندر اول^(۳) - و گلهای از هر جنس
 و نیشکر بسیار و بیشمار چه از جنس نیشکر سیاه و چه پوندا - اگر کسی
 پوست نیشکر بدندان دور^(۴) کرده از غایت نرمی تا تنه نیشکر
 رسیده - و البته پیش ازین در زمین حصار فیروزه^(۵) فصل خریف شده
 و فصل ربیع وفا نکرده - زیرا که گندم بغیر آب نشود - چون حضرت
 فیروز شاه آبهای فراوان در جویهای بی پایان در زمین حصار فیروزه
 برده هر دو فصل بونا کامل گرفت - و پیش ازین در عهد سلاطین
 ماضیه انار الله برهانهم آن سمت را در دفاتر و دواوین شق هانسی^(۶)
 میفروشتند - چون شهر حصار فیروزه بنا کردند سلطان فیروز فرمود ازین
 تاریخ باز شق حصار فیروزه نویسند - اقطاع هانسی و اگرده^(۷) و فتح آباد
 و سرستی تا سالوره^(۸) و خضر آباد و اقطاع دیگر بنام داخل شق
 حصار فیروزه کردند - المقصود شهره معظم گشت - معمور و آبادان
 و مزروع شد - و شقداری حصار فیروزه بعهده ملک دیلان کردند
 چون آبهای فراوان و جویهای بی پایان در زمین حصار فیروزه درآمد
 آبهای بسیار جمع شد - هر که خواستی نزدیک کشت و یا باغ خود
 چاه بخته بکارد بمجرد آنکه چهار گز زمین کافنی آب پدید آمده

(۲) ن چنیری • (۳) سکندر اول • (۴) واکردی • (۵) ن

در آن زمین • (۶) و آئین (۷) آگره • (۸) ستاپوره • (۹) ن

اینهمه اثر قبول خیرات فیروزشاه و دعای خلق می‌کشود •
• ابیات •

یارب بکرم تو سایه خویش • داری سر خلق از جهان بیش^(۲)
جاوید به نخت و تاجداری • مطلوب دلش بشه سپاری

مقدمه ششم استقامت املاک

نقل است چون حضرت فیروزشاه بتوفیق آله هردو شهر بر طریق
برو بحر آبادان گردانید یکی فتح آباد که از حالت مقاتل او در
قسم اول باز دیده آمد دوم شهر حصار فیروزه که شرح مقدمه
آن سابق نوشته شد درین هردو جویهای بسیار و بیشمار درآورده
میان هشتادگان و نودگان کوره کوره درین مقامات^(۳) رسانیده - و درین
مسافت همه قصبات و قریات بود - چنانچه قصبه چند و قصبه
دهاترته و شهر هانسی و تغلق پور عرف سپدم - در هریک قصبه
و مواضع از آبهای این جویها منافع بسیار حاصل شدن گرفت
درین محل حضرت فیروزشاه گفت تا تمام قضات و علمای احسن
مفات و مشائخ اهل برکات بلاد ممالک را جمع کنند - و از ایشان
نظری طلبند - که اگر شخصی^(۴) برنج نفسی و مالی جویهای آب
از لب آبهای غرقاب روان کند و در حدود و قصبات و قریات
آن جویها جاری گردد و ساکنان آن مقامات را نفع بسیار حاصل آید

(۲) ن) بر • (۳) ن) رسیده - رسانید • (۴) ن) برنج و مال •

بینند؛ رنج را چیز حق سعی حاصل آید یا نه - جمیع اساتفه
 متفق شدند و گوهر صدق را بصدق سفتند - گفتند که صاحب
 بینند؛ رنج را و سعی کلنده را حق شرب آید - یعنی از ده یکی
 مع هذا حضرت فیروزشاه حاصل آن حق شرب به تمام در املاک
 خویش در آورده و هم همچنین آن شهریار طالب دین چون خسروان
 پیشین دیهای بسیار در زمین اموات آبادان گردانیده داخل
 املاک کرده حاصلات آن مقامات باسم علما و مشائخ معین گردانیده
 و از بیت المال خارج داشته - و آنرا در سهام معین کرده - دران ایام
 دو چیز داخل املاک بود - یکی حاصل حق شرب دوم محصول
 قریات احیا - موازی^(۵) در لک تنگه در املاک حضرت فیروزشاه
 جمع آمد - سبحان الله آنقدر املاک که سلطان فیروز داشت در شهر
 دارالملک دهلی هیچ پادشاهی نداشت - تا کار بسیاری املاک
 بجائے رسید و بمرتبه آنجا رسید که عهده دران املاک خاص علیحدہ
 تعیین شدند - و خزانه املاک علیحدہ داشتند - چون ایام برشکال
 درآمدی و بارانها بکمال باریدی از پیش تخت فیروزشاهی بعضی
 ملوک مخصوص تعیین میشدند - تا ایشان در کرانهای هر یک جو
 بگردند - و اخبار بیاورند که آب سیلاب از کجا تا کجا^(۷) رسیده
 بارها درین کوهراها پدر و اودر این مورخ از پیش سلطان فیروزشاه

(۲) صاحب بنده رنج را الخ . (۳) و جوهر گوهر صدق را . (۴)

بنده رنج . (۵) موازنه . (۶) آمدند . (۷) تا بکجا .

برای این اخبار تعیین میشدند تا ایشان در کرنهای هر یک جو
 بگردند - ^(۲) القصه چون حضرت فیروزشاه شنید ^(۳) که آب سیلاب جویها
 جهان تا جهان گرفت و از مغرب تا مشرق رفت بغایت خوش
 گشتی و در جامه ننگجیدی - و اگر مبادا دیهی از قریات املاک
 خراب گشتی حضرت فیروزشاه چون خسروان صاحب کلاه با ارج جاه
 بران عهدهداران ^(۶) نفی بسختی کردی - ^(۷) در عهد فیروزشاه بکرم الله
 آبادان و معمور گشته بود * بیت *

هرجا که خرابه گشت آباد * بیغم همه کس بعیش خوش شاد
 هرجا که نبود آب را بوئی * کردست دران زمین روان جوئی
 ازنی که گهی نگشته احیا * باغات بگشت و گشت آنجا

مقدمه هفتم ملاقات کردن سلطان فیروز با خواجه

این مورخ در حضرت هانسی

نقل است که سلطان فیروزشاه بتوفیق حضرت آله مخصوص
 از حصار فیروزه برای ملاقات خواجه این مورخ در شهر هانسی آمد
 دران ایام خدمت شیخ قطب الدین مغور قدس الله سره العزیز خواجه ^(۹)
 خواجه این مورخ از جهان سفر کرده بودند - سجاده بحضرت خواجه

(۲) فی القصه (۳) که آب جویها جهان گرفت (۴) تا *

(۵) شدی (۶) تغییر (۷) میگردد (۸) خراب *

(۹) خواجه این مورخ *

رسیده بود - چون حضرت فیروزشاه سر درلن خانقاه معظم و مکرم کرده خدمت شیخ نورالدین قدس الله سره العزیز خواستند تا از سر سجاده برخیزند - و چند قدم استقبال کنند - سلطان فیروزشاه خدمت شیخ نورالدین را سوگند داد تا از سر سجاده فرود نیابند چون بعد از ملاقات و مصافحه بابرکات هردو پادشاه برگزیده درگاه آله یکجا نشستند خدمت خواجه بر آئین مشائخ وعظ و نصیحت گفتند - بعد گفت و شنود معهود سلطان فیروزشاه مقبول حضرت ودود کلام چون خسروان عظام آغاز کرده - و فرموده من بنده شهر حصارفیروزه برای منافع اسلام و آسایش کافه^(۴) انام آبادان گردانیده ام - اگر خدمت شیخ بمرحمت و شفقت در شهر حصارفیروزه ساکن شوند و شهره انسی هم نزدیک است از ده^(۶) گروهی بیش نیست برای خدمت شیخ خانقاهی بنا کرده شود - و خرج خانقاه برای صادر و وارد معین کرده آید - و چون قدم خدمت شیخ در حصارفیروزه درآید امید از کرم الله تعالی آن ست که از برکت قدم خدمت شیخ آن مقام از نکبات گردش ایام^(۸) سلامت ماند - و آبادان و معمور گردد - خدمت شیخ باز نمود که ماندن دعاگو در شهر حصارفیروزه بحکم فرمان و یا با اختیار دعاگوست - درین محل سلطان فیروز فرمود - مبادا که من بر شما حکم کنم - اگر خدمت شیخ را

(۲) هردو برگزیده درگاه الله (۳) بعد از الحج • (۴) راه گذران •

(۵) گروه ام • (۶) از ده کوه • (۷) مقبره گردد • (۸) اعوام •

اختیار افتد - خدمت خواجه فرمودند که اختیار دعاگو همین مقام هانسی ست که مقام جد و پدر این دعاگوست - و این مقام هانسی بزرگان این دعاگو را داده اند خدمت شیخ فریدالدین و خدمت شیخ نظام الدین قدس الله سرهم - چون خدمت شیخ این چنین جواب گفتند سلطان فیروز فرمود که بغایت پسندیده ست خدمت شیخ را هم در هانسی میباید ماند - امید اینست که از برکت قدم خدمت شیخ شهر حصار فیروزه آبادان گردد و هم سلامت ماند - سبحان الله آنکه از زبان سلطان بیرون آمد که از برکت ولایت شما سلامت خواهد ماند درین دور آخرین و طور پسین که ملاعین در مملکت دارالملک دهلی بتقدیر ازلی^(۹) تاخته خلایق را نهب و تاراج کرده اموال اسلامیان و اقماش ذمیان و اسباب امانیان غارت گردانیده خلایق شهر هانسی بطفیل خواجه این مورخ سلامت مانده - و خلایق شهر حصار فیروزه نیز آنقدر که درون حصار شهر هانسی^(۱۰) درآمدند بکرم آله و عنایت الله تعالی از برکت ولایت حضرت خواجه سلامت رهاشده انشاء الله تعالی و بعون آله بیان سلامت ماندن خلق شهر هانسی بقوت اظهار کرامت حضرت خواجه این مورخ ضعیف شمس سراج عقیف

(۲) شیخ فرمود • (۳) داد خدمت شیخ فریدالدین و خدمت

شیخ نظام الدین ست • (۴) نهایت • (۵) می باید بود • (۶) قدم

شیخ • (۷) آبادان و معمور • (۸) در دارالملک • (۹) الله •

(۱۰) شهر هانسی مبارک • (۱۱) و بعون الله •

که یک مقصود برای جمع کردن این تاریخ این مورخ را همین بود
در آخرین مختصر مشرح نبشته آید *

* اگر کاریست عقبی دارد ای دوست *

* کسی کو کار عقبی کرد مرد اوست *

مقدمه هشتم بنای شهر فیروزآباد در کرانه

لب آب جون

نقل است که سلطان فیروز را آبادان کردن شهر فیروزآباد در

دل افتاد - برای بنای آن ابواب جد کشاد - در جوار شهر دهلی

بیشتر مقام چون شهریاران اهل اکرام دیده آخر الامر در کرانه لب

آب چون زمینی موضع کاوین اختیار کرده - و بنای شهر فیروزآباد پیش از

روان شدن در لکهنوتی دوم کرت بود - المقصود در زمین موضع کاوین

عمارت کوشک آغاز کرده شده - عهده داران عمارت و کاریگران با بصارت

و مهارت دران عمارت مشغول گشتند - جمیع خانان درگاه و ملوک

بارگاه حضرت شهنشاه دران محل خانها گرفتند - شهری بزرگ به پنج

کردهی از شهر دهلی آبادان کردند - چنین گویند هژده مواضع را

زمین در حدود شهر فیروزآباد درآمده - چنانچه قصبه اندبته^(۲) و

سرایی شیخ ملکیار پیران و سرایی شیخ ابوبکر طوسی و زمین موضع

کاوین و زمین کتیهوازه و زمین لهرات و زمین اندهاولی و زمین

سرایی ملکه و زمین مقبره سلطان رضیه و زمین بهاری و زمین مهروله

(۲) از برای • (۳) اندر پت •

و زمین سلطان پور و مانند آن - در شهر فیروزآباد چندان کثرت آبادانی بغایت ربانی شد که از قصبه اندبیت تا کوشک شکار آبادان و معمور گشته - و حد قصبه اندبیت تا کوشک شکار پنج کوره باشد - درین پنج کوره آبادانی از هریک کوره بکوره کرده بود - خلایق بی علائق خانها ریخته و گنج کرده برآورده - چندان مساجد خمس اوقات متبرکات برآوردند که شمردن نتوان - بازارها دور دراز دران از هریک طوائف پرکار - جمله خلق سیر خورده مفرح الحان و فارغ البال همچنین هشت محل مساجد جمع یک مسجد خاص و دو مسجد^(۴) خانجهان یکی پیش در دوم در جاجنکر و یک مسجد نائب باریک و یک مسجد ملک^(۵) بکرشحنه نتهی و یک مسجد ملک نظام الملک و یک مسجد جمعه در کوشک شکار و یک مسجد در اندبیت این چنین هشت مسجد جمع در شهر فیروزآباد بنا کردند و این جمله مساجد جمع بغایت بزرگ - و اینچنین با وسعت که در مسجدی دهگان هزار مصلی نماز میگزاردند - عجب آنکه در مدت چهل سال کمال که دور آن شهریار خوش خصال بود میان شهر دهلی و فیروزآباد پنج کوره مسافت مینمود - هرروز بیشتر خلایق برای مصالح خویش از آثار تعلق بیش از دهلی در فیروزآباد رفتی و از فیروزآباد در دهلی آمدی - درین پنج کوره خلایق مذکور هریک کوره

(۲) ن) اندرپت • (۳) ن) جمعه • (۴) ن) ده • (۵) ن) سکرشحنه •

(۶) ن) وسیع - و در دیگری - جمعه • (۷) ن) ده هزارگان •

طریقهٔ مور و ملخ آمد و شد داشتی - برای رفتن و آمدن هر روز بوقت فرض بامداد طائفهٔ مکاریان گردونها و ستوران و اسپان موجود کرده میآوردند - و منتظر میبودند - بمجرد آنکه شخصی خواستی از دهلی بغیروزآباد برود و یا از فیروزآباد بدلهلی بیاید در گردن و یا در ستور و یا در اسپ چنانچه مصلحت افتادی سوار شدی و چند جیتل کرایه معین بود میدادی - در زمان واحد در مقام اختیار خود میرسیدی - بلکه طائفهٔ کهاران با دولا ایستاده میشدندی هرکرا حاجت بودی در دولا سوار شدی - کرایهٔ گردن در نفری چهار جیتل^(۲) میستدند - و کرایهٔ ستور شش جیتل - و کرایهٔ اسپ دوازده جیتل - و کرایهٔ دولا نیم تنه - همبرین طریق مدت چهل سال^(۳) کمال آن راه مسلوک بود - بیشتر از طایفهٔ مزدوران نزدیک شهر و دور در کرایهٔ کسی که مشغول میشدند بدین بهانه ایشان را گذشت نیکو میشد - سبحان الله اینچنین شهر معظم و معمور و آبادان (که در زیر کبودی آسمان هفتم کشور تختگاه با جاه دارالملک دهلی ست) بتقدیر ازلی و حکم لم یزلی بچندین انواع خراب^(۴) گشته - و خلائق این دیار بتقدیر حضرت کردگار بنهب مغلان پیوسته - باقی ماندگان در اطراف رفته - این همه حکمتهای خدا ست جایی دم زدن نیست

• ابیات •

حکمی که نبشته شد بتقدیر^(۵) آن رد نشود بهیچ تدبیر

(۲) میشدند • (۳) کامل • (۴) خراب و نیست • (۵) لو •

اندیشه که کرد آدمی زاد * تقدیر بعکس آن دگر داد

مقدمه نهم آمدن ظفرخان از سنارگانو^(۲) مستغیثانه

برای پایبوس حضرت فیروزشاه

نقل است^(۳) حضرت شاه فیروز مشغول در استمالت حصار فیروزه بود و درین باب جد بلیغ مینمود که خان اعظم ظفرخان از سنارگانو رسید برای پایبوس حضرت فیروزشاه - چگونه بود آمدن خان مشهور راویان صادق برین مورخ ضعیف شمس سراج عقیف گفته و جوهر گوهر صدق^(۴) بصدق سفته که ظفرخان داماد پادشاه سنارگانو بود که او را سلطان فخرالدین می گفتند - و تختگاه سنارگانو از تختگاه پندوه^(۵) پیشترست - اتفاقا بعد از بازگشتن حضرت فیروزشاه از مملکت بنگاله کرت اول سلطان شمس الدین از آثار کین در بحر سوار شده در میان چند روز در سنارگانو رسید - سلطان فخرالدین که عوام او را فخرا گویند دران ایام در مملکت سنارگانو بیغم بود - سلطان شمس الدین سلطان فخرالدین را زنده گرفته و همدران لحظه کشته در مملکت سنارگانو تلفی گشته - چون سلطان فخرالدین را این چنین حادثه افتاد اعوان^(۶)

(۲) از سنارگانو بحضرت فیروزشاه بمستغاث * (۳) نقل است چگونه

بود آمدن خان مشهور راویان صادق برین مورخ ضعیف شمس سراج عقیف

گفته که ظفرخان داماد * (۴) صدق * (۵) پندوه و سنگاه *

(۶) فائز گشته *

و انصار او هر یکی سر در چهل نهاده - ظفرخان اهل عظام دران ایام
 برای تحصیل اموال و تجسس احوال عمال ماهی و حال درمیان
 مملکت سنارگانو میگشت - چون ظفرخان چنین داستان شنید
 بر تن خویش از آثار هراس بیش چون برگ بید لرزید - و از مملکت
 سنارگانو گریخته در چهار سوار شده در دریا آمده راههای مشکل و
 مخوف اختیار کرده بعد از مدت مدید و مسافت بعید و شدائد بسیار
 و مکاید بیشمار بحیله و اضطرار درمیان دریا شده ^(۲) از راههای قلب
 سر در تهته کشید - و از تهته در مملکت دهلی رسید - ^(۳) المقصود چون
 ظفرخان را برای پایبوس حضرت شاه فیروز بردند و از حالت
 مقاتل او پیش شهنشاه گذرانیدند دران ایام حضرت شهریار نیک نام
 در حصار فیروزه بود - حضرت شاه فیروز چون خسروان مشعل گیتی افروز
 دران روز بار عام چون جهانداران عظام بر خلائق خواص و عوام دانه
 ابواب عظمت بعظمت کشاده - هر یک از خانان درگاه و ملوک بارگاه
 در محل مرتبه خود ایستاده - و در چشم سویی نوک موزه خود
 داشته - این مورخ ضعیف شمس سراج عقیف از حال پایبوس ظفرخان
 از زبان خدمت والد خود علیه الرحمة و الغفران شنید - و دران ایام
 والد این مورخ میان خامان درگاه خدمت میکرد - المقصود خدمت
 والد این مورخ باز نمود که چون ظفرخان را پیش حضرت سلطان
 بردند و در محل حجاب سلام کنانیدند ظفرخان مذکور از تاثیر داب

و آداب حضرت شهنشاه مشهور مدهوش مانده - زیراچه اینچنین^(۲)

بارگاه سلطین لکهنوتی ندید * بیت *

* ز پرگار آن^(۳) حلقه مدهوش ماند *

* دران حلقه چون نقطه خاموش ماند *

ظفرخان یکم پهل خدمتی گزینیده پایموس کرد - و زبان بدعا

و ثنای حضرت فیروزشاه کشاد * بیت *

گفتا که بملک کامران باش * تا هست جهان نو در جهان باش

بی از تو مباد ملک یکدم * بر تخت همیشه باش خرم

مهند درین محل آن شهریار بمرلحم شاهی و عواطف پادشاهی

ظفرخان را بسیار پرسیده و بغایت نواخته فرمود^(۴) که ظفرخان

خطر جمع دار - و اندیشه را بسوی خود مگمار - اگرچه شدائد بسیار و

مکاید بیشمار دیدی و راهبای مخالف و بیداهای مخوف پیمودی

المفء لله^(۵) بمقصود رسیدی - هرچه در سفارگانو داشتی اضعاف آن

بنو مغرض خواهد شد * متفري *

خوش گشت بدل بکرد تحسینی * نزدیک بخواند و گفت بنشین

فرمود که با چهلکس فراست * مستثنی شده در کیاست

بر ما ز کدام جا رسیدی * و این هدیه^(۶) چه پیش ما کشیدی

خود را که بما همی سپاری * مطلوب ز حضرم چه داری

(۲) اینچنین بار دودرگاه سلطین لکهنوتی ندیده * (۳) این *

(۴) شد * (۵) حذبه *

تفصیل بگوئی تا بدانم * مقصود بدامنت رسانم
گفتا پی آن شدم درین راه * خالی^(۳) نروم بحضرت شاه
نابت چونم بشاه خدمت * مشهور شوم بوقر و حرمت
صد فخر کنم^(۴) به همنشیزان * صد لف زخم بدور بینان
القصة بطولها و عز قبولها ظفرخان چون بندگان سر بر زمین آورده
زبان بذکر محامد فیروز شاه کشاده باز نمود - که من بنده در مسکن
مالوف و مکمن مشغوف خود در محافظت اهل اسلام مشغول بودم
سلطان شمس الدین دندی (که او طمانچه^(۵) گردان حضرت شاه و بچهایی
کند آوران این درگاه خورده) بر سبیل غدر یکایک در سزاگران رسیدند
سلطان فخرالدین را زنده گرفته^(۶) و مملکت او را قابض گشته^(۷) - حضرت
الله تعالی بقدرت اعلی من بنده را از ان ظالمان خلاص داده^(۸)
این بنده در خود اندیشید که انتقام من بنده از جمله تاجداران^(۹)
عالم اندازد غیري نیست مگر حضرت جهاندار و مکنت شهریار
گیتی مدار - این بنده که چندین هدائد مسافرت و مکاید مخاطرات دیده
سرگردان شده درین حضرت رسید^(۱۰) - تا خداوند عالم پادشاه اولاد آدم
بمهابت شاهی و صلابت پادشاهی خود انتقام من مظلوم مغموں بیرون^(۱۱)
آرد - و بانصاف رساند - چون ظفرخان التماس خود بآخر رسانید

(۲) ن) زبهر آن • (۳) ن) نروند • (۴) ن) زمین - برم • (۵) ن) لز

طمانچه • (۶) ن) گرفت • (۷) ن) گشت • (۸) ن) داد • (۹) ن)

اندیشه اندیشید • (۱۰) رسیده • (۱۱) ن) برامت - شرافت •

حضرت شاه با عزت و جاه فرمود خاطر خود جمع دار تا حکم کردگار -
 چیست - ظفرخان و اشخاص (که با او آمده بودند) پایبوس کرده
 جامه‌های زردوزی و زربفت یافتند - و ظفرخان اول روز از پیش سلطان
 مبلغ سی هزار تنگه بوجه سر جامه هستن یافته - و خطاب ظفرخانی
 بر آئین سلطانی برو مستقیم گشته - و مبلغ چهار لک تنگه^(۲)
 انعامات او و یاران او معین شد - برابر ظفرخان هزار سوار بود و پیادگان^(۳)
 بیشمار - همچنین ظفرخان غمگین^(۴) شغل نیابت وزارت نیز همداران روز
 یافته - آخر الامر ظفرخان وزیر گشته بر مسند وزارت نشسته - چنانچه^(۵)
 بیان آن این مورخ پاستان در مقدمه نشستن بارجایی حضرت
 فیروزشاه مشرح نبشته - مع هذا ظفرخان از پیش حضرت سلطان
 با فرحت فراوان و بهجت بی پایان بازگشت - مفرح الحال
 و فارغ البال در مقامات مرتبت نشست - روز دیگر چون خسرو خاور
 رخ بباختر نهاد و یک سواره چرخ را نظر بر مملکت مشرق^(۶)
 افتاد حضرت فیروزشاه چون آئین جهانداران و قانون تاجداران
 در محل بارجا بار داد - ظفرخان چون مغمو مان و محزونان با دل
 پریشان آمده و سر بر زمین نهاده خاک پاک آن درگاه را بوسه
 داد - درین محل حضرت شاه دریافت - و فرمود ظفرخان من ترا^(۷)
 از جمیع ایستادگان بغایت متفکر می بینم - در تعلق بسیلری بلکه

(۲) داشته - داشت * (۳) تعیین * (۴) هم گین * (۵) ن

در * (۶) در جمع باستان *

در اضطراب بی شماری - ظفرخان مانفد محتاجان کوه فوم سر بر زمین آورد - و این لفظ از زبان خود برآورد - که برای آنرا مبعوث است مغمومان از متاع سکون مبرا اند - و مظلومان از کسوت صبر معزا بنده را آب از سر گذشته - و ضبط از دست رفته - اگر بمرحمت^(۲) علم و عواطف تمام در کار من مظلوم اندیشه در دل مبارک بگذرد خاطر پریشان این بنده از مقام تفرقه در مقام جمع آید - چو ظفرخان چنین داستان پیدش حضرت سلطان گفت و جوهر گوهر اندوه خویش براستی سفت حضرت فیروزشاه گفت ظفرخان این زمان تو در شهر دهلی بر^(۳) خانجهان برو - ما را نیز متعقب تو آمدن میشود تا حکم الله تبارک و تعالی چیست - ظفرخان^(۴) از پیدش حضرت سلطان وداع شده در دهلی بر خانجهان آمد - چون ظفرخان با خانجهان ملاقات کرد خانجهان نیز ظفرخان را بسوی نواخته کوشش برای دلداری و دلدهی گماشته در چتر سبز که آن مقام بارجاء حضرت علایی بود درون حصار سیزه فرود آورد بعد چندگاه حضرت فیروزشاه نیز در شهر دهلی آمده از حالت مقاتل ظفرخان پیدش خانجهان گفته - بعد ازان حضرت شاه فرمود^(۵) که ظفرخان برای انتقام خود بر ما آمده - تو در اقامت این کار

(۲) ن) بمرحمت • (۳) ن) بر خانجهان • (۴) ن) آمده میشود •

(۵) ن) ظفرخان را از پیدش حضرت سلطان وداع شد ظفرخان در دهلی بر

خانجهان ملاقات کرد • (۶) ن) دل کاری • (۷) ن) بعده •

و مشغول شدن درین کردار چه مصلحت می بینیم - چنانچه مناسب
 این خواجه نظامی علیه الرحمة و الغفران گفته * * ابیات *

گر بود در دل مشکل کشای * مشکلی از ملک طلب کن ز راه
 و ر بدل از راه بود مشکلی * خواه کلید از در صاحب دلی

دستور بمستور راه مشهور زد - چون سلطان شمس الدین صاحب کین
 قوت مهابت شهنشاه طالب دین دیده از غایت هراس بیقیاس
 درون جزائر اکداله ماندن خود مصلحت ندیده در دل اندیشیده
 که سنارگانو تخت گاه از همه تختگاههای بنگاله در مقام قلب
 است در آنجا میباید رفت - و همدران مقام میباید نشست - از بلای
 دشمنان میباید رست - در سنارگانو رفته آن مملکت گرفته - هر آینه
 مظلومان آن تختگاه بدین بارگاه با جاه عالم پناه رخ نهاده زبان
 بفریاد کشاده - اگر حضرت شاه خوش خصال در ملک بنگاله در آید^(۵)
 و آن ظالم را دست بردی نماید این نام در جهان بر آید که حضرت
 فیروز شاه بتوفیق آله این چنین فریاد رسی نمود - چنانچه مناسب^(۶)
 این خواجه نظامی علیه الرحمة و الغفران فرمود * * ابیات *

بر آید اگر کار از دست شاه * که شه را قوی تر کند پایگاه
 شود مصر و آن مملکت رام او * بر آید بمردانگی نام او
 چون دستور بمستور چنین راه مشهور زد آنگاه حضرت فیروز شاه فرمود

(۴) دل * (۵) سنارگانو * (۶) رو * (۷) درآمد آن ظالم را *

(۸) کرده * (۹) گفته - فرموده است *

که تا دستور مذکور بعنایت رب غفور دنبال استعداد سواری سمت
بلاد لکهنوتی شود *

مقدمهٔ دهم روان شدن سلطان فیروز بجانب لکهنوتی کرت دوم

نقل است ^(۲) چون حضرت فیروزشاه را کرت دوم سواری بجانب
لکهنوتی روی داد دران سواری چون قانون و آئین جهانداري
حشم را چهارگان ده یازده داده ابواب مراحم بهر یک عوام و خواص
کشاد - جمله حشم در مقام ^(۳) تنعمی ایستاده صلابی بیغمی در داده
عزیزه زبان بدین بیت ^(۴) کشاده *
* بیت *

نورادل ده و دلیری بین * روبه خویش خوان و شیرین بین
چنانچه ^(۵) کرت اول سواری حضرت شهریاري سمت لکهنوتی بود
هشتاد هزار سوار و پیاده ^(۶) بیشمار و چهار صد و هفتاد زنجیر فیل
خونخوار و کشتیهای بند کشا بسیار (و البته دران ایام از غایت جهد
حضرت جهاندار عظام بیشتر بندگان خون آشام در دهلی جمع
شده بودند ایشان را نیز برابر) روان کردند - و همچنین دو دهلیز
و دو بارگاه و دو خوابگاه و دهلیز مطبخ و مراتب ^(۷) هم صد و هشتاد

(۲) چون حضرت شهریاري را کرت دوم سواری شکار جانب لکهنوتی شد *

(۳) در مقامات بیغمی ستاده صلابی بیغمی در داد * (۴) برین داد *

(۵) هم همچنان چنانچه کرت اول * (۶) نا شمار * (۷) نهم

نشانه از هر جنس و هشتاد و چهار خروار طبل و دمامه شتری و خری و اسپی - بدین طریق بعنایت حضرت آله سلطان فیروزشاه با جیش هواخواه با گردان جرار^(۲) و کندآوران نامدار و غازیان دلور و مبارزان بیمر بکوچ متواتر سمت بنگاله روان شد - خارجهان وزیر با تدبیر در راه و مشورت بی نظیر با سم نیابت غیبت در شهر دهلی ماند - خان اعظم تاتارخان برابر ایات عالی^(۴) چند منزل بود - بعده حضرت فیروزشاه تاتارخان را بازگردانید - و سمت حصار فیروزه نام زد کرد^(۵) - و بازگردانیدن تاتارخان چه نوع بود - این مورخ ضعیف شمس سراج عقیف از زبان والد خود شنیده - و دران ایام خدمت والد این مورخ میان خواصان شهریار عظام خدمت میکرد - از حالت بازگردانیدن تاتارخان برین نوع فرمود - که البته در آغاز جلوس نیک نفوس حضرت فیروزشاه چنانچه^(۷) رسوم سلاطین ست گاه^(۸) شراب خورد - و درین کار شروع بسیار کرد - حضرت فیروزشاه در منزلی نزل فرموده بود - و در هوشیاری و بیداری در قسم جهانداري هزار جد می نمود - ناگاه در یک فرض بامدادی شراب برای فیروزشاه موجود گردانیده بودند - آری بوالعجب اسرار^(۱۰)

(۲) خبردار * (۳) لا نظیر * (۴) اعلی * (۵) گردانید *

(۶) برگردانیدن (۷) رسوم سلاطین اهل سلاطین گاه است و در

دیگری اهل گاه است * (۸) گاه از گاهی * (۹) و ازین *

(۱۰) بروی *

زهی شراب که فیروزشاه خوردے بانواع رنگ و بانواع مزه - بعضی
 برنگ زعفران و بعضی برنگ گل لعل و بعضی برنگ سپید و مزه او
 مانند شیر شیرین - همچنین اهل اختصاص درگاه آن شهنشاه شراب
 بانواع رنگ آوردند - سلطان فیروز بعد از فراغ نماز و اوراد بامداد
 خواست تا پیاله در دهن کند - همدان زمان بتقدیر حضرت سبحان
 تاتارخان پیش در سلطان رسید - اهل اختصاص اخبار پیش سلطان
 رسانیدند - حضرت فیروزشاه را آمدن تاتارخان بدینسان بغایت ناگوار^(۲)
 نمود - حضرت شاه شاهزاده فتح خان را فرمود که بنوعی معذرت^(۴)
 نموده تاتارخان را بازگرداند - هرچند که معذرت کردند تاتارخان
 بازنگشت - و هم پیش در نشست - و گفت عرضداشتے دارم - بضرورت
 حضرت شاه طلبید - و دران وقت حضرت شاه بالای پلنگ چون
 نهنگ نشسته بود پیراهن پوشیده - سلطان پیش از در آمدن تاتارخان
 از پلنگ چون پلنگ فرود آمده بالای نهالچه نشسته علامات شراب
 زیر پلنگ پنهان کرد - و چادری بالای آن پلنگ فراز کرد - چون تاتارخان
 در آمد نظر او فرود پلنگ افتاد - و در دل خود ابواب اندیشه کشاد
 و آن علامات شراب بدید - سر در گریبان تأمل کشیده یکزمان لطیف
 آن خان شریف سر سرور خویش فرود افکنده نه سلطان فیروز چیزے
 فرمود و نه تاتارخان چیزے باز نمود - بعد یک زمان تاتارخان

(۲ ن) فراغت • (۳ ن) مستنکر - منکر • (۴ ن) بحضرت شاهزاده

فرمود تا بوی معذرت کنند و بازگردانند •

(۲) چون دوستان آغاز کرده که ما را درین وقت بر روی حریف
میایند رفت - این مهم در قسم جهانداري اهم است * بیت *

دشمن خود خورد نباید شمرد * در ته دندان چه کند سنگ خورد
درین اوقات و ایام با برکات محل توبه و انابت است - زمان زمان
نست حاجات بسوی حضرت بی جهات برآوردن است - درین محل
حضرت شهنشاه فرمود این کلام از سبب چیست - مگر از ذات^(۳) ما
صفات قبیح بصریح صادر شده که پسندیده نیامد - تاتارخان گفت
که من بنده چیزه علامت فرود پلنگ می بینم - حضرت شاه
فرمود که تاتارخان^(۴) ما را گاه گاهی میل بدین امر میشود - تاتارخان
تکوار تقریر کرده که این محل استغفار است در این چنین چیزها مشغول^(۵)
شدن شاید - درین محل حضرت شهریار سوگند خورد تا مادام که
بودن^(۶) شما درین لشکر باشد من شراب نخورم - تاتارخان گفت الحمد لله
تاتارخان ازان محل بازگشت - حضرت فیروزشاه چون متاملان
نصبت - اعنی^(۷) تاتارخان بر روی ما لفظ غیر روش تاجداران^(۸) گفت
عدم التفات کرد - چنانچه عزیزی نبشت *

* بیت *

(۲) چون داستان * (۳ ن) از ذات با صفات قبیح بصریح * (۴ ن)
که تاتارخان ما را البته گاه از گاهی بلکه در هر ماهی بواسیر زحمت میدهد
بدین صافحه دیوانه شده شراب آورده که بخوردن این زحمت بواسیر میرود *
(۵ ن) بعرض رسانید * (۶ ن) که شما درین لشکر باشید * (۷ ن)
یعنی * (۸ ن) تاجدار *

همانا که پیوند شه آتش ست * ز آتش بدوری گزیدن خوش ست
 چون چند روز ازین سخن گذشت بعد از چند روز حضرت شاه فیروز
 گفت - که مقطع حصار فیروزه اینجانب نیست که درین سمت
 تشویش ملاعین بسیار ست - حضرت شاه تاتارخان را طرف
 حصار فیروزه تعیین کرده - تا خلّاق آن^(۲) جانب در امن و فراغت روزگار
 بسر برند - تاتارخان وداع کرده بازگشته - فی الحاصل حضرت فیروزشاه
 بحماییت کرم الله تعالی میان قنوج و اوده شده در جونپور رسید
 هنوز دران ایام در مقام جونپور شهر آبادان نشده بود - چون حضرت
 فیروزشاه در زمین جونپور درآمد مقامی مروح و محرائی خوب^(۳)
 دید - در دل مبارک گذرانید که درین محل شهر بزرگ آبادان
 میباید گردانید - حضرت فیروزشاه مدت شش ماه در جونپور مانده
 در کرانه لب آب کودی^(۴) شهر معظم آبادان گردانید - و بقام سلطان
 محمد شاه بن تغلق شاه تعیین کرده - زیرا که سلطان محمد را جوان^(۵) نام
 بود - آن شهر را بدین اعتبار جوان پور نام نهاد - و از حالت این
 مقاتل نزد خان جهان در دهلی اخبار فرستاد - و شهر جونپور بعهده
 سلطان الشرق اعنی خواجه جهان کرده - انشاء الله تبارک و تعالی
 بعنایت بیغایت اله از احوال ابتدا و انتهای سلطان الشرق در ذکر

(۲) دران جانب * (۳) مفرح * (۴) کوده یعنی

گومتی * (۵) نام جوان بود آن شهر را چون پور نام نهاده *

(۶) بر *

مناقب سلطان محمد^(۲) نوشته آید - مع هذا حضرت جهاندار بعد از ششم ماه از جونپور سمت مملکت بنگاله مشهور بکوچ متواتر روان شده در چندگاه حضرت فیروزشاه دران مقام رسیده - دران ایام سلطان شمس الدین اهل اکرام از جهان خرامیده - و سلطان سکندر پسر او بر تخت پادشاهی آرا^(۳)میده - سلطان سکندر از آثار جوش^(۴) افسر و جیش بیور خوف کرده با تمام لشکر خویش و جماعه^(۵) کلدآوران صاحب کیش درون جزائر اكداله خزیده - حضرت شاه فیروز صاحب نصرت و بهروز آن تمام جزائر را گرد گرفته - بحکم فرمان جمیع لشکر کنگره کرده منتظر قتال نشسته - و جوهر هوشیاری سفته *

نه بینی در شاه است شطرنج را * که بر هر دلی^(۶) نونهد رنج را

مقدمه یازدهم حصاری شدن سکندر شاه از خوف

فیروزشاه و افتادن برج حصار ایشان

نقل است چون حضرت فیروزشاه در زمین بنگاله درآمد و شاه بنگاله با تمام رجاله درون جزائر اكداله حصاری شد جیوش حضرت فیروزشاه جزائر مذکور را گرد گرفته - و منتظر قتال نشسته

(۲) (مشرح نوشته آید - سلطان محمد فیروز مشرح نوشته آید * (۳)

نشسته * (۴) (جیوش خوف کرده با تمام الخ * (۵) (جمله * (۶)

هر دمی *

از هردو جانب عراده و منجنیق داشته با تیر و ناوک جنگ
 حصار پیش گرفته - هر روز جنگ پیاپی مانند شاه فریدون
 و کی از هردو جانب میشد - لشکر سلطان چون بمیدان از درون^(۳)
 حصار بیرون آمدن نمی توانست شب و روز گردان جانبین^(۴)
 داشت شست در مشقت - ناگاه بتقدیر آله روزی از روزها یک
 شه برج از حصار اسکندریه افتاد - از غایت آنکه خلق ایشان^(۵)
 بالای حصار ایستاده از بسیاری گرانی و ناتوانی برج حصار
 نشسته - چون برج حصار افتاده افواج فیروزشاهی رو بروی ایستاده^(۶)
 در میان هردو لشکر شور مشهور برخاسته - هردو جانب جیش
 خویش را بپاراسته برای جنگ بپا خاسته - چون شور بسیار شده
 و آواز غوغا بیشمار برآمده آواز آن در کوش حضرت فیروزشاه رسیده
 در آن وقت حضرت شاه فیروز بسوی حاضران جمع خود دیده^(۷)
 درین محل شاهزاده فتح خان از زبان خود این کلام کشید - مگر لشکر^(۸)
 بنگاله از درون اكداله بسوی لشکر ما دویده - حضرت شهنشاه فرمود
 جامه بپارند می خود سوار خواهیم شد - حضرت فیروزشاه مانند
 سلاطین اهل کلا جامه در نی مبارک پوشیده و چهل و چهار پرکاله

(۲ ن) با تیر و تیر ناوک و بانیر برق جنگ حصار پیش گرفته • (۳ ن)

چون لشکر مندر • (۴ ن) شب و روز جانبین را گردان شست در مشقت •

(۵ ن) پربشان • (۶ ن) برای دهوه * (۷ ن) در آن وقت شهنشاه •

(۸ ن) که •

اسلحه در بر کرده خواست تا در مرکب عزت بسرعت سوار شود و بسوی آن غوغا رود - همان زمان آن سرور صف شکنان ملک حسام الملک^(۲) نوا از دور نمودار گشته - و بتعجیل تمام بشتاب گام بر سلطان فیروز رسیده - و تقریر کرده که شه برج حصار ایشان از تاثیر کثرت خلایق بی پایان افتاده - گردان جیوش و کند آوران با هوش برای برآمدن^(۳) بالایی حصار رخ نهاده - اگر فرمان طغرای جهاندار شود گیولن سلطانی و نیوان حضرت جهانبانی از تاثیر عنایت ربانی^(۴) بالایی حصار بیک بار برآیند - و دست بردی بمخالقان نمایند حضرت فیروزشاه ازین افواه در تأمل افتاد - و در دریای قلب خویش از تاثیر خوف بیش ابواب فکر کشاده و این کلام باهتمام تمام از زبان بیرون نهاده^(۵) فرمود - حسام الدین اگر بنوعی این مقام بغیر درآمدن لشکر ما درون حصار فتح دست دهد بهتر بود - چون لشکر ما درون حصار بیکبار درآید و برین^(۶) خلق دستبردی نماید چندین هزار در هزار عورات مستورات و مخدرات و سرپوشیدگان با برکات بردست نا اهلان بد حرکات افتند - امروز صبر کن تا حکم الله تعالی چیست - دران روز جمله لشکر سلطان فیروز برای برآمدن بالایی حصار منتظر بودند - چون اینچنین فرمان از خسرو جهان شنیدند هر همه راه صبر پیش گرفتند - چون شب درآمد و شاه سیارگان

(۲) ابن نوا • (۳) بالا برآمدن حصار • (۴) حضرت •

(۵) کشاده فرموده • (۶) بدین •

بر بام مشرق برآمد اهل بنگاله با قوت کمال بهمه حال یکدیگر
 شباشب برج حصار برآوردند - و برای جنگ چون نهنگ بشکل
 پشنگ رخ آوردند - راویان شریف بروایات لطیف برین مورخ ضعیف
 شمس سراج عقیف گفته که حصار اكداله حصاری از گل بود بالایی آن^(۲)
 هم برج مرتب شد - و جیوش جانبین بجنگ مشغول گشته^(۳) - چون
 چندگاه جیش هر دو شاه را در قتال و پیل مال گذشت چنانچه
 بیان آن از گفتار گذشت البته درون حصار علف کم گشت - خلایق
 بنگاله در مقام تأمل چون متأملان نشستند - گردان و کند آوران هر دو
 جانب از تاثیر قتال کمال تنگ آمدند - حضرت الله تعالی راه اصلاح
 در میان هر دو شاه پدید آورد - چنانچه خواجه نظامی فرمود *

* مثنوی *

خدائیکه آغاز و انجام ازوست * دل مرد جوینده را کام ازوست^(۴)
 به بیچارگی چاره کار ما * در آب و در آتش نگهدار ما
 چو بخشش کند ره نماید بکنج * چو بخشایش آرد رهاند ز رنج

مقدمه دوازدهم صلح^(۵) کردن سلطان سکندر

با سلطان فیروز و دادن چهل زنجیر فیل

نقل است چون سلطان سکندر را کار به تنگی کشید و خلایق^(۶)

(۲) با آن هم برج * (۳) بوده * (۴) خدائیکه امید و هم بیم

ازوست * (۵) اصلاح کردن * (۶) تنگی *

او را کاردار باستانخواه خلید سکندر دوربین چون خاقان چین بسوی
 جمع وزراء خود دید - و این سخن از زبان کشید - که خلایق مملکت^(۲)
 ما را کار بدشوار می کشید - درین محل اندیشه در دل میباید گذرانید^(۳)
 و این ازدها را ازین مملکت باز می باید گردانید * * منقوی *^(۴)
 جهان دیده بود دستور او * جهان روشن از راه پر نور او
 درین کار زان کاردان رای جست * که در کارها داشت رای درست^(۵)
 بصاحب چنین گفت فرخ زهر * که هست از نصیحت ترا ناگزیر^(۶)
 بر اندیشم از تندی رای تو * که تندی شود کار فرما تو
 بکنج و بلشکر غرور آیدت * زبون گشتن از کار دور آیدت
 برینگونه کار خدائی بود * خصومت خدا آزمائی بود^(۷)
 المقصود دستوران سلطان سکندر بیک اتفاق بیکجای متفق شدند
 و بر سلطان سکندر باز نمودند که هرگز فرودستان به بالادستان بس^(۸)
 نیامده اند - زیرا که حکمت حضرت سبحانی و تاثیر قدرت ربانی
 برین است - اگر فرمان شاه و اشارت شهنشاه شود مابندگان هواخواه
 شخصی را بر وزرای حضرت فیروز شاه فرستیم - و گلدسته نصاب
 بدست او دهیم - درین محل سلطان سکندر ساکت ماند - و وزرای
 سلطان سکندر بازگشته و میان خود گفته که خاموشی یکی از

(۲) ن) جمیع * (۳) ن) میباید کرد * (۴) ن) که این * (۵) ن) دران

کارزار اندران جای چست * (۶) ن) نه ما را و در دیگویی مرا ناگزیر *

(۷) ن) بدینگونه * (۸) ن) فرودستیان بیالادستیان *

علامات رضا است - مع هذا ^۱وزرای سلطان سکندر یک نفر دانا در
 بازنگ بیني مستثنی بر وزرای حضرت فیروزشاه اهل صفا فرستاده
 و مگلدسته کلام اعلام با لیفت تمام بدست او داده ابواب الفاظ ^(۳)اصلاح
 برین نوع کشاده - - موجب چیست - و از آثار ^(۴)اندیشه کیست
 که تیغ بیدریغ چون قطرات میغ میان هر دو جانب می رود - و هر دو
 جانب اهل اسلام بندگان حضرت علام کشته و خسته میگردند
 و آئین سلاطین و قوانین وزرای باریک بین برین است که چون پادشاهان
 دین پناهان از سبب کینه وری با کینه کشی در محلی به پیچند
 و قوت جلالت خویش پیش نمایند و بدین سبب اهل اسلام را مضرت
 رسد هر ایینه وزرای عاقل و دستوران کامل بهندسه فراست و زمزمه
 کیاست ازان چیز باز آرند - چون حضرت فیروزشاه بمتابعت سلاطین
 اهل کلا با اوج جاه درین زمین بقصد پیچیده (و البته زمره اسلامیان
 جانبین و فرقه ذمیان و امانیان طرفین را مضرت بسیار و بیشمار
 رسیده) وزرای سلطان فیروز را واجب است تا پادشاه خود را باصلاح
 بازگردانند - که از طرف سلطان سکندر همه ^(۵)انوار اصلاح است *

* بیت *

ندانیم مقصود این شهریار * چه بود از گذر کردن این دیار .

(۲) نسبت * (۳) ابواب الفاظ بیدریغ چون قطرات میغ برکشاده که از

هر دو جانب اهل اسلام الخ - ابواب الفاظ بیدریغ چون قطرات میغ هر دو جانب

می رود و هر دو جانب آه * (۴) آثار اسرار * (۵) انواع *

چون دستوران شاه بنگاله چنین الفاظ با معانی کمال بر وزرای حضرت فیروزشاه خوش خصال نوشتند و جوهر گوهر صلح چون ناصحان سفند درین محل وزرای حضرت فیروزشاه چون فرقه دوستداران نیکخواه^(۲) میان خویش از تاثیر کیاست و فراست بیش بیکجای جمع آمدند و متفق شدند - و گفتند که آثار عقل کمال اینست که دستوران سکندر نبشته - و جوهر صلح سفته - ما را نیز از حالت این مقاتل بحضرت شهنشاه با جلالت باز نمودن شاید - تا از پرده غیب چه زاید - عقلی مذکور چون بلغای مشهور مستور پیش فیروزشاه برگزیده حضرت غفور رفته و گفته - اگر فرمان شهریار و طغرای جهاندار باشد آنچه وزرای بنگاله برین دولتخواهان نبشته فرستاده ابواب اسرار نهان کشاده بحضرت شاه عرضداشت کرده آید - سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله فرمود میباید گفت - و گوهر صدق بصدق میباید سفت - ایشان باز نمودند که چون حریف بعجز پیش آید و لجاج بیش نماید از سبب عجز او باید بخشید^(۳) - و الفاظ او بگوش دل باید شنید بر حکم نص کفوله تعالی و الصلح خیر *

* بیت *

دشمن چو بعدر شد زبانش * ایمن مشو و ز در مرانش

چون سلطان سکندر را مطلوب صلح است اگر حضرت شاه و مکنت شهنشاه نیز در صلح بکشایند حالیا تیغ بیدریغ از میان اهل اسلام

(۲) نیکخواه • (۳) ما را نیز ازین حالت شهنشاه • (۴) ن

فرستاده بند و ابواب نهان کشاده اند • (۵) شاید • (۶) ن بکشاید •

برخیزد - ازین سخن حضرت شهنشاه در تأمل افتاد - ابواب اندیشه
از دل خود کشاد - بعد از تفکر این جواب داد که اختیار^(۲) وزرای
درگاه مملکت ما و خیار بلغای سلطنت ما اختیار ماست - اما
صلح بشرط آنکه خان اعظم ظفرخان در تختگاه سفارگانو^(۳) بنشینند - چون^(۴)
شاه فیروز برین شرط قرار گرفت دستوران حضرت شاه جهان بازگشته
بروزرای سلطان سکندر نبشته - وزرای مذکور بمستور گهر عجز سفته
که بمرحمت یک نفر برای تربیت^(۵) به طریق رسالت بیاید - تا میان
هر دو تاجداران بخوبی آساید - فی الجمله ازین جانب خان اعظم
هیبت خان را باسم رسالت و ادای مقالت چون خسروان صاحب
جلالت بر شاه بنگاله فرستاد - و گلدسته معذرت بردست او داد *

* مثنوی *

جهان آفریننده را کرد یاد * که بی یاد او آفرینش مباد
جهان را نبود از بنه هیچ ساز * بفرمان او نقش بست این طراز
بشهر شما گر بلند آفتاب * زمشرق کند سوی مغرب شتاب
من آن آفتابم که اینک ز راه * زمغرب بمشرق کشیدم سپاه
بجائی میار که این تند شیر * به نخچیر گوران درآید دلیر
کسی کو مرا نیک خواهی نمود * زممن هیچ بد خواهی او را نبود

(۲ ن) اختیار وزرای سلطنت ما و بلغای درگاه مملکت ما آه *

(۳ ن) بود * (۴ ن) چون شاه فیروز را برین شرط قرار یافته *

(۵ ن) بر *

معهدا^(۲) هیبت‌خان را درون حصار اكداله بر سکندر فرستادند - اول
 هیبت‌خان با دستوران سلطان سکندر ملاقات کرد ایشان همه جمع شده
 پیش سلطان سکندر برده - اگرچه سلطان سکندر از گفتار وزرای جانبین
 اعلم بود با آن هم خود را بعداً^(۳) ازان حال بے علم گردانیده - چون^(۴)
 هیبت‌خان در مجلس سکندر حاضر گشته به بیان ملیح و زبان فصیح
 ثنا بسیار گفت - زمین عبودیت را بوسه داد - و چون رسولان باستان
 راویان بفقل صحیح اخبار کرده‌اند^(۵) که هیبت‌خان هم از ولایت
 ایشان بود - و دو پسر خان مذکور هم بر شله مشهور خدمت میکردند
 هیبت‌خان چون ناصحان بر آئین عاقلان و قانون فاضلان الفاظ
 صلح انگیز و کلمات محبت آمیز گفت - و جوهر گوهر محبت بمودت
 سفت - درین محل سلطان سکندر گفت - که حضرت سلطان فیروز شاه
 مخدوم و ولی نعمت و اودر من است - ما را چه مجال بود که با ایشان^(۶)
 جنگ و قتال کنیم - هیبت‌خان بر آئین رسولان هرچه گفت^(۷)
 همه خوب گفت - هم نرم گفت هم گرم گفت - چنانچه مناسب
 این حال سلطان الشعراء خواجه نظامی گفته^(۸) *

(۲ ن) معهدا با دستوران سلطان سکندر ملاقات کرد ایشان همه الخ •

(۳ ن) اندران • (۴ ن) چون هیبت‌خان در مجلس عبودیت بوسه داد

و چون رسولان الخ • (۵ ن) کردند • (۶ ن) که با ایشان دم مقاومت

زنیم و با ایشان جنگ و قتال کنیم • (۷ ن) چه گفت • (۸ ن) خواجه

نظامی مریخ سامی علیه الرحمة و الغفران فرماید •

* مثنوی *

چنان به که با او مدارا کنید * بنالید و عذر اشکرا کنید
 نباید^(۲) که آن آتش آید بتاب * که ننشیند آنگه بدریای^(۳) آب
 جهانش که در صلح و جنگ آزمود * ز جنگش زیان دید و از صلح سود
 معینا چون هیبت خان دید که سلطان سکندر هم الفاظ صلح آمیز
 از زبان خود کشید خان مذکور باز نمود که آمدن حضرت فیروز شاه
 درین زمین مخصوص برای آن بود تا حضرت شاه ولایت سنارگانو
 بطفرخان سپارند - ازین کلمات سلطان سکندر مهره محبت به محبت
 سفت - اگر مزاج اودر برین است من نیز قبول کردم - ولایت سنارگانو
 بطفرخان دادم - اگر همین تعلق بود برای این معنی چندین
 مشقت برای چه اختیار کردند - هم از شهر دهلی فرمان اودر صادر
 شد ولایت سنارگانو تسلیم ظفرخان کرده آمده - هیبت خان
 با فرحت دل و جان ازان مکن بازگشت - چون در حضرت شاه فیروز
 آمد آنچه از سلطان سکندر دیده و شنیده یک یک مشرح گفت
 درین محل سلطان فیروز شاه گوهر مقصود سفت که برای ولایت
 سنارگانو سلطان سکندر چه گفت - هیبت خان در اسرار سفته که
 سلطان سکندر گفته - اگر فرمان حضرت شهریار و طغرایی مکنت جهاندار
 برین جمله است تا ظفرخان در ولایت سنارگانو برود از جهت
 من رضاست - همین زمان ظفرخان را بحضور خویش فرستند - این

(۲) سخن سلطان فیروز را خوش آمد - بغایت خوش شد و فرمود بعد ازین ایام بکرم حضرت علام میان ما تیغ نباشد - و سلطان سکندر برادرزاده منست - از آثار کرم آله و اسرار عنایت الله تعالی میان هر دو پادشاه در مملکت ما هر دو شاه امن و آمانی باشد - خواجه نظامی فرماید *

بدین عهدشان رفت پیمان بسی * که در بیوفائی نکوشد کسی
 نخواهند کین تازه دارند مهر * مگر کز روش باز ماند سپهر^(۴)
 معهذا چون هیبت خان بحضور فیروزشاه باز نمود و ابواب راز بازگشود
 که از غایت مهابت شهریاری و نهایت خوف مکنت جهانداري
 سلطان سکندر در مقام^(۵) اضطرابست - چه اگر بمرحمت عام و عاطفت
 پر کمال چون خسروان نیکنام چیزه نشانی از پیش حضرت
 سلیمانی سلطان سکندر قبل الوقت طمع دارد - و نیز چون محتاجان
 بر آئین سلطانی شرط خدمت بجا آرد - حضرت فیروزشاه چون
 سلاطین اهل گاه ملک قبول بنده درگاه که او را بعرف توراباند
 گفته درون حصار اكداله فرستاده یک کلاه دولت مبلغ هشتاد هزار^(۶)
 تنگه را مرصع و مکمل و پانصد اسپ تازی و ترکی بیش بها
 بوجه یادگار بر دست ملک قبول فرستاد - و فرمان فرمود قبولاً بگویی

(۲) ازین سخن سلطان فیروز بغایت خوش گشته و فرموده - در دیگری

از شنیدن این سخن سلطان فیروز بغایت خوش گشته * (۳) نچویند *

(۴) مگر بازماند ز گردش سپهر * (۵) مقامات * (۶) گفتندی *

بعد از این ایام میلان ما تیغ نباشد - حضرت فیروزشاه در منزل ازین جایگاه پستر آمد - چون ملک قبول درون حصار رفت درین محل راویان مصدق گفتند که عرض خندق حصار اسکندریه موازنه بیست گز بود - درین محل ملک قبول جلالت خود نمود - چون دران محل رسید باهتمام تمام کوشید - اسپ را از جا جذبانید - اسپ خود را^(۲) چابک زده آن خندق را گذارکنانید - ازین فعل جمله بنگالیان حیران و متحیر ماندند - المقصود چون ملک قبول در مجلس شاه بنگاله حاضر گشت خاک آن درگاه بجبهه رفت - هفت کرت گرد تخت او گشت - و کلاه دولت (که حضرت فیروزشاه فرستاده بود) بر سر سلطان سکندر داشت - جامه در برش پوشانید - و باز نمود که میان شما دو تاجدار نیکوکار خوش کردار چه مقاومت - او اودر و تو برادرزاده - اگر اودر خانه برادرزاده خویش از تاثیر محبت بیش بر سبیل مهمان بیاید عیب نیست - و هر که در میان مانند دشمنان چیزی بگوید آنچنان گفتار را حاصل نباشد - بهمه حال شما هر دو پادشاه را میان خود در آویز نباید کرد - سلطان سکندر گفت^(۳) که چه نام داری - ملک قبول بزبان هندی^(۴) گفت - توراباند - شاه بنگاله کرت دوم فرمود که همچو تو چند غلام بحضرت اودر منست ملک قبول باز نمود که من بنده در محل دوم میباشم - همچو من

* (۲ ن) چابک زده اسپ خود از خندق گذار کنانیده * (۳ ن) پرسید *

(۴ ن) هندی *

ده هزار بندگان تیغدار در محل دوم در ترغاک می نشینند - ازین الفاظ سلطان سکندر حیران ماند - الغرض سلطان سکندر صاحب غرض درین صلح بغایت خوش گشت - در مقام بیغمی به تنعمی نشسته چهل زنجیر فیل چون جوش نیل با یادگارهای گوناگون و مناعهای روزافزون چون از فریدون برای حضرت فیروزشاه فرستاد - و بدین کلام آگهی داد - که باو در میباید گفت که اگر در حق این برادرزاده مرحمت است هر سال همبرین منوال یاد میباید کرد - یعنی رسوم یادگار مدام جاری میباید داشت - سبحان الله تا هر دو پادشاه صاحب تخت و سپاه درین جهان زنده بودند یادگارهای گوناگون و کالاهای روزافزون از هر دو جانب جاری بود - چنانچه از حالت آن مقاتل خلایق مملکتین را روشن و مبرهن است - چون این هر دو شاه بتقدیر الله تبارک و تعالی ازین هر دو مملکت رفتند خلایق هر دو مملکت راه خود گرفتند *

گرداند او حال هرزمانی * که سود دهد گهی زیانی
 مع هذا شاه بنگاله با صفا چهل سلسله پیل زیبا با نفائس دیگر فرستاد
 و ابواب احوال خویش بکمال حال کشاد - چون ارسال مذکور بحضرت فیروزشاه رسید سلطان سکندر یک پیل ملک قبول را داد - چون

(۲ ن) فی الغرض * (۳ ن) سخن * (۴ ن) برادر * (۵ ن)

بعضی * (۶ ن) مملکت * (۷ ن) خلایق هر دو تختگاه هفت راه گرفت *

(۸ ن) شاه مشهور *

آن یادگار بحضرت شهریار گذشت حضرت فیروزشاه بغایت خوش
گشت - بعده ملک قبول بران مقبول گشت - که ساطق سنگدر
گوهر اسرارسفت - تا حضرت اودر ظفرخان را در ولایت سنارگانو
روان کنند - من دست ازان ولایت کوتاه گردانیدم - حضرت فیروزشاه
ظفرخان را طلبید - و درگوشی او رسانید - اگر مطلوب باشد من چندگاه
با جمیع سپاه از سبب تو درین حدود خواهم ماند - تو در ولایت^(۳)
سنارگانو برو - ظفرخان با دانایان مجلس خویشی از آنانندیشه پیش
مشورت کرد - هر یکی همبوی لفظ کلام برآورد - اگر این زمان
در ولایت سنارگانو روند دران مقام مانند نتوانند - آدمیان خیلخانه
از آشنا و بیگانه بتمام تلف شد - ظفرخان پیش سلطان باتر نمود^(۴)
که صدقه خداوند عالم من بدهد و تمام خیلخانه من بدهد در مملکت
دهلی چنان آسوده شده اند که ولایت سنارگانو از کانور تا سنارگانو^(۵)
بکلی از دل فراموش گشته - این بدهد درگاه شاه در مقام بیغمی نشسته^(۶)
هرچند که حضرت فیروزشاه گفت ظفرخان گوهرانگار سفت - و در سنارگانو
نرفت - حضرت فیروزشاه ازان مقام با کام دوستان سوی بوستان خود
بازگشت فرمانهای مرحمت و پروانههای رحمت^(۸) بخانجهان نبشت
بعد چندگاه سلطان فیروزشاه بکرم الله تعالی در جونپور رسید - از

(۲) بحضرت فیروزشاه رسید بغایت آه * (۳) ن (۴) جدول * (۴) ن

درین متاعه بتمام * (۵) ن (۶) ولایت سنارگانو و تاسگانو * (۶) ن شده *

(۷) ن مقامات * (۸) ن پروانههای فرحت بخانجهان *

جونپور سمت جاجنگر جنجید - چون چهل پیل از لکهنوی (سید) با جمیع^(۲)
 بیگ دیگر جنب جاجنگر دائرۃ دولت گردانید * بیت *
 اقبال کند چو رهنمائی * هر جا که روی ظفر بیابی^(۳)
 چون بخت نکر رسد بیاری * مطلوب بدست خود بیاری

مقدمه سیزدهم روان شدن سلطان فیروز از جونپور سمت جاجنگر

نقل است که چون حضرت شاه فیروز با نصرت بهروز از
 زمین بنگاله بغیض ذوالجلال و قادر پر کمال در شهر جونپور آمد
 خواست که جانب جاجنگر روان شود - باز استعداد از سر نو کرد^(۴)
 عمل درگاه و کارگزاران حضرت شاه اسباب پیراست - خلایق لشکر
 برای استعداد کوشش پیش گماشت - حضرت شاه بنگاله در کوه
 گذاشت - و از کوه سمت جاجنگر شنافت - بکوچ متواتر میان بهار شده در
 زمین جاجنگر درآمد - ولایت جاجنگر ولایتی افزوده و خلقی آسوده
 دران سواری شهر یاری خدمت والد این مورخ برابر بود - از حال
 کمال نعمت آن مقام باز نمود - که ولایت جاجنگر نعمت خیز^(۵)
 چون ولایت پرویز - از جهت غله و میوه تمام لشکر و دواب سیر شده^(۶)

(۲) بطع پیلان دیگر جانب جاجنگر عنان سمند دولت گردانید * (۳ ن)
 فرح بیانی * (۴) از سر نو کرده چشم دهازا یافت * (۵ ن) کار کن
 ازان حضرت پادشاه برای اسباب * (۶ ن) این * (۷ ن) از جهت غله و میوه
 و از جهت دواب هیچ کمی نه تمام لشکر سیر شده *

و بغایت و بے نهایت آسوده - جمله ماندگیهای لشکر فرود آمد
 حضرت شاه فیروز با خوشی و خرمی و فرحت و بیغمی^(۲) در مقام
 بنارسی که آن مقام سکونت قدیم ازان رایان خود کام است
 نزول فرمود - دران ایام ادیسر نام رای جاجنکر از سبب مصلحتی^(۳)
 سکونت بنارسی ترک داده در مقامی دیگر ساکن شده - حضرت
 فیروز شاه همدران محل فرود آمد - رایان شریف برین مورخ ضعیف
 شمس سراج عقیف گفته اند که دور حصار بنارسی سی کروزه است - در
 هریک کروزه خلایق آبادانست - و بعضی گفته اند که رایان جاجنکر
 که برهن بودند این یک چیز بر طریق یم بر خود گرفته بودند^(۷)
 هرآن رائی که در جاجنکر با سم رائی نشیند او چیزی عمارت حصار
 در حصار بنارسی زیادت کند - بدین سبب آن حصار بزرگ است
 المقصود چون رای جاجنکر مردود شنید که جیوش شاه فیروز درین
 زمین دوید رای مذکور از غایت خوف مستور در جحاز هوار شده
 درون دریا در مقامات قلب در آمد - ولایت او بتمام متفرق شده
 بیشتری اسیر گشته - و بعضی در کوهها پناه جسته - برده و بهائم
 بتمام غنائم شده - گویند انکسان که برابر سلطان بودند که چندان دواب
 از هر جنس جمع گشت که از غایت بسیاری و نهایت بشماري هیچ

(۲) تنعمی • (۳) نمود • (۴) ادایه نام جاجنگری از سبب آن •

(۵) گفته • (۶) خلایق از هریک کروزه بکروزه آبادان است • (۷) ن

کس دست نمی انداخت - ^(۲) دو جینل بهای برده رسید - و مواهی ^(۳) را
 کمی نمی خرید - از جنس گوسفندان چندان که شمردن نتوان - در
 هر منزلی که نزول شدی خلق لشکر گوسفندان آوردی ذبح کردی
 و آنمقدار که زنده ماندی همه در فرودگاه می گذاشتند - چون در منزل
 دیگر نزول شدی گوسفندان دیگر گرفتندی - حاصل از ایراد مقدمه مذکور
 درین سطور آنست که فراخی نعمت دران زمین بحکمت حضرت
 رب العالمین بدین حد است - راویان روایت کرده و برین مورخ باز نموده
 که ساکنان آن ولایت را خانهای وسیع و آستانهای رفیع از جهت وسعت
 این چنین که درون خانهای ایشان باغ بانواع میوه و هم درون خانه
 کشت و زراعت و هم برگزار و هم گلزار - سبحان الله زهی ولایت پر نعمت
 بے نقص - اما بتقدیر الله تعالی هیچ مسلمانی دران زمین نه - جمله
 اهل کفر آبادان - آنکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که - الدنیا
 صحن المومن و جنة الکافر راستست - صدق یا رسول الله صلی الله
 علیه و سلم - اگر بنده مؤمن تاج شاهی بر سر دراج پادشاهی
 در بر دارد هم دنیا زندان اوست باندازه ^(۴) آن نعمتها که در جنت
 خواهد یافت و اگر کافر را در دار دنیا نان شب نباشد با این هم دنیا
 بهشت اوست بر اندازه آن عذابها که فردای قیامت خواهد چشید ^(۵)

(۲) ن ۵۴ • (۳) مویش • (۴) بدین حدیث راویان روایت کرده •

(۵) بوستانهای • (۶) بر اندازه • (۷) همه • (۸) خواهد بود

و خواهد چشید •

شکيف که مومن را در دار دنیا فقر و غنا بود و کافر را نعمتهای
گوناگون و نعمت روز افزود - آه صد هزار آه بهمه حال مومن
را دنیا نیکو نیست - آخرت نیکو است آخرت باقی است^(۲)
و دنیا فانیه است - صدق رسول الله صلی الله علیه و سلم *

• قطعه •

• دنیا است بلا خانه و عقبی هوس آباد •

• ما حاصل اینی هر دو بیک چوستانیم •

• او غره بدنیست و او طالب عقبی •

• ما غلغله ازین هر دو نه ایفیم نه آنیم •

المقصود بطولها و عز قبولها حضرت شاه فیروز از یفارسی پیشتر شده^(۴)

خواست تا تعاقب رای جاگیر کند - رای مقهور از بمیاری^(۵)

خوف مستور پیش ازین گرفته بود - و دیون داریا خزیده - یک پیل

مهیج مست پیش دربار خود یله کرده - تا خلق لشکر بدین مشغول

شوند - و دنبال من نکنند - و آه پیل بغایت مهیج بود - هیچ

پیلی بوی رو نمیتوانست کشید - مدت سه روز جیوش حضرت

شاه فیروز برای گرفتن آن پیل مشقت بسیار دیدند - چون زنده گرفت^(۶)

ممکن نبود بعد از سیوم روز حضرت شاه فرمود که این پیل را بکشند

بعد از کشتن پیل حضرت فیروز شاه با لشکر هم درون حصار

(۲) آخرت چیز است که باقی است • (۳) یا رسول الله صلی الله

و علیه و سلم • (۴) • القصه • (۵) • چیتور • (۶) • فزادین •

درآمد - هم در اتفاقی آن اخبار آوردند که متصل این مقام از آثار
حکمت علام جنگلی انبوه با کشتهایی چون کوه بسیار و بیشمار است
درون آن جنگل هفت پیل و یک ماده پیل خوفخوار است - چون
فیروزشاه آثار چنین اخبار شنید اتفاق در دل خود گذرانید - که
لول پیلانی را بدست آرند - بعده دفبال رای کوششی گمارند •
* مصرع *

* تا خود فلک از پرده ^(۲) چه پیدا آرد •

مقدمه چهارم شکار کردن سلطان فیروز پیلان را
و اطاعت نمودن رای جاجنگر

نقل است چون حضرت فیروزشاه ^(۳) همچو جهانداران اخبار پیلان
دشمنی یافت با قوت فراوان و جلالت بے پایان بسوی آن جنگل
شنافت - چه بیند که در دور آن جنگل ^(۴) تا ده پانزده کوه آن پیلان
باشکوه درون آن جنگل مقام ساخته - بفرمان حضرت فیروزشاه
تمام لشکر نیکخواه از زمره خانان و ملوک کبار و فرقه ^(۵) سران نامدار
و اصحاب صدور ابرار و طوائف اهل بازار گرد بر گرد آن جنگل
بطریقه فرود آمده کنگره بستند - و بدو رسته استحکام کردند - عرض

(۲) چه آرد بیرون • (۳) حضرت شهریار همچو جهانداران نبار
و خسروان کبار آثار اخبار پیلان آه • (۴) میان ده و پانزده کوه • (۵)

سواران •

کنگهره ده گز و ارتفاع هفت گز - و تمام جنگل بگل انباشته - و در میان دو رسته گذاشته محکم و مستحکم بسته - هر روز حضرت فیروز شاه از سبب احتیاط و استحکام کردن کنگهره دو وقت خود سواری کردی و تاکید بسیاری نمودی - معینا کنگهره تمام شد - چند پیل مهیب از بیلخانه آوردند - پیلانان چالاک با دامن چاک زده بران پیلان سوار شدند - از یک جانب آن جنگل مرد انبوه با علامت دهل و شفا و ارغون و نفیری هر همه میان جنگل درآمدند - و بیکبارگی این^(۴) جمیع علامات نواختند - شور و غوغا آغاز کردند - آن هر هشت پیل که درون جنگل خزیده بودند از هیبت آوازه های مهیب طرف صحرا گریختند - بعضی راویان گفتند^(۵) چون پیلان درون جنگل جانب صحرا رخ نهادند هر یک درخت تنه دار که درون آن جنگل بود از بسیاری قوت پیلان خونخوار از بیخ بر میافتاد - چون پیلان دشتی در کرانه جنگل میرسیدند تمام خلق لشکر بالای کنگهره بر میآمدند - و بالا شده همه شور و غلبه میکردند - و بالای کنگهره نیز دهلها و ارغونها می نواختند^(۶) پیلان چون شغالان در حیرت میافتادند - از کرانه جنگل باز درون جنگل میرفتند - المقصود چون چند روز حضرت شاه فیروز بدین طلسم پیلان را در کشاکش داشته و درین کار کوشش از دل و جان گماشته

(۲ ن) و این دو رسته کنگره مذکور که میان دو رسته مذکور بود بتمام بگل

انباشته کنگره محکم و مستحکم بسته * (۳ ن) هریک * (۴ ن) آن *

(۵ ن) چون پیلان رخ بصحرا نهادند هریک * (۶ ن) برغونها *

بعد چند روز از اقبال شاه فیروز پیلان مذکور مانده شدند - و از علف
 بارماندند - پیلانان جوانان با قوت درون جنگل بالایی درختان سوار
 شدند - و پیلان که در میان جنگل از نهایت بی‌علفی و غایت نشنگی
 سست گشتند آهسته آهسته درون جنگل قدم می‌داشتند آن پیلانان که
 بالایی درختان سوار بودند بر پشت پیلان افتادند - و بر پشت
 هریک پیل سوار شدند - با طنابها و زنجیرها مقید کردند - بدان طلسم
 حضرت شاه فیروز آن هر هشت پیل مهیب را گرفت * منقوی *
 در جاجنگر چو برده لشکر * بگرفت اودپسه را سراسر
 جنگل که نگنجش سر مار * بشنید درانست پیل بسیار
 در رفته شکر پیل کرده * پیلان بزمین ذلیل کرده
 گشتست بسی بکنده دندان * هم مال ستد ز پیل هم جان
 کس نیست بیاد هیچ گاهی * کرده است شکر پیل شاهي
 آن شیر شکر و شیر افکن * کر دست شکر فیل کهن
القصه حضرت شاه فیروز صاحب نصرت و بهروز بعد از فارغ شدن^(۲)
 از شکار پیل قصد رای کرد - دست قوت بقوت برآورده درون محل^(۳)
 سکونت رای درآمد - درون^(۴) مقام رای عمارت‌های گوناگون چون
 عمارت‌های فریدون در استحکام از گفتار بیرون - راوی گوید درون^(۵)
 حصار آن رای بتی بود از سنگ تراشیده که آنرا اهل کفر هند

(۲) فراغ شدن از گرفتن پیل * (۳) درون سکونت رای * (۴)

دران * (۵) راویان گفته *

جگفته گویند - و آن بت معبود ایشان بود - حضرت شاه مانند^(۳)
 سلطان محمود سبکتگین غازی غزنوی آن جگفته دیورا از بیخ
 برکنده و از آنجا در شهر دهلی آورده در خاک ذلیل و خوار^(۴)
 گردانید *
 * بیات *

زانجا شده در کنار دریا * بتخانه بدید بر تریا^(۵)
 جگفته لعین دیو دروی * هرجا که هند بنده بروی^(۶)
 بر کند ز بیخ شهر برده و در خاک بسیش خوار کرده
 معنذا بعد این تعلقات حضرت شاه ابوالبرکات خواست که درون جزائر^(۷)
 دریا دنبالگه رای کند - رای مذکور از غایت خوف مستور و نهیت^(۸)
 هراس مشهور چند پاتر خود را بدرگاه شای و بارگاه شهنشاه فرستاد
 و زبان عجز کشاد - و از احوال خود اعلام داد - چنانچه سلاطین و زرای
 باریکدین دلنده همچنان رایان و رانگان و زمینداران در حرب مهتگان
 را پیش میدارند - و در زمین جاجنگر مهته را پاتر گویند - رای مذکور
 نیز بیست نفر پاتر داشت که ایشان را مهتگان گفتند - برای و تدبیر^(۹)
 ایشان کارهای ولایت خود میآراست - فی الحاصل رای مذکور
 از بسیاری خوف مستور پنج نفر پاتر خود را بدرگاه با جاه عالم پناه

(۲ ن) پرستش ایشان است * (۳ ن) شاه فیروز چون سلطان از (۴ ن)
 و خوار گردانیده مناسب آن درین باز دیده * (۵ ن) در * (۶ ن) بر *
 (۷ ن) ازین * (۸ ن) دنبالگه رای مذکور تشریف بر رای مستور چند پاتر
 خود را ببارگاه شهنشاه فرستاد چنانچه سلاطین از (۹ ن) بیست و چند نفر *

حضرت فیروزشاه فرستاد - و از حال عجز کمال خود اعلام داد
و ابواب ^(۲) لجاج چون بلدگان مطیع گشاد - چون مهنگان رای به حضرت
شهنشاه گیتی آرای پایبوس کردند و ^(۳) جبین عبودیت را چون
بلدگان مطیع سودند و از حال و احوال رای باز نمودند و التماس
کردند که رای جاجنکر بنده مطیع و بنده زاده قدیم این درگاه است
همیشه فرمان بردار حضرت جهاندارست بر بنده مسکین و عاجز
غمگین چه قصد میفرمایند چون مهنگان ازین باب گفتند درین محل
حضرت شهنشاه اکمل فرمود که ما را ^(۴) درین حدود مصلحتی بخیر
بود - چون مخبر ضائق بصدق باز نمود که متصل سکونت رای
جنگلی انبوه با کشتهای چون کوه است و دران جنگل پیلان دشتی
چون گوسفندان میگردند برای شکار پیل اینجانب قصد نموده شد
رای را ^(۵) چه روداد که از خوف ما روی در گریز نهاده در مقامات
جزائر دریا افتاد - المقصود بعد از گفت و شنود معهود رای برای
درگاه حضرت فیروزشاه ^(۶) بیست سلسله پیل مهیب چون جوشی لیل
بوجه خدمتی فرستاد - و قبول کرد که هر سال بر سبیل مالگزاری
و فرمان برداری پیل چنده فرستاده آیند - حضرت شاه فیروز
صاحب نصرت و بهروز جامهای زر دوزی با علمهای بهروزی برای رای
تسلیم مهنگان رای کرده - و مهنگان مذکور از پیش حضرت جهاندار مشهور

(۲) لجاج • (۳) زمین • (۴) جدل • (۵) رای راجه را

رای که داد که از خوف ما • (۶) بیست و پنج •

که باسم رسالت آمده بودند ایشان نیز جامها یافتند - با فرحت و بهجت بسوی اوطان خود بازگشتند - القصة حضرت فیروزشاه بعنایت آله و کرم الله با دولت و سعادت با اهل جلالت با فتح و نصرت از هردو مملکت لکنه‌نوی و جاجنگر بازگشته - و هفتاد و سه زنجیر پیل آورده - حضرت فیروزشاه خوش خصال مدت دو سال و هفت ماه درین هردو مملکت بود - چون حضرت فیروزشاه ازین جایگاه بازگشت هریک صغیر و کبیر میگفت *

* بیت *

* زهی سعادت جائی که نوملک باشی *

* زهی لطافت قومی که تودر ایشانی *

مقدمه پانزدهم بازگشت فیروزشاه بعون الله از

جاجنگر و افتادن براه قلب

فقل است چون حضرت سلطان فیروزشاه بعون الله تبارک و تعالی بازگشته عذرا سمند دولت بسوی شهر دهلی^(۲) گردانیده رهبران راه غلط کرده میان کوهایی هامون و بر لب آبهای جیحون^(۳) انداخته - خدمت والد این مورخ برابر بود برین نوع باز نمود که هریک کوه در هر کوهی خلق لشکر برمی آمدند - و باز فرود می آمدند - میان کوهها و جنگلها خلایق لشکر حیران و طیران متحیر و پریشان - از غایت نشیب و فراز خلایق لشکر مانده شده

(۲) شهر دارالملک دهلی • (۳) در •

هیچ جائی راهی نه - غله و اقماش گران گشته - جمله خلق در مقامات تلقی نشسته - مدت شش ماه اخبار شهنشاه در دهلی نرسیده - خانجهان در شهر بغایت ترسیده - خان مذکور چون دستوران مشهور هر روز حوالی شهر سواری کردی - از هیبت او جمله مملکت آرامیده بودی - بعد از شش ماه بعفایت^(۲) الله تعالی چون چیزی راه و روی پیدا گشته حضرت جهاندار از غایت تفکر بسیار خواسته تا ابلاغی در دهلی روان کند - در میان تمام لشکر ندا گشته تا مکتوبات اخبار سلامتی خویش و چگونگی احوال پیش بجانب اهل و عیال خویش بنویسند - و در دولتسرای برسانند - چون این ندا دادند در دل خلایق ابواب شادی گشادند - تمام خلایق لشکر از اشراف قوم تا ارذل^(۳) مکتوبات حاجات خود کتابت کردند - و در سرای شهنشاه گیتی آرای رسانیدند - چندان مکتوب مرغوب جمع شده که یک اشتر بار مکتوبات خلق لشکر حضرت شهریار در دهلی آمده - خانجهان نیز فرموده تا در شهر طبلهای شادیانه نهگانه زنند - و ندا بگردانند تا خلق بیاید - و مکتوبات خود بستانند - و ببرد آن اشتر بار مکتوبات پیش دربار دهلی انبار کردند - هر که می آمد مکتوب خود میبرد - سبحان الله حضرت الله تعالی بقدرت اعلی^(۴) چه حادثات^(۵) پیش بندگان خویش می آرد - این همه برای چیست تا فرق باشد میان ربوبیت و عبودیت *

* رباعی *

(۲) بغایت الله • (۳) لراذل • (۴) خویش • (۵) حالات •

- ای بلده بمن گریز خود را یله کن •
- گر شاه جهان نگردي آنکه گله کن •
- ز گرد چهسان بگرد و پا آبله کن •
- گر همچو منی بابی مارا یله کن •

المقصود سلطان فیروزشاه بر گزیده حضرت ودود میان کوهها و جنگله
 شده و لب آبها عبور کرده با مشقت بسیار و محنت بیشمار
 شدائد بحد و مکائد بحد ^(۲) بحیل فراوان و چاره بے پایانی ازین
 کوهها بعد از شش ماه بعنایت آله با جمله لشکر هواخواه در صحن
 صحرا افتاد - خلایق لشکر روی بسوی قبله حاجات کشاده - فرصت
 و بهجت روی داده - سلطان فیروز با نصرت و بهروز در چند روز بکوچ
 متواتر باز در بنگاه پیوسته - و درین مدت (که حضرت شهریار در
 ولایت جاجنگر بود - بنگاه را چنانچه در کوه گذاشته رفته بود) بنگاه
 هم در کوه میبود - ^(۳) القصه چون سلطان فیروزشاه با سلامت و سعادت
 از درون کوه بیرون آمد فرمان مراجعت در دهلی بر خانجهر
 فرستاد - خانجهر در استعداد مشغول شد - چنانچه مناسب این
 امیر حسن علیه الرحمة و الغفران نبشته است •
 • بیست •
 • چون در آید کاروانی ^(۴) از دیار دوستان •
 • خلق بر قاصد نظر دارد چنین مقصود را •

(۲) بحد و مکائد بحد (۳) دست شکر بسوی آله (۴) فی القصه •

(۵) کاروانی •

مقدمه شانزدهم رسیدن سلطان فیروز شاه در شهر

دهلی و بستن قبهها

نقل است چون حضرت فیروز شاه نزدیک شهر رسید خلعتی
 بسوی عزیزان خود دویدند - و برای در آمدن سلطان درون شهر
 خانجهان دستور چون دستوران فغفور استعداد بسیار و بدشمار
 موجود کرده - چنانچه کورت لول بازگشت از لکنوتی قبهها بانواع
 هنرها بسته بودند درین کورت نیز از آثار مسرت و انوار فرحت قبهها
 بسته - و برای تکلف فراوان و کوشش بی پایان گماشته - در کل بلاد
 مملکت^(۲) شادی عام میان خلایق خواص و عوام پدید آمده - در هر
 یک قبه جامههایی لون یلون چه از جنس نرمینه و سپیدینه آرسته
 لاری محمل راویان اکمل برین مورخ ضعیف شمس سراج ضعیف
 روایت کرده - در آن ایام شهر فیروز آباد بنا شده بود - اما کوشک و حصار
 هنوز مرتبه نشده - با آن هم یک قبه میان میدان فیروز آباد نیز
 بسته بودند - فی الحاصل آن روز که حضرت شاه فیروز کامل درون شهر
 درآمد تمام خلایق^(۳) از فرقه و طبع و شریف حاضر گشته با بیروتها
 استقبال نموده - آن هر هفتاد و سه پیل را رنگ کرده و بنفشه‌ای
 گوناگون و صنعتهای^(۴) از گذار بیرون مفش گردانیده طریقه گل
 گوسفندان پیش چتر سلطان^(۵) کرده درون شهر آورده - تا جهان و جهانیان

(۲) ممالک * (۳) فرق * (۴) مفتیهای * (۵) چتر

و عالم و عالمیان بدانند که حضرت شاه فیروز صاحب نصرت و بهروز^(۲)
چندین پیل مهیب چون جوش نیل از نهیب و شکر آورده - این جمله
پیل را چنانچه مویشی را گله کنند همچنان گله کرده بغیر پیلانان
درون گوشک همایون شهر دارالملک دهلی بردند * * بیت *

* هم پیل بدست آمد و هم کار فراهم شد *

* المنة لله که این هم شد و آن هم شد *

فی الجملة چون جمله خلایق بی علائق در وطنهای خود رفته
با اهل و عیال خود نشسته باده خرمی بدست گرفته و نقل بیغمی
به تنعمی پیش خویش داشته احوال غربت و کربت گذشته از
مشقتهای کمال حال خود پیش عزیزان گفته - بدیدن دیدار عزیزان
و مشاهده جمال دوستان آن همه مشقتها و کثرت محقتها فراموش
گشته این گفته * * مصرع *

* این دم نکنم نشاط کی خواهم کرد *

و نیکبختی دیگر از غایت مسرت و نهایت بهجت شاد گشته گفته *^(۳)

* ابیات *

دو دلداز موافق روی در روی * گهی بوسه بها و گاه بر روی

گهی از غمزه دلها میبردند * گهی از بوسه جانها میفرودند

معهدا حضرت فیروزشاه در مملکت دهلی در استمالت ملک
مشغول شد - آری عجب اسراری و بوالعجب کرداری که حضرت

(۷۲) صاحب نصرت و بهروز اند چندین * (۳) نهایت شادیا گفته *

فیروزشاه در قسم تواریخ هوس بسیار داشت - الدران ایام که خدمت مولانا ضیاءالدین برنی علیه الرحمة و الغفران مورخ تواریخ^(۳) فیروزشاهی برحمت حق پیوسته حضرت فیروزشاه برای کتابت تواریخ خود برهریک عامل^(۵) اسرار دل خود گفته که بغیر مورخ مدقق این فکر درین گلزار هیچ کس با فضل بے بستن نتوانسته - چون حضرت شاه فیروز از کتابت تواریخ عهد دولت خود ناامید گشته ضرورتاً از زبان خویش از کثرت هوس در عمارت کوشک شکر و دور گنبدهای کوشک نزول و عمارت مناره سنگین (که در کوشک شکر و درون فیروزآباد داشته اند) در سنگ از نقره کنانیده - و مضمون آن برین جمله نویسانیده - که (ما اینچنین شکر پیلان باختیم - و همچنین پیلان آوردیم - و این چنین رعنائیا نمودیم - این همه چه بود تا میان جهان و جهانیان و عالم و عالمیان این همه نظائر پیش اهل بصائر پادگار ماند - و خلایق جهان و عاقلان دوران عبرت گیرند) سبحان الله حضرت فیروزشاه آراسته حضرت الله پادشاهی محسن و نیکوکار بود و پاکیزه اخلاق داشت - مدت چهل سال کمال تختگاه مملکت را به سلطنت آراسته - درین مدت هرچه دلش خواست حضرت

-
- (۲) از (۳) مورخ تاریخ از خدمت فیروزشاهی برحمت الهی پیوست حضرت از (۴) خود در نیشته برهریک (۵) عاقل کامل (۶) نقش کنانید (۷) نظام (۸) حضرت الله (۹) هر کدامی تعلق که در بوستان دل خاست حضرت الله تعالی از *

الله تعالى بقدرت اعلى بخير گردانيد - قال^(۲) الله تعالى ذلک فضل
الله يؤتیه من يشاء - وقال عليه السلام العنايه قبل الماء
والطين *

* رباعي *

* آنرا که بدادند بدادند و بدادند *

* و آنرا که ندادند ندادند و ندادند *

* و آنرا که بخوانند بخوانند و بخوانند *

* و آنرا که نخوانند نخوانند و نخوانند *

مقدمه هفدهم خوشي و خرمي خلايق عهد

سلطان فيروز شاه

نقل است حضرت فيروز شاه بعد از آمدن از مهم لکهنوي
مشغول بعمارت بودند - عمارت کوشک شهر فيروز آباد با جهد تمام ميشد
و هم درين ميان حضرت فيروز شاه سلطان عمارت کوشک جندواري^(۴)
با تکلفات بسيار نيز کرده - چون لشکر بعد از دو و نيم سال بازگشته بود
هريک تني بسوي وطني رفته - حضرت شاه فيروز در عهد دولت
خويش از تائير هوس بيش درين سه چيز مشغول گشته - يکي
در کارشکار باختن و بجانب بهائم سباعي گذاشتن گاهي شکر را
بسوي طيور هوائي پراييدن و گاهي مرکب را بسوي بهائم صحرائي

(۲ ن) کتوله تعالى * (۳ ن) و هم در ميان فيروز آباد عمارت کوشک

با تکلفات بسيار آغاز کرده چون لشکر * (۴ ن) مهندواري *

دوانیدن - هوس هذا حضرت شهریار مدام و علی الدوام داشت
 خصال درم استمالت مملکت چون سلاطین اهل مکنّت از آثار
 انوار جبلت - این همه از تاثیر کرم حضرت جلت است - خصال
 سیم هوس برای برآوردن عمارت از بسیاری کثرت مهارت - انشاء الله
 تعالی و بعون الله بیان این خصال مثلثه شرح در محل هر یکی
 مفصل نبشته آید - این زمان از توفیق حضرت رحمان از احوال تهنیتی^(۳)
 آغاز میباید کرد - زیرآچه حضرت شاه فیروز صاحب نصرت و بهروز
 بعد از جلوس نیک نفوس خود این سه چهل مهم متواتر کرده
 دوکرت بلکهفتی رفته - و یک مهم جاجنگر و یک مهم تهنه
 المقصود از آثار استمالت بسیار و کوشش پوشش درین کار بی شمار
 هر سال مملکت میافزود - هر سال از سال دیگر بعنایت الله اکبر
 آبادانی میشد - و از برکت همت^(۴) حضرت فیروزشاه خلایق را
 خوشی و خرمی فراوان روی می نمود - چنانچه زمره علما و فرقه
 مشائخ و صلحای بلاد و ممالک را حضرت فیروزشاه بتوفیق آله^(۵) مبلغ
 سی و شش لکن تنگه تعیین کرده بود - و از جهت وظائف برای
 طویل طوائف زمین اهل موازنه صد لکن تنگه^(۶) بفقرا و مساکین بینوا
 داده - تا اهل بدل فراغ در باغ دین پروری برای طلب نعمتهای
 اخروی بحضرت حق مشغول باشند - همچنین زمره خانان و ملوک

(۲ ن) بعون آله • (۳ ن) دیگر • (۴ ن) همت نهیت حضرت • (۵ ن)

بتوفیق الله تعالی • (۶ ن) بیگانه •

و معارف را فرحت فراوان و بهجت بے پایان و اهل تجارت را هرسال^(۲)
 نفع زیادت تر و اهل بازار را هرسال سود از مایه بیشتر و اهل اجرت را
 هرسال از سال دیگر اجرت بهتر حاصل میشد - همچنین بحکمت
 رب العالمین صاحبان فقر اضطراری را هرسال فقر ایشان بغنا بدل^(۳)
 میکشت - چنانچه هر یک فقیر از طائفه صغیر و کبیر جوهر گوهر^(۴)
 بے غمی میسفت - و اهل زراعت را هرسال وفا بکمال حال میافزود
 هر یک مزارع مفرح الحال و فارغ البال میبود - کار مزارعان
 بجائی رسید و بمرتبہ انجامید که اگر یک مشت نخمی در زمین
 می ریختند یکی را به هفتاد و هفصد و زیادت ازان بشمار وفا
 بر میبرد^(۵) - و اهل کفر از طائفه ذمیان و امانیان زیر سایه چتر
 فیروزشاهی از رعیت پادشاهی بر فاهیت میگذرانیدند - و اهل^(۶)
 دار حرب را هرسال نهب و تاراج میکردند - و هر محلی که از
 دار حرب نهب شدی از آنچه بود زیادت تر آبلان شدی از بسیاری
 استمالت حضرت شهریار - و همچنین ابوالبنات سادات و قضات
 و فقرا و معارف بنات خرد سال را از برکت قدم سلطان فیروز هم در
 خرد سالگی تزیج میکردند - و بشوهران میدادند از غایت بسیاری
 اسباب که ابوبن^(۷) ایشان را حاصل میشد - و هر که حاصل نداشت برای
 کار خیر دختران از خزانه می یافت - همچنین پسران صغیر مسلمانان

(۲) ن حال • (۳) ن مبدل • (۴) ن تا • (۵) ن میدهباشند •

(۶) ن رعب • (۷) ن ابواب •

بخطرات فراغ در باغ مکنک در تعلم علوم دینی برای فائده دنیای
 مشغول میبودند - و عالمان و ادیبان و خطاطان تعلیم میکردند
 و وجه از خزانه مییافتند - و درین کار از تاثیر فراغ بسیار کوشش
 بیش نمودند - و اهل سودا^(۲) با کرو فر از برکت قدم سلطان فیروز انسر
 سه گن سال و چهار گن سال در سفر دور در مملکتهای مشهور برای
 تجارت میروفتند - منافع بسیار حاصل میکردند - در دارالملک دهلی
 از آثار اسرار کرم ازلی این چنین بے غمی و تنعمی بخرمی حاصل
 میشد - بلکه از خاطر نیک سلطان فیروز در چهار رکن عالم جمله
 تاجداران جهان و جهانداران دوران را همین حال بود - آری زهی عهد
 دولت فیروز شاه برگزیده حضرت آله چه عهد بود - این چنین برکت
 و نعمت^(۳) در عهد غیري بود یا نبود - از سلطان فیروز چنین برکت
 و نعمت و امن درین مملکت جمال نمود الا ماشاء الله - درین محل
 این مورخ ضعیف شمس سراج عقیف را حکایتی متضمن در آیت از
 حکایت سلاطین پیشین و امانان دین یقین در دل میگذرد^(۴) نوشته آید
 در خیر المجالس بندگی شیخ نصیرالدین محمود طالب حضرت
 رب العالمین علیه الرحمة والغفران نوشته - که در ایام سالفه و قرون ماضیه
 در مملکت پادشاهی بود حلیم و کریم خوب اعتقاد و نیک زندگانی
 در همه^(۵) آیتهای جهانبنانی معاینه میشد - چنانچه از برکت عقیده او

(۲) ن) اهل سوداگر • (۳) نعمت بی نقص • (۴) ن) میکند •

(۵) هم •

تمام مملکت او آسوده بودند - در مقامات فرخت جوانگري مینمودند
 روزي از روزها آن پادشاه مستثنی در شکرگاه رفته بود - اتفاقا دنبال
 شکري مرکب دوانیده نیر بران شکري رسانید - از فوج و لشکر خود
 جدا افتاد - تنها متحیر ایستاد - پای در راه نهاد - همدین میان
 بتقدیر سبحان در موضعی رسید - چنانچه متصل آن موضع یک باغي
 بے انباغي دید - پادشاه بر کرانه آن باغ زیر درختان سایه دار زمانه
 آرامید - ناگاه بحکمت آله عورتی زاله خراشیده حالی نقصان جمالي
 از کمالی از درون باغ بیرون آمد - آن پادشاه پرسید ای عورت این باغ
 کیست - و درین باغ میوه از جنس چیست - زال چون رستم زال
 زبان بدین مقال کشاد - و گفت که این باغ با این تمام راغ از آن
 من است - آن پادشاه را گرسنگی گرفته بود بران عورت فرمود که
 ای عورت چیزی موجود داری - اگر داری زود بیاری - آن عورت گفت
 که از جنس طعام چیزی موجود نیست - اگر بگوئی چند خوشه انگور
 بر سبیل مشهور از درون باغ بیارم - پادشاه اجازت داد - زال رخ بسوی
 باغ نهاد - و آن عورت نمیداند که این پادشاه این مملکت است - مع هذا
 عورت درون باغ رفت و چند خوشه انگور شکست - پیش پادشاه
 داشت - چون آن پادشاه انگور تفارل کرد بغایت شیرین بود - آن
 پادشاه را بغایت خوش آمد - این کلام برآورد - و رخ بران عورت آورد
 که محصول این باغ چند است - عورت گفت چند تنگه معدود

(۲ ن) موجود دلری زود بیاری • (۳ ن) نهایت •

است - در دل آن پادشاه گذشت که تفحص کارهای بلاد و ممالک
 میباید ساخت - زیراچه کارگذاران مملکت و عاملان درگاه سلطنت
 در جمع اموال بیت المال تقصیر میکنند - و گرنه اینچنین باغی^(۲)
 بی انباهی با میوه بسیار و انگور شیرین بیشمار چند نفقه معدود
 محصول باشد - اگر کارکنان^(۳) بکوشش دل و جان درین کار به تفحص^(۴)
 باشند اینچنین مالها فرو گذاشت نشود - باز آن پادشاه صاحب راز
 بران عورت گفت که چند خوشه انگور دیگر هم ببار - آن عورت چند
 خوشه انگور دیگر نیز آورد - و پیش پادشاه نهاد - بمجرد آنکه
 پادشاه انگور کرت دوم را در دهن انداخت این بغایت ترش بود
 آن پادشاه بران عورت گفت مگر انگور کرت دوم از مقام انگور کرت
 اولین نیارده؟^(۵) عورت گفت که انگور کرت دوم هم از محل کرت اولین
 است - پادشاه چون این افواه ازان زال شنید بگوش آن زال رسانید
 که کرت اولین شیرین بود و آخرین ترش موجب چیست - آن زال
 در درایت و فراست بکمال حال بود - علی الفور چون هور باز نمود
 که ای مرد چنین دانم که تا غایت روز پادشاه این مملکت را بر خلائق
 این سلطنت دل نیک بود - از برکت خاطر نیک او در جمله چیزها
 برکت میافزود - و شیرین می نمود - مگر همین زمان بتقدیر سبحان
 دل پادشاه از رعیت این مملکت برگشت - و خطر قبیح بصریح

(۲) جمع • (۳) کارگذاران • (۴) متفحص (۵) عورت تکرار

تقریر کرد و این لفظ از زبان برآورد که انگور کرت دوم است •

در دل او گذشت - تا بارگران برفرق این ضعیفان نهد - از آثار
اندیشه خاطر این شهریار بے برکتی در مملکت ظاهر شد - از شومت آن
انگور شیرین برفرق این زمین ترش گشته - بعده عورت مسطور^(۳) بران
پادشاه گفت که خدای تعالی خیر گرداند - چون پادشاه این تختگاه
خطر قبیح در دل گذرانیده مبادا که بعمل مقرون گرداند - عجب
نبود که بچندین روز این مملکت زیر و زبر شود - خلایق این کشور
هفت ره رود - چون آن پادشاه چنین افواه ازان زال شنید بر تن
خویش از آثار اسرار خوف بیش چو برگ بید بلزید - و در دل
اندیشید تا از قاعده روش خود ذره تجاوز نکند - چنانچه امیر خسرو
علیه الرحمة و الغفران گفته *

* مثنوی *

چشم رسالت ز رعیت میگیر * تا بودت ملک عمارت پذیر
چون توشه‌ی سایه یزدان پاک * سایه نشان باش برین مشیت خاک
حاصل از ایزاد نکات مذکور درین سطور آنست که برکت و افزونی
در نعمت میان بلاد ممالک از آثار اسرار خوش اعتقادی سلاطین^(۶)
طالبان دین است - همچنین چون حضرت فیروزشاه برگزیده حضرت
رب العالمین اعتقاد صادق با حق تعالی داشت و برای منفعت مسلمانان
کوشش بیش می‌گماشت هر ایفیه مدت چهل سال کمال که طول ملک^(۷)
او بود تمام خلایق در مقام خوشی و خرمی آسود - از دل‌های

(۲) انگور شیرین من ترش گشته * (۳) مذکور بمستور * (۴)

سر چند روز * (۵) گوید * (۶) میان کل بلاد * (۷) طور *

خواص و عوام اندیشهٔ حزنها برخاسته - چون حضرت فیروزشاه رخت
ازین جهان برداشته و در مملکت دهلی دور دیگران رسیده بتقدیر
آلهی و حکمت نامتناهی خلّاق دهلی هفت^(۲) ره شده - جمله عالم
زیر و زبر گشته - بلکه در آخرکار و انتهای گفتار جمیع خلّاق صغار
و کبار به نهیب مغل پیوسته - چنانچه بیان آن حال و شرح^(۳) آن
مقال این مورخ دیرینه سال در ذکر خرابی دهلی بشرح^(۴) باز نمود *

* بیت *

دولت جاوید نبرده^(۵) کسی * نام نکو دولت جاوید هست

مقدمهٔ هژدهم بیان فتح قلعهٔ نگرکوت

نقل است حضرت فیروزشاه بعد از آمدن از مهم لکهنوتی اتفاق^(۶)
سواری شکر سمت دولت آباد کرد - و بدان جانب رخ آورد - راویان
محقق و شارحان مدقق برین مورخ ضعیف شمس سراج عقیف
روایت کرده و برین نوع باز نموده که حضرت شاه فیروز مستعد شده تمام
حشم و کل خدم دهیازدهها یافته - سلطان فیروز با دو دهلیز و دو بارگاه
و دو خوابگاه و با مراتب^(۷) و حشم جانب دولت آباد روان شد - بکوچ
متواتر تا بهیانه رسید - در حد بهیانه قدرے آرامید - سبب مصلحت
ملکی بالهام ملکی عنان مراجعت سمت دهلی گردانید - چون

(۲) حکمت حضرت نامتناهی * (۳) شروح * (۴) ن) مشرح

بازدید * (۵) ن) نبردست کس * (۶) ن) منقول است * (۷) ن) مهم *

حضرت شاه با جیش هواخواه در دهلی آمد از دهلی سمت قلعه نگرکوٹ رخ آورد - بسمت حربیان زمیندار ناچن نه گرهی برآورد حضرت شاه با جیوش درلت خواه نزدیک نگرکوٹ رسید - قلعه نگرکوٹ را بغایت محکم و مستحکم دید - و رای نگرکوٹ بالای قلعه خرید - جیوش منصور تمام ولایت رای مقهور را نهیب و تاراج گردانید - و بت جوالامکھی^(۲) که معبد کافران است میان راه نگرکوٹ بود - درین محل راویان گفته که بت مذکور میان حجره مستور است که آنرا طائفه هندوان می پرستند - آنکه بعضی اهل کفر گویند (چون سلطان فیروز دران مقام آن بت جوالامکھی رسید مخصوص^(۴) برای دیدن او رفت و یک چتر زرین بر سر او داشت) این دروغ است زیرا که این مورخ ضعیف شمس سراج عقیف از زبان خدمت والد بزرگوار خود شنید - و دران وقت همراهی رکاب^(۵) رایات اعلی بودند فرمودند که اهل کفر چنین الفاظ بر ذات احسن صفات سلطان فیروزشاه ابوالبرکات افترا کرده - سلطان فیروزشاه پادشاهی^(۶) دیندار و دین پناهی خدا ترس بود - مدت چهل سال کمال بمتابعت شریعت و طریقت اتباع نموده - از این چنین چیزها چه نوع در وجود آید - خدمت والد فرمود دران هنگام که آن شهنشاه با عظام دران مقام رسید و آن بت را دید جمیع رایان و رانگان و زمینداران

(۲ ن) جالا مکھی • (۳ ن) راویان اکمل • (۴ ن) مخصوص کرده •

(۵ ن) بولبر • (۶ ن) پادشاه دین پناهی خدا ترسی بود •

که همراه رکاب بودند همه را پیش خود طلبید - و این لفظ از زبان خود کشید - که ای احمقان و عقل گم‌کردگان پرستیدن این سنگ چه کشاید - و التجا بدیشان چه غرض برآرد - ^(۳) روش متابعت شریعت زیبا نماید - که صاحب مخالف شرع در دوزخ درآید - سلطان فیروزشاه از خوف حضرت آله بت مذکور را در معرض استخفاف آورد طائفه هندوان از آثار کفر بے پایان که در سینهای ایشان پنهان است از سبب رجحان دین باطل خویش و روش بد کیش از تاثیر کوردلی بیش اینچنین افتراها بر ذات با برکات سلطان فیروز بر میبندند و بعضی از اهل کفار از غایت کفر بسیار و نهایت انکار بیشمار گویند که سلطان محمد شاه بن تغلق شاه نیز یک چتر ^(۵) بر سر آن بت نهاده بود - این معنی نیز دروغ است - اهل اسلام را واجب است که این چنین گفتارها هیچ وجه استوار ندارند - سلطان فیروزشاه و سلطان محمد شاه هر دو تاجداران برگزیده حضرت پروردگار از اهل سنت و جماعت بودند - بلکه در عهد دولت خویش بفراسـت و کیاست بیش هر کجا که بتخانه بود شکسته و پست گردانیده - از ایشان این چنین چیزها چگونه آید - آن خاکساران طائفه کافران بدروغ افترا کرده - المقصود چون سلطان فیروز طالب رضای حضرت ودود فرود تلعه نگرکوت رسید و آن مقام را بغایت مستحکم دید و رای نگرکوت

(۴) ن) برابر • (۳) ن) برآید • (۴) ن) روش کردن بمتابعت •

(۵) ن) چتر • (۶) ن) وجهی •

بالای قلعه در مقامات قلب خزید جیوش سلطانی و جیش
جهانبانی بعنایت ربانی قلعه را گرد کرده فرود آمده - نو بر تو
بلکه بدور ده تو گرد گرفته فرود آمده - از هر دو جانب منجنیق داشته
از طرفین سنگ عراده خاسته - چنانچه سنگهایی جانبین از پله
منجنیق طرفین بیکدیگر در هوا دهک میخورند - و قطره قطره
میشدند - مدت شش ماه جیوش فیروزشاه قلعه را گرد گرفته بودند
گردان جانبین و کندآوران طرفین با یکدیگر قوت مینمودند - ابواب مری
به مری کشوند - بکرم حضرت آله و عنایت الله بعد از شش ماه
فیروزشاه را جمال فتح در آئینه کمال نمود - رای مقهور مذکور از
بالای قلعه فرود آمده - چه نوع بود افسانه فرود آمدن رای - یکرور
سلطان فیروزشاه صاحب نصرت و بهروز برای دیدن دور قلعه و برای^(۲)
قلع کفار آن مرحله سوار شده - و رای بالای قلعه بود - اتفاقا سلطان^(۳)
فیروزشاه را در عین گشتن و نظر در دور قلعه فرمودن ناگاه نظر بران رای^(۴)
اهل پناه افتاد - رای بالای قلعه چون مطیعان حضرت و بندگان دولت بپا
ایستاده - رای انگشت بعجز کشاد - بسوی حضرت سلطان فیروزشاه
مشعل گیتی افروز خدمت کرد - دست بست ایستاده شد - درین محل
چون شهنشاه اکمل دید که رای مقهور چون بندگان مجبور سر
باطاعت درآورد سلطان فیروزشاه دست خود را در بغل خود

(۲ ن) دیدن دور قلعه بود • (۳ ن) و رای بالای قلعه • (۴ ن)

درآورد - و دستارچه از بغل کشید - و جانب رای بمرحمت دید
 و اشارت کرد اعني بيا - مهنگان رای جمله یکجا شدند - و بران رای
 باز نمودند - که سلطان فیروزشاه در میان تاجداران هفت کشور در
 وصف و صفات بیوراست - هیچ شهریاری در هیچ دیارے با عظمت
 و مکنت این پادشاه نیست - چون این چنین جهاندارے پرکارے
 دل داری بدل کاری میدهد و مخصوص کرده خود میطلبد بر او
 بے توقف و تأمل میباید رفت - از همه غما میباید رست - رای
 مذکور از همه کثرت غرور از سر خود دور گردانید - از بالای قلعه
 چون بندگان مطیع فرود آمده در پای سلطان فیروزشاه گیتی آرای افتاد
 زبان پهن از عذر کشاد - حضرت شاه چون سلاطین اهل گاه با اوج^(۲)
 جاه دست بر پشت رای نهاده جامهای زردوزی و زربفت داده
 و یک چتر عطا کرده همان زمان چون آئین جهانداران باز گردانید
 رای مذکور از پیش جهاندار مشهور اسپان تیز پای و ترکیان بیش بهای^(۳)
 یافته - بدرهای مال بحکم شهریار^(۴) خوش خصال خازنان بیت المال
 برکتف رای داشته - رای مذکور از پیش تخت با فرحت و بهجت
 بازگشته - بعنایت حضرت علام آن مقام فتح شد * * مننوی *
 هر جا که درخت هست بنگر * چون وقت رسید زان ثمر بر^(۵)
 وقت است برنده تیغ هشدار * در یاب تو وقت را نگهدار

(۲) زبان هزار عذر کشاده * (۳) دریائی * (۴) بحکم فرمان

شهریار * (۵) میدهد بر

تا وقت رسد همی دراند * چون وقت رسد همی بخواند
 بیوقت چو میوه را بکاری * زان کاشته هیچ بر ننداری
 الغرض این همه اوقات و اشکال^(۲) حادثات پیش از مهم تهته بود
 و بعد از مهم تهته حضرت شاه فیروز از مهمها بازماند - مصلحت
 ملکی درین دید - پای مبارک از سوارچی مهمها کشید - مع هذا
 چون سلطان فیروز شاه خواست تا از نگرکوت بازگردد رای از قلعه
 خدمتی فراوان و اسبابهای بیش بهای بی پایان فرستاد - حضرت
 شاه عیان مراجعت سمت دارالملک دهلی گردانیده - این بود شرح^(۳)
 مقدمات هژده از قسم دوم که در کتابت آمد - این زمان هم از قسم
 سیوم در قلم آورده شود *

قسم سیوم شرح احوال مهم تهته و برابر خود
 آوردن جام و بانیه و وضع طاس گهزیال
 هژده مقدمه

مقدمه اول اتفاق کردن سلطان با خانجهان
 برای مهم تهته

نقل است سلطان فیروز بعد از آمدن از مهم لکهنوی و جاجنگر

(۲) آشکار * (۳) شرح هژده مقدمه قسم دویم که در کتابت آمد
 این زمان در قلم آورده شود از قسم سیوم اخبار مهم تهته نامدار درین قسم
 نیز هژده مقدمه است و من کتبه رضی الله عنه *

البته سوارى شکر چون شهریاران کامگار در حوالی دهلي کردى دست قوت چون اهل فتوت بسوى حربیان برآوردى ^(۲) - مدت چهار سال کامل برآمد که از مهم لکهنوتى در شهر دهلي آمد درین مدت اگرچه استمالت رعیت میکرد اما زمان زمان ذکر تهپیان برین سلطان میرفت - هر بار که ذکر تهپه افتادى دست بر محاسن مبارک فرود آوردى و فرمودى - افسوس صد هزار افسوس که این یک آرزوى در دل خدايگان مغفور ماند - اعنى محمد شاه بن تغلق شاه که تهپه فتح نشد - ازین دلائل مقابل مقربان درگاه و امیران بارگاه ^(۴) را معلوم میشد که البته میل دل شاه و اندیشه حضرت شهنشاه براى سوارى شکار سمت تهپه نامدار است - روزى از روزها حضرت شاه بے نظیر با خانجهاى وزیر پرندبیر ^(۵) در محل خلوت چون شاهان اهل مکنت بهمشورت نشسته اسرار نهانى در سخن صحرای کشته و گفته که طائفه تهپیان چه کسانند - و در وجه معرض اند - که حضرت خدايگان مغفور در حدود تهپه نزول فرماید ^(۶) و در زمین ایشان درآید - ^(۷) و ایشان مکبره کنند - و روى ازان حضرت بگردانند - بران بمندة نه طغی حرامخوار را بر خود جاي دهند چون خدايگان مغفور را عمر آخر شده بود در عین رحمت رخ

(۲) میآوردى • (۳) بر زبان سلطان • (۴) مشیران • (۵)

در محل خلوت انقطاع از جلوس چون سلاطین اهل مکنت • (۶)

فرمودند • (۷) در آمدند • (۸) کردند • (۹) بگردانند •

بجانب من آوردی و فرمودی - دریغ و هزار دریغ اگر حضرت آله کرم کند این زحمت من بصحت بدل گردد تهتیهان را زیر امر در آورم - و اگر بتقدیر الله تعالی قلم آسود و حکم او ابواب فوت کشود همین یک آرزو در دل ما ماند - درین محل سلطان فیروزشاه بر خانبهان بدینسان گفته گوهر اسرار پیش وزیر سفته که بتقدیر الله تعالی سلطان مرحوم مغفور بجوار رحمت حضرت غفور آسوده و این آرزو در دل ایشان مانده - چون حضرت آله ما را بجای ایشان نشانده انتقام ایشان کشیدن شاید یا نه - درین محل دستور مسطور در تأمل افتاده - و در دریای قلب خویش چون دستوران نیک اندیش ابواب فکر کشاده بعد زمانی بر موزات کلمات احسن پرداخته و گفته که این اندیشه نیکو اندیشه است - و احسن فکری - درین سودا دو سود مستثنی میشوند - یکی آنکه در وصایای بزرگان و نصائح خویشاوندان کوشیده میشود - رسمی است در جهان و قانونی است میان عالم و عالمیان که فرزندان و برادران برای انتقام بزرگان خویش حریص باشند - و باهتمام تمام کوشند - و این آئین میان سلاطین بغایت مستحسن است - نفع دوم آنست که قانونی است مر تاجداران را و روشی است مر جهانداران را که هر سال با قوت کمال برای قلعه کشائی بکوشش بیش کوشند - چنانچه مناسب این حال شیخ سعدی علیه الرحمة و الغفران گفته *

* قطعه *

(۲ ن) و برای انتقام باهتمام تمام کوشند *

نیم نانی گر خورد مرد خدای * بذل درویشان کند نیمی دگر
 هفت اقلیم^(۲) از بگیرد پادشاه * همچنان در بند اقلیمی دگر
 معهدا دستور مستثنی پیش شهنشاه اهل صفا باز نمود - برین وجوه
 این اندیشه (که در دل مبارک از آثار الهام حق تبارک و تعالی گذشته)
 بغایت احسن^(۳) است - که اقال النبى صلى الله عليه وسلم العبد يدبر
 والله يقدر *

* پادشاهان کینه کش باشند و جباری کنند *
 (۴) القصه حضرت شاه بر دستور هواخواه فرمود تا استعداد سوارچی شکار
 برای روان شدن سمت نهته نامدار موجود گرداند - دستور مذکور
 دنبال استعداد شده عرض حشم حاضر و غائب بحزم آغاز کرده از
 طائفه سوار جوار و پیادگان شمشیر گذار از زمره جهدار و غیر جهدار
 عرض کرده - در میان خلق آوازه افتاد که سلطان فیروزشاه بغایت
 حضرت آله رخ بجانب نهته خواهد نهاد - سبحان الله سلطان فیروزشاه
 چند مهم بعد از جلوس خود متواتر کرده - چون جمله خلایق سلطنت^(۵)
 در مملکت بخوشی و خرمی بمقامات^(۶) بیغمی و تذمعی مشغول بودند
 هر یکی بانسراح باطن و فرحت ظاهر در لشکر میرفتند - المقصود چون
 استعداد موجود گشت حشم غیر وجهی چهارگان دهیازده یافت
 و هر یکی از طائفه جهدار از غایت آسودگی بسیار و یسار بی شمار

(۲) ن) ملک اقلیمی بگیرد • (۳) ن) مستحسن • (۴) ن) فی القصه •

(۵) ن) در جلوس • (۶) ن) بنعمات •

با اسب و اسلحه حاضر گشت - حضرت شاه فیروز با^(۲) آئین تاجداري و قانون شهرياري و روش جهانداري سمت تهنه سواري فرمود - هريکي از زمره خانان درگاه و ملوک بارگاه با تجملات خویش از تاثیر دستگاه بیش و با دولت اهل کیش برابر رکاب روان شده * * بیت *

نشست از بر باره ره نورد * بر آراست لشکر برسم نبرد

مقدمه دوم روان شدن سلطان فیروز سمت تهنه

نقل است چون حضرت سلطان فیروز خواست که بطالع میمون و اختر مبارک و همایون سمت تهنه سواري کند اول زیارت بزرگان دین و طالبان حضرت رب العالمین (که در جوار شهر دهلي آسوده اند) باعتقاد تمام چون خسروان عظام^(۴) کرد - بعده زیارت سلاطین ماضیه انار الله برهانهم بجا آورد^(۶) - و جمیع مشائخ و سلاطین را بحضرت ذوالجلال شفیع آورد^(۷) - و این سنت سنیه و خصال مرضیه سلطان فیروزشاه را بود (هر بار^(۸) که خواسته از شهر دهلي جائی سواري کند اگرچه یکماه یا دو ماه سواري بودي عاقبت جمیع مشائخ دیندار و سلاطین نامدار را زیارت کردي - و از هريکي استمداد خواستي - خود را در پناه ایشان انداختي - عظمت و بزرگي پیدش خویش در میان ندیدي) و این صفت اولیاست - كما قال الذبي عليه الصلوة والسلام

(۲ ن) با ارادت تاجداران و آئین وقانون شهرواران • (۳ ن) حضرت شاه

خواست • (۴ ن) کودي • (۵ ن) و زیارت • (۶ ن) آوردي •

(۷ ن) آوردي • (۸ ن) و هر بار • (۹ ن) استمداد •

و انا تحببتم فی الامور فاستعينوا من اهل القبور *

* مصرع *

* گوشه نشین فی دوسه را پاس دار *

* بیت *

گر نیک آیم مرا از ایشان گیرند * و ر بد باشم مرا بدیشان بخشند^(۳)
 سبحان الله تا آنکه سلطان فیروزشاه مدت چهل سال در پایه سلیمانی
 بارج کامرانی بود این رسم پسندیده و شیوه گزیده او تا آخر عهد او^(۴)
 مستقیم ماند (که بغیر زیارت بزرگان و گشتن در مزار پاکان در سمت
 هیچ طرفی سواری نکرد) چون سلطان فیروزشاه در مزار بزرگی رسیدی
 باعتقاد تمام بسوی قبر او دویدی - بتواضع تمام نواضع کردی - و کله بر
 زمین آوردی - بارها درین کارها^(۵) این مورخ ضعیف شمس سراج عقیف
 بچشم خود دیده - چون سلطان فیروز در مقبره شیخ الاسلام شیخ
 نظام الدین قدس الله سره^(۶) عزیز در میآمد در محل پایان نزدیک سرگور
 امیر خسرو علیه الرحمة و الغفران ایستاده میشد - و سر سرور خود را
 بتواضع تمام برای رضای حضرت علام نزدیک زمین میبرد - بعده دوسه
 محل دیگر نیز سر بر زمین می نهاد - چون معتقدان اخلاص میکشاد
 چون نزدیک قبر شیخ میرسید بتواضع تمام برای رضای^(۷) علام نزدیک قبر
 نیز سر بر زمین میآورد - بعده متصل تربت خدمت شیخ می نشست

(۲ ن) گیرید * (۳ ن) بخشید * (۴ ن) آخر دور عهد او * (۵ ن) کردارها *

(۶ ن) سر آن گور امیر خسرو ترک الله علیه آه * (۷ ن) میکان *

و با راحت و فرحت تمام چنانچه در شرع آمده است خواندنیهای بسیار خواندی - بعده پیشتر میشد غلاف قبر خدمت شیخ میگردت اسرار و حاجات خود میگفت - چون از زیارت فارغ میشد زمانه مینشست - و بروح جمیع خفتگان آن مقام باهتمام تمام فاتحه میخواند چون از زیارت فارغ میشد برای هر یک مقبره کزهای مال براندازه هر یک که تعیین بود خازنان بیت المال بحد کمال آن کزهای مال برای فقرا و مساکین بینوا میآوردند - و بنظر حضرت فیروزشاه تسلیم متولیان هر یک مقبره میکردند - بآن هم حضرت شهریار اعظم برای دلآسای یکن نفر امرای کبار از جمله ملوک نامدار برابر متولیان خوش گفتار از پیش تخت تعیین میفرمودند - تا مستحق محروم نماند - کرات و مرات خدمت والد و خدمت اودر این مؤرخ نیز در بعضی مقبره تعیین می شدند - مع هذا حضرت فیروزشاه زیارت مشائخ و سلاطین اهل صفا بدین طریق کرد و بازگشت - سبحان الله این همه عطای ربانی و بخشش درگاه سبحانی است - و گرنه از آدمی زاد جنه از خاک و باد که این حسنهای آید که بر چنین آئینها گراید - هر یکی از زمره انسان و فرقه مؤمنان از جهت خود درین کوشند - که ما نیکی کنیم و عمل نیک بجا آریم که آن احسن

(۲ ن) بنظر رحمت حضرت * (۳ ن) میشد * (۴ ن) خدمت والد این

مؤرخ و اودر مؤرخ نیز * (۵ ن) شهنشاه * (۶ ن) انجمنین ها آید *

(۷ ن) آیتها *

است - اما عمل نیک همون^(۲) کند که الله تبارک و تعالی او را توفیق

دهد و هدایت بخشد *

* رباعی *

* یک شهر پر از حدیث آن روی نکوست *

* دلہای ہمہ - جہانیان بُردہ اوست *

* ما می‌کوشیم و دیگران می‌کوشند *

* تا بخت کرا بود کرا دارد دوست^(۳) *

المقصود سلطان فیروزشاه برگزیده حضرت آله با لشکر جرار و گردان
کارزار و کند آوزان نامدار و یلان جهانگرد و مبارزان گیتی‌نورد^(۴) و پیدادگان
چالاک مانند سیارگان افلاک گیوان افسر و نیوان بیمر با پیلان کوه پیکر
ست تہتہ رخ آورده - و طائفہ^(۵) بندگان خاص بیقیاس که دران ایام
جمع شده بودند شرح آن در قسم چهارم داده آید - الغرض خدمت والد
بزرگوار و اودر این مورخ ضعیف شمس سراج عقیف دران ایام و بدان
هنگام در محل دیوان وزارت میان اصحاب با مہارت خدمت میکردند
معہذا برابر رکاب حضرت فیروزشاه نود ہزار سوار و چہار صد و ہشتاد
پیل چون جوش نیل روان شده - و خان اعظم تاتارخان دران ایام

(۲) ن) همو کند کسی را کہ الله تعالی توفیق دهد اے * (۳) ن) دود *

(۴) ن) نبرد * (۵) ن) و طائفہ بندگان یکی از واجبان دردل افتاده بود

انشاء الله تعالی و بعون آله بیان جمع کردن بندگان در قسم چهارم شرح داده

آید - در دیگر - و بمطوب پادشاه برای جمع کردن بندگان در قسم چهارم

شرح داده آید *

ازین جهان نقل کرده بود - و خان جهان وزیر باسم نیابت غیبت در شهر دهلی مانده بود - و در فراش خانه حضرت فیروز شاه چنانچه آئین خسروان و قانون سروران است دو دهلیز و دو بارگاه و دو خوابگاه و نوبت سنجری بر آئین مهتری برابر روان کرده - و مراتب مهم صد و هشتاد نشانه از هریک جنس - چنانچه تفصیل آن در قسم اول مشرح آمده است - و هشتاد و چهار طبل دمامه شتری و اسبی و خری و بمثل این هریک کارخانه را اسباب روان کرده - چنانچه مناسب آن خواجه نظامی فرماید علیه الرحمة * * ابیات *

جهان در جهان لشکر آراسته * زبوق و دهل بانگ برخاسته

سپاه ^(۴) که گرباز جوید بے * نه بیند بیکجای چندان کس
الغرض چون حضرت شاه پای در رکاب نهاد و عنان سمند دولت
سمت ^(۵) تهنه کشاد نیت کرد تا میان قصبه اجودهن شده زیارت بندگی
شیخ الاسلام شیخ فرید الدین قدس الله سره العزیز بکنم - بعده پیشتر روان
شوم - حضرت شاه با جیش دولخواه بکوچ متوانر روان گشت - چون شاه
جهاندار بعنایت حضرت پروردگار در حد قصبه اجودهن رسید برای
سعادت زیارت خدمت شیخ چون معتقدان کوشیده - بعد ^(۶) زیارت پیشتر
روان شد - آن زمان که در حدود بهکر و سیوستان رسید فرمان از پیش
خسرو جهان شد - تا بحر آن ولایت بتمام برابر رکاب شهریار عظام روان

(۲ ن) چیزے • (۳ ن) شور • (۴ ن) فی العرض • (۵ ن) به تهنه •

(۶ ن) بعده پیشتر شده •

کنند - پنج هزار گروه هریک هزار عهد؛ یگان ملوک کبار شده پنج هزار
 کشتی از هر جنس دران ولایت جمع شد - یک هزار کشتی بعهد؛
 خدمت والد و اودر این مؤرخ شده^(۲) - القصه حضرت شاه فیروز فرمود
 که این تمام بحر میان لب آب سند روان دارند - و خود حضرت فیروزشاه
 در پناه آله با لشکر هم کرانه گرفته مقابل بحر شده میرفت - چنانچه
 در چندگاه در حدود تهته رسید - خواجه نظامی فرماید * * ابیات *

چو تیرش گذر بر دلیران کند * نشانه ز پهلوی شیران کند
 بهرجا که نیروی شه پی فشرد * ورا بود فیروزی و دستبرد

مقدمه سوم نزول فرمودن سلطان فیروز در حریم تهته
 نقل است دران ایام بحکمت حضرت علام آبادانی تهته در در
 محل بود - یک محل کرانه لب آب سنده جانب دهلی - دوم محل
 گذار لب آب سنده - جانب تهتهیان بسیار و بیشمار مرد انبوه
 هریکی با شکوه بلکه هریک تن چو انجم بود با گرانی کوه - جمله مرد
 جنگی - چنانچه از احوال قوت و جلالت ایشان میان جهان و جهانیان
 معلوم و روشن است - دران ایام جام برادر رای آنر و با نهبنه برادرزاد؛
 او ضابط تهته بودند - انواع رعنائی در میدان خود نمائی می نمودند^(۷)
 و با حضرت فیروزشاه ابواب^(۸) مردی بی مردمی میکشوند - جمیعت
 بسیار جمع کردند - چون ولایت ایشان بسیار و بیشمار است الثقات

(۲) ن) گردید • (۳) ن) سنده کرده • (۴) ن) سر • (۵) ن) آله • (۶) ن) رای تهته
 و برادرزاد؛ او ضابط از • (۷) ن) می پیمودند • (۸) ن) ابواب مبارزه میکشوند

از ایشان نکرده دست قوت برآورده از آثار بسیاری قوت و زور جمعیت هم در آبادانی سنده که قرین^(۲) لب آب سنده است مانده تخم قتال در زمین عداوت کاشته برای درآویز چون جیش پرویز کوشش بیش گماشته - معینا درین هر دو محل آبادانی حصارهایی گلین برآورده المقصود جام و بانهبند خود کام بجنگ پیش آمده - حضرت فیروزشاه نیز چو خسروان اهل تمیز در حدود تهنه نزل فرموده - هر روز نمودار جنگ چون افواج پشنگ بمثل پلنگ از جانبین میشد - بتقدیر حضرت آله در لشکر فیروزشاه هر روز غله گران شدن گرفت - و وبای^(۳) اسپان از گفتار گذشت - از جهت وبا این چنین بلا افتاده که خلایق لشکر از کهنتر تا مهتر ابواب نا امیدی کشاده - از جمله نود هزار سوار که برابر رکاب آن جهاندار بود اگر ربع لشکر را اسب زنده مانده باشد بسیار بود - از جهت گرانی غله حیرانی تمام پیش آمده - بهای غله از دو تنکه و سه تنکه منی زیادت شدن گرفت - چون تهتیبان دیده که در لشکر سلطان فیروزشاه غله گران گشته و وبای اسپان از گفتار گذشته و خلق لشکر نا امید گشته جوهر گوهر نا امیدی سفته جام و بانهبند^(۴) خود کام میان خویش از آثار اسرار غرور بیش اتفاق کرده تا^(۵) با لشکر فیروزشاه جنگ و درآویز چون پرویز کنند - و میان خویش از تاثیر غرور بیش الفاظ ابوالفضول آغاز کردند *

* ابیات *

(۲) وزین بر - دیگر - درین * (۳) وبا بر اسپان * (۴) درین

محل جام * (۵) که با لشکر فیروزشاه جنگ دهنده درآویز *

گر ایدون که آید فریدون بمن * گرفتار گردد همیدون بمن
سنانم چنان ازدها را خورد * که طوفان آتش گیا را خورد

مقدمه چهارم در آویز لشکر سلطان فیروز با تهمتیان

نقل است جام و بانهبغه خود کام با جمعیت تمام مستعد
شده با سوار بسیار و پیاده بے شمار از میان حصار بیرون آمدند
و مقابل لشکر فیروزشاه نمودار گردیدند^(۳) - بال قتال باهمال با یکدیگر
برآوردند - چون حضرت شاه فیروز شنید که جام و بانهبغه لشکر برای
جنگ کشید درین محل حضرت فیروزشاه اکمل لشکر خود را عرض^(۴)
کرد - موازنه لشکر دید - چه بیند که چهارم حصه هم سوار نیست
و از غایت قحط هیچ کس را قوت و قرار نیست - با آن هم حضرت
فیروزشاه اهل نعمت همت کرد - افواج منصور چون سلاطین مشهور
آراست - و برای قتال بپا خاست - جیوش مشهور و جیش منصور
را سه فوج کرده - میمنه و میسر و قلب - و بتمام پیل درین سه فوج
تسمت کرده داده در میدان جلالت بشجاعت ایستاده - حضرت
فیروزشاه چون جهانداران اهل گاه اسلحه مرتبه پوشیده برای جنگ
چون نهنگ کوشیده چوب بردست گرفته درین سه فوج خرامش^(۵)
میکرد - و جیش خویش را دلداري بدلکاری میداد - هر یکی را
بمواعید خوب منتظر میکردانید^(۶) * بیت *

(۲ ن) بیاید * (۳ ن) کردند * (۴ ن) التماس عرض - در دیگر بقیاس

عرض * (۵ ن) فوایش * (۶ ن) مستظهر - منتظم *

* مراد دل ده از من دلیری به بین *

* که^(۲) ربهه خود خوان و شیري به بین *

معهدا حضرت شهنشاه اهل صفا^(۳) پیش هر فوجي که میگذشت و کلمات امیدواري میگفت هر یکی زبان بدعای سلطان میکشاد - و سر بر زمین می نهاد - و حضرت فیروزشاه اگر چه بر قانون تاجداران کبار و آئین شهریاران نامدار التفات از جمعیت تهنیهان بیشمار نمیکرد ظاهراً اما در باطن از سبب ضعف لشکر چون جهانداران افسر تشویش میکرد و افسوس میخورد - زمان زمان دست حاجات بمناجات بسوی قبله بر می آورد - التجا بحضرت حق میکرد - و جمعیت تهنیهان موازنه بیست هزار سوار جرار^(۴) هر یکی در زور و دلوری کندآور روزگار و موازنه چهار لک پیاده نامدار با این جمعیت فراوان و قوت بے پایان طائفه تهنیهان در آویز کردن نمی توانستند - از هر دو طرف گردان نامدار و کندآوران بیشمار به تیرکاری مشغول گشتند - بفرمان کن فیکون پدید آرند حکمهای مکنون مقابل افواج لشکر فیروزشاه بتقدیر آله باد سخت برخاست - چنانچه هر یکی دست از جنگ بازداشت این چنین باد بود که خلایق لشکر را امکان چشم کشادن نبود - با اینهمه حال و آثار این مقال پهلوانان جانبین و گردان طرفین بیکدیگر بدر آویز مشغول بودند *

* فرد *

بکبک دری چون درآید عقاب * چگونه جهد بر زمین آفتاب

(۲) بروبهه * (۳) با * (۴) هر یکی دلور و کندآور *

المقصود اگر چه جیوش حضرت فیروزشاه چون دوستان هواخواه
 همت میکردند با آن هم از سبب قحط و وبای اسپان بے زور گشته
 بودند - هر بار که افواج لشکر منصور چون امواج بحور حمله
 میکردند و جمله یکجا شده دست مردی می نمودند جمعیت
 تهنیان با آن قوت بے پایان درون حصار می خیزدند - حضرت شاه
 چون تاجداران گیتی پناه ایستاده نظام^(۲) افواج خویش میدید
 و از زبان مبارک خود این لفظ میکشید - زهی لشکر با همت
 و خهی افواج با جرأت با آنکه از تاثیر اینچنین محنت ضعیف
 شده بودند البته کمر همت می بستند - دلبروار چون غازیان نامدار
 و مبارزان کامگار بر روی حریف خاکسار تیغ دو دستی میزدند
 القصه چون این چنین احوال جانبین گذشت تهنیان را عنان
 طاعت از دست رفت - جام با جمعیت خود کام از مقام درآویز
 بازگشت - حضرت فیروزشاه بعنایت آله در مقام خود آرام گرفت
 بهمه حال فتح تهنه دست نداد - چون حضرت فیروزشاه
 با جیش هواخواه در محل خویش فرود آمد با اعوان درگاه و
 انصار بارگاه در محل مشورت نشسته راز دل خویش پیش ایشان
 گفته - تا حالیا این زمان ازین مکن بازگردم - و رخ سوی گجرات
 آم - و کوشش برای استعداد^(۵) حشم گمارم - اگر حیات باقی باشد

(۲ ن) نظاره • (۳ ن) نهت • (۴ ن) البته همت را کار می بستند •

(۵ ن) استعلاء •

و کرم آله ساقی باشد سال دیگر بیایم - تا از پردۀ غیب چه میزاید *

• بیت •

کسی کو مصلحت اندیش باشد • بصف زپرکان او پیش باشد

مقدمه پنجم احتراز کردن سلطان فیروز از تهنه

و برگشتن بسمت گجرات^(۳)

نقل است چون شب درآمد و از جنگ بازگشتند و لشکر
در مقام خود فرود آمدند حضرت فیروز شاه مقربان درگاه و دوستداران^(۴)
بارگاه را بتجدید پیش خویش طلبید - و از اندیشه خود برایشان گفته
و جوهر معانی بالهام سبحانی سفته - که تقدیر حضرت رحمانی و تاثیر
ادوار آسمانی برین رفته که درین کورت تهنه فتح نشود - و جیوش بلا^(۵)
و جیش عذاب بسوی لشکر ما دود - الله تعالی بقدرت اعلی همه
اسباب آن پیدا آورده - لشکر بغایت ضعیف شده - یکی تفکی غله
و دروم بلای و بای اسبان - لشکر بیچاره اگرچه از جسم خویش باضعف^(۶)
بیش همت میکنند بدلائل عقلی و براهین فهمی معلوم و روشن میشود
که باین ضعف تا کی همت خواهندکرد - میخواهم ازین محل
بازگردم - و در گجرات بروم - و این لشکر شکسته را^(۷) مرمت کنم - اگر

(۲ ن) شافی • (۳ ن) و بازگشتن بسمت گجرات اتفاق افتاد - در دیگر

و اسرار آثار این انوار بر مقربان خود کشاد چون شب درآمد • (۴ ن)

دوستان • (۵ ن) و جیوش و با نیز عنان بسوی لشکر ما از قدرت الله تباری

و تعالی روانده • (۶ ن) چمن • (۷ ن) کشته و شکسته را •

حیات باقیست و کرم حق تعالی دمامد ساتیست انشاءالله تعالی
 بعونه و کرمه در سال دیگر در زمین کین باز آمده شود - حضرت
 فیروزشاه پیش مشیران هواخواه و جلیسان درگاه و انیسان بارگاه
 تکرار تقریر کرده فرمود - بغیر آمدن کرت دوم درین مقام در دهلی
 رفتنی نه ام - چون مقربان درگاه و مشیران بارگاه این افواه از زبان
 شاه شنیدند هر همه سر بر زمین آوردند - بیک اتفاق باز نمودند
 و ابواب راز بکشودند - گفتند پسندیده اندیشه است که در ضمیر منیر
 حضرت شاه گذشته - و مستحسن اختیار^(۴)ی ست که در دل پادشاه
 جای داده - و این آئین قدیم ازان شهریاران کبار و قانون مستقیم ازان
 جهانداران گیتی مدار است چون محله فی الحال فتح نشود و البته
 لشکر را ضعف عارضی پیش آید جهانداران دوربین و شهریاران
 اهل یقین از آثار اسرار مصلحت ملک و دین ازان^(۵) مقام باهتمام
 تمام چند روز احتراز کنند - و آن^(۶) مهم را از خاطر مبارک خویش
 فراموش نگردانند - اگر حضرت سلیمانی و مکننت سلطنت جهانبانی
 بعنایت ربانی چند روز ازین مقام عنان سمند عزت بگردانند
 و مراجعت بسوی گجرات کنند که آن نیز اقلیم حضرت شاهیست
 خلق را غله بمراد رسد - و پیاده مانده بر اسب سوار شود - خلأ^(۱۰)

(۲) درین زمین بازاه • (۳) رفتن ندارم • (۴) اخباری است •

(۵) واقف اسرار • (۶) ازین • (۷) کردند • (۸) این •

(۹) نگردانیده اند • (۱۰) خلق •

بتمام تازه گردد - باز کورت دوم میقتول آمدن - چون این چنین شود
 میان تهتپیان آوازه رود که حضرت شاه فیروز بازگشت - و بشهر خود^(۲)
 رفت - تهتپیان بکوشش دل و جان امسال با دستگاه کمال دنبال
 زراعت شوند - غله در زمین بکارند - و درین کار کوشش بیش بکارند
 آن مقدار غله که موجود دارند در زمین ریزند - چون وقت آن برسد
 که غله ربیع داخل شود باز کورت دوم با لشکریهای انبوه و پیلان^(۳) کیوان
 شکوه با هریک گروه در آغاز ربیع درین حدود آمده شود - تمام
 غله‌های ایشان بردست اهل کیشان آید - خلق لشکر را فراخی سال
 روی نماید - از کرم آله اینست که تهته بردست آید - فی الحال چون
 مقربان حضرت و مشیران مملکت چنین داستان چون قانون پاستان
 دران بوستان مثل آئین بوستان باز نمودند حضرت شاه را رای
 هواخواهان درگاه و الفاظ دوستداران بارگاه بغایت پسندیده افتاد - دل
 مبارک از تاثیر کرم حق تبارک بر بازگشتن نهاد - فرمان داد تا^(۴)
 دمامه کوچ کنند تا لشکر رخت و کالا گرد آرند - چون دمامه کوچ شد^(۵)
 یکایک درمیان لشکر شادی عام افتاد - هریک وضع و شریف
 صغیر و کبیر جوان و پیر رخت و کالا گرد آورده - همان زمان حضرت
 سلطان از نبردگاه کوچ کرده - و خان اعظم ظفرخان را که در تبع او^(۶)

(۲) ن) سوی شهر • (۳) ن) دلمل • (۴) ن) و پیلان چون شکوه کیوان

در دیگر - با شکوه کیوان • (۵) ن) آله تبارک و تعالی • (۶) ن) و رخت

لشکر و کالا • (۷) ن) شاه •

رجاله بنگاله بسیار و بیشمار بود مدار گذاشته خود بدولت و سعادت
 روان گشته - چون تهتپیان شفیده که حضرت فیروزشاه با تمام بنگاه عیان
 مراجعت سمت دهلی گردانید ایشان چیره شده دنبال لشکر گرفته
 لول روز حضرت شاه فیروز ده کروه منزل کرده - تهتپیان دنبال گرفته
 چون ظفرخان مدار بود میان تهتپیان و بنگالیان جفگ نیز شده^(۲) - میان
 فریقین بحکمت ربالمشرقیین و ربالمغربیین گذشته آنچه گذشته
 آخر الامر ظفرخان بر ایشان از اقبال سلطان فائق آمده تهتپیان را
 برانده - از خوف^(۳) ظفرخان تهتپیان بیای پس بازگشته - ظفرخان چند
 سرتهتپیان بریده پیش حضرت شاه گذرانیده - وقت بازگشت آن تمام
 بحر بردست تهتپیان افتاده - حضرت شاه بعنایت آله با تمام بنگاه
 سمت گجرات رخ نهاد *
 * ابیات *

در ذوق و خوشی روند چون راه * آن راه شود بـزود کوتاه
 راهی که قدم زنند در غم * آن ره نشود برفتنش کم^(۴)

مقدمه ششم افتادن لشکر در کونچی رن

نقل است چون سلطان فیروز صاحب فتح و بهروز بازگشت غله
 که گران بود گران تر گشت - هر روز نرخ غله گران میشد - و حالت
 وبلی اسپان از گفتار گذشت - یک تنکه و دو تنکه غله بسیر رسیده^(۵)
 بلکه غله نایافت بود - و خلأئق از غایت گرسنگی و نهایت برهنگی

(۲) تیره * (۳) از اندازه خوف * (۴) باهم * (۵) سیری *

در راه رفتن نمی توانستند - بگام و ناکام بهزار عجز تمام گام بر میداشتند
 چون غله نیافتند گوشت‌هایی مردار و چرم‌هایی خام^(۲) میخوردند - و بعضی
 آدمیان از بسیاری گرسنگی چرم کهنه میان آب می جوشانیدند
 و میخوردند - این چنین قحط مهلک افتاد خلألق لشکر دل بر مردن
 نهاد - و جمیع لشکر اسپان را بباد دادند - جمله خانان و ملوک پیاده
 مانده بهای پیاده در راه می رفتند - هیچ مرکوبی در میان خلق لشکر
 نمانده - تقدیر آله همه را در مقام بینوایی نشانده - بران بسند نه
 رهبران^(۳) (که هم از آن مکن پیش کرده بودند و ایشان را براه بری راه
 مینمودند) بر ایشان بغدر برآمدند - در مقامی بردند و در محلی
 انداختند که آن مقام را کونچی^(۴) رن گویند - درون کونچی^(۵) رن تمام زمین
 آب شور گرفته - افسانه شورش او از گفتار گذشته - اگر آن آب را بر سر
 زبان بدارند از غایت شور زبان قطره قطره گردد - چون لشکر دران مقام
 افتاده متحیر ایستاده - سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله یکی را
 از آن رهبران بدخواه گرفته گردن زد - دیگران از خوف جان براستی
 پیش آمده گفته که ما بر شما غدر کردیم - و در مقامی آوردیم که
 هیچ یکی از شما جان سلامت نبرد اگر چه در هوا پرد - و یا چون باد
 دود^(۶) - این مقام را کونچی^(۷) رن گویند - ازین محل دریا قریب ست

(۲) خام مادام - خام خون * (۳) همه از آن مکن پیش رو راه

بودند و ایشان را برهبری راه مینمودند * (۴) راه در مقام بردند *

(۵) دران * (۶) رود *

این شورش آب هم از تاثیر آن ست - درین مقام هلاکت جانست
 چون رهبران این چنین سخنها گفتند تمام خلایق لشکر دست از
 حیات شستند - جوهر گوهر نا امیدی سفند - حضرت شاه فیروز
 صاحب فتح و فیروز دران روز فرمان فرمود که آبهای شیرین برای
 خود و برای توابع خود بگیرند - و ازین آب شور گذارا شوند - و آن
 آب شور بپایان شورش^(۲) درو فراوان - جمیع خلایق حیران و طیران متفکر
 و پریشان - تا آنجا که نظر آدمی افتد جمله آب شور - خلق بیچاره
 بهزار اضطرابی و صد هزار دشواری آبهای شیرین برگرفته درمیان
 آب شور درآمد - و آن آب شور در شور این چنین بود اگر آوند
 آب شیرین بدان آب شور رسیدی از سبب آن آب شور آب شیرین
 شور گشته - و اگر آوند آب شیرین در زمین نمناک آبشور میداشتنند
 هم البته آب شیرین شور شدی - و هیچ کس بر سر زبان داشتن
 نتوانستی - المقصود چون خلق لشکر بحمله و چاره ازان آب گذشت
 و پیشتر رفت در زمین صحرا افتاد (که دران صحرا هیچ جانوری
 بیضه نهاده - و هیچ پرند هال نکشاده - دران صحرا هیچ درختی
 و هیچ گیاهی در هیچ گاهی نروئیده - بلکه اگر خسی^(۳) برای خلل
 طلبند نیابند - این چنین محرابی پر وحشت و بیدای پردهشت
 که از هیبت آن غول دران بیابان بانگ نمیکرد و از وحشت آن باد
 دران میدان نمی وزید) از آثار بسیاری قحط و بے شماری ضعیف

(۲) در شورش فراوان • (۳) کله - کلهشه • (۴) نهب •

و از نهایت پیدادگی و غایت بیچارگی خلق لشکر بجان آمدند^(۲)
 هر یک نذی از زبان خود می کشاد و میگفت • • مصرع •
 • بر آستان خواری جان دادنیست مارا •

• بیت •

چون بخت کله ز سر ستاند • نعلین بهای هم نماند
 بزمود جهانش بی وفائی • دادست کواکبش عنائی^(۳)
 القصه ناگاه در عین روزارو بنگاه پدر بیچاره^(۴) زیر درختی می نشیند
 و پسر بیچاره بر سر او ایستاده می بیند - بصد هزار زاری چون
 باران میگریزد - پدر میگوید ای پسر من باری درین بیابان جان
 میدهم - و رخ بسوی آن جهان می نهی^(۵) - تو باری برو - شاید بود
 سلامت در خانه رسی - و خبری از حال موت این پدر غریب برایشان
 برسانی - هم چنین برادر غمگین مر برادر غمگین خویش را نشسته
 می گذاشت - و دوست مر دوست را و آشنا مر آشنا را - تا کار این بار
 بجائے رسید^(۶) و کردار این اضطراب بمرتبه کشید^(۷) که آواز غریو از هر چهار
 جانب برخاست - همه لشکر دل از حیات برداشت - هر یک ن
 که دران انجم بود رخت نفیس و کالای لطیف همدران بیابان
 گذاشت - معه^(۸) حضرت فیروز شاه دران مقامات این همه واقعات
 میدید انگشت حیرت بدندان فکرت میگریزد - دل بر کرم خدای عز

(۲) ره میداد • (۳) دغائی • (۴) پدر پیر بیچاره • (۵) ن

نهادم • (۶) کشید • (۷) رسید • (۸) مقام •

و جل بسته میرفت - زمان زمان مناجات میکرد - و در هر لحظه
و لمحّه از سبب شکستگی لشکر دل سلطان فیروز می شکست
و آب از دیده چنانچه سیلاب از جهان تا جهان گرفت رول میشد
عزیزی مناسب حال گفته •
• بیت •

هر جا که در آفاق بلائی بودست * گوئی^(۲) که همه نصیب ما کرد فلک
آری عجب کاری و بوالعجب اسرای - بران خلّاق غمگین
و جماعت مسکین چهار بلا بیکجا منزل گشته - یکی بلای قحط
دوم بلای پیادگی سیوم بلای صحرای جانگداز چهارم بلای فرقت
احباب - این همه از تاثیر تقدیر حضرت وهاب بود - تا کار این کردار
بجائی افتاد که مدت شش ماه اخبار فیروزشاه در دهلی کسی نداد
هریک وضع و شریف کلمات پریشان از زبان کشاد - در شهر دهلی
بنقدیر ازلی آوازه افتاد که فیروزشاه با جیوش هواخواه غائب شده^(۳)
و در شهر دهلی خانجهان وزیر پرتدبیر در روش ملکی بے نظیر
قلبض و ضابط بود - انواع رعب خروش بفراست و کیاست بیش
میان جهانیان مینمود - از هیبت او هیچ کسی با قوت بسی ابواب
مخالفت نکشود - اما در تمام بلاد^(۴) مشهور بود - در هر خانه و بهریک
آسانه ماتم افتاد - خلّاق دهلی متحیر ایستاده - زیرآچه^(۵) الاغی
درین مدت از لشکر نیامده - و مکتوب کسی نرسیده - جمله خلّاق

(۲) ن) گویا • (۳) ن) از تعدیر • (۴) ن) بلاد ممالک شور مشهور •

(۵) ن) هیچ الاغی •

بیک زبان این لفظ از زبان کشیده که سلطان فیروزشاه با لشکر غائب
 شده - اینچنین واقعاً لاطائل جانب تهته رو داد^(۳) • منقوبی •

آغاز سخن بنام یزدان • کو حال بخلق کرد گردان

که وصل دهد گهی جدائی • که شاه کند گهی گدائی

که شاد بکرده گاه غمگین • که داده نسیم و گاه پشمین

که درد بداده گاه درمان • که جمع بکرده گاه پریشان

فیالحاصل چون خانجهان بدید که کار مملکت بدین پایه کشید
 در دل خود گذرانید - که کار این گفتار و آثار این کردار بمرتبه دیگر
 کشید - خانجهان بنام رختهای سلطان که درون کوشک بود در خانه
 خود برده در قسم بیداری و هوشیاری هزار ناکید کرده برای آن تا
 نباید کسی از تاثیر قوت بسی بیک نفسی حرکت کند - خان مذکور
 چون دستوران مشهور هر روز در حوالی^(۴) دهلی سواری کردی - و رعب
 خود بخلاق نمودی - چون دستور مشهور دید که هر روز شور بیشتر
 و زیاده^(۵) تر است خانجهان به تعبیه فرمان از زبان سلطان پرداخته
 و دران فرمان اخبار سلامتی ذات سلطان و خلاق آن مکل باز دیده
 میان عامه خلاق شهر خواندند - و مدت بیست و یکروز طبلهای
 شادمانه نهگانه زدند - هر یک آشنا و بیگانه در مقام فرحت نشستند
 در اقامت این تعبیه البته شور خلق فرونشست - هر کسی دنبال

(۲) (ن) لاقابل • (۳) (ن) زاده • (۴) (ن) ازان دهلی • (۵) (ن)

زیادت برخاست •

کسب خود گرفت - آری اگر اینچنین وزرای عاقل و بلغای کامل در مملکت نباشند تاجداران کبار و شهریاران نامدار اینقدر دور^(۲) نتوانند رفت - اقلیمها چگونه نتوانند گرفت - نکیف که حضرت فیروزشاه را بحکمت آله طرف تهته این چنین واقعاً حائل زاده - مدت شش ماه با جیوش هواخواه در کونچی^(۳) رن افتاد - زه و زیر حلال خوار ترس کار نیکی^(۳) کار دوستدار حضرت شهریار که از آثار اسرار عقل بیشمار اینچنین مملکت نامدار برقرار داشته - و با آن قوت و جلالت^(۴) و نیکمردی و نیکنامی و نیک خلقی و نیک خوئی (که خانبهان^(۵) بر خلق داشت و خلایق مملکت را بانواع مراحم آراست در گلزار امید هر یک امیدوار اشجار نعمت کاشت با اینهمه احوال و شرح این مقال) ذره میل در دل آن دستور هواخواه و رای زن دولتخواه بطمع میوه مملکت نگذشت^(۶) - اینچنین وزیر حلال خوار ملک دار و معمار دلدار نباشد مگر خانبهان مقبول وزیر سلطان فیروزشاه - و یا ارسطاطالیس وزیر حضرت سلطان سکندر ذوالقرنین بود - چون سلطان سکندر کرت اول از مشرق بازگشت در مغرب رفت^(۷) - دنبال هر تاجداري که رفت تا آن تاجدار با آرزوی صد هزار حلقه بندگی در گوش و غاشیه چاکری بر دوش نکشید^(۸) نگشت - مع هذا سلطان سکندر مستثنی مدت صد سال

-
- (۲) دورتر • (۳) کردار • (۴) جلالت • (۵) جهان جهان •
 (۶) نگذاشت • (۷) در مغرب رفت در درگاه سلاطین هر یک گاه را
 بجاوب امر رفت دنبال • (۸) با زودی • (۹) نگذاشت نگذاشت •

همدین خیال گشته - وزیري همچو ارسطو^(۲) در مرکز خود گذاشته که مملکت او را برقرار داشته - چون بعد صد سال سلطان سکندر خوش خصال بسوي مملکت خود بازگشت چنانچه ملک به تسلیم ارسطو^(۳) کرده بود اضعاف آن یافت - سلطان فیروزشاه چون سمت تهته رفت محنت و مشقت دامن دولت او گرفت - جوهر مشکلات سفت مدت شش ماه اخبار فیروزشاه با جیوش نیکخواه^(۴) کسی نگفت وزیري بے نظیري پرتدبیري همچو خانجهان را در شهر دهلي گذاشته بود - چون بعد از دو و نیم سال خسرو خوش خصال از مهم لکهنوي و جاجنگر آمده چنانچه مملکت دهلي را معمور و آبادان در فرحت و راحت گذاشته بود اضعاف آن یافته - بلکه از آنچه بود زیاده تر دید - زهي وزیر حلال خوار و زهي پادشاه نیکوکار - چنانچه مناسب این خواجه نظامي عليه الرحمة و الغفران فرمود • • بیت • وزیري چنین شهرباري چنان • جهان چون نگیرد قراري چنان

مقدمه هفتم زاري کردن خلق در کوچي رن

و تأسف کردن سلطان فیروز

نقل ست چون حضرت شاه فیروز صاحب نصرت و بهروز بمشقت بسیار و محنت بیشمار شدائد الیم و مکائد عظیم غربت بیحد و کربت بیحد دران محرمي جانگداز و وادیهای دور و دراز از منزل^(۵)

(۲) ارسطاطاليس • (۳) داده بود • (۴) ن) هواخواه •

(۵) ن) بیداهي •

بمنزلي ميرفت مهره اندیشه مي سفت - احوال مشقت و احوال
 محنت از گفتار گذشت - ^(۲) خلائق لشکر در مقامات نا اميدي نشست
 از سبب در ماندگي لشکر و اماندگي حشم مضطر که حضرت شهنشاہ ^(۳)
 خوش اختر ميديد آب در چشم ميگردانيد - و خطرات افسوس
 در دل ميگردانيد - و هر یک منزلي و مرحلي چندين هزار انسان
 و اسبان جان ميدادند - و سر دران بيابان مي نهادند - بعضي را بيان
 محقق خبر داده که يکروز سلطان فيروز از فرودگاه کوچ کرده بود - بکام
 و ناکام راه آن مقام مي پيمود - هم در اثنائي رفتن راه سلطان فيروزشاہ
 ناگه بلندي راديد - سمت آن بلندي عنان سمند دولت گردانيد
 و بالاي آن بلندي يکدرخت سبز بلند تنه دار بود - فرود آن درخت
 مردمي پيري ضعيفي کوري بے زوري فقيري حقيري کهنه سال خورده
 نشسته بود - سلطان فيروزشاہ بالاي آن بلندي برآمد - جامداران ^(۴)
 حضرت و نقبائي مملکت خواستند تا آن شخص را از زير درخت
 دور کنند - آن پير بيچاره (که بيچاره مانده بود) ^(۵) از غايت سستي و از
 نهايت ضعف جبلي (که در آدمي خلقي ست) ايستاده شدن
 نتوانست - حضرت شاہ جامداران را منع کرده تا پير مذکور را
 مزاحمت ندهند - حضرت فيروزشاہ همدران جا يگاہ زير آن درخت بر سر
 همان پير ايستاده شده - آن پير روي بسوي شاہ کرد و گفت - که اي

(۲) خلائق بنا ايددي نشست • (۳) چون حضرت • (۴) بنگاه •

(۵) جامداران • (۶) است •

خدای نرس از حضرت خدا بترس - چندین خلاق بے موجب تلف کردی - باری این لشکرا در محلی می انداختی که از ایشان کار و کردار در وجود می آمد - و در دار دنیای نام نیک مانده و در دار آخرت نعمتهای جنت بر دست آمده - درین محل سلطان فیروز گفت که ای پیر چیزی آرزوی داری - پیر گفت فاتهایی بسیار بر آمده است گرسنه ام - حضرت شاه فرمود دو تنگه زر پیش پیر بیاورد - چون آن پیر آن دو تنگه زر دید بخندید - رخ جانب سلطان کرد و همیان از کمر خود کشیده ده تنگه زر بسلطان نمود - و گفت که ای پادشاه چیزی از جنس خوردنی میخواهم - درین محل سلطان فیروز گفت بالله العلی العظیم امروز بر ما از جنس خوردنی چیزی موجود نبود - یک سیر کهمچری برای فتح خان از خانه بشیرا یعنی عماد الملک آورده - حضرت شاه این سخن گفت و در راه روان شد - و همداران لحظه در دل خود قرار داد که اگر مهم تهته از کرم حضرت آله فتح شود بعد ازین برای مهمات رخ نیارم - المقصود سلطان فیروز برگزیده حضرت آله دران صحرای جانگداز وادیهای دور و دراز از چند منزل متواتر رفت - کار تنگچه بے اندازه از گفتار گذشت - تمام لشکر در مقام تلفی نشست - بغیر آب خلاق لشکر دل بکلی انداخته - هریک تن که دران انجم بود در زمین قلوب

(۲) نارس • (۳) نیست و نبود • (۴) بیداهای •

(۵) نرسچند •

خود نغم نامیدی کاشته دل از جهان برداشته - بدان سبب که
 بغیر آب آدمی زاد در زمان واحد جان بدهد - معینا چون در محل
 بے آبی رسیدند خلایق بالیقین دانستند که درین مکن هر همه
 بیک زمان جان خواهیم داد - سلطان فیروز شاه نیز چون سلاطین^(۲)
 اهل تمیز دل از حیات برگرفت - و در مقام تامل چون متاملان
 نشست - زمان زمان دست حاجات بسوی قبله مناجات بر میگرفت
 جوهر دعا می سفت و میگفت - آهی دستگیر در ماندگان توئی
 چاره بیچارگان توئی - ما را و این جمیع لشکر ما را ازین عالم تیه^(۳)
 بیرون آر - آری بوالعجب اسراری - چنانچه مهتر موسی علی نبینا
 و علیه السلام را عالم تیه پیش آمد که آن قصها در تفاسیر مشهور^(۴)
 مذکورست و در هر یک نسخه مسطور سلطان فیروز را نیز با لشکر هم
 در اختیار چنین مهم اهم این چنین غم پیش آمده که از سبب
 بے آبی بکلی دل انداخته امید حیات برداشته - هر یک نفی خود را
 میان رفتگان پنداشته - الغرض حضرت شاه بالهام اله شبی از شبها در^(۵)
 محل خلوت تنها سر سرور خود را بسجده نهاد - الفاظ مناجات بحضرت
 بے حجاب کشاده در مقام نضرع و زاری افتاده در عین مناجات
 سلطان فیروز گفت - آهی از برکت قدم کسی که در لشکرست
 و با آن اهل ولایت همسرست از برکت قدم او و عظمت خاک^(۷)

(۲) ن) سلطان • (۳) ن) همه • (۴) ن) بلخبر • (۵) ن) بلخبر •

(۶) ن) میهنست • (۷) ن) از برکت او و قدم او •

قدم او باران رحمت فرست - و ازین عالم تپه سلامت بیرون آر - همان
 زمان بغیض رحمان و عنایت حضرت سبحان در آسمان ابر خاست
 هر چهار جانب غلغله خاست - تا پلک بر پلک زلفد باران رحمت بارید^(۳)
 که هر چهار جانب جویهای آب روان شد - تمام لشکر آب خوردند
 و آبها برگرفتند - گوهر خرمی سفتند - از جهت آب بیغم گشتند
 و همداران روز از تاثیر کرم آله و عنایت الله از برکت دعای فیروز شاه
 راه بیرون آمدن نیز پیدا شد - سبحان الله سبحان الله سبحان الله
 این همه کرم خدایتعالی بود که در حق بندگن خویش دستگیری کرد^(۴)
 در تذکره الاولیاء در ذکر خواجه ذوالنون مصری اهل صفا خدمت
 خواجه نوید الدین عطار رحمة الله علیهم اجمعین نوشته که وقتی در مصر
 امساک باران بود - خلق مصر بر خواجه ذوالنون آمدند - تا خدمت
 خواجه دعای باران کند - خدمت خواجه بالای منبر برآمده
 و گفته آلهی اگر قدم کسی از آثار انوار ریاضت بسی درین شهرست
 باران رحمت بفرست - همان زمان بعنایت حضرت سبحان باران
 رحمت بارید - همچنین آن شهریار طالب دین چون مشائخ اهل^(۵)
 یقین بمجرد آنکه بحضرت قاضی الحاجات مناجات کرد از کرم الله
 فی الحال باران باریده خلایق را سیراب گردانیده - چنانچه عزیز

(۲) بخیر • (۳) باران رحمت بارید تمام حوضها و نلهای آن جانب را

مالامال گردانید چندان باران بارید که هر چهار جانب الخ • (۴) خود •

(۵) شیخ •

آن شربت درین مثنوی چشانیده •

* بیت *

مردان خدا خدا نباشند • لیکن ز خدا جدا نبا شند

القصة چون سلطان فیروزشاه بکرم الله تعالی ازان صحرا بیرون آمد
سجده شکر گزارد - و زبان بحمد کشاد - فرمان در دهلی بر خانجهان
فرستاد - از حال سلامتی خود و جمیع لشکر آگاهی داد - چون فرمان
شاه در دهلی رسید دستور مشهور چون تشنگان بسوی قاصد دوید
در شهر دهلی بعنایت ازلی شادی رسید - طلبهای شادیانه نهگانه
زدند - دوباره طبل نواختند - در هر خانه و در هر آستانه فرحت
فراوان و بهجت بے پایان روی داد - هر یک و فیج و شریف ابواب
مسرت کشود - در بلاد ممالک شور عام میان خواص و عوام بود
چنانچه خواجه نظامی مؤرخ تواریخ^(۲) شاهان علیه الرحمة و الغفران
میفرماید *

* بیت *

چه پنداشتی کار بازیست این • همه نکته کار سازیست این
بدینگونه کار خدائی بود • خصومت خدا آزمائی بود
مقدمه هشتم رسیدن سلطان فیروز شاه در گجرات
نقل ست سلطان فیروزشاه بکرم آله و عنایت الله ازان صحرا
بیرون آمده بکوچ متواتر با تمام خلایق لشکر در گجرات رسید - خلق
لشکر دران مقام آرامید - دران ایام ملک الشرق نظام الملك نیکنام
بعنی^(۴) امیر حسین بن امیر میران مستوفی ممالک علیه الرحمة

(۲) تواریخ • (۳) چون سلطان • (۴) امیر خبیر بن امیر میران •

و الغفران ولایت گجرات داشت - در غمارت و استقامت و استمالت اقطاع
 کوشش بیش میکشاشت - درین محل^(۲) سلطان فیروزشاه چون سلاطین
 اهل گاه با اوج جاه بر ملک نظام الملک نصرت خواہ گرم مزاجی کرده
 کلمات عنیف از زبان خویشت برآرد - و آن گرم مزاجی را سبب
 چه بود - سلطان فرمود اگر تو از گجرات بدفعات غلبا میفرستادی
 و غم لشکر ما میخوردی خلق لشکر تلف نشده - نظام الملک
 از گجرات معذول شد - و اقطاع ازو کشید - الحاصل سلطان فیروزشاه
 در گجرات مانده حشم را تازه گردانیده غیروجہی را ششکان دہیازده
 دہانیده - طائفہ غیروجہی از مرحمت سلطان در زمان سوار شدند
 درین محل ملک عادالملک (کہ سترن مملکت دارالملک دہلی بود)
 از حالت مقاتلت وجہداران بحضرت خسروجہان باز نمود - و ابواب راز
 بازگشود - و گفت کہ طائفہ غیروجہی از مراحم شاہی و عواطف
 شہنشاہی سوار شدند - و طائفہ وجہدار از تاثیر اضطراب بیشمار پیادہ
 مانده ہر یکی از ایشان با خاطر پریشان آیت ناامیدی خواندہ - زیراچہ
 دیہہای ایشان در جوار دہلی و ایشان را عسرت کلی^(۴) - و این طائفہ
 و وجہدار ہشتاد بہشتاد درین ملک رسیدہ - وجہ ایشان از دہلی کہ
 میآرد - بدین سبب احوال این مسکینان و مقال این بینوایان بدشواری
 کشیدہ - درین محل سلطان فیروزشاه فرمود - میدانم طائفہ وجہدار از
 تاثیر اضطراب و انکسار بیشمار پیادہ مانده - و اما^(۵) درین مہم موافقت

(۲ ن) مجلس (۳ ن) نفتی برفتی * (۴ ن) عبرت * (۵ ن) و با ما *

کرده - و دیبهایی ایشان ازینجا دور دست^(۲) است - بدین سبب خاطرهای
ایشان بغایت پریشان - و آنکه مشتی غله حاصل میشود در حق
فرزندان ایشان خرج میشود - حالت مقاتلت بیچارگویی این بیچارگان^(۳)
بدشواری رسیده - سلطان فیروزشاه بالهام آله فرمود - تا طائفه و جهدار را
از خزانه چون آئین خسروان قرض دهند - مع هذا بر حکم فرمان شاه
بر اندازد هریک تنفی که در هریک انجمنی بود قرض داده - بعضی را
پانصد تنگه و بعضی را هفتصد تنگه و بعضی را هزار تنگه - و جهدار از
مراحم شهریار قرض یافته ایشان نیز تازه شده و سوار گشته - درین محل^(۴)
شهریار جهاندار فرموده تا بجانب خانجهان فرمان نویسند - تا دیبهایی
و جهداران را بهیچ اسمی و رسمی مزاحمت ندهند - بر عمال^(۵) درگاه
و کار گذاران بارگاه تاکید کنند که ایشان را نرنجانند تا آنکه آمدن
اینجانب شود - و فرزندان و جهداران بخاطر فراغ در مقام سکونت
خویش بیغم باشند - سبحان الله سلطان فیروزشاه از کرم آله تمام مال
گجرات موازنه دو کرور محصول در استعداد کار خانها و ادای حشم
مرف کرده - برای آن تا بازگرت دوم در تهته رود احسن آنست
چون سلطان فیروزشاه خواست سمت تهته روان شود و بدان سمت
دهلیز نصب کند بر خانجهان فرمان فرستاد - و دران فرمان بدین
سخنان آگاهی داد - که ما را^(۸) از گجرات اتفاق افتاد با جیوش برو بحر^(۷)

(۲) ن) اند • (۳) ن) میروود • (۴) ن) ترو تازه • (۵) ن) استوار •

(۶) ن) عماد • (۷) ن) سخنها • (۸) ن) که اگر از گجرات آید •

رخ سمت تهته خواهم نهاد - و سلطان فیروزشاه دستور هواخواه را
در فرمانها و توقیعات برادرم کرده نویسانیدی - دران فرمان نیز
نویسانیده که برادرم خانجهان بداند که استعداد فراوان و اسباب^(۲)
بی پایان سمت تهته بسرعت روان کند^(۳) * بیت *

* سرکشی میکن که سلطانان کله داری کنند *

* پادشاهان کینه کش باشند و جباری کنند *

مقدمه نهم فرستادن خانجهان استعداد

بر سلطان فیروزشاه در گجرات

نقل است چون فیروزشاه بعنایت حضرت آله خواست سمت
تهته سواری کند فرمان بر خانجهان فرستاد - دران فرمان اسبابها
طلبید - چون فرمان استعداد در دهلی رسید خانجهان چون دستور
شاه فغفور برای استعداد کوشش بیش نمود - برعمال^(۴) درگاه و کارگزاران
بارگاه پادشاه اشارت فرمود - تا اسباب هریک کارخانه از مال خزانه از
تأثیر جد و جهد بطانه موجود گردانند - معهذا استعداد هریک کارخانه
آغاز شده - اسباب هریک کارخانه از هریک جنس چندان موجود شد
که در تحریر و تقریر ننگد - و در میزان هیچ عاقلی نسجد - مبلغ
هفت لک تنکه را همین یک جنس اسلحه مرتب کردند - اینچنین^(۵)

(۲) باید که استعداد * (۳) بسرعت روان تقصیر نکند * (۴)

عباد * (۵) هم همچنین *

رخت هریک کارخانه بقیاس مرتب شده - هر رخت در روز مرتب شده - خانجهان دوم روز روان کرده - روزینه رخت روان میشده - چندان رخت در لشکر رمید که برای بازکش دشواری کشید المقصود خانجهان عرضه داشت بر شاه فرستاد - مضمون آنکه چون حضرت شهریار قصد نهته کرده و برای مصلحتی از جهت خلق لشکر مراجعت فرمود و درینوقت بر رسم پادشاهان باز رخ آورد و اهتمام فرمود بر حکم حدیث نبوی کما قال البني علیه الصلوة والسلام من طلب شیئا وجدَّ وجدَّ امید از حضرت آله آنست که فتح نهته دست دهد - چون دبیر عرضه داشت پیش تخت خواند فرمان شد که در کان وزیر پرتدبیر گوهر فراست و جوهر کیاست بیش بها است - قیمت آن مبصران دانند *

* بیت *

مصلحت ملک برای درست * هرچه صوابست همان باید گفت
 (۲) الحاصل فیروزشاه کامل در مرتبه کمال^(۳) دین شامل بطالع سعد و میمون و اختر مبارک و هایون بعنایت حضرت بیچون^(۴) و بیچگون جانب نهته سواری فرمود - سرپرده^(۵) خاص سمت نهته نصب کردند لشکر بنام نر و تازه در خوشی و خرمی بی اندازه تمام حشم و جمیع خدم برابر^(۶) رکاب شهریار عرب و عجم سوار گشته بر ذات با برکات شاه دعا گفته *

* رباعی *

(۲) فی الحاصل • (۳) کمالات شامل • (۴) بیچونه و بیچگونه •

(۵) ن کرد • (۶) ن برای •

یارب این سایه یزدانی را * بگذار بدین جهان جهانبانی را
 اندر کنف عاطفت خویش بدار * این حامی بیضه^(۲) مسلمانی را
 همدین میان بتقدیر حضرت سبحان عرضه داشت بهرام خان داماد
 حسن کانکو از دولت آباد بر سلطان فیروزشاه رسید - بهرام مذکور التجا^(۳)
 بدین درگاه آورد - و دران ایام بهرام مذکور قابض مملکت دولت آباد بود
 میان پسر حسن کانکو و بهرام خان مخالفت روی نمود - بدان سبب
 بهرام خان التجا بدرگاه شهریار جهان آورد - خان مذکور چند سطور
 جوهر اخلاص و گوهر اختصاص بقیاس سفته و باز نموده که اگر شاه
 جهاندار و مکنت شهریار بدولت و سعادت باین جانب یعنی بطرف
 دولت آباد بیایند و این مملکت را بقدم مبارک خود مشرف
 گردانند در مملکت خویش اعنی دولت آباد بسلطنت بنشینند
 چون عرضه داشت بهرام خان پیش شهریار جهان رسید دبیر خاص
 چون دبیران اهل اختصاص پیش تخت گذرانید - شهریار جهان
 بر فرستادگان بهرام خان جواب فرمود - و کنجینه^(۴) پنهان آشکارا^(۵) کشاد - تا
 آنکه من فتح تهته نکنم و کورت درم در تهته نروم و تهته باهتمام تمام
 زیر و زبر نکنم بهیچ طرفی عنان سمند دولت نگردانم - و یک
 زمان قرار ندارم - انشاء الله و بعون^(۶) الله تهته دست آید کرم
 اکرم الاکرمین رخ نماید سمت دولت آباد آمده شود - مهم تهته

(۲) سلیمانی • (۳) حسن خان • (۴) من • سپهر افغان • (۵)

باشکارا (۶) و بعون الله از کرم اکرم الاکرمین فتح تهته روی نماید •

سلطان فیروزشاه را اینچنین آهم بود که دولت آباد را ترک داده سمت تهته روان شده - و اقطاع گجرات حواله ظفرخان گردانید - اول میخواست که ملک نائب باریک را اقطاع گجرات بدهد - جامه و مراتب موجود کرده بودند - چون سلطان فیروز هیچ کار بغیر فال مصحف مجید نکردی فال مصحف بنام نائب باریک رخصت نداد - و بنام ظفرخان رخصت داد - ظفرخان یکایک پیش تخت طلب شد - جامه یافت - و اقطاع گجرات با عرصه تمام یافت سبحان الله اینچنین اعتقاد - در کارها التجا بحضرت حق که فیروزشاه کرد دیگران را بود یا نبود - زیراچه این اختیار مشائخ و سلاطین با برکات است که در جمیع کارها التجا بحضرت شاه قرآنی کنند - و اجازت از طومار سبع المثانی طلبند - الغرض بعد از دانی اقطاع بظفرخان خسرو جهان با لشکر فراوان سوی تهته بکوچ متواتر روان شد *

* بیت *

کوس عزیمت ز در شهریار * لرزه در افکنده بروئین حصار^(۲)

مقدمه دهم روان شدن سلطان فیروز

جانب تهته از گجرات

نقل است چون سلطان فیروزشاه بعنایت حضرت آله و حمایت الله کورت دوم سمت تهته روان شد اشجار مراحم در گلزار امیدواران

(۲ ن) در افتاده *

کاشت - چنانچه جمیع خلائق بی علائق شکر فراوان گفته - و البته چون کورت اول خلق لشکر محنت بسیار و مشقت بیشمار دیده بیشتر خلق با اسباب بسیار سوي خانهای خود بازگشته - چون این گفتار بسمع جهاندار رسید فرمان شد برین اشخاص چه باید کرد مقربان درگاه و مشیران بارگاه عرضه داشتند که در منزلگاهها چوکیها میباید نشانند - تا خلق را رفتن ندهند - و هر که برود او را تدارک کنند سلطان فیروزشاه صاحب عزت و جاه بر اعوان درگاه و انصار بارگاه فرمود بیچاره خلق لشکر کورت اول برای^(۲) ما چندان محنت و مشقت دیده گرانی غله کشیده جان ایشان به بینی رسیده ضرورت درین کورت از بسیاری فکر و حیرت باز میگردند - و رسمی^(۳) ست قدیم که در لشکر کشیها بعضی اشخاص چاکر صفت می آیند - و بعضی متعلق کسی اند - و بعضی سبب مصلحتی در لشکر میروند - چون چوکیها نشینند و تاکید شود هر آئینه آنانکه چاکرند ایشان از رفتن بازمانند و آنانکه غیر چاکرند چون بخواهند که بازگردند از خوف چوکیها و تاکیدها رفتن نتوانند - گویا که ایشان را بسته ما داشته باشیم - پس بدین سبب بر بعضی خلق مسکین و غمگین ظلم رود - اگر حضرت الله تعالی بقدرت اعلی ما را فتح تهته روزی کرده است از رفتن ایشان چه کشاید - و اگر عیاداً بالله منها قلم برای فتح تهته در ازل نرفته است از داشتن ایشان کدام کار برآید - درین محل شهنشاه اکمل فرمود

(ن ۲) برابر ما • (ن ۳) باز مینمودند •

فرمان بر خائفان بنویسند - و دران فرمان چند سطری درج کنند
 اشخاص که ازین جایگاه در شهر میروند بتاکید تفحص و تجسس کنند
 آنانکه چاکرند و از حضرت ما مال ستندند و در شهر رفتند اینچنین
 اشخاص را بدست آرند - و بر ایشان تدارک معنوی کنند نه خسروی
 تا انتباه دیگران شود - آری بوالعجب اسراری - در قسم ملکی و رسم
 جهانداري تدارک خسروی از جان بیجان کردن است و یا در زمین
 دیگران جدا کردن - و یا مصادره کنند - و تدارک معنوی آنست که
 ایشان را در مقام استخفاف سنگ ملامت زنند - سبحان الله زهی
 افعال پسندیده و خصال گزیده که فیروزشاه داشت این همه سنت سنیه^(۲)
 حضرت پیغامبر ما محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم است - حضرت
 پیغامبر ما علیه الصلوة و السلام در جنگی بیرون آمده بودند - و بعضی
 یاران پیغامبر سبب مصلحتی در خانه مانده بودند - چون در سه روز
 گذشت پیغامبر علیه الصلوة و السلام با لشکر دورتر رفتند - و در میان راه
 بنقدیر آل اهل نجد انچنان حائل گشته که آن یاران بحضرت پیغامبر
 علیه الصلوة و السلام پیوستن نتوانستند - ضرورتاً هم در خانه ماندند - و
 دران مهم یاران پیغامبر علیه الصلوة و السلام مشقت بسیار و محنت
 بشمار دیدند - چون حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم ازان مهم
 بازگشتند و در مدینه سکینه رسیدند یاران چون شرمساران بعدر^(۳)
 پیش آمدند - و از حال احوال اضطرار خود باز نمودند - شَغَلْتَنَا اَمْوَالَنَا

(۲ ن) خصال پسندیده و افعال گزیده * (۳ ن) میمنه *

و اهلونا یا نبی الله علیک الصلوٰۃ والسلام - ما را مال ما و اهل و عیال ما پایگیر گشت - بدین سبب در رکاب دولت و سعادت پیوستن نتوانستیم - حضرت پیغامبر علیه الصلوٰۃ والسلام عذر ایشان نه پسندید رخ مبارک از ایشان گردانید - ایشان را تدارک معنوی فرمود - دستارهای ایشان از سر ایشان فرود آوردند - ایشان را در ستونهای مسجد بستند چنانچه معلمان مرکودکان صغیر را ادب کفند ادب کردند - معهدا آن یاران آنچه در ملک خود داشتند بنظر پیغامبر صلی الله علیه و سلم آوردند - و تقریر کردند - یا نبی الله علیک الصلوٰۃ و السلام چون از شومت این مال احوال ما برین مقال کشید حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم از ما رنجید هر یکی از ما اینچنین محنت دید آنچه^(۲) از متاع دنیاوی داشتیم از آن تجرید^(۳) شدیم - التماس میکنیم که حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم این مال از ما بستانند - و بنظر خویش قبول فرمایند - و این مال بدرویشان عطا گردانند - و از ما خشنود گردند - و از سر ما بازآیند - با آنکه آن یاران اینچنین کردند و در عالم تجرید و تفرید سر نهادند با این هم حضرت مصطفی صلی^(۵) الله علیه و سلم با ایشان بازآورد نکردند - آن یاران شکسته خاطر گشته چون مغمو مان و محزونان بدر دوست نشستند - حضرت الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی بر پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرمان فرستاد

(۲) رنج از متاع * (۳) مجبور * (۴) شوند * (۵) ن

با این همه (۶) پیغامبر *

و برین نوع آگاهی داد - کتوله تبارک و تعالی خذ من اموالهم
صدقه تطهرهم و تزکیهم - چون نزول این آیت در شان آن یاران
رسید پیغامبر صلی الله علیه و سلم عذر ایشان قبول کرد - و آن مال
بدرویشان داد - چون حضرت رب العالمین سلطان فیروزشاه را همه افعال
احسن و خصال مستحسن الهام کرد از وی همه کارهای لطیف
و کردارهای شریف در وجود میآمد - المقصود چون بر خانجهان فرمان
سلطان فیروزشاه رسید دستور مذکور چون دستوران شاه مغفور برای تفحص
این کار و تجسس این اخبار در نشست - هرکه از لشکر باز میگشت
سرهنگ دیوان بر قانون مجرمان او را میگرفت - در دیوان از حال او
میگفت - و اگر آن شخص چاکر بود بر او تدارک معنوی شدی
چنانچه بعض معارف را همین قدر تدارک کرده که یکن و دوکان
روز از سبب مزاج پادشاه میان بازار بدیدن خلایق صغار و کبار در
کنده کشیده - بعده رها کرده - هم بدین تدارک اکتفا کرده - فاما نان و
دیه و وجه ایشانرا ذره مضرت نرسانیده - این^(۲) چه بود - این^(۳) از خوب
اعتقادی و احسن صفاتی شاه بود که رخ نمود - و اگر نه اینچنینها
در قهر ملکی هیچ کس با قوت و جلالت روا ندارد و نداشته است *

* بیت *

عفو را پیش ساز در عالم * عفو بهتر ز گوهر کانیست
آنکه بر مفتح تکبر رفت * تا ابد در غم و پشیمانیست

(۲ ن) این همه چه بود * (۳ ن) این همه از *

* قطعه *

زینهار ای رفیق خوش زنهار * در جهان طنر^(۲) و کبر نگزینی
چشم خود بینی^(۳) ار توان بردوز * کانت نعمت است خود بینی

مقدمه یازدهم نزول فرمودن سلطان فیروز در حریم
تهته و فراخی سال مر لشکرا^(۴)

نقل است چون فیروز شاه بعنایت حضرت آله بکوچ متواتر
سمت تهته میرفت هر یک منازل و مراحل میگذشت هم در آغاز
روان شدن خدمت شیخ الاسلام شیخ صدرالدین نبیسه خدمت
شیخ الاسلام شیخ بهاءالدین ذکریا رحمة الله علیهم اجمعین برابر بود
باز نمود - اگر فرمان جهاندار و طغرایی شهریار شود این دعاگوی درگاه
و دولت خواه بارگاه التماس دارد پیش تخت شاهنشاه سلیمان جاه
باز نماید - فرمان شد میباید گفت - جوهر گوهر معانی بالهام حضرت
ربانی میباید سفت - خدمت شیخ الاسلام گفت چون کرت اول خداوند
عالم بدولت و سعادت از شهر دهلی جانب تهته روان شده در میان
اجودهن زیارت بندگی شیخ الاسلام فرید الحق والدین کنان در زمین
تهته درآمده - و مشائخ شهر ملتان را پهلومال گذاشته - زیارت بندگی
شیخ الاسلام شیخ بهاءالدین ذکریا رحمة الله علیه نکرده - و تا غایت
ایام میان این دو خانواده اهل اکرام هیچ کس با درایت بسی

(۲ ن) طن * (۳ ن) ارتوانی دوز * (۴ ن) مراحل لشکرا *

بیک نفسی فرقی پیدا نیارده - درین کورت شهنشاه اهل مکنت
 نذر کنند چون تهته فتح شود خداوند عالم میان ملتان شده زیارت
 مشائخ ملتان کنان حضرت شاه جهان بسلامت و سعادت در شهر دهلی
 نزول فرمایند - چون کلام شیخ الاسلام بکوش شهریار عظام رسید سلطان
 فیروزشاه باعتقاد تمام جواب با صواب داد - و این لفظ از زبان کشاد - که
 این تعلق در خاطر من نیز هست - و کرات و مرات در دل میگذاشت
 انشاء الله تبارک و تعالی تا درین باب خواست الله تعالی چیست
 كما قال النبي صلى الله عليه وسلم و اذا تحيرتم في الامور
 فاستعينوا من اهل القبور در صحیحین مسطور است *

• بیت •

مرا زنده پندار چون خویشتن

من آیم بجان گر تو آئی به تن

(۲) ^(۲)الحاصل درین کورت بحر اندک بود - چون سلطان در زمین تهتهیان
 نزول فرمود تهتهیان از تعلق آمدن سلطان در مقام خود بیغم بودند
 در زراعت مشغول شده در مواضع و خطط و قصبات و قریات خود
 زراعت میکردند - و اول کورت که سلطان فیروز از تهته بی غرض
 سمت گجرات بازگشت تهتهیان این سخن را ورود حجت ساخته بودند
 و میگفتند (برکت شیخ تنها اک موا اک نها) اعنی از آثار
 تقدیر ربانی سلطان محمد تغلق در پی ما جان داد - و سلطان فیروز

از پی ما گریخت - الغرض چون آواز سلطان فیروز در تهنه رسید هر یک از طائفه سندهی شنیده که شاه هندی با افواج عساکر بصوی ما درید - و سلطان فیروز شاه بکرم آله درین کورت از غایت مسرت مستعد شده و قصد کرده از گجرات روان شده بود - بکوچ متواتر در زمین تهنه درآمد - تهنه‌یان از هیبت سلطان فیروز بغایت و بے نهایت ترسیده آبادانی که بر لب آب سنده بود خراب کرده گذار از لب آب سنده بوده در میان حصار گلین ساکن شده - چون سلطان فیروز شاه با جیوش هواخواه در محل آبادانیهای ایشان رسید بمعاینه دید که تمام خلایق ایشان غله ربیع کاشته برای زراعت کوشش بیش گماشته غله زراعت ایشان دلمل شده - و تهنه‌یان گذارای لب آب سنده رفته - هندیان در کرانه لب آب سنده نزول کرده کنگره با خندق مرتب گردانیده خلق لشکر در نعمتها افتاده ابواب راحت کشاده - اما البته نرخ غله موازنه هشت جیتل و ده جیتل پنج سیری بود - بدان سبب که هنوز غله نو بمراد نرسیده بود - چون غله نو رسید بکرم الله تعالی ارزان شده - المقصود بحکمت حضرت ودود هر چهار جانب خلایق لشکر با گرو فر دران زمین میکشند - غله‌ی دیه‌ی تهنه‌یان می‌دروند - و دیه‌ی کرانه لب آب سنده بے عدد بود که شمار آن از گفتار بیرون بود - و خلق بعضی دیه‌ها که گذارا شدن نتوانستند

(۲ ن) گذارای لب آب • (۳ ن) در حصار گلی • (۴ ن) کوشش

ایشان زائل شده • (۵ ن) از گذار لب آب • (۶ ن) میدیدند •

بردست خلائق لشکر گرفتار گشتند - چون آثار این گفتار و اسرار این کردار بگوش شهریار رسید نقیب درگاه و چاوش بارگاه بحکم فرمان شاه در میان لشکر ندا گردانید - که این مشتی خلائق از اهل اسلام اند برده کردن و غل در کردن انداختن نیامده است - هر آنکس که ایشان را بگیرد باید که در وثاق خود ندارد - هرکه اینچنین کند او گناهگار باشد - چون این چنین فرمان شد که ایشانرا بر دیوان بیافند تسلیم کنند موازنه چهار هزار سندهی در دیوان جمع شد فرمان شد که ایشان را در مقام بهتر نگاه دارند - و سه گان^(۴) سیر غله پس نفری علوفه از دیوان عالی و وزارت دام عالیاً بدهند - و در انوقت منگه پنج تنگه منی بود - و چهار تنگه منی جرت بود - ایشان را غله منگه بر حکم فرمان میدادند - چیزی که سلطان فیروز در حق این گرفتاران کرد کسی نکند - زهی حلیم و کریم فیروزشاه *

* خاک درش بر سر شاهان سزااست *

* خاک بران سر که نه اینش هواست^(۵) *

مقدمه دوازدهم گذارا شدن ملک عمادالملک و ظفرخان

از لب آب سنده و جنگ دادن با طائفه سندیان

نقل است که چون سلطان فیروز صاحب فتح و بهروز در کرانه^(۶)

(۲) ندارند * (۳) آن * (۴) یکان * (۵) خاک دران

هرکه نه اینش هواست * (۶) فیروز *

لب آب سنده فرود آمد و طائفهٔ تهپیان با جمعیت بے پایان
 گذارای لب آب سنده بودند گذار شده رعنائیا میکردند سلطان
 فیروز را اتفاق افتاد که بعضی لشکر را برای قتال و پایمال^(۲) گذارای
 لب آب سنده میباید فرستاد - بعد تامل بسیار و اندیشهٔ بیشمار^(۳)
 جهاندار شهریار خواست تا ملک عمادالملک و ظفرخان را از لب^(۴)
 آب سنده گذارا کند - و طائفهٔ سندھیان با قوت فراوان و جلالت
 بے پایان گذارای لب آب سنده تا هفتاد کره سوار و مرد جرار
 حائل بودند - در قسم هوشیاری و بیداری کوشش می نمودند
 گذارا شدن ممکن نبود - بعد از مشورت بسیار و اندیشهٔ بیشمار
 اصل سخن برین قرار یافت - تا ملک عمادالملک و ظفرخان با لشکر
 فراوان بهای بازگردند - و بسوی شهر دهلی روند - و بحر نیز برابر^(۵)
 خویش بازگردانند - صد و بیست کره زمین کرانهٔ لب آب سنده
 گرفته بروند - فرود بهکر گذارای لب آب سنده شوند - چون گذارا روند
 صد و بیست کره مسافت زمین قطع کنند - در زمین تهپیان درآیند
 با ایشان قتال کنند - زهی دلاوری شهنشاه - المقصود همچنان کردند
 ملک عمادالملک و ظفرخان با لشکر فراوان و افواج^(۶) بے پایان صد و
 بیست کره بازگشته فرود بهکر گذارا شده در زمین تهپیان درآمده
 تهپیان نیز با جمعیت انبوه سوار و پیاده با شکوه از درون حصار بیرون

(۲) پیلمال • (۳) بعد تامل و فکر و اندیشهٔ بیشمار • (۴) گذارا

لب آب سنده کند • (۵) و اسیر نیز • (۶) و جرار بے پایان •

آمدند - میان هر دو طرف جنگ سخت شده که در تحریر نگنجد
 و سلطان فیروز درین بر بود اگرچه حصار تهنه مینمود - از بسیاری عرض
 لب آب سنده دوم طرف نظر نمی افتاد - چون کرانه دوم دیده نمیشد
 از حال درآویز مبارزان و قتال غازیان که با تهنه پان میشد اینجانب
 چه خبر - مگر همین قدر بود که گرد مراکب غازیان مینمود - سلطان
 فیروز شاه منتظر دو چشم بسوی آسمان کشاده در انتظار لشکر گذار
 ایستاده - تا حضرت آله چه چیز پیدا خواهد آورد - ^(۲) المقصود چون شب
 درآمد و شاه سیارگان بر آسمان برآمد سلطان فیروز شاه از الهام آله
 یک نفر ملک هواخواه در یک زورق سوار کرده گذاری لب آب سنده
 فرستاد - و آن ملک درگاه را بر راه کرد که ای فلان بر بشیرا
 بکوی تا باز گردد - و رخ بدین جانب آرد - برای جنگ دست
 برنیارد - زیراچه مشتی مسلمانان جانبین و بیگناهان طرفین تلف
 میشوند - باید که همدران راهی که رفته بودند همدران راهی بازگردند
 چون آن امیر گذارا رفته و این کلام بر عماد الملک و ظفرخان
 رسانیده ایشان با تمام لشکر بازگشتند - چنانچه صد و بیست گروه
 از گذارا در تهنه رفته بودند همچنان صد و بیست گروه بازگشتند
 فرود بهکر درین بر شدند - بحضرت شهنشاه پیوستند - چون عماد الملک
 و ظفرخان بر سلطان آمدند درین محل آن جهاندار اکل فرمان
 فرمود - که عماد الملک این مشتی تهنه پان از ما کجا روند - اگرچه

در سوراخ مور چون مار خزند - سپاه لشکر سلطان بغایت ربانی^(۲)
 همدرین مقام خواهد ماند^(۳) - و درین زمین شهری بزرگ آبادان کنیم
 تا حکم الله تعالی چیست^(۴) * بیت *

شب نه بیننی که تیرتر گردد * یکزمانی که روز خواهد شد

مقدمهٔ سیزدهم آمدن عمادالملک در دهلی برای طلب حشم

نقل است چون سلطان فیروزشاه را چند روز در کرانهٔ لب
 آب سنده گذشت هرکسی در کار و مصالح خود مشغول گشت
 سلطان فیروزشاه با مشیران درگاه در محل خلوت بمشورت نشست
 آخر الامر همبرین اتفاق قرار گرفت - تا عمادالملک را در دهلی
 روان کنند - و آن مقدار لشکر که در دارالملک دهلی است از حشم
 شهر و اقطاعات و پرگنات در تهته بیاورد^(۵) - چند روز شاه فیروز عمادالملک
 را وداع کرده - بوقت وداع فرمان شد که بشیرا نخواهم که تو بر
 خانجهان برای گرد کردن حشم امر کنی^(۶) - خانجهان آنچنان وزیرپرست
 که در فرمایش اینجانب یک لحظه و لمحّه اهمال و اغفال بخود راه
 ندهد - توهمین خدمت کنی که خود را بفمائی - تو برای مصلحت
 فرستاده شده - وگرنه خانجهان بمجرد رسیدن فرمان تمام حشم و جمیع^(۷)

(۲) (ن) سبحان • (۳) (ن) خواهد شد • (۴) (ن) حکم ربانی • (۵) (ن)

سز چند روز • (۶) (ن) روان حشم • (۷) (ن) با تمام •

خدم اینجانب روان کند - المقصود چون عمادالملک از تهنه سوي
 دهلي روان شد منزل بمنزل سرچندگاه در حدود شهر دهلي رسيد
 خانجهان شنيد که عمادالملک مي آيد تا حشم^(۲) روان گرداند - درين
 محل دستور اکمل استقبال عمادالملک کرد - بمجرد آنکه نظر خانجهان
 بر عمادالملک افتاد عمادالملک از مرکب عزت پاي بزمين نهاد^(۴)
 خانجهان نيز از اسب خود فرود آمد - چتر خود را از سر خويش^(۵)
 عليه داده داشته - چون هردو يکجا شدند اول عمادالملک دست خود را
 بسوي پاي خانجهان برده - و خانجهان نيز چون دستوران اهل تميز
 بتوافع تمام بشتاب گام باهتمام دست خود را بسوي پاي عمادالملک
 برده - بعده هر دو کنار گرفتند - و بر اسپان سوار شدند - خانجهان از
 چتر دور شده برابر عمادالملک حکايت کنان ميرفتند - خانجهان
 عمادالملک را درون در سراي سلطان آورده هر دو يکجا نشسته
 خانجهان جامههاي پاکيزه زردوزي و زربفت از هر جنس نادرخته
 پيش عمادالملک آورده - عمادالملک بازگشته در خانه خود
 فرود آمده - بعده خانجهان يک لک تنکه بوجه علوفه براي عمادالملک
 فرستاده - ^(۸)الحاصل دستور کامل خرد خطها براي طلب لشکرها در کل
 اقطاعات بلاد ممالک فرستاد - چنانچه حشم بدائون و قنوج و سنديله
 و لوده و جونپور و بهار و ترهت و مهويه و ايرج و چنديري و دهار^(۹)

(۲) تا حشم در لشکر • (۳) دستور الملک • (۴) بر زمين • (۵) •

خود • (۶) شده • (۷) و در • (۸) في الحاصل • (۹) ابر حبه •

و حشم حضرت از میان دواب و غیر دواب و سامانه و دیبالپور و ملتان و لاهور و اقطاعات دیگر این تمام لشکریهای قاهره خانجهان در زمان جمع گردانیده - خانجهان هر روز برای این کار مدام در مسند می نشست - و هر روز عمادالملک آمدی در پهلوی خانجهان نشستی - میان خانجهان و عمادالملک کلام محبتانه و آثار اسراربطانه رفتی - بعد چندگاه دستور هواخواه لشکرهاے قاهره حاضر گردانید و برابر عمادالملک روان کرد - عمادالملک نیز چون معتمدان اهل تمیز^(۲) بتمام حشم و جمیع خدم بتعجیل تمام بشتاب گام و به منزلهای مدام بحضرت شاه نیکنام در تهته پیوسته از حال^(۳) و افعال خانجهان پیش سلطان بسیار و بیشمار گفت - که دستور چون دستوران فغفور همه گوهر احسن و جوهر مستحسن سفت - سلطان فیروزشاه چون سلاطین اهل گاه با اوج جاه بشنیدن اوصاف دستور هواخواه و رسیدن لشکریهای عالم پناه بغایت خوش گشته در مقامات خرمی به بیغمی نشسته - و آن تمام حشم و خدم پیش تخت اعلی گذشته از پیش شهنشاه هریکی جامها یافته - معهدا چون تهتهیان بیوفا شنیدند^(۴) (که لشکر سلطان فیروز صاحب فتح و بهروز هر روز از دهلی جوق جوق میرسند - و در هر لحظه دلهای سندهیان می افتد - و اهل تهته این هم شنیدند که سلطان فیروزشاه بحماییت حضرت آله میخواهد که تا سپاه هم درین زمین کند) دلهای

(۲ ن) مقابلان اهل تمیزان • (۳ ن) از حال واقعات • (۴ ن) شنیده •

(۵ ن) حضرت سبحان •

ایشان بکلی افتاده - هر یکی از ایشان رخ بسمتی دیگر نهادن گرفت - و
 خلائق لشکر فیروز شاه را از کرم الله درین کرت از تأثیر رحمت اله^(۳)
 فراخی نعمت بے قیمت بی اندازه بود - و کسانی که از لشکر سلطان
 بازگشته بودند (از شنیدن اخبار فراخی نعمت در لشکر) سخت
 پشیمان و پریشان شده میگفتند - کاش که نمی آمدم - القصة در میان
 تهنه قحط مهلک افتاد - هر یک تنی از ایشان رخ بسمتی نهاد
 چنانچه کرت اول در میان لشکر سلطان فیروز تنگچه شده بود باز سبب^(۴)
 گرانی غله حیرانی رخ مینمود همچنان کرت دوم در میان تهنیان
 از جهت گرانی غله حیرانی تمام پیش آمده - و آن سبب چه بود
 اندران ایام که شهنشاه نیکنام کرت اول از زمین تهنه بازگشت
 هر یکی از تهنیان در مقام قدیم و مسکن مستقیم خود آرام گرفت
 تهنیان بیخوف و هراس شده آن غله که موجود داشتند آن تمام غله
 برای تخم در گشت زار خود ریختند - چون وقت درو غله رسید
 سلطان فیروز شاه از گجرات بسوی تهنیان دوید - غله ایشان بتمام زراعت^(۵)
 قابض گشت - خلائق لشکر از جهت غله بیغم نشست - در میان
 تهنیان بدین سبب غله گران شد - و قحط افتاد که تهنیان در معرض^(۶)
 تلف افتادند - چنانچه در میان ایشان یک تن که و دو تن که سیری غله

(۲ ن) نهادند • (۳ ن) تأثیر کرم الله و رحمت الله • (۴ ن) از سبب •

(۵ ن) غله ایشان گرفت و بتمام زراعت قابض گشت • (۶ ن) قحط افتاد

ایچنین غله گران شد که تهنیان در معرض آه •

رسید - هر روز خلق ایشان کشتی سوار از اضطرار کرسنگی در لشکر
 شهنشاه از خرد و بزرگ میآمدند - تهنه روی بخاربی آورد - جام
 و بانپنه اندیشه کرد درین مقام^(۲) مراب آنست که با درگاه با جاه
 فیروزشاه باید پیوست - از جمله غمها باید رست - در مقام بیغمی
 باید نشست^(۳) - چنانچه خدمت شیخ سعدی شیرازی علیه الرحمة
 و الغفران فرماید * رباعي *

آمد که آنکه بوی گلزار * منسوخ کند گلاب عطار

خواب از سرخفتگان بدربرد * بیداری بلبان اشجار

بعده جام و بانپنه بعد از اندیشه بسیار و مشورت بی شمار اصلاح
 اختیار کردند - و انفار^(۴) پرکار و اشخاص هوشیار بخدمت قطب العالم
 سید السادات مفجر آل طه و یسن سید جلال الحق و الشرع
 و الدین حسین بخاری قدس الله سره العزیز در آنچه فرستادند - و
 از حال احوال خویش باز نمودند - تا خدمت سید السادات از آنچه^(۵)
 بیایند - ما را در پای سلطان فیروز اندازند - چنانچه مناسب این
 خواجه نظامی علیه الرحمة والغفران میفرماید * مثنوی *

نشاید زدن تیغ بر آفتاب * نه البرز را کرد باید خراب
 نه اقبال را شاید انداختن * نه با مقبل دشمنی ساختن
 میاویز در مقبل نیکبخت * که انگندن مقبلان هست سخت

(۲) مقال * (۳) باید نشست ستایش کردن گذشت چنانچه

خدمت آه (۴) نفران * (۵) احوال *

مزن سنگ بر آبگینه نخست * که چون بشکند دیر گردد درست

مقدمه چهاردهم آغاز اصلاح با تهتیهان^(۲)

نقل است چون تهتیهان را اتفاق برین آسود که تا اسرار انوار
بر خدمت سید جلال الدین باید کشود جام و بانهبه میان خود
اندیشه کردند - و یک نفر مخصوص در آنچه فرستادند - و احوال خود
باز نمودند - خدمت سید السادات سید جلال الدین طالب دین
مخصوص کرده در لشکر سلطان فیروز آمد - چون خدمت سید در
لشکر رسیدند تمام خلق لشکر برای پایبوس سید بدل و جان
کوشیدند - و هر که از طائفه اهل در سرائی پایبوش خدمت سید
کردی خدمت سید میفرمودند بابا انشاء الله تعالی و بعنایت آله^(۳)
میان چند روز اصلاح خواهد شد - خدمت سید چون نزدیکتر رسید
سلطان فیروز چون معتقدان برای ملاقات خدمت سید از دل و جان
کوشید - چون دوستان استقبال نمود - باعزاز تمام و اکرام مستدام درون
لشکر آورد - دران هنگام که سلطان فیروزشاه و خدمت سید جلال الدین
اهل اکرام میان خود مصافحه کردند بمجرد خدمت سید جلال الدین
ابوالبرکات فرمود - که عورتی صالحه و پارسا درون تهته بود - از برکت^(۴)
دعای او تهته فتح نمیشد - هرچند که این دعاگویی درگاه مناجات^(۵)
بحضرت آله میکرد و دست حاجات بسوی قبله مناجات بحضرت

(۲) صلح • (۳) کردند • (۴) برکات • (۵) آن •

بی‌جهات برمی‌آورد آن پاک دامن حائل می‌شد - امروز سه روز باشد که آن عورت از جهان خرامیده در مقامات جنت آرامیده - امید است که تهته بدست آید - چون تهتیلان شنیدند که خدمت سید جلال الدین در لشکر نزول فرمودند پیغامها متواتر بخدمت سید می‌فرستادند - و کیفیت دشواری خویش باز نمودند خدمت سید نیز آنچه مطلوب ایشان بود با سلطان استقامت داد آنچه ایشان از غایت خاطر پریشان خود باز نمودند سلطان فیروزشاه اصفاف آن از راه مرحمت آرزائی فرمود *

* بیت *

چو خصمان گرفتار خواری شدند * همه در میان زینهار می‌شدند
 الغرض چون تمام مطلوب بانهبه و جام خدمت سید طالب رضا حضرت علام با سلطان فیروزشاه استقامت داد^(۶) بانهبه با جام رخ بمشورت نهاد (که بر سلطان فیروز رسانیده اند که این تمام شر از بانهبه بود درین کار ستمش بیشمار او می‌نمود - اگر اول من بروم پایبوس آنحضرت کنم بعده توبیائی تا در اقامت این فعل درین زمین پدید آید (روشنائی) جام را نیز کلام بانهبه نیکنام بغایت پسندیده افتاد - بانهبه را برای رفتن پایبوس اول اجازت داد - روز دیگر بانهبه بحضرت سلطان فیروزشاه آمد *

(۲ ن) حضرت • (۳ ن) می‌فرستند • (۴ ن) باز نموده • (۵ ن)

حبش • (۶ ن) دادند • (۷ ن) ستاهش •

مقدمهٔ پانزدهم آمدن بانهبنه و جام بدرگاه فیروزشاه^(۲)

نقل است آن^(۳) روز که بانهبنه بدرگاه فیروزشاه پیوست اتفاقاً در آن روز سلطان فیروزشاه در شکار سوار شده بود - هم در شکارگاه بعنایت پروردگار بر شهریار اخبار آوردند که بانهبنه می آید - در آن ساعت سلطان فیروز برای گرفتن گرگ مشغول بود - و انواع کوشش مینمود چون آثار این اخبار و تاثیر این گفتار بکوش آن شهریار رسید از اندک و بسیار که مزاج آن جهاندار بود ذره تغییر در بشرهٔ مبارک پدید نیامد - زیراچه البته در آدمی زاده خلقت بشریت باقی^(۴) است دنبال کسی که چندین مشقت دیده باشند از شنیدن آمدن او البته انشراح باطن حاصل می آید^(۵) - و اثر آن ظاهر میگردد و مینماید - اما زه تاجدار پرکار آن جهاندار بود که بشنیدن اخبار آمدن بانهبنه از حال خود ذره تجاوز نکرده - آنکه موسسان اساس بلاغت و مهندسان هندسه فراست بکنایت کیاست گفته (چیزی که در کار ملکی و آئین جهانداري سلطان فیروزشاه بداند در دل غیری خطر از آن نگذرد) این سخن راست است - المقصود بانهبنه هم در محل شکار رسید - در آن وقت سلطان فیروز از کشتن آن گرگ فارغ شده بود

(۲) بر سلطان فیروزشاه * (۳) آن روز که سلطان فیروز در شکار

سوار شده بودند بعنایت پروردگار بر شهریار آه * (۴) یافته است *

(۵) میشود *

زیر سایه چتر شاهي و دیبیم پادشاهي جولانگري . مینمود
و بیکدست چوب زرین چتر گرفته بود - همداران حالت بانهینه
بگت در گلوبی خود کرده و تیغ در گردن خود بسته چون مجرمان
و گناهکاران با هزاران اضطرار رسید - ^(۲) چون بندگان مطیع در پای
شهریار گیتی مدار افتاد - رکاب سعادت را بوسه داد - و گفت
الغفو عند القدرة - چنانچه مناسب این حال خواجه نظامی علیه
الرحمة و الغفران می فرماید *

باصل از جهان پادشاهی تراست * که فرمان و فرّ آهی تراست
ترا ایزد از بهر عدل آفرید * ستم ناید از شاه عادل پدید
بدرگاه تو سر نهیم بر زمین * نه من جمله کشور خدایان کین
درین داورى هیچ پیغاره نیست * ز مهمان پرستی مرا چاره نیست
معینا چون بانهینه در پای سلطان فیروز افتاد و رکاب سعادت را بوسه
داد دران وقت سلطان بمرحمت دست بر پشت او نهاد - و این
لفظ از زبان مبارک کشاد - بانهینه چرا از ما ^(۳) چندین می ترسیدی
ما کسی را مضرت نمیرسانیم - خاصه بر تو - خاطر جمع دار
اندیشه مکن - چنانچه بودی اضعاف آن خواهی شد *

* رباعی *

* باز آي کز من از آنچه بودي افزون باشي *

* در تا بکنون نبودي اکنون باشي *

(۲ ن) چون بندگان مطیع دويد در پلي آه * (۳ ن) من *

* اکنون که بوقت جنگ بودی تو چنان *

* بنگر که بوقت آشتی چون باشی *

قصه درین محل حضرت شهریار اکمل فرمان فرمود که بانهبند را یک سراسپ تازی بازگیر بدهند - حضرت شاه را با بانهبند همین قدر کلام بود - باز سلطان بشکارگاه مشغول شد - موازنه یکپاس بعد از آمدن بانهبند شکار^(۳) باخت - همدران روز متصل بانهبند جام نیز رسید - جام برای پایبوس شهنشاه عظام بسرعت تمام فرود - جام نیز چون عاقلان با تمیز برای پایبوس هم در محل شکار رفت - چون حجاب بارگاه و عهده داران درگاه جهاندار جام را برای پایبوس نخلگاه گیتی مدار بردند جام مذکور دران وقت چون امانیان مشهور یک بسته در پای سلطان فیروز افتاده - زیراچه پگت در گلو کردن و تیغ در گردن بستن مرطائفه مجرمان را بوقت آمدن بدرگاه سلاطین هم در اول کرت است - چون کرت اول بانهبند پگت در گلو کرده و تیغ در گردن بسته در پای سلطان فیروز افتاده بود بعد ازان^(۴) چون جام پایبوس حضرت شاه نیکفام کرد پگت بسته ماند - فی^(۵) الحاصل چون جام بآزروی تمام پایبوس شهریار عظام کرد شهنشاه برسمند عزت سوار بود - در مقام مسرت جولانگري مینمود - دست مبارک خود بر پشت جام فرود آورد - و کلام بلینت تمام برآورد - جام زیان بعجز کشاد - و آنچه

(۲ ن) اکنون که بوقت جنگ جانی و جهان * (۳ ن) بشکار تاخت *

(۴ ن) ازو * (۵ ن) در *

بی‌فرمانی کرده بود یک یک بدرگاه عالم پناه باز نمود - درین محل

جام این مصرع خود خواند - و آن اینست * مصرع *

* شاه بخشنده تویی بنده شرمنده منم *

حضرت فیروزشاه نیز جام را بسیار نواخت - بدل و جان با حالت او^(۲)

پرداخت - جام نیز یک اسپ تازی^(۳) بارگیر یافت - سلطان این

مصرع خواند * مصرع *

* از من نسزد بدی و خود بد نکشم *

معهدا چون شهنشاه از شکرگاه بازگشت و به بنگاه آمد جام و^(۵)

بانهمینه را جامهای زردوزی با علمهای بهروزی داد - جامه بالا آورد^(۶)

نمونه یافتند - و نفران دیگر که برابر ایشان بودند هریکی^(۷) را باندازه او

جامه دادند - چنانچه مناسب این خواجه نظامی علیه الرحمة

والغفران میفرماید * ابیات *

بهر مرزو بومی که من تاختم * ز بیگانه آن خانه پرداختم

کسے کو مرا نیک خواهی نمود * زمن هیچ بدخواهی او را نبود

چو دادم کسے را بخود زینهار * نگشتم بران گفته زنهار خوار

زبانم چو بر عهد شد رهنمون * نبردم سراز حد فرمان برون

سید تا سپیدی گرفتم به تیغ * بدادم بخـواهندگان بی دریغ

(۲) آن * (۳) پاکیزه * (۴) ازاجا * (۵) و در * (۶) و

با علمبازوهای بهروزی - در دیگر - با علمهای علمبازوهای بهروزی * (۷) و

هریکی بر اندازه خود جامه یافته *

فی الجمله سلطان فیروزشاه بالهام آله فرمود تا جام و بانهبه را بگویند که ^(۲) اتباع و خیلخانه خود را برابر من سمت دهلی روان کنند ایشان نیز چون مزاج شهریار برین کار دیدند اتباع و خیلخانه خود را از گذارا آورانیدند - ^(۳) برابر رکاب روان کردند * بیت *

* هم تهته بدست آمد و هم کار فراهم شد *

* المنه لله که این هم شد و آن هم شد *

مقدمه شازدهم بازگشت سلطان فیروز سمت دهلی

نقل است چون جام و بانهبه بکوشش تمام بحضرت شهنشاه عظام پیوسته تعلق ایشان بکلی رفته - در لشکر حضرت فیروزشاه شادی عام ظاهر گشته - هرجانب خلایق بی علائق در لشکر در مقام خرمی نشسته - حضرت فیروزشاه خواسته تا از زمین تهته بسوی مرکز خود بازگردد و مراجعت کند - پسر جام و تماچی برادر بانهبه را ولایت تهته داده - و ایشان را مراتب داده - ایشان مبلغ چهار لک تنکه نقد بوجه خدمتی ادا کرده - و هر سال چندگان لک تنکه نقد و اسباب و اسبان قبول کرده - حضرت شاه فیروز بالشکر مظفر و منصور با جام و بانهبه و خیلخانه ایشان بتمام بسوی دهلی بازگشت - درین محل آن شاه اکمل فرمان داد تا ^(۴) جام و بانهبه را پیش دهلیز خاص فرود آرند - و فراشیند سفید از

فرارشان را در سرای ادب بیاموزند - اما بر طریق نگاهبانی بر آئین
سلطانی - المقصود جام و بانهینه اتباع خود را از گذارا با خیلخانه
تمام در لشکر آوردند - و در بحر سوار کردند - سلطان فیروز بجانب
دهلی با فتح و بهروزی بازگشت - و ملک سیف الدین خوجو
شب و روز بر راه کرده شاه ملازم ایشان می بود - در محافظت ایشان
جهد مینمود - روزی آوازه خاست که کشتی^(۲) اتباع و فرزندان بانهینه
غرق شد - بانهینه شتاب با هیبت تمام سمت لب آب درید - ملک
سیف الدین خوجو در دل خود گذرانید مگر بانهینه حرکت می کند
بدین بهانه میخواهد باز در مقام خود رود - ملک سیف الدین خوجو
بغایت در فکر افتاد - پسر خود را بر سلطان فرستاد - و برین منوال
عرضه داشت کرد - که آوازه چنان خاسته در کشتی که اتباع و فرزندان
بانهینه بودند آن کشتی در لب آب سنده غرق شد - بدین تشویش
بانهینه شتاب طرف لب آب میرود - درین محل گمان چیز دیگر میشود
اگر ما را فرمان شهریار باشد بانهینه را منع کرده شود - چون پسر ملک
سیف الدین خوجو آثار این چنین اخبار بگوش آن جهاندار رسانید
حضرت شاه تا مل خطرات در دل گذرانید - فرمان شد برو بر پدر خود
بگو - اگر بانهینه برای تحقیق کردن اخبار تا کرانه لب آب سنده میرود
تو هم برابر شده باش - و اگر به بینی بانهینه حرکت کرده در کشتی

(۲ ن) در کشتی فرزندان بانهینه غرق شدند *

سوار میشود و میخواهد که در مقام خود برود باید که بانهبنه را
 مانع نشوی - همین قدر بگوئی (ای بانهبنه اگر مردی و جلالت داری
 برو) و تو بازگردی - من دانم و بانهبنه * * مثنوی *

وگر نه پس آنچنان آشتی * ره دشمنی که چه برداشتی
 دران دوستی جستن اول چه بود * درین دشمنی کردن آخر چه سود^(۲)
 ندانی که من با چنین دستگاه * که بر چرخ انجم کشیدم سپاه
 نباشم چنان عاجز و روز کور * که برگردم از جنگ بیدست زور^(۳)
 الحاصل تا مادام که پسر ملک سیف الدین خوجو بر پدر خود برسد
 و فرمان شاه برساند پیش ازان بر بانهبنه اخبار آورده بودند که دران
 کشتی که فرزندان او بودند غرق نشده سلامت است - بانهبنه هم
 ازان محل^(۴) بسوی لشکر بازگشت - حاصل از ایراد این نکات آنست
 که سلطان فیروز زهی تاجدار مستظهر بود که چون ملک سیف الدین
 خوجو آنچنان نکته بانهبنه بردست پسر خود بحضرت شاه عرضه داشت
 شریار جهاندار ذره خطره در خاطر مبارک نگذرانید - و اندیشه نکرد
 سلطان فیروز شاه پادشاه بود اهل تجربه و پخته - و جهانداری جهان گشته
 و جهان دیده - و گر نه غیری این تحمل نکند * * بیت *

بتعلیم و دانش تفهمند بود * بدانش پژوهی برومند بود
 القصه سلطان فیروز بکوچ متواتر سمت شهر دارالملک دهلی بعنایت

(۲) بستن * (۳) اژین * (۴) فی الحاصل * (۵) خجل *

(۶) شاهی تاجدار بود که خود ملک سیف الدین خوجو *

ازلی مراجعت کرد - و خلّاق لشکر بعد از دو و نیم سال کامل بسوی
 خانهای خویش با خوشی و خرمی بیش بازگشتند - بعنایت اله^(۲)
 پس چندگاه مقابل ملتان نزول کرد - مخصوص کرده در ملتان رفت
 زیارت مشائخ ملتان علیهم الرحمة والغفران بدل و جان بجا آورد
 در باب خلّاق ملتان احسان فراوان برآورد - و فتحنامه^(۳) تهته در دهلی
 بر خانجهان فرستاد - چون فتحنامه در دهلی رسید دستور مشهور که
 منتظر آن سطور بود بسوی آن فرمان بسر درید - و در ملاء عام خواند
 در شهر دهلی بیست و یکروز طبلهای شادیانه نهگانه زدند - فرمایش
 قدها شد - این بیت در فتح نامه بود *

* ما میرسیم و از پی چیزی که رفته شد *

* آن هم بما رسید و برابر همیرسد *

خانجهان با استعداد فراوان و خدمتی بی پایان تا حد دیبالپور
 استقبال نمود *

مقدمه هفدهم روان شدن خانجهان باستقبال

تا حد شهر مشهور دیبالپور

نقل است چون خانجهان مستعد شده راه دیبالپور پیش گرفت
 چون بحضرت شهزاده پیوست شکر فراوان گفت - خدمتهای بسیار و
 پیشکشهای بیشمار^(۴) پیش حضرت جهاندار گذرانید - حضرت فیروزشاه

(۲ ن) سر چندگاه * (۳ ن) احسان فراوان و لسان بی پایان * (۴ ن)

بحضرت جهاندار *

از هریک محنت و مشقت تهنه و راه گجرات که خلق لشکر آن شاه دیده بود پیش دستور مشهور باز نمود - درین محل دستور اکمل ابواب راز کشود - و هریک شداوند و مکائد که خلق لشکر را رسیده بود و بر نامرادی آب و باریدن آب باران رحمت از غیب بر سر تشنگان بارید چون عنایت بی غایت حضرت الله تبارک و تعالی در باب شهریار جهاندار است براحت بدل شد - و این چنین مقامی مخالفی (که از عهد سلطان معزالدین محمد سام باز نا غایت نا جدارمی از تاجداران دهلی را دست نداده چنانچه لشکر قاهره سلطان علاءالدین با آن دستگاه سلاطین روم و چین در مقام تهنه درید از غایت جایگاه قلب و زمین منقلب شدن نتوانستند - و حضرت سلطان محمد شاه بن سلطان تغلق شاه با آن لشکرهای قاهره و استعداد ظاهره سالها در حدود تهنه عمر بسر برده بتقدیر الله تبارک و تعالی گوهر فتح دست نداده) حضرت شهریار و مکنت جهاندار را خدایتعالی بقدرت اعلی و بکرم عمیم و عنایت مستقیم خود این چنین مقام مخالف بغیر تیغ دست داده - و این اندک نیست * * بیت *

بادی ترومه وقت شاد و خرم * بد خواه نکون فزاده در غم ^(۳)

قصه سلطان فیروز شاه برگزیده حضرت آله ^(۵) با لشکر منصور بسعادت ^(۴)

و سلامت از شهر دیبالپور روان شده در شهر دارالملک دهلی رسید ^(۶)

(۲) و این نه اندک است * (۳) بادت همه وقت شاد و خرم *

(۴) المقصود * (۵) حضرت ودود * (۶) در *

تمام خلق شهر با بیرقهای لطیف و اسبابهای شریف چون اصحاب
ظریف استقبال کردند - در دهلی قبا بستند - بانواع آراستند
درمیان خلایق جهان شادی عام شد - و خلق از اطراف و اکناف
جهان برای تماشا می آمدند - و لطافت می گرفتند - در زیر هر قبه
الوان نعمت بيشمار^(۲) انبار کرده بودند از جنس طعام و شراب و تزیینات
و میوه از هر جنس تر و خشک - هر که برای تماشا می آمد الوان
نعمت می خورد - هیچکس را منع نبود - جمله عالم در مقامات
خرمی و درجات بیغمی آسود - در خانه جشنها آغاز شد - زیراچه
خلایق مسکین بعد از دیدن محنتهای فراوان و مشقتها بے پایان
در خانهای خود آمده - و با عزیزان و دوستان خود ملاقات کرده
سبحان الله هر که ازان مهم سلامت در خانه آمد در خانهای ایشان
شادی - و هر که دران مشقتها و محنتها سر در کونجی^(۳)رن نهاده و
جان بحضرت جانده داده در خانهای ایشان ماتم - در بعضی خانها
سرود - و در بعضی خانها گریه و زاری - چون حضرت فیروزشاه این اقوال
از خلایق شنید آب از چشم گردانید - و بر دستور فرمود که بیچاره خلق^(۳)
بعضی از ایشان سرگردان سر دران کونجی^(۳)رن نهادند - و اسباب و املاک
بباد دادند - امروز در خانهای ایشان گریه و زاری ست - اگر در تهته
رفته نمیشد به میبود - این خلایق را این روز ره نمی نمود - بر
خانجهان فرمان خسرو جهان شد - هر که با ما در مهم تهته بود و دران

کونجی در آن سود آنچه آن شخص استقامت داشت بر ابغای او مقرر
و مستقیم دارند - ایشان را بچیزی نرنجانند - کت دیگر کیفیت ایشان
پیش من گذرانیدن حاجت نیست - و هر آنکس^(۳) که با ما مخالفت
کرد و در گجرات ده یازده ستد و ما را گذاشت و در شهر آمد
نان و دیه ایشان نیز مقرر و مستقیم دارند - نخواهم هیچکسی را -
از کسی و خسی کسی برنجاند - این که گفتم شمه از مهم تهیه بود *

* ابیات *

در تهیه چو شاه رخ نهاده * شاهانش دویده پا فتاده
آورده همه برابر خویش * گنجینه بدادیش ز حد بیش
معهدا جام و بانهبند نیکنام با تمام خیلخانه خویش از تاثیر رعب
سلطنت بیش از آثار انوار ازلی در شهر دهلی رسیدند - فرمان شد
تا خیلخانه ایشان را متصل سرای ملکه^(۵) مقام دهند - تا ایشان
بخاطر جمع دران جایگاه ساکن شوند - چون خیلخانه ایشان دران محل
جای یافتند دران مقام با فرحت تمام آبادان شدند - و آن محل را
سرای تهیه نام داشتند - و حضرت فیروزشاه مبلغ دو لک تنگه برای
جام و دو لک تنگه برای بانهبند نقد از خزانه موفوره در وجه انعام
سالینه تعیین کرده - و جز این هر روز جامها و اسباب و نعمتهای فراوان^(۶)
چندان می یافتند که تهیه را بکلی فراموش کردند - و بوقت بارجا^(۷)

(۲) بن • (۳) هرآنکه • (۴) بکس نرنجانند • (۵) ن

ملک • (۶) اسبان • (۷) کرده •

چون سلطان فیروز در تخت نشستی جام و بانهبه طرف بانوی راست در جامخانه دوم فرود صدر صدور جهان بر حکم فرمان شاه می نشستند انشاء الله و بعون اله بیان نشستن ایشان پیش خسرو جهان در وقت بار در مقدمه بیان بارجایی نبشته آید - و از حال و احوال هریک خاندان و ملوک درگاه که در آن محل بحکم فرمان شهنشاه بمرتبه می نشستند ^(۲) مشرح شرح داده شود - مع هذا چون ازین سخن چند سال گذشت و تماچپی برادر بانهبه در تهته برگشت حضرت شهنشاه جام را برای دفع شر او در تهته فرستاد - جام در تهته رسید و تماچپی را سمت شهر روان گردانید - و بانهبه هم در دهلی ماند و پیش سلطان فیروزشاه خدمت میکرد - چون سلطان تغلق شاه بهادشاهی نشست بانهبه را چتر سپید داد - و در تهته روان کرد بانهبه در اثنای راه جان بحق سپرد • • لبیات •

هستند سه کس ستیزه کاران • عورات و صغار و تاجداران
تا سر نبرند زود انگار ^(۳) • آرام بود به - ر سه دشوار

مقدمه هژدهم وضع طاس گهزیاله بعد از

آمدن مهم تهته

نقل است هر وضعی که سلطان فیروزشاه بالهام اله در عهد دولت خویش بفرست و کیاست در مملکت دارالملک دهلی

وضع کرده اعجوبه زمانه بود - یکی از آن نوادرات این بود که آن را
 طلس گهریاله گویند - هیچ پادشاهی صاحب دستگاهی مالک^(۳)
 تختگاهی را میسر نیامد - زیرا که هر وضعی که پادشاهی در جهان
 پدید آورده البته بعد مرور ایام و مرور اعوام آن چیز از جهان رفته - مگر^(۴)
 از مهتر آدم صلوات الله و سلامه علیه تا نبوت دولت سلطان انبیا^(۵)
 شهنشاه اصفیا رهنمای اولیا حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم از
 جمله سلاطین که در زمین بتقدیر حضرت رب العالمین جولانگری نمودند^(۶)
 شش یادگار از شش پادشاه عالم پناه درین جهان فانی بحکمت^(۷)
 ربانی باقی مانده - چنانچه خواجه نظامی علیه الرحمة و الغفران
 بیان فرمود *

چو برگشت کرد از جهان روزگار * ز شش پادشه ماند شش یادگار^(۸)
 کلاه از کیومرث آفت^(۹) گیر * ز جمشید تیغ از فریدون سریر
 ز کیخسرو آن جام گیتی^(۱۰) نما * که احکام انجم دران یافت جای
 فروزنده آئینه گوهري * نمودار تاریخ اسکندری
 همان خاتم لعل بر دوخته * بهر سلیمانی افروخته
 المقصود از سلطان فیروزشاه نیز وضع طلس گهریاله از حد خراسان تا

(۲ ن) از * (۳ ن) مالک * (۴ ن) از جهان رفته و حبط گشته - و در

دیگر - از جهان رفته و نسبه گشته * (۵ ن) نبوت * (۶ ن) درین *

(۷ ن) از شش قاجدار نامدار * (۸ ن) برگشته شد * (۹ ن) شد

نخت گیر * (۱۰ ن) انجم *

بنگاله این یادگار باقی ماند - اما آن شش چیز که از آن شش تاجدار باقی ماند در هر شش چیز ایشان را یکن چیز مطلوب بود - و بیشتری^(۲) از آن وضع مقصود دنیای می نمود - چون سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آلّه وضع طاس گهزیاله کرد و در وضع کردن آن جد و جهد بسیار نمود اگرچه ظاهراً مطلوب دنیای میخیزد چون در زیر معنی نظر کنند مقصود آخرت نیز بر دست می آید - چنانچه این مورخ ضعیف شمس سراج غفیف که مورخ تواریخ سلاطین شریف است درین تواریخ بر سبیل اختصار هفت منافع دینی در قلم آورده منفعت اول آنست چون طاس گهزیاله بفوازند آواز آن در گوش جهانیان برسانند عالم و عالمیان از رفتن روز و گذشتن شب معلوم کنند - اهل غفلت جبلت را از انصرام شدن عمر عزیز خود یاد آرند زمان زمان هزار انسوس کنند - در طلب آخرت میل کنند *

* بیت *

* هر ساعتی که بر در شه طاس میزنند *

* نقصان ز عمر میشود آن یاد میدهند *

منفعت دوم آنست چو هوا تاریک شود در سمت آسمان بتقدیر حضرت سبحان غبارے پدید آید مسکین مصلیان را وقت ظهر و عصر معلوم نشود - بدلائل عقلی و ادراک فهمی نماز ظهر بوقت عصر ادا کنند - و نماز عصر بوقت غروب ادا کنند - درین مسئله

میان علماء دین و مشائخ اهل یقین اختلافات بی‌نهایت است هر یکی باجتهاد خویش از آثار انوار کثرت درک بیش قولی مخالف قولی میگویند - چون این چندین حرکات^(۲) میان مصلیان با برکات پدید آید و بدیشان معلولی رخ نماید بمجرد آنکه آواز طاس گهریاله بگوش^(۳) ایشان برسد جمله عالم را معلوم شود که این قدر روز گذشته است و این قدر مانده - وقت ظهر درآمده و یا گذشته - هیچ شبهه در اوقات ظهر و عصر نمائد - منفعت سیوم آنست چون صاحبان نماز نهجد برای ادای نماز نهجد برخیزند و قیاس شب معلوم نشود در تردد افتند - و نماز نهجد بر پیغامبر ما صلی الله علیه وسلم فرض بود - کما قال الله تعالی فتهجد به نافلة لک عسی ان یرفعک ربک مقاماً محموداً - و سنت است بر امت پیغامبر علیه الصلوة والسلام - اگر مومنی نهجد اختیار کند (و وقت نهجد آنست که چون شب از نیمه چیزی زیادت گذشته باشد) چون صاحب نماز نهجد برای نهجد برخیزد و قیاس شب معلوم نشود در تردد افتد - چون آواز طلس گهریاله در گوش او برسد شبهه از دل او برخیزد - منفعت چهارم آنست که برای شناختن سایه اصلی مر مصلیان را حاجت کلی است - و درین مسئله میان علما اختلاف جبلی است - بلکه علما گویند که دانشمند کامل حال کسی است که او چهارده علم خوانده باشد و علم نجوم داخل این چهارده علوم است - و شروع کردن در علم نجوم

(۲) اوقات • (۳) در گوش • (۴) نقلست اگر آه • (۵) ملک علما •

حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم منع فرمود - و علما نیز منع کرده - مگر همین قدر که احکام سایه اصلی معلوم شود - و سایه اصلی در هر ماه شمسی گشتن میآید - زیراچه وقتی روز بزرگ میشود و شب خرد - وقتی شب بزرگ میگردد و روز خرد - از یک و نیم قدم قافه و نیم قدم مدت دوازده ماه شب و روز زیادت و نقصان میشود - و این تفاوت بجز عالم ربانی دیگر نمیداند - چون وضع طلس گه پاله شد و دران طلس برای معرفت پاس قانون نهاده و آئین پدید آورده چون پاس مرتب شود در طلس آخرین باختیار حکمای بلریک بین گجر زنفد - اعفی آن مقدهار پاس^(۴) که آن روز ست بعد اتمام پاس آن قدر طلس روزینه در هم نوازند - معلوم شود که درین ماه آفتاب در فلان برج است - و سایه اصلی درین ماه در فلان برج است - چندین قدم است - درین فاصله پنجم شروع کردن حاجت نیست - منفعت پنجم آنست که چون روزه داران ماه مبارک رمضان عمت برکاته روزه بدارند و بوقت نماز شام بحکمت حضرت علام هوا تاریک شود و اهل صوم گمان برین برند مگر آفتاب غروب کرده و وقت نماز شام در آمده بدین گمان صائمان روزه افطار کنند - بعده هوا صاف شود - و غبار از آسمان برود - آفتاب نمودار کند آن طائفه روزه ماه مبارک رمضان شکسته باشند - میان علمای شریعت و مشائخ طریقت در باب این طائفه اختلاف افتاد - هر یکی

(۲) کج - کنج • (۳) ن - این • (۴) ن - طام •

درین مسئله بالتواضع اجتهاد آگاهی داد - آن مسکینان روزه افطار
کنندگی درین گفتگو افتادند - چون حضرت فیروزشاه وضع طاس گهزیاله
کرد بمجرد آنکه بوقت غروب آواز طاس گهزیاله بگوش روزه دارانی رسد
فی الحال روزه افطار کنند - و ازین جمله اختلاف علما بیرون آیند
زهی منافع عظیم - منفعت ششم آنست چون اصحاب سخن^(۲)
برای خوردن طعام سحر برخیزند و بعد از خوردن طعام سحر ایشان را
معلوم گردد که صبح دمیده است برین وجه در روزه ایشان شبه افتد
چون آواز طاس گهزیاله بگوش ایشان رسد از قیاس بقیه شعب معلوم
گردد - اگر شب باقی باشد طعام بخورند - و اگر صبح دمیده باشد
بغیر خوردن طعام سحر روزه بدارند - منفعت هفتم آنست اگر کسی
خواهد نماز عشا در ثلث شب بگذارد (و نماز خفتن بعد از ثلث
شب گزاردن مستحب است) چون آن شخصی برخیزد و گمان بزد
مگر از شب چیزی باقی نیست برای آدای نماز عشا در نرود
افتد - چون آواز طاس گهزیاله بشنود آن تردد از خاطر او برخیزد
این هفت منافع بود که این موزخ درین تواریخ بازنمود - و اگر تمام
منافع وضع طاس گهزیاله بنویسد مطول گردد - الغرض از آن شش
یادگار سلاطین پیشین یکن منفعت دنیای بود - از وضع طاس گهزیاله
هفت منفعت اخروی روی نمود - مع هذا چون سلطان فیروزشاه

(۲) سحر (۳) روزه ایشان بشبه افتد • (۴) آواز از

طاس گهزیاله •

از مهم تهته بازگشت در شهر دهلي آمد - در استمالت مملکت مشغول گشت - براي وضع طاس گهزياله در نشست - چند روز حضرت شاه فيروز و منجمان درگاه او را همدرين گذشت - چون آواز طاس در گوش خلأق افتاد هريك تنفي كه ازان انجمن براي تماشاي طاس گهزياله در شهر فيروزآباد آمده بودند هريكي ابواب حيرت كشاد - براي ديدن طاس گهزياله رخ نهاد - جمله عالم از وضع تا شريف جوان و پير كبير و صغير براي نظاره آمدند - و آن طاس گهزياله بالاي دربار^(۲) كوشك شهر فيروزآباد داشتند - خلأق براي نظاره ميرفتند - تا كار^(۳) منافع طاس گهزياله و عظمت او بجائ^(۴) رسيد و بمرتب^(۵) كشيد كه درميان سكههاي تاجداران و علامات جهانداران داخل آمد - و سكه چه باشد كه بغير پادشاه با جاه عالم پناه بر غيري اطلاق نتوان كرد - طاس گهزياله نيز دائم پيش دربار^(۶) دربار سلاطين نيكوكار نوازند - اين بود شرح طاس گهزياله - خواجه ميفرمايد *

* بيت *

بار مسيحا نكشد هر خري * محرم دولت نشود هر سري^(۷)

قسم چهارم باز آمدن سلطان فيروزشاه از سواري^(۸)
مهمهاي بزرگ و مشغول شدن
باستمالت مملكت هژده مقدمه

(۲) در باب * (۳) كاربار * (۴) علامات داران جهانداران *

(۵) كسي *

مقدمهٔ اول باز آمدن حضرت فیروزشاه^(۲)

از سواری مهمها

نقل است سلطان فیروزشاه برگزیدهٔ حضرت آله در شهر دهلی بود - در استمالت مملکت جهد بلیغ می نمود - مانا که رسولان از معبر رسیدند - ایشان را برای پایبوس درگاه شهنشاه بردند - رسولان مذکور بر طریقهٔ مستغنیان مشهور زبان کشادند - بدان سبب که قربت حسن کانکو^(۵) در معبر پادشاه بود - چون سلطان محمد شاه بن سلطان تغلق شاه انار الله برهانم ازین جهان بدان جهان پیوست و سلطان فیروزشاه در پادشاهی نشست فرمانهای شهنشاه در معبر رفت - خلق معبر متفق گشت - جمیع خلایق در دولت آباد رفت - قربت حسن کانکو را پیش کردند - و در معبر آوردند - و بر سر خویش بیادشاهی اختیار کردند - سر از اطاعت سلطان فیروز کشیدند - و قربت حسن کانکو (که در معبر بیادشاهی نشسته بود) جمله افعال قبیح بصریح پیش گرفته راویان محقق برین مورخ ضعیف شمس سراج عقیف گفته و گوهر اخبار بدین آثار سفته - چون آن قربت حسن کانکو در محل بارجا بار دادی در دست و پای خود پیرایهٔ عورات پوشیدی - در گلوئی و دست او همه پیرایهٔ عورات بودی - و او را با اماردان افعال قبیح

(۲) بازماندن • (۳) از برلی • (۴) مستغنیان • (۵) ن

قرب حسن کانکو •

بصریح شدی - الله تبارک و تعالیٰ جمیع مسلمان را از اقامت این
 فعل نگاهدارد - آمین آمین آمین - ^(۲) القصه چون قربت حسن کانکو
 در شهر معبر این چنینها آغاز کرد خلق معبر ازو بغایت و بی نهایت
 تنگ آمدند - و ازو و از افعال او بسقوه رسیدند - بکن مفسد که
 در حوالی معبر میباشد با جمعیت انبوه و پیلان با شبکه در معبر
 درآمد - و قربت حسن کانکو را زنده گرفته - بعد از گرفتن کشته شهر
 معبر خود گرفته - ^(۴) بتعام معبر که شهر مسلمانان بود خراب گردانیده
 بلکه عوارض مسلمانان بر دمت هندوان ^(۵) گرفتار شده - در شهر معبر بکن
 اقامت کرده * * بیت *

خدا ترس را بر رعیت گمار * که معمار ملک است پرهیزگار
 الغرض چون این آیندگان در خدمت سلطان فیروز صاحب فتح و بهروز
 آمدند چنین داستان باز نمودند - سلطان فیروزشاه بر ایشان گفت
 که در اول حال و آغاز مقال از ذات شما صفات طغیان ظاهر گشت
 چون خدایگان مغفور مرحوم سلطان محمد شاه بن سلطان تغلق شاه
 انار الله برهانهم از دار فنا بدار بقا رحلت فرموده فرمان طغرای ما
 بجانب شما صادر شده - شما اطاعت فرمان ما نکرده در دولت آباد
 رفته قربت حسن کانکو را آورده در معبر نشانده - چون ازو افعال تبیح

(۲) فی القصه • (۳) بکن مفسد • (۴) بتعام معبر که

مسلمانان بودند خراب گردانیده • (۵) خراب شده و گرفتار گردیده •

(۶) کفر اقامت شده •

مریم در وجود آمده قهر حضرت الله نیارک و تعالی جل جلاله و عم نواله
بر شما نازل شده اهل کفر استیلا یافته هر همه را زیر و زبر گردانیده
این زمان شما مضطر شده و بینوا گشته اینجانب آمده - پیش از آن
این قدر اندیشه نکرده - درین وقت لشکر ما از غایت بسیاری مهمها
و سواریهایی متواتر ماندگی آورده است - چندگاه بکرم آله لشکر ما
در شهر قرار گیرد ماندگی فرود آید - انشاء الله تعالی اگر حیات
باقی ست و عنایت الله دمام ساقی^(۲) ست باردیگر آن طرف
رخ آورده شود - سبحان الله تعالی زهی شاه فیروز پادشاه صاحب
کیاست و فراست بود - چون دید که لشکر بغایت در مانده شده و
چند مهم متواتر کرده اگر سمست معبر سواری شود تا چه نوع افتد *

* بیت *

* شهر و سپه را چون شوی نیک خواه *

* نیک تو خواهد هم - شهر و سپه *

معهدا سلطان فیروز شاه مستثنی (سوال) معبر را بازگردانید - و گلدسته
معذرت بدست شان داد - و خود بدولت و سعادت دنبال استمالت
مملکت در اموری سلطنت مشغول گشت - بعد چندگاه حضرت
فیروز شاه با دستور هواخواه در محل خلوت انوار آثار مملکت و اسرار
سلطنت در میان آورد - و این لفظ از زبان برآورده^(۳) - و راز دل از بسیاری
ن فکر مشکلی پیش او کشاد که ما را اتفاقی سولای سوی دولت آباد

(۲) ن) باقی * (۳) ن) برآورده بر راز آه *

در دل میگذرد - از سبب ضعف خلق اندیشه کرده میشود - و
 پادشاهان برای گرفتن ممالک و در ضبط آوردن اقالیم بغایت
 حریص باشند - جوهر و گوهر کوشش بحد تراشند - آن زمانه
 زمانه پیشین بود - درین دورها از تاثیر گردش طوهای زمانه
 دیگر پدید آمد - كما قال النبی علیه الصلوٰة و السلام کل يوم ابتز^(۲)
 یعنی هرروز از روز دیگر در اشغال کوتاه است - درین محل دستور
 باز نمود که حاصل از مملکت دو چیز است - یک چیز آنست که
 پرورش رعیت و استمالت مملکت و غمخوارگی اسمعیان اهل سنت
 و بیغم گردانیدن ذمیان بد ملت و در آمان داشتنی امانیان سلطنت
 و دوم چیز آنست قلع کفار و قمع اشرار و گرفتن ممالک بکوشش
 بیشمار - بحمد الله که در عهد دولت شهریار و دور مکنت جهاندار
 پرورش رعیت و استمالت مملکت و محافظت مسلمانان اهل برکت
 در طور عظمت شاه اینچنین شده که هیچکس بتجسس بسی در آئین
 ناجداران پیشین و قوانین شهریاران دور بین اینچنین نشان نداده
 و قلع کفار از اقبال جهاندار بتوفیق عنایت حضرت غفار بسیار بسیار
 شده - و لشکر دارالملک دهلی چنان تازه و قوت گرفته است که
 سوار شدن شهریار حاجت نیست - چون در مقامی کفر روی بفساد
 آرد بنده از بندگان درگاه و معتمدی از معتمدان بارگاه نامزد شود^(۳)
 بیخ آن طائفه برکند - تا انتباه دیگران شود - اما برای گرفتن ملکیا

(۲) ن (بتر البتر کوتاه (۳ ن) گردد *

و دست آوردن اقالیم در جوار مملکت دهلی بیشتر بی اقالیم اهل اسلام است - و تیغ زدن با اهل اسلام یک فائده حاصل آید - و ده زیان روی نماید - آن ده زیان اینست - یکی آنکه هر قدمی که مردم جانب قلعه مسلمانان میزنند و برای رنجاندن ایشان میکوشد آن تمام عقاب بر حکم فرمان حضرت وهاب در نامه اعمال این کس می نویسند - دوم آنست اموال بیت المال برای آن جمع میکنند تا قوت در اسلام زیادت گردد - نه آنکه بیت المال خرج کنند - و برای قلع مسلمانان روند - سوم آنست چندین هزار مسلمانان نیکوکار بی موجب در محنت و مشقت می افتند - چهارم آنست عمر عزیز و حیات لطیف در باطل میگذرد - و در دمی و قدمی گناه می نویسند - پنجم آنست اگر آن مقام در دست آید و گوهر فتح روی نماید چندین هزار عورات مستورات و مخدرات مسلمانان فحیحت میگردند - ششم آنست اموال باطل و نامشروع در بیت المال جمع میشود - هفتم آنکه سلاطین دیگر را مقاومت کردن با اهل اسلام دستور میشود - هشتم آنکه چنین افعال میان شهریاران خوش خصل پسندیده نبود - نهم آنکه برای مالایعنی چندین هزار در هزار خصمان حاصل میشوند - فردای قیامت آما و صدقنا جواب هر یک داندنی ست - دهم آنکه در محشر قیامت از روی حضرت سید الانبیا پیغامبر با صفا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم شرمندگی آرد - کما قال رسول الله صلی الله علیه و آله

و سلم اندام المؤمنون اخوة - درین محل دستور مذکور مکرر کرده
 که بنده درگاه و کمینۀ این بارگاه این ده وجه بر سبیل ایجاز و اختصار
 باز نموده - اگر از گناه مضرت اهل اسلام گفته آید مدتی باید که
 آخر شود - و آن یک فائده چیدست آنست که میان جهان و
 جهانیان و عالم و عالمیان آوازه برآید که فلان پادشاه فلان اهل اسلام را
 بقر و غلبه دست آورده - و مشتی مسلمانان را که دران مملکت
 بودند زیر و زبر گردانیده - در اقامت این فعل عندالله هیچ نفعی نیست
 و مضرت بسیار و گناه بیشمار و خصمان بی کفار - و اهل کیاست
 عقل و درایت فضل از جهت خود نمائی میان خلق عندالله
 گناه بیشمار اختیار نکرده - چون خانجهان چنین داستان بر قانون
 راستان بیرون داد و آثار اسرار پیش حضرت شهریار صریح کشاد^(۲)
 حضرت فیروزشاه را کلمات دستور موافق افتاد - بغایت پشیمان و
 پریشان گشت - و چشمها پر آب کرد - و فرمود که درین کلمات همه^(۳)
 رموزات فوائد درجهانی و قواعد اساس سلطانی است - بعد ازین^(۴)
 جزم کرده شد که بعنایت علام بر اهل اسلام لشکر کشی نکنم - حاضران
 درگاه و ناظران بارگاه که پیش آن درگاه^(۵) بودند سر بر زمین آوردند
 دعا کردند - درین محل سلطان فیروزشاه گفت آنکه^(۶) مسلمان خواهد بود
 چگونه او را غم ایمان خود در دل نخواهد گذشت - و دنیا چیزے

(۲) سپردن داد • (۳) هم • (۴) ازان • (۵) آن ماه •

(۶) آنچه مسلمانان خواهند بود که او را غم آید •

نیست - اگر با ایمان رفته شد زه کار و خهی بازار و احسن کردار
 دران روز سلطان فیروز خانجهان را برانپي علم کتف کسوت خاص
 که پوشیده بود پوشانید - زه پادشاه^(۲) نادره دوران و خهی وزیر^(۳)
 اعجوبه جهان - المقصود آنکه حضرت شهنشاہ بر گزیده حضرت آله^(۴)
 بدین سبب مدت چهل سال کامل در مملکت شامل ملک راند
 و از زیان و مضرت اهل اسلام احتراز کرد - چنانچه خواجه نظامی
 نوشته * ابیات *

سکن در بندبیر دانا وزیر * بکم روزگاری شد آفاق گیر
 شه ما که بد خواه را کرد خرد * برای وزیر از جهان گوی برد

مقدمه دوم اهتمام سلطان فیروزشاه برای

جمع کردن بندگان

نقل است چون شاه فیروز را بتقدیر آله برای جمع کردن بندگان
 هواخواه اهتمام بسیار و کوشش بیشمار در دل افتاد تا کار این بار و
 آثار این گفتار بجائے کشید و بمرتبہ رسید که بر جمله مقطعان اقطاعات
 و کل عهده داران احسن صفات تاکید بر تاکید شده هر محلی که
 نهب کنند باید که بندگان بچینند^(۵) - آنچه لائق درگاه و شایسته
 بارگاه پادشاه باشند بحضرت ما برسانند - آری عجب کاری و

(۲) ن پادشاهی * (۳) ن زهی * (۴) ن حضرت ودود * (۵) ن

بچینند *

هو العجب اسرارے - چون در کاری و نفاذ کرداری پادشاهی اهتمام فرمایند و کوشش نمایند معلوم است که چه شود - جمله مقطعان چون در حضرت خسرو جهان میآمدند هر یکی بر اندازه دستگاه خویش از آثار رغبت^(۲) شهریار بندگان چیده و خوبصورت و اصیل را جامهای پاکیزه پوشانیده روباکها کشیده بر سر ایشانی کلاه و موزهایی لعل در پای و دستارچه کشیده در کمر بسته خدمتی پیش تخت میگذرانیدند - و رسمی بود سلطان فیروز را هر سال چون مقطعان از اقطاع برای پایبوس حضرت شهنشاه شش جهات میآمدند خدمتها از هر جنس بر اندازه دستگاه خود میآوردند^(۳) - چنانچه از جنس اسبان تازی دریائی و ترکیان بیش بهائی و پیلان نامتناهی و جامهای بانواع اجناس قیمتی و آوانی زر و نقره بے قیاس و اسلحه^(۴) و شتران و استران و جز آن هر یکی بر اندازه اقطاع خویش از هر جنس بعضی صدگان و بعضی پنجاهگان و بعضی و بیستگان و بعضی یازدهگان میآوردند و میگذرانیدند - و بندگان نیز میآوردند و فرمان حضرت شهریار و طغرای مکنت جهاندار برین جمله بود - آن مقدار خدمتی که مقطعان اقطاع بیارند آن را قیست کنند بدل محصول اقطاع مجرا دهند - بلکه قاعده خدمتی بے قیاس رفع سلطان فیروزشاه بود - در عهد سلاطین ماضیه این رسم نبود - هر مقطع

(۲) رعب • (۳) میافزودند • (۴) و شکره و اسلحه • (۵)

حضرت شهنشاه شهریار •

که از اقطاع آمدے آنچه میسر شدے پیش حضرت سلاطین ماضیه گذرانیدے - و آن خدمتی در محصول وضع نشدی - چون دور حضرت فیروزشاه رسید فرمان فرمود - که مقطعان را خرج و اخراجات بسیارست ایشان را خدمتی معاف دارند - و مزاحمت ندهند سلطان فیروزشاه بالهام آله فرمود - هر مقطعی که از اقطاع بیاید و هر جنسی که دران اقطاع دست میدهد بسیار بسیار در حضرت بیورد - و بهای آن از محصول مجرا ستاند - تا هر دو طرف عزت حاصل آید - هم مقطع را حرمت باشد - و هم آن خدمتی در خور پادشاه میان خلایق پیش تخت بگذرد - تا چهل سال کمال این قاعده مستقیم ماند - الحاصل از تاثیر جهد آن شهریار هر مقطعی که بندگان بسیار خدمتی میگذرانید بران مقطع مراحم فراوان و عواطف بی پایان مبذول میفرمودند - و هر مقطعی که بندگان اندک گذرانیدے در باب از مرحمت بر موازنه آن شدی - چون مقطعان اقطاع را بالیقین محقق گشت ^(۲) (که قصد حضرت شاه برای جمع کردن بندگان هواخواه بسیارست) جمله مقطعان اقطاع را از همه کارها و کل کردارها این کار اهم پیش آمد - این کار را بر همه کارها مقدم داشتند در چند سال از تاثیر جهد خسرو خوش خصال بندگان پسندیده ^(۴) انعال چندان جمع شدند که در تحریر قلم و تقریر زبان در نگنجد چون حضرت شاه را معاینه شد که بندگان بسیار جمع شدند بعضی را

(۲) گشته • (۳) هم از کارها • (۴) سر - که •

در شهر ملتان و بعضی را در شهر مشهور دیبالپور و بعضی را در شهر
 حصار فیروزه و بعضی را در سامانه و بعضی را در گجرات و همچنین در
 هراقطاعی برای سکونت فرستاد - و هم در آن اقطاع استقامت
 ایشان هر یکی کرده - برای پروردن ایشان دست احسان برآورده
 و بعضی بندگان را هم در اقطاع مذکور میان حشم نان پرداخت
 تعیین کرده - و دیهها در وجه داده - و دیگر بندگان که در شهر بودند
 هر یکی را مشاھرۀ کامل تعیین کرده - بعضی را صد تنگه و بعضی را پنجاه
 تنگه و بعضی را چهل و بعضی را سی و بعضی بیست و پنج تنگه کمینه
 را بیست تنگه - و از ده تنگه کسی را کمتر نبود - و در ماهی یا
 شش گان ماهی یا چهار گان ماهی یا سه گان ماهی نقد بی قصور
 و نقصان از خزانه موفوره مییافتند - بعضی در کلام الله و حفظ و بعضی
 در علوم دینی و بعضی در قسم تحریر مشغول شدند - و بعضی در
 خانه کعبه بر حکم فرمان رفتند - و بعضی را تسلیم طوائف کردند
 ایشان حرفت صنعت آموختند - موازنه^(۲) دوازده هزار نفر بندگان
 کاسب هر جنس شدند - و چهل هزار بنده هر روز در نوبت سواری
 و خانه حاضر میبودند - جمله یک لک و هشتاد هزار بنده آن
 شهریار در شهر و اقطاع جمع شدند - حضرت شاه فیروز برای ایشان
 بسیار چیز میخواست - و برای آسودگی و سیرجی ایشان کوشش
 مینمود - چنانچه بیخ استقامت و دستگاه ایشان در قعر زمین رسید

شهریار این کار بر خود طریقه واجب است - تا کار این بار بجائے رسید و کردار این اسرار بمرتبه کشید^(۳) که عرضه بندگان علاحدہ مجموعه دار علیحدہ خزانه وجه بندگان علیحدہ دیوان بندگان علاحدہ چاروش غوری و نائب چاروش غوری دیوان علیحدہ - اعنای اصحاب دیوان بندگان از اصحاب دیوان عالی وزارت بکلی علیحدہ بود - چون سلطان فیروزشاه بعنایت حضرت آله و حمایت الله جانبی سواری^(۴) کردی بندگان تیرانداز علیحدہ جنگ بسته پیش شده میرفتند و بندگان تیغدار هزار^(۵) هزار علیحدہ و بندگان آورد علیحدہ و طائفه بندگان ماهلے بر پشت نرگو میش سوار علیحدہ و بعضی بندگان هزاره اسپان تازی و ترکی سوار با خیل و تبار هزار اندر هزار عقب پادشاه شده میرفتند - اینچنین بندگان بی عدد جمع شدند - تا کار بحدی رسید که در جمیع کارخانهای خاص (چنانچه آبدار و شرابدار و جامدار و مطبخی و عطردار و طشت دار و چتردار و شمعدار و پرده دار و جانداز و سلاحدار و شکره دار و یوزبان و سیه گوش دار و پیلان و ستوربندان و خاصدار و دارودار و سنگتراش و سقا و جز آن و برای خدمت محل درون و محل برون و علمخانه و در نوبت پلس و ترغاک و چوکی در سفر و حضر و بندگان قرآن خول در کتابخانه و علمخانه و گه پال خانه و محرران در

(۳۶) کشید * (۳۷) رسید * (۴۰) جائے * (۵۰) هزار در هزار *

(۶۰) و برای خدمت محل درون و محل دوم و محل سیوم و علمخانه *

دواریں و بعضے بندگان در دیوان عرض و دیوان وزارت میان نفیا و بعضے
 بندگان مقطعان و پرگنه داران و شکنگان محلها و جز آن (تعیین شدند
 چنانچه هیچ مقامی از بندگان سلطان فیروزشاه خالی نبود - و هیچ
 شهریاری تاجداري در مملکت دهلي این مقدار بندگان جمع نکرده
 مگر بفرمان خدای تبارک و تعالی سلطان فیروز توفیق یافته - و سلطان
 علاءالدین مرحوم موازنه پنجاه هزار بنده جمع کرده بود - و مشیر^(۲)
 و بشیرش ایشان بودند - بعد دور علانی بحکمت کبریائی هیچ
 پادشاه با جاه صاحب دستگاه در مرکز دارالملک دهلی برای
 جمع کردن بندگان غلو نکرده - مگر سلطان فیروز کرده - سبحان الله
 چون در ازل^(۳) حضرت ذوالجلال و کریم متعال قلم برین رانده (که
 در شهر دارالملک دهلي بحکمت ازلي چند سال بعد از نقل
 فیروزشاه تقاتل و تفانی میان زمره مسلمانی پدید آید - و آن فطرتها
 بواسطه بندگان مذکور بخلائق جهان رخ نماید) حضرت الله تبارک
 و تعالی بقدرت اعلی سلطان فیروزشاه را برین آورد - تا در مدت
 چهل سال کمال بندگان را جمع گردانید - چون احکام الله تبارک و^(۴)
 تعالی بنفاز رسیدنیست سلطان فیروزشاه بتقدیر حضرت آله این کار را
 یکی از فرائض پیش گرفت - و برای جمع کردن بندگان بدل و جان^(۵)
 در نشست - تا این کار این بار بدین پایه رسید و بدین مقام انجامید

• (۲ ن) مبشر • (۳ ن) تعلق • (۴ ن) ازل آزال • (۵ ن) کوده •

• (۶ ن) چنین • (۷ ن) فرائضات •

چون بندگان مقطعان پیش میگذرانیدند بعضی بندگان بر حکم فرمان سلطان تسلیم بعضی امرا و ملوک میشدند - تا ایشان را ادب خدمت آموزند - امرا و ملوک آن بندگان را بر طریق فرزندان میپروردند و طعام و جامه و سر جامه شستن^(۲) و هنر آموختن و مقام خوردن و خفتن و غمخوارگی ایشان بواجبی نگاه میداشتند - و هرسالی ایشان را پیش تخت میگذرانیدند - و ادب^(۳) و خدمت و هنرهای ایشان پیش تخت عرضه میداشتند - سلطان فیروزشاه در باب آن امرا و ملوک چندان مرحمت میفرمودند که در تحریر نیاید - حاصل ازین سطور آنست که اینچنین اهتمام بکوشش شهنشاه عظام را درین کار افتاد - آخر الامر کار بندگان مذکور بجائے کشید که بعد از سلطان فیروزشاه سرهای جگرگوشگان او را بی دریغ بریدند - و پیش دربار آویختند - کما قال الله تبارک و تعالی و عسی ان تحبوا شیئا و هو شر لکم - انشاء الله تعالی در مقدمه ذکر سلطان محمد فیروز^(۴) ذکر ایشان نوشته آید *

* بیت *

* حکم که خدا کرد حقیقت شد نیست *

* از حکم خدا کیست که گردن نابد *

مقدمه سیوم آمدن جامه خلیفه خلد الله ملکه
نقل است چنانچه از حضرت خلیفه خلد الله ملکه جامه^(۵)

(۲) نشستن * (۳) آداب خدمت * (۴) ابن فیروز شاه * (۵) ن

نقل است جامه که برای محمد شاه بن تغلق شاه آمد آه *

برای سلطان محمد شاه بن تغلق شاه می آمد همچنان برای سلطان فیروزشاه نیز حضرت خلیفه جامه فرستاد - و برای سلطان محمد بن تغلق شاه جامه بالتماس او آمده بود - چنانچه بیان آن ابن مورخ ضعیف شمس سراج هفیف در ذکر سلطان محمد بن تغلق شاه مشرح نبشته است - و برای سلطان فیروزشاه بکرم آله حضرت خلیفه^(۲) با جاه بغیر التماس فرستاد - بلکه حضرت خلیفه چند نشانه مراتب خویش نیز برابر داده - و هر بار که جامه خلافت از حضرت خلیفه برای سلطان فیروزشاه آمدی سه دست جامه آمدی - یکی برای سلطان فیروز دوم برای شاهزاده فتح خان سیوم برای خانجهان - المقصود چون جامه از حضرت دارالخلافت می آمد سلطان فیروزشاه استقبال مینمود - از شهر بیرون می آمد - و خلعت خدمت حضرت خلیفه را بتعظیم و تکریم تمام بر هر دو دست میگرفت - و بر سر و چشم خود میداشت - بعده بادب تمام در ملاهی عام بحضور خواص^(۴) و عوام بشرف خلعت خلیفه زمان ابن عمر بن رحمان و امام وارث ملک امامان ابوالفتح ابی بکر بن ابی الربیع سلیمان خلد الله ملکه و خلافته و علی العالمین فضله و رافته مشرف گشت - و منشور فرمان طغرای همایون اعلی اعلاه الله شرقا و غربا و جنوبا و شمالا دائما قائما رافعا عالیا (که برای جمیع امور امامت^(۶)

(۲) با جاه و نعم التماس فرستاد • (۳) از برای • (۴) ن

خاص و عام • (۵) امان • (۶) امامت و خلافت و نیابت

و سلطنت •

خلافت و نیابت سلطنت من کل الوجوه باذن مطلق از حضرت دارالخلافت صادر شده بود و بخطاب سید السلاطین مخاطب گردانیده بودند) آرنده گل بدست سلطان فیروزشاه طاب الله ثراه دادند - سلطان آن منشور همایون را بسرعت تمام پیشتر شده بهر دو دست با لادب تمام و اعزاز و اکرام سنده بوسیدند بر چشم راحت و چشم چپ داشته تا دیر بر تارک سر نهاده - و بشرف مطالعه آن مشرف شده - بعده بصوی دارالخلافت سر بر زمین آورده - و حجاب بارگاه بانگ برآورده بشرف سعادت ملاقات و مصافحه و کفار گوشتی آرنده گل باهتمام تمام با هر یکی مشغول شده - و بهر هر یکی پرسش فوادان کرده - بعده شاهزاده فتح خان را جامه خلیفه پوشانیده - و خانجهان را جامه خلیفه پوشانیده - بعده آرنده گل جامه و فرمان منشور را برای هر یکی بر اندازد هر یکی جامها بدست خود میپوشانیده - و جمیع خاتان درگاه و امرا و ملوک بارگاه را جامه ها از جامدار خانه خاص میپوشانید - دران روز بحضرت شاه فیروز جشنی عام بحضور خلایق تمام میشد - سلطان فیروزشاه جامه خلیفه را بدین تعظیم پوشیدنی و آن جامه را برای تبرک و برکت در جامدار خانه خاص میدادند و آن نشانهای مراتب دولت را در علمخانه خاص گرد می آوردند آری عجب اسرار - چون سلطان فیروزشاه بعنایت آله بدین حد نظر از خود بینی و خود سنائی برداشته نظر بر کرم حق

داشته بود (یعنی من چه مرتبه آن دارم که جامه از حضرت خلیفه التماس کنم و این خصال انبیا و افعال اولیا است) حضرت الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی در دل خلیفه الهام کرد تا بغیر واسطه التماس سلطان فیروزشاه از درگاه حضرت خلافت جامه رسید - سبحان الله آن زمان که پیغامبر ما محمد مصطفی با صفا صلی الله علیه و آله و سلم عمر مبارک ایشان بحد چهل سالگی رسید بعد از چهل سال کمال مدت شش ماه بر پیغامبر صلی الله علیه و سلم حضرت الله تبارک و تعالی بکرم عمیم و احسان قدیم در خواب وحی می نمود - و هر بار ملک رویا ابواب بشارت با اشارت میکشود - درین محل پیغامبر فرمود - اگرچه شش ماه بخواب میدیدم و این اشارت با بشارت در خواب می شنیدم که تو پیغامبری با آن هم خود را درین مرتبه نمیدانستم - هم ازینجاست و درین مسئله اقاریل علماء است که خواب چهل و ششم جزو ست از اجزاء^(۲) نبوت - زیراچه پیغامبر را بعد از چهل سال کمال شش ماه وحی در خواب بود - برین وجوه^(۳) چهل و شش جزو باشد - مع هذا بعده بعد از شش ماه وحی در بیداری آمد - که آن قصص در تفاسیر مسطور است - و در همه کتابها مذکور - چون حضرت مصطفی محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم اینچنین نظر از خود بینی برگرفته

(۲ ن) از پیغامبری * (۳ ن) برین وجوه چهل و ششمی چهل و شش جزو باشد •

بود حضرت الله تبارک و تعالی ابواب کرم کشود - و مصطفی
 صلی الله علیه و آله و سلم را ختم انبیای درگاه خود گردانید - چون
 سلطان فیروزشاه را حضرت آله بهمه چیز آراسته بود این خصال
 انبیا و افعال اولیا در ذات با برکات احسن صفات او عطا فرمود - از
 غایت بزرگی نظر از خود بینی برگرفت - و بدرگاه با جاه اعلی
 بارگاه دارالخلافه گستاخی التماس جامه نکرد - و خود را چیزی
 ندانست - الله تبارک و تعالی او را جامه از غیب رسانید - و ختم
 سلاطین گردانید *

* بیت *

* من کیم تا همه عالم بفهم پای طلب *

* زانکه در کویتو سرهای سران پامالند *

مقدمه چهارم نشستن سلطان فیروز در محل بارجا

نقل است که سلطان فیروزشاه را محلهای نشستن در بارجا سه
 محل بود - یک محل را محل صحن گلین گفتندی - و آن محل را
 محل داکه نیز میگفتندی یعنی محل انگور - و محل دوم را محل
 چوپین گویند - و محل سیوم را محل بارعام گویند - و آن
 محل را صحن میانگی هم گویند - ^(۴) آری عجب اسرار در روش
 جهانداري و آئین شهریاری ست - محل بارجا صحن گلین محل

(۲) من کیم در همه عالم تا نهم پای طلب * (۳) که آن محل را

محل دکه آه * (۴) همه *

جميع خانان درگاه و ملوک بلرگاه و امرا و معارف با جلا و بعضي
 اهل قلم با کلاه - هريکي بموجب تبليغ در محل صحن گلين براي سلام
 ميروفتند - و محل چوپنه چوپين محل اخص خواصان ست - و محل^(۴)
 سيوم يعني محل صحن ميانگي محل بار عموم خلایق ست - و بيان
 بارجاي محل صحن گلين اين مورخ طالب دين در مقدمه بازديده
 و بيان بارجاي محل صحن ميانگي در مقدمه شرح جشنهلي اعياد
 و شب بوات و روز نوروز و ايام ميزباني و ملاقات رسولان و جز آن
 کتابت کرده شده - المقصود چون سلطان فيروزشاه طالب دين سکونت
 شهر دهلي گذاشته بود در شهر فيروزآباد ميماند - چون خواستي که
 در محل بارجا بنشيند بعد از دوسه روز چون از طاعات و عبادات فارغ
 ميشد و قرآن ميخواند (سبحان الله زه مشغولي که فيروزشاه داشت
 چند سوره از کلام الله هر روز خواندي - و در روز جمعه سوره کهف
 و در شب جمعه سوره طه بے ناغه خواندي - و هر روز نماز پنجگانه^(۴)
 با جمعيت و جماعت گزاردي - و چند سيپاره از کلام الله هر روز وظيفه
 داشت - چون سلطان فيروزشاه قرآن خواندي و با آيات قرآن قران
 شدي در عين خواندن هر جا که اسم الله اعظم ديني از غايت شوق
 و نهايت فرق بدست بوسيدي - و بر چشمها ماليدي - اين فعل
 بر خويش بر طريق واجبات لازم گرفته بود * * رباعي *

(۲ ن) ميروفتندي . (۳ ن) و محل سيوم آنست يعني * (۴ ن)

و پنج وقت نماز هر روز با جمعيت آه *

من قام فرا بر کف خود بنگارم * پس دیده بران نام نهم خون بارم
 از بسکه دو دیده در خیالت دارم * در هرچه نگه کنم توئی پندارم (۱)
 الحاصل بحکم فرمان شهنشاه کامل بعد فراغ طاعات و عبادات تخت
 دولت آراسته میکردند - اول حضرت شاه فیروز خود آمدی - و بر تخت
 سلطنت و اورنگ مملکت نشست - بعده سراپرده داران خاص و
 عهده داران سراپرده میرفتند - و خدمت میکردند - پیشتر میشدند و
 می پرسیدند - که برای گذاشتن سلام چه فرمان میشود - فرمان میشد
 خلق را در محل سلام بگذارند - سراپرده داران خاص اول حجاب را^(۲)
 می گذاشتند - چون حجاب خدمت کردند بعده بندگان تیغدار^(۳)
 چند نفر معدود با سپرهای زرین و سیمین رها میشدند - بعده دیوان
 رسالت رها شدی - و اصحاب دیوان قضا برابر دیوان رسالت می رفتند
 بعد از ایشان دیوان عالی وزارت دام عالیاً رها شدی - و همیشه محل
 دیوان وزارت طرف راستی تخت است - بعد از دیوان وزارت دیوان
 عرضه رها شدی - و کوتوالان برابر ایشان می رفتند - و محل دیوان عرض
 طرف بازاری چپ تخت است - جمله شاهزادگان و خواصان عقب
 تخت سلطان فیروزشاه ایستاده شدند - و البته بعضی امرا و ملوک
 و صاحبان اقطاع و کارکنان معاملات ایشان نیز بر طرف چپا بودند
 هر یکی بر نسبت خود ایستاده شدی - هیچکس را از زمره معارف^(۴)

(۲ ن) فی الحاصل • (۳ ن) طاعت و عبادت • (۴ ن) پرده دیوان •

(۵ ن) حجاب اهل مناب • (۶ ن) بیمقدار • (۷ ن) معارف •

دران ایام بغیر کلاه^(۲) یزک^(۲) رها نمیکردندی - مگر همان چند نفر تیغدار و
 اشخاص که از پیش تخت جامه زردوزی و بند سپید و کمر زر و کلاه
 باریکی و خلعت دیگر یافته بودند - چون آن اشخاص در دولنسرائی
 خاص شاه می آمدند هر روز آن کسوت پوشیده حاضر میشدند
 سبحان الله چه طور بود دور^(۳) سلطان فیروزشاه که جمیع خاندان و ملوک
 و امرا و معارف و اهل قلم همه کسوت نرمینه داشتند - و بهوس تمام
 در بر میکردند - دران ایام قبای جامه پوشیدن میان بزرگان عیب بود
 هر یکی از جامه عار کردی - القصه بالای در یا نشیب هیچ کس با
 وصلت بسے بغیر موزه و موی بند رها نمی شدی - گاه گاه بودی که در
 وقت بارجا شهنشاه مستثنی بتماشای پرانیدن شکر مشغول شدی
 و گاه گاه بگردانیدن اسبان - اما آن طائفه که متصل تخت شاهی
 و نزدیک اورنگ شهنشاهی می نشستند (چنانچه خانجهان وزیر
 ممالک^(۴) متصل تخت راستا می نشست - و امیر معظم امیر احمد اقبال
 بالاتر از خانجهان و یک زانو پستر از خانجهان می نشست - و این
 مرتبه در قسم ملکی و آئین جهانداري نه بالاتر خانجهان گویند
 نه فرود تر - مع هذا ملک نظام الملک امیر حسین امیر میران که
 نائب وزیر ممالک بود فرود خانجهان می نشست) متصل تخت
 همین سه نفر پای تخت می نشستند - و طرف بازوی راستا عقب

(۲) تبری • (۳) بسور سلطان فیروزشاه • (۴) مملکت •

(۵) خانجهان وزیر مملکت •

خانجهان بماصله مقداري يك جامه‌خانه دو تو کرده فراز مي‌کردند
 در صدر آن جامه‌خانه قاضي صدرجهان نشسته - و متصل او بانهبه
 مربع نشستي - و متصل او ^(۲) منگلي خان آغلي نشسته - و متصل
 نخت شاهي طرف چپا خالي بودي - و يك جامه‌خانه دو تو
 طرف بازي چپا بماصله مقداري فراز کردندي - در صدر آن
 جامه‌خانه بازي چپا ظفرخان بن ظفرخان نشسته - و متصل او
 احمدخان ^(۳) و انيرتهو صاحب دو چتر - و متصل او اعظم خان خراساني
 نشسته - و در عقب راي مدارديو ^(۴) و راي سبیر و راودت ادهرن بر
 زمين مي‌نشستند - دران ايام اين مورخ ضعيف شمس سراج عفيف
 بر اصحاب ديوان عالي وزارت بحکم فرمان حضرت جهاندار در محل
 سلام مي‌رفت - الغرض چون خانجهان آمدي برابر او تمام اصحاب
 ديوان وزارت بودي - هر همه ^(۵) با خانجهان هم در محل حجاب
 سلام مي‌کردند - جمله اصحاب طرف راستا در محل خود ايستاده
 ميشدند - پسران و برادران و برادرزادگان دستور مشهور که بودند
 بالاتر از اصحاب ديوان ايستاده ميشدند - بماصله ^(۷) دو آدمي فرق
 بودي - معهدا ^(۶) دستوران مستنفي پيش شدي - دوم کرت سر بر

(۲) منگلي خان اغل * (۳) احمدخان کاتبه ضابط * (۴)

بلارديو * (۵) برلي * (۶) هر همه با خانجهان بهم در

محل خود ايستاده ميشدند پسران و برادران آه * (۷) بماصله

دو آدمي *

زمین آوردی - حضرت سلطان بدست مبارک اشارت کردی یعنی
 بنشین - باز دستور کرت سیوم سر بر زمین نهادی - و در محل خود
 نشستی - و ملک الشرق نظام الملک نایب وزیر ممالک در آن حالت
 برابر وزیر بودی - و در عهد سلاطین ماضیه شهر دارالملک دهلی
 قائم بود که نایب وزیر پیش تخت محل نشستن نداشت - چون
 در عهد دولت سلطان فیروزشاه نیابت وزارت ملک نظام الملک یافت
 و او در محل مشورت ملکی در درگاه سلطان فیروزشاه آراسته بود
 و خواهر سلطان فیروزشاه نیز در نکاح او بود چون ملک نظام الملک
 مرتبه نیابت وزارت داشت و الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی
 او را بانواع آراستگی آراسته بود شهنشاه فرمود تا چنین نایب
 وزیر فرود وزیر بنشینند - الغرض باز آمده شود بر سر سخن - بمجرد
 آنکه خانجهان سلام کردی و در محل خود نشستی سلطان فیروزشاه
 جانب راستا مقابل خانجهان رخ آوردی - و با او بحکایت مشغول^(۴)
 شدی - تا آن زمان که خانجهان پیش سلطان فیروز بودی رخ
 و کلام سلطان جانب خانجهان بودی - بوجود وزیر حکایت با غیری
 نبودی - اگر سلطان خواسته کسی را در آن محل طلبد^(۵) بسوی
 خانجهان اشارت کردی - خانجهان آنکس را طلب کردی - و اگر
 سلطان بر کس مزاج گرم کردی هم رخ جانب خانجهان بودی - در

(۲ ن) حضرت سلطان چون سلاطین اهل کاه بدست مبارک • (۳ ن)

در شهر • (۴ ن) حکایات • (۵ ن) بطلبیدی

امور قلیل و کثیر سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله رخ جانب دستور هواخواه کردی - آری هوالعجب اسراری - آنچه ناچداران کامگار و شهریاران نامدار در قسم ملکی گرفته بودند سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله همان آئین بجا آوردی - چنانچه قابوس حکیم در قابوس نامه نبشت که سلاطین را واجب است چون وزیر پیش ایشان باشد رخ کلام بسوی فہری نکنند - اگر بوجود وزیر پادشاه بے نظیر رخ کلام سوی غیري کند دران روز ربع مملکت آن پادشاه روی بنقصانی و ویرانی آرد - بدان سبب کہ وزیر را با تمام مملکت محاسبه میباشد کرد - اگر چه پسر پادشاه است یا برادر - برین وجہ جمله اصحاب مملکت و ارباب سلطنت دشمن وزیر اند - اگر پادشاه بوجود وزیر هواخواه رخ کلام با غیرے کند اهل اختصاص و اصحاب اخص خواص را گمان افتد - مگر پادشاه در دستور هواخواه مزاج گردانید کہ رخ بسوی غیرے نمود - چون در دلہای ایشان اینچنین گمان افتد در دلہای ایشان عظمت وزیر نقصان شود - وزیر نیز دل زدہ گردد - و گمان برین برد مگر از ذات می صفات نا شایسته در وجود آمد کہ شہ رخ بفہری آرد - بدین سبب تقصیر در محاسبه افتد - چون در حساب کردن افعال اعمال اہمال افتد اموال بیت المال در خزائن نرسد - ہر آہنہ بنیاد مملکت و اساس سلطنت روی بخرابی آرد - قوام پادشاهی و نظام شہنشاهی از مال است - در دستور الوزراء نوشته است - بیچارہ وزیر

پرتدبیر بے نظیر مالی که هر عمالی از تاثیر قیل و قالے در قعر زمین
 فرود برده اند دستور مشهور^(۲) از آثار انوار معاملات سطور انگشت در
 چشمهای ایشان می اندازد و بیرون می آرد - وزیران شهریاران دانند
 که فرقه وزرا و زمره دستوران مستثنی چه طائفه اند * * بیت *

برای جهان دیدگان کار کن * که صید آزمودست گرگ کهن
 القصه چون سلطان فیروزشاه برگزیده الله تبارک و تعالی ناجدارے
 صاحب تجربه^(۳) بود میان بلغای ملکی از همه فائق می نمود - چون
 دستور پیش بودی رخ و کلام کام ناکام بغیری نیاردی - و اگر کسی را
 پیش تخت برای پایبوس می بردند سلطان فیروزشاه بالهام آله
 البته بیشتر از معارف مملکت از معرفت ابا و اجداد او را^(۴)
 شناخته - و اینچنین ادراک از آثار انوار طبعیت حافظه (که حضرت
 آله در ذات با برکات فیروزشاه عطا گردانیده) بود - و اگر نه از آدمی زاد
 ضعیف نهاده (کما قال الله تبارک و تعالی خلق الانسان ضعیفا)
 اینچنین ادراک اکبر چگونه میسر آید - که چندین هزار در هزار
 آدمی را (که برای پایبوس می آرند) از آبا و اجداد بشناسد - و
 با ایشان بتکلم هم بزبان ایشان دراید - و خلق نماید - و آن اشخاص^(۵)
 را بخوشی و خرمی بازگرداند - و ایشان دعا کنند * * بیت *

چوشاه جهان از جهان برترست * جهان کان گوهر شد او گوهرست

(۲) مشهور دستور * (۳) بودی * (۴) مفارقت - معرفت

(۵) متکلم *

فی الجمله انشاء الله تبارک و تعالی رموزی چند از قسم ملکی در آخرین این مقدمه شرح داده آید - سلطان فیروزشاه تا یکپاس روز در محل بارجا می نشست - بعده غیر محل میشد - خانان درگاه و ملوک بارگاه باز میگشتند - خانجهان بر آئین^(۲) قدیم وزیران در مسند وزارت می نشست - محاسبه اعمال عمال پیش میگرفت - هر یک اصحاب در وظائف خود مشغول میگشت - ایدون درین محل سوال وارد میشود - اگر کسی از جمله ملوک بمتابعت اهل سلوک سوال کند چون به نشسته که طرف راستی تخت خانجهان و امیر احمد اقبال و ملک نظام الملک نشسته - و طرف چپا متصل تخت هیچ کسی را با قربت بے مجال نبود که متصل تخت طرف چپا به نشیند - و چپای سلاطین هرگز خالی نباشد - این بر چه چیز حمل توان کرد جواب گفته آید - اندران ایام که این مورخ ریزه چین مورخان خوشخرام در محل سلام پیش تخت میرفت چپا متصل تخت خالی میدید این مورخ از خدمت والد خود پرسید - ایشان فرمودند - که طرف چپا همیشه محل سر لشکرست - چون سلطان فیروزشاه در آغاز جلوس خویش عهده سر لشکری بگلام خود بشیرا داد و او را عماد الملک خطاب کرد او را محل نشستن طرف چپا متصل تخت نبود - و در جلوس سلطان فیروزشاه اگرچه خانجهان وزیر بود طرف چپا متصل تخت نشسته - و طرف راستا متصل تخت خان اعظم ناتارخان

نشسته - چون بعد از چندگاه بتقدیر^(۲) الله ثلاث^(۳) خلی ازینجهان خرامید
 بعده خانجهان بحکم فرمان طرف راستا بمحل خود نشست - طرف
 چپا خالی ماند - بعده اندر این ایام خان اعظم ظفرخان از بنگاله
 بحضرت شاه آمد - چنانچه از حالت مخالفت آمدن او این مورخ در
 قسم دوم مشرح نبشته - المقصود^(۴) چون ظفرخان بحضرت سلطان آمد
 بعد از چندگاه حضرت شهنشاه ظفرخان را مسند داده - در آن وقت
 فرمان شد ظفرخان طرف چپا متصل تخت نشیند - چون ظفرخان
 بعد چندگاه بدان جهان پیوسته بجای^(۵) او پسر او دریاخان شغل
 یافته - و ظفرخان خطاب او شد - کیفیت نشستن این ظفرخان
 پیش تخت بودند - فرمان شد که در بازوی چپا در صدر متصل
 تخت چنانچه ظفرخان مرحوم^(۶) نشسته او نیز بنشیند - سبحان الله
 زه عظمت و مکنت تختگاه دارالملک دهلی - و همچنین اگر کسی^(۷)
 اعتراض کند که هر محل بارجای صحن گلشن مذکور سیدورکالے و
 مولانا جلال الدین رومی و شیخ الاسلام کجا می نشستند - جواب
 سیدورکالے فرود مدرجهان در بازوی راستا نشسته - و مولانا جلال الدین
 رومی متصل سیدورکالے نشسته - و شیخ وقف از وقتیکه برای
 ملاقات سلطان آمدی بعد یکپاس روز آمدی - و در آن وقت سلطان

(۲) بتقدیر الله تعالی • (۳) ثلاث (۴) ن • بجای او پسر او دریاخان را خطاب

ظفرخان شده فرمان رفت که بازوی چپا در صدر آه • (۵) ن • می نشست •

(۶) ن • و چون همچنین •

فیروز از تخت خاسته بود - و در محل چپچه بالایی نهالچه نشسته
 چون شیخ الاسلام آمدی سلطان برخاسته استقبال نمودی - و دست
 سویی پایهای شیخ الاسلام آوردی - و شیخ الاسلام سلطان فیروزشاه را در
 کفار گرفت - و دعا کردی - بعده هردو نفر یکجا متصل ^(۲) می نشستند
 ثالثاً را آنجا مدخل نبود - حکایات بیهنایات میان خویشت
 میکردند - و طعام و میوه و شربت و تذبول می خوردند - بعده
 شیخ الاسلام میخواست سلطان فیروزشاه چند گام شیخ الاسلام را رسانیدی
 و بزرگواران شیخ الاسلام کفار گرفت - و دعا کرد - و بازگشته
 اگر وقت شیخ الاسلام را با پادشاه غرضی بودی هرگز بحضور نگفتی
 مگر آنکه بر کاغذ نبشتی و در دستارچه خود پیچیدی همانجا
 گذاشتی - چون سلطان بعد رسانیدن شیخ الاسلام باز بالایی نهالچه
 آمدی آن دستارچه با کاغذ یافتی - طعام کاغذ خواندی - و جواب
 آن بر حسب مطلوب و مقصود خدمت شیخ الاسلام فرمان همان
 زمان پیش خود مرتب کناییدی - و بر دست ملکه داده - و
 فرمود ای فلان این کاغذ زود به خدمت شیخ الاسلام برسان - چنانچه
 شیخ الاسلام در خانه لرزیده باشند تو پیش ^(۳) از ایشان برس - آن
 ملک همچنان کردی - و در آنوقت در محل چپچه چنانچه قاضی
 بغدادی و ملک مبارک کبیر و امثال ایشان پس پشت سلطان
 ایستاده شدند *

مقدمه پنجم بیان فرحت و بهجت

ملوک آن روزگار^(۲)

نقل است در عهد دولت سلطان فیروزشاه نیکنام بتمام خانان عظام و ملوک اهل اکرام و معارف اهل احتشام و زمره محوران خوش کلام و فرقه ترکشیدان ثابت اقدام و جمله اشخاص خواص و عوام احرار^(۳) و غلام همه را خوشی و خرمی و بینمی بود - و جمیع خلایق را زمان زمان فرحت و بهجت روی مینمود - تاثیر آن عصر و آثار قدم سعادت سلطان فیروزشاه مبارک و میمون بود - چون سلطان^(۴) فیروز صاحب فتح و فیروز و نصرت و بهروز ستم سوار پی کرده ملوک آن زمان را چندان فرحت بودی گوئی در اقطاعی باسم فرماندهی میروند - زیراچه بکرم اله از اقبال آن شاه هر همه را استقامتهای بسیار بسیار و انعامات بیشمار اقطاعات و پرگنات و قصبات و قریات و باغات و جز آن در وجه هر یکی معین بود - و همگان را دران فرحت برکت بسیار و حاصلات بیشمار بود - کم کسی از معارف در سرای بودی که او فراشخانه نداشت - همه را فراشیند بر اندازد یسر بودی - و البته کنیزکان صاحب جمال بآهنکهای کمال برای رفع ملال و لطافت وصال و پسندیدگی خصال و دفع خیال هر یکی برابر خویش می بردند - و در هر منزلی بهر نزول فراغت فراوان

(۲) آن دور • (۳) امراء • (۴) چنانچه • (۵) رفع •

و وسعت بے پایان و غلهای ارزان - و هیچ خوف مظلم پادشاه و ذره ذره هراس حاضر و غائب نه - اگر در عهد دولت سلطان فیروزشاه چون آئین سلاطین اهل گاه اگر سبب مصلحتی حاضر و غائب شدی تا خلق از خانهای خویشی از تاثیر تشویش بیش بتعجیل ترین در رکاب سعادت پیوندد چند روز آوازه حاضر و غائب میشد - و هرگز بانها نرسید - البته در عهد فیروزشاه از برکت عقیده نیک آن پادشاه طائفه ترکشندان از سبب حاضر و غائب بے نان نشدند - المقصود در لشکر سلطان فیروزشاه برگزیده حضرت آله در هر واثقی و اوثاقی خوشی و خرمی بے اندازه بود - و بحمدی فراخی بود که در هر خیمه مطربان سرود میگفتند - و صاحبان دستگاه الوان نعمت خرج می کردند - خلایق را از غایت خوشی و خرمی بازگشتن از لشکر خوش نیامده - زیراچه در شهر در خانهای همگان آسودگی چنان بود که اصحاب لشکر را بهیچ وجه تعلق خانه در خطر ایشان نگزشتی - و در لشکر از آثار بسیاری دستگاه کثرت خوشی و خرمی تا کار لطافت و فراغت خلق بجائے کشید که چندین مسلمانان برای اندک مصلحت برابر رکاب رایات اعلی شده میگشتند - و از بسیاری فرحت و بهجت بازگشتن خوش نیامده - و طوائف اهل بازار از بسیاری دستگاه اسباب و اموال ساکنان شهر دهلی با

(۱ ن) سعادت • (۳ ن) غلهای ارزان و نعمتهای بے پایان • (۴ ن)

ظالم • (۵ ن) حضرت ودود • (۶ ن) تا بحمدی •

انفراج ظاهر و مسرت باطن برابر رکاب بیرون میآمدند - بلکه
 رسم ست قدیم و آئینی ست مستقیم میل طائفه اهل حرفت
 البته در لشکر پادشه کس روان شده که او را رئیس شهر اجازت
 فرمودی - برای^(۲) روان شدن در لشکر بعضی طوائف اهل بازار بر
 رئیس شهر منت میکردند - و خدمتی میدادند - زه طور نادر
 که دور حضرت سلطان فیروز شاه بود - چون شهنشاه شهریار برگزیده
 حضرت غفر^(۳) از سوارهای شکر مراجعت کرده و عنان سمند عزت
 سوی شهر گردانیده هریک از زمره خانان درگاه و ملوک بارگاه
 سمت خاتهای خویش با فرحت بیش بازگشته میآمدند - و از
 خانها هریک توشه بسیار و میوه^(۴) بیشمار روان میکردند - چون
 سلطان فیروز شاه بعنایت حضرت آله با فتح و فیروزی و نصرت و
 بهروزی کرانه لب آب چون مقابل کوشک نزول فرمودی چند روز
 پیش ازل بفرمایش خانجهان نام کوشک شهر معظم فیروزآباد
 سپید گری میکردند - و بانواع نقشا منقش میکردانیدند - خانجهان
 دستور مشهور استعداد فرلوان و اسباب خدمتی بے پایان فرمایش
 کرده - در هر چهار جانب شهر فرمایش بیرق شدی - پس هر پنجاء
 بیرق یک دهل و دوشهنا و یرغون بودی - موازنه دوازده هزار بیرق
 از هر چهار جانب شهر جمع شدی - و آن تمام خلق پیس^(۵) دربار درر بار

(۲) برای بزبر روان شدن لشکر * (۳) حضرت آله * (۴) ن

مویه * (۵) ن درگاه دربار *

شهریار نامدار کامگار عالم مدار نیک کردار خوش آنرا با شمار حاضر
 میگردانیدند - چون شهنشاه مکنت در کرانه لب آب چون نزول
 میفرمودند و این کلام باهتمام تمام چون خسروان اهل اکرام و سلاطین
 عظام از زبان مبارک خویش می کشاندند (تا از زمره خاندان درگاه
 و ملوک بارگاه و امرای باجاء و معارفان^(۲) با آگاه و امثال ایشان پیش
 رفتن ندهند - سبب آنکه تا یک جا در شهر درآمدہ شود) از
 غایت فرحت و نهایت بهجت آن شب خلایق را شب عید
 بودی - فی الحال چون خسرو خاور رخ بباختر نهادی و خروس
 مبع حی علی الصلوة در دادی خانجهان با تمام شهرداران و با کل^(۳)
 کارکنان و بیرقهای بے پایان گذارای لب آب چون رفتی - سلطان
 فیروزشاه را پایبوس کردی - بعده سلطان فیروزشاه باجاء بعنایت آله
 با خوشی و خرمی و انشراح و بیغمی بطالع سعد و میمون و بروز
 و اختر مبارک و همایون درون شهر فیروزآباد درآمدی - و خدمتی
 جمیع عهده داران شهر پیش تخت گذشتی - اول خدمتی خان اعظم
 همایون خانجهان پیش تخت میگذشتی - بعد ازان خدمتی
 ملک الشرق ملک نظام الملک نائب وزیر ممالک گذشتی - بعد ازان
 خدمتیات جمهر خوانین و امرا و علما و فقها و سادات و مشایخ و
 معارف و مشاهیر و جمیع سکنه اهل چهار جانب شهر و اطراف و
 اکناف بلاد و ممالک (که دران وقت در شهر دارالملک دهلی

(۲ ن) و معارف آن بارگاه * (۳ ن) شهرداران و با کل کارکنان و قارات *

بخدمت خان اعظم همایون خانجهان بسپهر از اسباب ممالک جلهر
 میبودند) جمهور خلایق بر اندازد دستگاه خویش خدمتیات پیش تخت
 اعلیٰ میگردانیدند - و گردان ترکشند و جهداران مستعرف (که در
 خدمت بودند هر یکی در سمتی با فراغ دل و جمع خاطر از مهم
 بارگشته در دیهلی خود بر خیلخانه خود که در دیهلی حکومت
 داشتند) ایشان در مقامات خویش بانسراج تمام و فلاح ایام میرفتند
 با نزدیکان و دوران خویش کیفیت حال نیک و بد هر چه بود
 باز می نمودند - سبحان الله تبارک و تعالی هر یک تنه در عهد دولت
 آن شهنشاه آسوده حال و فارغ البال و مفرح الاحوال بود - الغرض
 اینچنین فرحمت و رحمت خلایق شهر و بلاد دارالملک دهلی داشت
 و اینهمه آثار انوار رحمت رحمانی بود که بکرم الله و رحمت الله
 فراخی نعمت و آرزائی چیزها بود - و سبب قلوب نیک آن
 جهاندار بود - تا کار این کردار بجائ رسیده و بمرتب آرمیده که از
 بسیاری آسودگی خلق بشماره دخیوان مسکین را هم در خرد سالگی
 که خدائی میکردند - زه عهد با برکت و دور با عظمت و مکنیت
 که طور سلطان فیروزشاه بود که از برکت قدم مبارک ذره بے برکتی
 و ناخوشی دران عصر پدید نیامد - آری عجمه اشرازی - این کمالیت

(۲ ن) ممالیک * (۳ ن) و گرد آن می گشتند و جهداران مستعرف که

بزرگه * (۴ ن) خود * (۵ ن) سبحان الله اینچنین فرحمت * (۶ ن)

کار خیر *

برای آن دادند تا آخر الامر بعد از رفتن فیروزشاه بجوار رحمت اله
 شهر دهلی زیر و زیر گریه - و آن کسان که مانده اند^(۲) مدام و
 علی الدوام آن عهد را یاد کنند و بگویند - عهد دولت شاه فیروز
 چنان یادگار ماند که هرگز فراموش نشود *
 * رباعی *

* آن چه و قتم بود کن خوش عهد باها پلر بود *

* این متیاع درد را در کوی او بازار بود *

* پلرها بینم بخود و آن عهد^(۳)ها یاد آورم *

* کاین همان مرغیستم یا رب کاندران گلزار بود^(۴) *

مقدمه ششم در بیان فراخی سال

و ارزانی نعمت

نقل است در عهد دولت سلطان فیروزشاه بکرم حضرت اله
 ارزانی نعمت^(۵) و فراخی سال بکمال حال بود - و این ارزانی نه در بقعه
 شهر می نمود - بلکه در تمام بلاد ممالک ارزانی پدید آمده بود - مدت
 چهل سال کمالی در دور آن خسرو خوشخصال هیچ کس روی قحط
 ندید - اینچنین سالی فراخ شد که خلق دهلی عهد سلطان علاءالدین
 مرحوم فراموش کردند - زیراچه فراخی سال که در عهد دولت علاءالدین
 بود در عهد هیچ پادشاهی دیده نشده - و سلطان علاءالدین برای

(۲) بودند * (۳) عیشها * (۴) کاین همان مرغیست گویا *

(۵) نعمت بی قیمت *

آرزائي نعمت چندان كوشش كرد كه آن قصا در نوازي مشهور مذكور است - مایه بسوداگران داد - اموال فراوان و زرهاي بے پايان پيش ايشان نهاد - ابواب مراحم پادشاهي بر ايشان كشاد - ايشان را مواجب معين كرد - دست احسان برآورد - آنگاه در عهد علاني بحكمت كبريائي آرزائي نعمت پديد آمد - و در عهد دولت فيروزشاه بعنايت آله از آثار انوار عقيدت آن پادشاه بغير كوشش آن شهنشاه آرزائي غله بدوام بوده - و اين عطائي رباني و تأثير كرم^(۵) سبحاني ست - تا كار آرزائي غله بجائے رسيد كه درون شهر دهلي هشت جيتل مني گندم و چهار جيتل مني نخود و جو - مسكين لشكري يك جيتل ميدهد - و ده سير دلیده اسپ را ميچراند - همچنين از تأثير عقيدة^(۶) پاك آن شهر بار طالب دين از هر حبوبے بهر يك جنس آرزان - و از جنس قماش اسباب چنانچه جامه چه از جنس سپيدينه و چه از جنس نرمينه جمله چيزها آرزان - دران ايام شهنشاه عظام فرموده تا نرخ شيرينها از گذشته چيزي فرود آرند - چون جمله آرزان شود نرخ شيريني كم كردن شايد - المقصود در مدت چهل سال كمال در دور آن خسرو خوشخصال از آثار كرم ذوالجلال آرزائي بكمال

(۲ ن) مال * (۳ ن) تعين * (۴ ن) عطاي آله * (۵ ن) كرم الله *

(۶ ن) بهر يك جنس آرزان و از جنس قماش چنانچه روغن ستور دو و نيم

جيتل سيري و شكر تري سه و نيم جيتل سيري و از جنس قماش اسباب

چنانچه جامه * (۷ ن) اينچنين آرزائي *

حال نمود - و اگر مبادا وقت^(۲) گران شد و یا چند روزی امساک
 باران پدید آمد و یک تنگه منی رسید - آنهم چند روز معدود از
 برکت قدم شاه فیروز صاحب نصرت و بهروز خلائق مملکت دهلی
 بعنایت ازلی مدت چهل سال روی قحط ندیده^(۳) - آری عجب
 اسراری - در عهد دولت فیروزشاهی بعنایت الهی چنان آزرانی
 نعمت بود - و همچنان آبادانی بسیار روی نموده - که در میان دو آب
 از کوه سکوده و کهرله تا کول یک دیه برای نام خراب نبود - و یک^(۴)
 بدست زمین ناکرده نماند - دران ایام پنجاه و دو پرگنه در میان دو آب
 آبادان شد - و همچنین در غیر دو آب - و همبرین منوال در هر اقطاعی
 و شق (چنانچه شق سامانه) میان یک کوه چهار دیه آبادان گشته
 در دیهی خلائق بے علائق بیغم نشسته - در عهد دولت آن شهنشاه
 اینچنین مملکت آسایش کامل گرفته - سلطان فیروزشاه بعنایت
 حضرت آله در استمالت باغات نیز هوس بکمال داشت - محن
 چمن هریک باغ را بکوشش تمام آراست - از غایت استمالت یکهزار
 دريست موضع باغ در جوار شهر دهلی نهاده شد - آنچه که ملک و
 وقف مردمان بود سلطان فیروزشاه بغير تصحیح^(۵) حجت بدان اشخاص
 مستقیم داشته - از غایت بسیلری استمالت بے نهایت که در باغات کرده
 در بنا کرده سلطان علاءالدین سی پنی باغ نهال شد - در بند سالوره

(۲) وقت و قتم • (۳) ندیده بود • (۴) و یک دست • (۵)

بعد تصحیح حجت •

هشتاد بنی باغ بنا کردند - در چیتور چهل و چهار بنی - در هر باغی
 انگور از هر جنس سپید و سیاه خرمائی و چیتوری و ارغوانی و سیری
 و آلو و خایه غلامان هفت جنس انگور شده بود - و یک جیتل سیری
 فروخته شد - و همچنین در هر یک باغ میو باجناس مختلف
 محصول باغات در عهد دولت آن خسرو جهات یکت لک و هشتاد
 هزار تنگه حصه دیوان خارج حصه املاک باغها^(۲) - و محصول میان
 در آب دران ایام هشتاد لک تنگه بود - همچنین از بسیاری استملات
 آن طالب دین شش کروڑ و هشتاد و پنج لک تنگه محصول بلاد
 ممالک دارالملک دهلی بود - اگرچه شاه فیروز در عهد دولت خویش
 بفراست و کیاست بدین باند که مملکت دارالملک اختصار کرده
 با آن هم محصول بلاد ممالک که آن مقدار بود آن تمام حاصلات را
 به نسبت هر یکی قسمت کرده - خانات را براندازد خانی - و زمره
 امرا و ملوک را بر اندازد کامرانی - و معارف را بر اندازد راجه
 جانی - و خشم را دیبهایی در وجه بر اندازد تن آسانی - و غیر وجهی
 را ادای مال از خزائن سلطانی - و باقی مایحتاج را اطلاق بحکم
 فرمان حضرت سلیمانی - چون اطلاق وجه داران در اقطاع رفت
 از هر یک اقطاع وجه یار نصف کامل بردست آمد - دران ایام
 چندین کسان اطلاقات یاران براضی جانبین خرید میکردند - و ثلث
 مرتب در شهر میدادند - ایشان را در اقطاع نصف مسلم رسیدی

و آن خریداران اطلاعات وجه اطلاعات از اقطاع در سواد^(۲) میانداختند
از آن نیز ایشان را نفع کامل میشد - چندین کسان در عهد دولت
آن خسرو جهان از سبب خرید وجه یاران غنی شدند - و ایشان را
روزگار ساخت - المقصود سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله جمله
محصول بلاد ممالک بر جمیع خلایق قسمت کرده - بلکه پرگنات
و اقطاع قسمت شده^(۳) - چنانچه خانجهان وزیر ممالک خارج وجه
سپاه و یاران و فرزندان مبلغ سیزده لک تنگه داشت - و بدل آن
چندین اقطاع و پرگنات یافت - همچنین آن طالب دین هریکی
را بر اندازه^(۴) ارزش بعضی را هشت لک تنگه و بعضی را شش لک تنگه
و بعضی را چهار لک معین فرموده - چون سلطان فیروزشاه بالهام
حضرت آله اینچنین کرد جمله خانان و ملوک که در آن عصر بودند
غنی گشتند - هریک تن که در آن انجم بود مالهای فراوان و
زرهایی بے پایان و جواهر کثیر و الماس پارهایی بے نظیر جمع کردند
آری عجب کاری - آنروز که ملک شاهین شهنه (که نائب امیر
مجلس خاص آن درگاه بود) نقل کرد متروکه او را تفحص کردند
مبلغ پنجاه لک تنگه نقد از خانه او بیرون آمد خارج اسبابهای دیگر
و نفائسات برتر و جواهر افزون تر - و از بسیاری متروکه مال ملک
عمادالملک بشیر سلطانی معلوم و مبرهن همگنان^(۵) است - انشاء الله

(۲) سودا مودای • (۳) شدند • (۴) بر اندازه آن ارزش •

(۵) تعیین • (۶) همه اصحاب •

تعالی شرح مال عماد الملک در قسم پنجم این تواریخ مشرح شرح
 داده آید - معینا هر آئینه چون سلطان فیروز شاه در دور عظمت
 و طور مکننت خویش اینچنین کرد و دست احسان برآورد جمله عالم
 دوستدار گشت^(۲) - هر یک وضع و شریف کمر هواخواری در میان
 بست^(۳) *
 * ایات *

فریدون فرخ فرشته نبود * زعود و زعنبر سرشته نبود
 زداد و دهش یافت آن نیکوئی * نو داد و دهش کن فریدون نوئی
 مقدمه هفتم شرح احوال حشم

نقل است در عهد دولت شاه فیروز صاحب فتح و بهروز^(۴)
 هشتاد هزار سوار بود خارخ بندگان - و این جمله سوار جرار و
 پهلوانان نامدار تا سال تمام به عرض میگذشتند - و البته بیشتر
 احوال اسپ کم بها هم در دیوان گذشتی - و اصلاح نیز میدادند
 و اکثر وقت اینچنین اخبار در گوش آن جهاندار رسیدی شنیده
 نا شنیده کردی - چون سال سپری شدی و بیشتر یاران را اسپ
 نا گذشته ماندی از حال آن کارکنان دیوان عرض کیفیت پیش نعت
 بردندی - که سال منصرم شد - و چندین اسپ نا گذشته ماند
 درین محل آن شهشاه اکل فرمود که روز جمعه الفک نمی نشینند
 عرض جمعات سال تمام الفک بغشینند - چون آن نیز منصرم شدی

(۲) دو هتدلون * (۳) در بسته * (۴) هشتاد هزار سوار بود *
 بعضی نود هزار سوار بود خارخ بندگان *

و البته اسپان بعضی یاران نا گذشته ماندند چون این کیفیت نیز باز نمودند که عوض جمعات الفک نشستند با آن هم چندین اسپان نا گذشته ماند برای گذشتن باقی اسپان چه فرمان میشود فرمان میشود که دو ماه مهلت دهند - چون آنهم منصرم شدی و از حالت آن مخالفت پیش تخت باز می نمودند - که مدت دو ماه دیگر مهلت شده بود آن نیز منصرم شد - و چندین اشخاص اسپان نگذرانیدند - در آن ایام ملک رقی اهل اکرام (که یکی از اولیای عظام بود) نیابت عارضی ممالک داشت - و کار حشم درگاه را بواجبی میآراست - در آن وقت^(۲) پیش تخت جهاندار باز می نمود - که آن اشخاص که اسپان در دیوان نگذرانیدند^(۳) بیشتری یاران خیلها برای آوردن وجه اطلاعات در اقطاعات فرستاده شده اند - صاحبان خیلها چون از آن مصلحت فارغ شوند بعده در شهر در آیند - و هم در اثنای آن سال سپری شود - حالت دشواری این بیچارگان در مقامات دشواریست - این طائفه ضایع میماند - ازین اشخاص که عرضه نگذشته بیشتری همین طائفه مصالحی اند - درین محل شهنشاه اکمل بشنیدن این اخبار و تاثیر این اسرار خوشدل شدی و فرمودی - چون یکی در مصالح فرستاده سرگروه خود رود و در غیبت او سال منصرم شود و او عرض نگذارد و اسپ او نا گذشته بماند اگر او را رد کنند حالت او دشوار شود - در خانه او

(۲) در آن محل • (۳) نگذرانید • (۴) میشود - میشود •

(۵) میمانند •

ماتم افتد - بعده شاه فیروز فرمان فرمود که از صاحبان خیلها موکل^(۲) بستانند - هر یاری که در مصلحتی رفته است آن یار هم در دیوان اقطاع^(۳) عرض بگذارد و اسب بدهد یا همدران محل بگذارد - تا این تعلق از پیش یاران مسکین برود - سبحان الله سلطان فیروز شاه اینچنین^(۴) شفقت و مهربانی در حق عامه خلایق داشت هیچ پدری و برادری اینچنین نتواند کرد - البته چون مزاج این^(۵) شهنشاه برین بود مدت چهل سال هیچ کس در دیوان عرضه نا گذشته نماند - چنانچه مناسب این خواجه نظامی علیه الرحمة و الغفران فرماید * ابیات *

شاه که ترقیب ولایت کند * حکم رعیت بر عایت کند
تا همه سر بر خط فرمان نهند * دوستیش در دل و در جان نهند
آری عجب اسراری که در عهد دولت آن شهنشاه و طور مکنت
آن پادشاه سال منصرم شده بود - همین یکرور از سال مانده بود که
دفاتر دیوان عرض ببندند - یکنفر بنده از بندگان درگاه و مختصه از
مختصان بارگاه را اسب در دیوان عرض نا گذشته مانده بود - اتفاقا
دران روز آن بنده در محل درون نوبتی بود - آن بنده بدل خراب
و جگر کباب با هزار اضطراب نشسته اندوه میکرد - و آه نا امیدی از
سینه میکشاد - و از حال خود با یار دوم میگفت - چنانچه آثار آن
گفتار و انوار آن کردار بگوش جهاندار رسید - شهریار هر دو را پیش

(۲ ن) موکل * (۳ ن) عرض نگذرد و جدید همدران محل نگذرانند این

تعلق آه * (۴ ن) همچنین * (۵ ن) آن شهنشاه بدین *

خود طلبید - و از مقالات ایشان استفسار گردانید - ایشان حال مقال خویش مخفی داشته - چون شهنشاه برای تحقیق آن کوشش گماشته و از تاثیر شفقت مکرر کرده پرسیده که میان شما چه کلام بود آن بنده که اسپ او نا گذشته بود اسرار دل خود باز نمود - که فردا دفترهای دیوان عرضه خواهند بست - و من بنده اسپ فکذرانیده ام میان ما بندگان این کلمات بود - درین محل شهنشاه اکمل فرمود ای فلان برو با نویسندگان دیوان در ساز - آن بنده گفت که اندوه من همین ست که قدرت اخراجات ندارم - بدان سبب در مقامات اضطراب مانده ام - فرمان شد برای اخراجات چه باید تا خاطر تو بیاساید - آن بنده باز نمود اگر یک تنگه زر باشد اسپ اصلاح شود حضرت فیروزشاه از ملک تنگه دار یک تنگه آن بنده را دهانید و او را ازین اندوه رهانید - چون آن بنده آن تنگه زر یافت بسوی دیوان عرض شتافت - و آن تنگه زر پیش نویسندگان نهاد و اسپ اصلاح داد - چون باز آمد شهریار فرمود که ای فلان غرض تو حاصل شد - آن بنده سر بر زمین نهاده باز نمود که از مرحمت^(۴) خداوند عالم کار من بنده باتمام رسید - درین محل شهنشاه بر زبان گردانید گفت الحمد لله - حاصل از نکات مذکور درین سطور آنست که اینچنین در قسم ملکی که تواند کرد - کقوله علیه الصلوة

(۲) اضطراب • (۳) از ملک نیمخواه خریطه دار یک تنگه زر آن بنده را

دهانید • (۴) مرحمت عام خداوند کار من باتمام رسید •

والسلام التعظیم لامرالله والشفقة علی خلق الله *

* بیت *

بر سر هر کس چو ترا دست هست * دست مکش از سر هر زهر دست

مقدمه هشتم بردن پسر عمادالملک کیفیت یاران^(۲)

پیش سلطان فیروزشاه و جواب

با صواب یافتن

نقل است وقتی^(۳) ملک اسحاق عمادالملک پیش شاه فیروز رفت

و کیفیتي گفت - که اگر فرمان شود چون بعضي اشخاص از طائفه

یاران حشم پیر و معمر شده اند و در سواری آمدن نمیتوانند بجای

ایشان جوانان با قوت را استقامت دهند - و در آن ایام ملک

عمادالملک پیر شده بود - ملک اسحاق پسر او بجای پدر کار دیوان

عرض میکرد - چون ملک اسحاق اینچنین کلمات پیش شهنشاه

با برکات باز نمود سلطان فیروز فرمود - ای اسحاق نیکو کیفیتي ست

که پیش ما آورده هر آئینه چون یک پیر شود او را دور کنند - و بجای او

ابنای او را و یا غیره را استقامت دهند - بهر دو حال آن یاران

کهن سال را خواری بکمال روی نماید - همین پدر تو بشیرا پیر

شده است - باری اول همین پدر خود را از شغل و استقامت دور کن^(۴)

(۲) کیفیت یاران پیر ملک اسحاق عمادالملک پیش آه * (۳)

و قتیکه * (۴) معزول کن *

انگاه من پیران مملکت خود را دور کنم - ازین فرمان ملک اسحاق
 ابکم ماند - سلطان فیروزشاه بکرم حضرت آله فرمان فرمود - اگر پیران
 بیچاره را که مدام بیچاره مانده اند دور کنم و بجای ایشان ابناء
 ایشان و یا غیره را نصب کنم^(۲) آن پیران مسکین ضائع مانند - در وقت
 پیران سالی بکمال حال خواری پیش آید - بهمه حال بآن پیران سال
 غیره نکنند - و آلهه بابناے ایشان کنند این زمان آن زمانه
 است که فرزندان علی میخیزند - یکی آنکه از سبب پیری دلهای
 پیران بغایت ویران است - چون استقامت ایشان بکشند و ابناء
 ایشان را کنند و آن پسران عاقی و ززند بیچاره پیران را خوار گردانند
 دلهای پیران شکسته گردد - اما برو فرمان پسران تا بجای پیران معمر
 هر کرا پسر باشد در سوارها بجای پدر بیاید بر طریق و کهل - و هر کرا
 پسر نباشد داماد بیاید - و هر کرا داماد نباشد غلام را بفرستد - تا همه
 پیران بیچاره در خانه بمانند و آسوده شوند - و همه جوانان با قوت
 برابر رکاب بیایند^(۳) •

رسمیت که مالکن تحریر • آزاد کنند بنده پیر
 ای بار خدای گیتی آراے • بر بنده پیر خود بفرستد
 فرمان شد ای اسحاق اینچنین کیفیتها نیارید - حضرت الله تبارک
 و تعالی بقدرت اعلی از سبب پیری رزق از بندگان خود باز نمیگیرد
 من که مخلوقم از سبب پیری چگونه ایشان را از استقامت

محرورم گردانم - چنانچه شیخ سعدی علیه الرحمة و الغفران فرماید *

* قطعه *

* چه جرم دید خدلوند سابق الانعام *

* که بنده در نظر خویش خوار میدارد *

* خدای راست مسلم بزرگواری^(۲) و لطف *

* که جرم ببندد و نان بر قرار میدارد *

^(۳) القصة هر قولی و فعلی که از ذات ملک^(۴) صفات سلطان فیروزشاه

شهنشاه شش جهات در امور ملکی و قضایای مالی صادر شده اینچنین

بود - هر یکی آنرا و اسرار گفتار و کردار شاه جهاندار لائق کذابت

نوازیخ آمده - آری عجب اسراری - هر چند که این مورخ ضعیف

شمس سراج عقیف میخواهد تا ذکر سلطان فیروزشاه بآخر رساند از

بسیاری افعال احسن و خصال مستحسن بآخر نمیرسد * * بیت *

گر در ن من زبان شود هر مؤی * یک وصف تو از هزار نقول کرد

معهدا چون ملک اسحاق این چنین کلمات از زبان خسرو ابوالبرکات

شنید و اینچنین فرمان در دولوبن رسانید جمیع خلایق دست

بدعا برداشتند * ^(۵)

* آلهی تا جهان را آب و رنگیست *

* فلک را دور و گیتی را درنگیست *

(۲ ن) بزرگی و الطاف • (۳ ن) سبحان الله هر قولی • (۴ ن) ملکی

صفات • (۵ ن) خدایا •

* جهان را خاص این صاحب قران کن *

* فلک را یار این گیتی ستان کن *

مقدمه نهم شرح آوردن منارهای سنگین

نقل است چون سلطان فیروزشاه بکرم حضرت آله از سواری سمت
 نهنه در شهر دهلی آمد بیشتر اوقات چون شهریاران شش جهات
 در حریم شهر دهلی سواری کردی - دستبردے بحریبان نمودی - در
 حریم دهلی بحکمت ازلی دو مناره سنگین بود - یکی مناره در حد
 موضع توبره شق سالوره و خضر آباد دامن کوه - و مناره دوم در حوالی
 قصبه میرته - و این منارها از وقت پندوران درین مقامات داشته بودند
 هیچ پادشاه صاحب دستگاہ عالم پناه که در تختگاه پادشاهی
 در دارالملک دهلی نشست هیچ یکی را این چیز میسر نیامد - مگر
 سلطان فیروزشاه را این دست داد - درین باب ابواب کوشش کشاد
 بمشقت بسیار و کوشش بیشمار بقصد فراوان و کوشش بی پایان این
 منارها را آورد - یکی را درون کوشک فیروزآباد متصل مسجد جمعه
 داشت - و آنرا مناره زرین نام نهاد - و درم را در کوشک شکار بکوشش
 بیشمار و حکمتهاے بسیار داشته - المقصود راویان شریف برین مورخ
 ضعیف شمس سراج عفیف بروایات لطیف گفته جوهر گوهر معانی

(۲) حضرت الله تعالى • (۳) دستبردی بجزئیات • (۴) (ن)

هندوان باز درین آ • (۵) (ن) ملک سلطان • (۶) (ن) درین نموت دست
 کوشش کشاد •

سفته - که این مفارهایی سنگین چوبدستی ازلن بهیم ملعون بود که در قد و قامت بغایت بلند می نمود - و زور بسیار داشت - بدان سبب بسوی پهلوانان افسر برای قتال کوشش بکمال می گذاشت در تواریخ اهل کفر آمده است - که بهیم ملعون از آثار اصرار قدرت^(۲) پروردگار روزی هزار من طعام خورد - و در ایام او هیچ کس با قوت بسی با او مص نمی آمد - بلکه در زور و دلاوری بحدی بود - که اگر پیل را در نیزه سوختی و بیرون انداختی آن پیل از مشرق در مغرب افتادی - در آن ایام طرف هند تمام اهل کفر ساکن بودند - میان خویش از آثار قوت بیش ابواب قتال میکشوند - و این بهیم ملعون را پنج برادر بودند - و بهیم ملعون از همه برادر خردتر بود - و بیشتر اوقات مویشی برادران بد حرکات چوایندی - و این دو مناره سنگین بر روی این زمین بجای چوبدستی بدست خود گرفته و مویشی را بدین چوب سنگین بازگردانید - و در آن ایام بحکمت حضرت علام قد و قامت مویشی هم بر اندازه خلق^(۳) آن ایام بود المقصود بیشتر اوقات سکونت ایشان در زمین دهلی بود - چون^(۵) بهیم ملعون از اینجا رفت و بعالم دیگر پیوست این دو مناره درین دو مقام یادگار خود گذاشت - کفار آن زمانه چون معتقدان

(۲) قدرت بهیم و بهیمگون هزار من طعام هر روز خورد - (۳ ن)

خلقت - (۴ ن) مصاصه سکونت - (۵ ن) هم از اینجا است چون بهیم

ملعون بدوزخ پیوست مهره عذاب صفت این دو مناره •

یگانه جمع شدند - و میان خود متفق گشتند^(۲) - برای یمن این
 هر دو مزاره را در هر دو مقام باهتمام تمام داشتند - گویند^(۳) قد
 آدمیان زمانه پیشین از تاثیر حکمت حضرت رب العالمین دراز بود
 چنانچه از حالت مخالفت قدماهی ایشان اهل تفاسیر در کل تفاسیر
 بے نظیر هر یک مفسرے مشرح باز نمود - المخصوص این عنایت^(۴)
 بیغایت و کرم بے نهایت در حق پیغامبر ما محمد رسول الله
 صلی الله علیه و سلم شده که قد امت پیغامبر صلی الله علیه و سلم
 خرد افتاده - حضرت رب العالمین بر خاتم مرسلین هفت منت نهاد^(۵)
 و هفت بشارت داد - از انجمله یکی آنست ای^(۶) محمد صلی الله
 علیه و سلم میدانی که امت ترا برای چه آخر همه امتان آوردم
 تا ایشان میان گور دیرین نمانند - دیگر امت ترا قوت بسیار ندادم^(۷)
 برای آن تا ایشان بقوت خود غره نشوند - و بیفرمانی حضرت من
 نکنند - دیگر امت ترا قد کوتاه دادم برای آن تا ایشان بطعام و
 جامه بسیار محتاج نگردند - و برای حاصل کردن آن از حضرت من
 دور نه افتند - آلهی بکرم عیم و لطف قدیم خود ما را مسلمان
 آفریدی - مسلمان دار و مسلمان بر - و میان زمره مسلمانان حشر ما کن

(۲) گشته برای قلف این هر دو الخ • (۳) سبحان الله قد آدمیان •

(۴) مخصوص این • (۵) افتاده است • (۶) حضرت الله

تبارک و تعالی بر پیغامبر صلی الله علیه و سلم هفت منت نهاد • (۷) (ن)

یا • (۸) یا محمد امت ترا برای • (۹) یا محمد امت ترا قد کوتاه •

از برکت این آیت - توفنی مسلما و الحقنی بالصلحین *
* قطعه *

پنجه کشاد ست عقاب اجل * چند چو طائوس خرامان روی
عالم دنیا شده گیر ای حسام * جهد دران کن که مسلمان روی^(۳)
الحاصل بهیم ملعون این دو مناره سنگین بدستکاری خویش از تاثیر
قوت بیش راست کرده بود - چون سلطان فیروزشاه در مقامات هر دو
مناره رسید این هر دو را یکی از عجائبات دید - بالهام^(۴) الله تبارک
و تعالی در دل مبارک گذرانید - که این منارهها را ازین مقام برای
نام باهتمام تمام در شهر دهلی باید رسانید - شهریار جهاندار بمشقت
بسیار و قصد بیشمار این منارهها را آورد - و در شهر فیروزآباد و کوشک
شکر داشت - و کوشش بیش گماشت - افسانه^(۵) فرود آوردن آن مناره
زرین از مقامی که دران بود - چون سلطان فیروزشاه سمت سالوره
و خضرآباد سواری کرد و دست قوت شکر بشکری برآورد (و خضرآباد
از شهر دهلی نود کوه است) جانب کوه پایه در موضع نویره مناره
سنگین دید - در خاطر مبارک گذرانید - اگر این مناره عجیب را
در شهر دهلی برند حالیا چنین یادگار بر روی روزگار در میان جهان
و جهانیان و عالم و عالمیان باقی ماند - بعد از فکر بسیار و اندیشه

(۲ ن) عالم و عابد شده گیر ای حسام • (۳ ن) شوی • (۴ ن) بالهام

حق تبارک در دل • (۵ ن) فرود آوردن مناره زرین در مقامی که بود

چون سلطان فیروزشاه • (۶ ن) بسوی شکار شکری •

بیشمار برای فرود آوردن آن مناره نامدار فرمایش کرده - آن مقدار
 قصبات و قریات که در حوالی مناره بودند از میان دو آب و غیر دو آب
 هر همه را جمع آورده - و خلأئق لشکر از طائفه احرار و بندگان حلال خوار
 از قسم سوار و پیادگان جرار گرد آمدند - اسبابهای گوناگون و ادواتها
 از گفتار بیرون گرد کرده - و برای بستن نوالها محلوج درخت سینبل
 آورد - و ازان محلوج نوالها بسته در تکیه^(۲) گاه مناره برای آن داشته
 که چون مناره بوقت کافتن بنیاد خم خورد و در زمین افتد چون
 مناره سنگین است نباید که از غایت زور بشکند - المقصود چون
 بیخ مناره کافتند مناره مذکور خم خورده بران نوالهای متکا افتاد - بعده
 آهسته آهسته یکن یکن نواله از زیر مناره بیرون آوردند - چنانچه بعد
 چند روز از کرم الله و اقبال شاه مناره مذکور هموار در زمین غلطید
 چون در بیخ مناره تفحص کردند یک سنگ بزرگ چهار گوشه فرود
 مناره بجای کهنی بود آنرا نیز بیرون آوردند - و مناره مذکور بالای
 آن کهنی بود - المقصود مناره را با پرکالهای نی نیزه و با پوست خام
 از سر تا پایان پیچیدند - تا آفت بدو نرسد - بعده گردون مرتب کردند
 با چهل و دو پایه - و در هر پایه طنابها بستند - و چندین هزار آدمی^(۳)

(۲ ن) در تکیه گاه مناره داشته بیخ مناره از بنیاد کافته و نوالهای محلوج

در تکیه گاه مناره برای آن داشت که چون الخ • (۳ ن) با چهل و دو پایه

که در عرف آنرا الرهسه گویند گویند مناره مذکور بمشقت بسیار و محنت

۴ شمار بالای آن گردون داشتند •

بیکبارگی زور میکردند - آخر بمشقت بسیار و محنت بیشمار بالایی آن گردون داشتند - و در هریک پایه گردون یکن طغاب ریشمان موازنه دهکان منی بستند - و در هریک طغاب دویستگان نفر گرفتند - و بدل و جان زور کردند - اینچنین در هر چهل و دو پایه طنابها بستند و چندین هزار آدمی بیکبارگی زور میکردند - بعده آن گردون با آن مناره روان شد - چون لب آب جون از دیه تیره نزدیک است سلطان فیروزشاه خود برابر شده آن مناره را در کرانه لب آب جوی آورده - و تمام بحر در لب آب جون جمع گردانیده - و در جوی کشتیهای بزرگ و وسیع میباشد - چنانچه در بعضی کشتی پنجهزار من غله میکنند و در بعضی کشتی هفت هزار من - و آنکه خرد است در آن دو هزار من غله میکنند - اینچنین کشتیها جمع آورده - بعده مناره را بحکمت در کشتیها انداخته در میان لب آب جون کرده در شهر فیروزآباد آورده بحکمت بسیار و طلسمات بیشمار درون کوشک فیروزآباد برد - و عمارت برای ایستاده کردن مناره^(۲) آغاز شد - دران ایام این مورخ خوشه چینی خوان مورخان نیک نام بحد دوازده سالگی رسیده بود - المقصود چون مناره درون دربار فیروزآباد در رسانیده و متصل مسجد جامع عمارت آغاز کرده آن عمارت بصنعت کاریگران اهل مهارت و بصارت از سنگ گهرسنگ^(۳) با چونه ریخته برآورده - و

(۲ ن) آغاز شده افسانه ایستاده کردن مناره وزیر مهان کوشک فیروزآباد

آغاز شد دران ایام این مورخ • (۳ ن) کهوسل •

بهر پوشش که بر میآوردند سلطان فیروز شاه بالهام آله حکمت کرده بود که در آن حکمت آن مناره را بالا میبردند - بعده عمارت پوشش دیگر آغاز میکردند - چون مناره مذکور در هر پوشش مشهور بالا رفت بعده برای ایستاده کردن مناره حکمت دیگر کردند - چون خواستند که مناره ایستاده کنند طنابهای ریسمانی موازنه دهکن منی آوردند - و فرود هرشش پوشش چرخهای چوبینه داشتند - یک سر طناب در سر آن مناره بستند - و دوم سر طناب با چرخ قید کردند - در هر چرخي چندین هزار بنده سختي میکشیدند - و یکبارگی زور میکردند و چرخها را در گردش می آوردند - چون قوت بسیار شدی و خلأق زور نمودی البته نیم گز مناره بالا آمدی - چون مناره نیم گز بالا برآمدی در پهلوهایی مناره بجلی تکیه گاهای او چوبهای بزرگ و نوالهای محلول درخت سینبل میداشتند - تا باز مناره بر عمارت نه افتد - همبرین طریق میان چند روز که هر روز زور و قوت میشد بعد ^(۲) چندگاه از آثر و اسرار کرم غفار و ستار بر حسب مطلوب و مقصود شاه فیروز مسعود مناره هموار و راست ایستاده شد - و در گرداگرد مناره از پایان مناره تا سر آن چوبهای بزرگ بیدشمار و بیقیاس داشتند بر قانون تکیه گاه طریقه کالبد قبه چوبین - و آن چوبها بآهن بچی کرده تا مناره بهیچ جانبی خم نخورد - اینچنین ^(۳) مناره زرین هموار ایستاده کرده بودند چنانچه تیر باشد هموار

و راست - ذره میل خم نه - و آن سنگ چهار گوشي بوقت
ایستاده کردن مناره داشته - فی الجمله چون مناره ایستاده شد
بالاي مناره هم در دور سر آن مناره چند دور از سنگ سیاه و سپید
وصل کرده - و بالاي آن سنگ سیاه و سپید قبه مسین با ملبع زر
داشته که آنرا بهندوي گلس گویند - و ارتفاع مناره سی و دو گز
است - هشت گز درون عمارت است - و بیست و چهار گز بالاي
عمار ت است - معلوم نشد که در زمین موضع نوبره^(۳) ایستاده
کرده بود - و کدام کس داشته بود - چند سطور مشهور بخط هندوي
در پایان مناره نقره کرده بودند - سلطان فیروز شاه بسیار زنار داران
و سیوزگان طلبید - هیچ کس خواندن نتوانست - بعضی گفتند
که بعضی مردم کافر آن هندوي خواندند - دران نبشته بودند - که
این مناره را ازین مقام هیچکس با قوت بسے نتواند جفایانید - نه از
سلاطین اهل اسلام و نه از رایان خود کام - مگر در زمان آخرین
پادشاهی صاحب دستگهی پیدا آید که او را سلطان فیروز نام باشد
او قصد نماید - و این مناره ازین محل بیرون آرد^(۴) - چون اینهمه
توفیق بعنایت الله تبارک و تعالی است هر چیز که سلطان فیروز
اندیشید الله تبارک و تعالی بدامن مراد او رسانید - چنانچه
نیکبخته نبشت *

* رباعي *

از لطف تو هیچ بنده نومید نشد * مقبول تو جز مقبل جاوید نشد

لطف^(۲) بکدام ذره پیوسته دمی * کان ذره به از هزار خورشید نشد^(۳)
 افسانه مناره دوم که درون کوشک شکر داشته اند - مناره مذکور در میان
 دو آب حوالی قصبه میرته بود - مناره کوشک شکر از مناره زرین
 چیزی خرد است - مناره مذکور نیز آن شهریار مشهور هم بدین
 حکمتی گوناگون و مشقتهای روز افزون آورده درون کوشک شکر
 بالای کوه داشته - المقصود سلطان فیروزشاه برگزیده حضرت و دود
 مناره دوم را بالای کوشک شکر ایستاده گردانیده - و دران روز از
 مراسم شاه فیروز جشن عام برای خواص و عوام بود - جمله عالم در
 مقامات بیغمی جولانگهی مینمود - خمهای شربت بے عد و بے حد
 در کوشک شکر پر کرده - هریک اشخاص از زمره آینده و فرقه رونده
 آنرا خمها شربت میخوردند - هرکه برای تماشا دیدن آمدی شربت
 خوردی - بعده بازگشته - هیچکس را از کس و خصصه منع نبود^(۴)
 چون مناره ایستاده شد و کوشک مرتب گشت شهره بزرگ
 دران مقام آبادان شد - جمله خانان درگاه و ملوک بارگاه آن پادشاه
 هریک برای خویش خانهای با تکلف برآوردند - آری عجب کاره
 چه بود که سلطان فیروزشاه دنبال این منارهای سنگین چندین محفت^(۵)
 و مشقت دیده بقصد فراوان و کوشش بے پایان درین مقامها نهاد^(۶)

(۲ ن) عونت بکدام ذره پیوست گهی * (۳ ن) ناهید * (۴ ن) خاص

و عام * (۵ ن) ممانعتی * (۶ ن) که برچه بود که سلطان الخ *
 (۷ ن) کشید

(۲) تا بعد از من درین جهان یادگار ماند - و کسی بروح من فاتحه خواند *

• بیت •

آنچه درو هست چو بیند کسی * یاد کند از من مسکین بسم
 معینا هریک تاجدار مستثنی البته در عهد دولت خورشید بفرست
 و کیاست بیش چیزی^(۳) یادگار چون جهانداران بلند تبار در جهان
 گذاشته اند - چنانچه سلطان شمس الدین التمش مناره بزرگ درون
 مسجد جمعه^(۴) دهلی برآورده - که از حالت و مقالات آن معلوم و روشن
 است - هریک جهاندار برانداخته خود بسیار چیزی یادگار گذاشته
 این دو مناره عجیب که سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله آورد یکی از
 عجایبات دوران است - بلکه اندران ایام که امیر تیمور صاحب قران
 اهل عظام از خراسان در مملکت هندوستان بسطنت درآمد
 خلایق دهلی را بحکم تقدیر ازلی بحضرت دروست رسانید چند
 روز در شهر دهلی مانده یادگار هریک تاجدار باهتمام تمام و بقصد
 چند گام دیده چون عنان سمند عظمت جانب این دو مناره
 گردانیده همان زمان بر زبان مبارک^(۵) گذرانیده که درین جهان
 بحکمت حضرت رحمان زمره سلاطین و خسروان باریک بین یادگار
 از هر کردار گذاشته اند - و البته آن یادگار بعد مرور ایام رفته ناپدید
 شده نام آن بر زبان کسی نرفته - چنانچه امیر خسرو میفرماید *

(۲) که (۳) چیزی چیزی * (۴) دهلی قدیم * (۵) (ن)

آورده * (۶) (ن) حضرت سبحان *

* بیت *

بسا تاجور کامد و باز خفت * که نامش ندانند چون کس نگفت
 معهذا امیر تیمور درین محل گفته - که این دو مناره سنگین که
 سلطان فیروز شاه طالب دین را میسر آمد ^(۲) هر دو تا قیامت باقیست
 امیر مذکور بمشهور گفته و گوهر عجیب سفته - که من چندین مکها
 کشته ام و ممالکها گرفته ام در هیچ مقام بحکمت حضرت علام اینچنین
 یادگار با تکلفات بسیار ندیده ام - آری این جمله چیزها از احوال این
 منارها از ابتدای حال تا انتهای مقال حضرت خسرو خوش خصال
 در پایان منارهای مذکور ^(۳) حفر کنانیده - چون یک دور دو دور بگذرد
 بعضی آدمیان درین جهان بیایند و این منارها به بینند بگویند
 که این فعل اندازه آدمی نیست *
 * مصرع *

* ما را بدل نیک همه نیک درآید *

مقدمه دهم در بیان شکارهای فیروزشاهی

نقلست سلطان فیروز شاه که همیشه با فتح و بهروز بود در قسم
 ملکی ابواب اسرار ^(۴) میکشود - چون از سبب ملکی از سواری مهمها
 عنان سمند دولت باز پیچید بعده در دل گذرانید - که در سواری
 سلاطین و امامان دین آرام خلائق روی زمین است - و سلاطین
 بغیر مصلحت ملکی که آن رکن اصلی ست سواری کردن مصلحت

(۲) که هردو * (۳) نقره کنانیده * (۴) اسرار چون بناء میکشود *

ندیده - و سمت مفسدان گریز پایی سواری کردن مفع فرموده از
 شفاعت^(۲) جاه - ضرورتاً آئین باختن شکر و در ضمن آن تاختن
 سوي حربیان خونخوار وضع کرده - و سلطان فیروزشاه هوس باختن
 شکر از ایام صغار بسیار داشت^(۳) - هر آئینه فعل شکر در دور آن جهاندار
 یکی از ارکان ملکی قرار یافته و بسیار باخته - المقصود بارها درین
 کردارها سلطان محمد بن سلطان تغلق شاه گفته - ملک فائز امیر
 حاجب مردی دانا و در کفایت مستثنی است - اما انسوس
 که هوس باختن شکر بسیار دارد - بموی شکر بیکار کوشش بیش
 گمارد^(۴) - و دنبال کنجشک ملک بباد دهد - القصه سلطان محمد
 چندین پند دادی اما نمیدانست که الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی
 فیروزشاه را ختم تاجداران دارالملک دهلی خواهد گردانید - و چندین
 کسان را از زمره مسلمانان نفع از شکار او خواهد شد - زیراچه چون
 سلطان فیروزشاه در مقام شکارگاه شکر کردی و قصد برای پره کردن^(۵)
 بسیار نمودی چون پره کردی بغایت خوش گشتی - دران محل
 هرچه کسی التماس خود باز نمودی البته^(۶) بعز اجابت مقرون شدی
 المقصود چون شهریار برگزیده حضرت غفار را در کار شکر اهتمام افتاد

(۲ ن) شفاعت • (۳ ن) باز داشته • (۴ ن) قرار یافت و بسیار باخت

مصرع - یکی خوب دستی دگر راستی خود را - المقصود الج • (۵ ن)

می گمارد • (۶ ن) سبحان الله سلطان • (۷ ن) نمی گذاشت •

(۸ ن) پره • (۹ ن) الغرض •

در عهد دولت خود شکرها بانواع باخت - و درین کار کوشش بیش
گذاشت - در هر قسمی شکر بشمار کرده - ^(۲) در هر یک قسم جانورانی
درنده پیدا آورده - از یک جنس یوز و پلنگ چندان جمع کرد که در
عهد نیاید - و از جنس سیاه گوش چندانکه در تحریر نگنجد - و از
جنس سگ چندانکه از قیاس گذشته - بلکه سلطان فیروزشاه بالهام
حضرت آله در عهد خود چندان شیر شکری حاصل کرده بود و از
قسم باز و بحری و ترمیمی و شاهین و سیمتن و مانند آن چندان
موجود شد که در وهم و فهم انسان نتواند آورد - و این تمام جانورانی
درنده و گیرنده تسلیم بفدکن بودند - دنبال هریک جانور دوکان
و سکن نفر بنده برای غمخوارگی بودند - و این تمام نگاهبانان
جانورانی درنده اسب سوار میرفتند - چون سلطان فیروزشاه در
سواری شکر بیرون آمده مراتب شکر چهل و پنج نشانه برابر ^(۳) رکاب
رفتی - و از قسم فراشخانه یک دهلیز و یک بارگاه و یک خوابگاه
و یک گنبد سفید بزرگ که آن نیز وضع خاص آن شهریار نیکوکار
بود برابر رکاب روان میگردید - چون سلطان فیروزشاه در راه رفتی پیشتر
از مراتب شده فوج کشیده جمیع خانان و ملوک برابر ^(۴) آن فوج
و شاهزادگان تمام برابر فوج آن جهاندار نیکنام میرفتند - و دو نیزه
پر طوؤس که آن مخصوص وضع سلطان تغلق بود در میمنه و میسر

(۲) از هر • (۳) در رکاب • (۴) میگردند • (۵) د • (۶) برای •

(۷) نامدر •

فوج خاصه شهنشاه رفتی - و فرود آن دو نیزه جانب میمند همه
 چار پایگان درنده میرفتند - و در میسره همه پرندگان گیرنده - و سلطان
 فیروزشاه اسپان^(۲) بسیار و بیشمار داشت - آن تمام اسپان^(۳) در پنج پایگاه
 می بستند که آنرا پنج محل میگویند - انشاء الله تعالی و بعونه
 بیان هر یک پایگاه در ذکر کارخانهای آن شهنشاه شرح داده آید
 معینا از جمله این پنج پایگاه یک پایگاه شکرخانه بود - و یک هزار
 و دو بیست اسپ فرود شکر میرفت - دران ایام ملک دیلان امیر
 شکر بود - و ملک خضر بهرام نائب امیر شکر بود - بازیدهل^(۶)
 و فوجداران آن شکرخانه علیحدہ بودند - هر یک از اصحاب
 شکرخانه امرای کبار بود - در پرورش شکر هر یکی جد می نمود
 چون سلطان فیروزشاه را درین قسم هوس بسیار بود درین باب
 جد کشاد - تا باقی عمر همدرین مشغولی گذشت - درین کار
 بکوشش بیشمار درست کردن پرها در لشکر در هنگام شکر باختن
 بیشتر بود - آری عجب اسراری - چون سلطان فیروزشاه در شکارگاه پره
 کردی اینچنین پره شدی که از زمره سلاطین پیشین کمتر کسی کرده
 است - اگر پادشاه صاحب دستگهی گاه از گاه از جمله سلاطین
 پیشین را هوس پره شدی در زمان واحد پره میکردند - بعده
 همان زمان پره می شکستند - و سلطان فیروزشاه هفتگان روز و هشتگان

(۲) اسباب • (۳) اسباب • (۴) ن) هریک پایگاه فیروزشاه

شرح داده آید • (۵) ن) از جمله پنج پایگاه • (۶) ن) باریداران •

روز دور پره مستقیم میداشت - و هر روز درون دور پره شکار میباخت *

* بیت *

بر صید چو کرد شه سواری * بر نام نماند یک شکری^(۲)
 الحاصل چون آن شهریار کامل درین کار شکار پرهایی انواع جنس
 کرده این مورخ ضعیف شمس سراج عقیف بیان هر یک پره علیحدہ
 نبشت - تا پندے باشد مرخردمندان را - افسانہ پره گورخر
 و گورخر در زمین جنگل میباید - و اینچنین مقام بحکمت حضرت
 عالم میان دیبالپور و سرستی است - دران زمین بیشتری بی آبی است
 میان چند کوه هر جانب خرابه - و اگر صد گز زمین بکوند بعده
 روی آب به بینند - و اگر مسافری و یا راه گذری در هوای تابستان
 راه غلط کند از غایت بے آبی و نهایت اضطراری جان بجانده دهد
 زیراچه آب بغیر منزل جائے دیگر نیست - و خصال گورخرست که
 در مقام بے آبی باشد - در محلی آرام گیرد که در حریم آن بقعه و
 نواح آن رقعہ هشتاد کوه آب نبود - و خرابه باشد - و قانونی است
 که چون گورخران تشنه میشوند هشتاد کوه زمین قطع کنند - و در^(۳)
 محل آب روند - و آب بخورند - و باز در مقام آرام بیایند - و شکار گورخر
 کرده نشود مگر در هوای تابستان - زیراچه در تابستان گورخران یکجا
 مقام میگیرند - و در هوای زمستان و برشکال البته متفرق میشوند

(۲) هر چند چو دور شه سواری * (۳) که گور وان ار جایی که

می نشینند هشتاد کوه *

المقصود چون شهنشاه طالب رضای حضرت و درود خواست تا شکر
گورخر کند بنگاه را میان خطه سرهنگی و ابهر داشت - و خود بدولت
و سعادت برای شکر گورخر کوشش گماشت - سلطان فیروزشاه از بنگاه
سوار شد - درین محل آن شهریار اکمل فرمان فرمود تا سوار اسب
چید بیاید - و سوار اسب ضعیف هم در بنگاه بماند - دیگر جهاندار
فرمان فرمود - تا خلایق لشکر که برابر شهریار لفسر خواهند بود باید که
باهتمام تمام آبهای سه روزه ذخیره بگیرند هم برای خویش و هم
برای مراکب خود - چنانچه اکثر خانان و ملوک آب برهترین^(۲) برگرفتند
و بعضی در گردن کهاران و پشت ستوران آب ذخیره برداشتند
سلطان فیروزشاه بوقت نماز عصر از بنگاه سمت شکارگاه کوچ کرده
و بدانجانب رخ آورده بسرعت تمام و بشتاب کام روان شده تمام
شب رانده - چون روز شده تا وقت نماز ظهر در مقام آرام گورخر
رسیده دران مقام پره کشیده میان پانزده کوه دور پره شده - بعده
آهسته آهسته از غایت جنبیدن دور پره میان چهار کوه داشت
گورخر بسیار و به شمار درون پره درآمد - دران شب همانجا فرود آمد
چون روز شده در روز دوم شهنشاه شکر گورخر باخته سمند عزت
بسوی ایشان ناخته - از بامداد تا شبانگاه شاه شکر گورخر کرده بوقت
نماز شام پره گورخر شکسته شهنشاه جانب بنگاه بازگشته - هم بدان
طریق با اصحاب فریق خود تمام^(۳) شب رانده - و دو پاس روز نیز

رانده و دو پاس روز سیوم روز رانده در بنگاه رسیده - حاصل ازین آنست که آن شهریار بعنایت کردگار^(۳) هفتاد گروه رفته شکار گورخر باخته باز در بنگاه پیوست • ابیات •

نیر که ز شست خویش بکشد • زو شیر بمرد و گرگ افتاد
 هر سو که بصید رخس رانده • بر نام شکار یک نمانده
 افسانه پره شکار شکری از آهو و گور و نیل گار و جز آن - آرے اینچنین
 شکرے بیشتری در حوالی بداون و آنواله^(۴) میباشد - زیراچه این
 اجناس بقیاس جانور در محلی باشد که دران محل^(۵) هم خرابه بود
 و هم دران محل آب و گاه باشد - اینچنین خرابه در مملکت دهلی
 بحکمت ازلی دران ایام در هیچ مقام نبود - بدان سبب که سلطان
 فیروز شاه بکرم حضرت آله پادشاهی باجاهی صاحب دستگاہی بود
 بمعمری مملکت و رعیت پروری سلطنت بسیار کوشش داشت
 و کوشش برین گماشت تا اینچنین خرابه در حوالی بداون مدام خراب
 باشد مخصوص برای شکار شکری - و اگر نه دران مقام نیز آبادانی^(۶)
 شدے از غایت توجه^(۷) آن جهاندار پرگار - الحاصل هر سال آن خسرو
 خوش خصال از شهر فیروز آباد بسوی شکار سواری کردی - و مخصوص^(۸)
 کرده دران خرابه رفتی - شکار بیدشمار باخته - البته این مورخ ضعیف

(۲ ن) و دو پاس روز در بنگاه رسید • (۳ ن) پروردگار • (۴ ن)

آنواله • (۵ ن) همه • (۶ ن) بس • (۷ ن) استمالت •

(۸ ن) سمت •

شمس سراج عقیف برابر بودی^(۲) - چون سلطان فیروز شاه بکوچ متواتر
 بآرزوی تمام بشتاب گام دران صحرا میروید و میخواست که پره
 شکر کند پیش از آن یک روز بر حکم فرمان شاه فیروز فرمایش
 میکردند - و خلایق لشکر را دران شب بطویل فرود می آوردند
 دران شب دهل پاس نمیزدند - و درین مقام نمی نواختند - سلطان^(۳)
 فیروز شاه دران روز از فرودگاه کوچ میکرد - و تمام لشکر از سوار و پیاده
 و بندگ و جرار برابر میبودند - و نگاه نیز برابر شاه میشد - و دران روز
 خود بدولت و سعادت بالایی بلندی استاده میشد - و فرود آن
 بلندی سواران لشکر در پره رها می شدند - و دو نشانه شکر بحکم
 فرمان جهاندار می آوردند - یک نشانه را در طرف راستا می فرستادند
 و نشانه دوم را طرف چپا - یک جانب ملک نائب باریک
 ایستاده سواران را در پره رها میکرد^(۴) - و در پره می گذاشت - و جانب
 دوم ملک عماد الملک دهنال آن نشانهای شکر - هر یک سوار
 بدم ریز می رفت - هر یک خیل علیحدہ علیحدہ میگذشت - چون
 یاران خیل در پره می رفتند اول نیزه آن خیل رها میکردند - بعده
 دهنال آن نیزه تمام سواران خیل دار می رفتند - بعضی اشخاص از
 تاثیر حسد بیقیاس که در جسد آدمی تعبیه است درین محل
 پیش آن شهریار اکل می گفتند - که مر شمار عرض لشکر همین است

(۲) بدائرة * (۳) روز شده بهیر مقام نمی نواختند * (۴) (ع)

زیراچه سوار هر یک خیلدار بدم ریز میروند - آن شهریار را گفتار ایشان بر مزاج نیفتادی - ^(۲) ازان گفتار اعراض کردی - الغرض چون هر دو نشانه موازنه دهگان کروه رفتند سوار دم ریز برابر نشانهای مذکور میرفتند - ^(۴) چون سوار بتمام رها شده ^(۵) بعده طائفة بندگان خاص در پره رها می شدند - و میل بندگان نیز در هر یک صده یکن بیرق بودی - ایشان نیز بتمام می رفتند - بعده اسپان پایگاه ^(۶) شکرة خانه می گذاشتند - و خلق کارخانها نیز در پره رها شدند - بعده ^(۷) بیلان در پره رها میشدند - و اگر در پره بزرگ بودی پیش از بیلان سواران بنگاه رها می شدند - بعده بیلان - ^(۸) القصه چون این هر دو نشانه در مقام میعاد یکجا میشدند دران محل آتش میافروختند تا نود برآید - و معلوم شود که پره پیوست - و آن مقدار سوار که بدم ریز می گذشت مقابل یکدیگر عنانهای خود می گردانیدند تا نوبت سواران درون پره می آمدند - فرمان از زبان خسرو جهان می رسانیدند - تا سواران مذکور ^(۸) آهسته آهسته در دایره حلقه پره درآیند - و فرمان دیگر می رسانیدند - تا نباید که هیچ طرفه شکاره بیرون آید - مع هذا چون سواران در می آمدند فرمان از زبان

(۲) ازین * (۳) ن برای * (۴) ن میفرستادند * (۵) ن رهانیدی *

(۶) ن ایشان نیز در پره صده رها شدند چون بندگان نیز بتمام میرفتند

پایگاه و شکرة خانه * (۷) ن بعده سواران در پره رها میشدند * (۸) ن

آهسته آهسته بیلان کتان در دایره *

خسرو جهان می‌رسانیدند - تا سواران مذکور آهسته آهسته پیلال
 کفان در دایره حلقه پره درآیند - و فرمان دیگر می‌رسانیدند تا نباید
 که هیچ طرفی شکره بیرون آید - هر چند که دور پره گرد میشد
 سوار پره از یک تو دو تو می‌شدند - و از دو توسته تو می‌گشتند
 اینچنین شدی که سواران حلقه پره مقابل یکدیگر دیده شدند
 از آن روز دور پره میان سه چهار کروه میداشتند - چون روز با خرمی
 رسید در آن وقت فرمان میشد - هر آنکس که در محلی در حلقه
 پره ایستاده است آن شخص همدان محل فرود آید - و در ایام
 پرها محل و غیر محل نبوده - هر که در محلی ایستاده است همانجا
 فرود می‌آمد - و همچنین سراجچه خیلداران بانصال یکدیگر بر می‌آوردند
 تا اینچنین شدی که در جمله دور پره یک دور سراجچه بودی - زیراچه
 سراجچه این خیلدار با سراجچه آن خیلدار اتصال یافتی - و سراجچه
 آن خیلدار با سراجچه خیلدار دیگر - بدین طریق دور پره که
 میان چهار پنج کروه بودی گرد پره یک دور سراجچه می‌نمودی
 و پیش دور سراجچه کنگره می‌بستند - در گرداگرد پره یک دور
 کنگره بودی - و عقب سراجچه بنگاه خیلداران فرود می‌آمدند - و اهل
 بازار نیز متصل خیلهای خویش فرود می‌آمدند - چون برین
 طریق دور پره استحکم یافتی درون پره تفحص می‌کردند - اگر شیرینی^(۳)

(۲ ن) تا آهسته آهسته در دور پره گرد می‌آمدند هر چند که دور پره

الغ * (۳ ن) دران *

و یا ببری و یا گرگی بودی فیروزشاه اول آن را زدے - بعده دنبال
 شکر شکری شدے - و در ایام پره دهلیز بر نیامدے - بارگاه و خوابگاه^(۲)
 و گنبد سفید برآمدے - و بر هر یک خیلداران فرمان شهریار بود - که
 با یاران خویش در انکهای خود هشیار باشند - آمدن ایشان در
 سرای حاجت نیست - تمام خیلداران با یاران در انکهای خود
 ترکشا پیش کرده هوشیار و بیدار میبودند - یک دور پره از ترکشا بود
 چون دور پره با اینچنین^(۳) محکمی استحکام یافت و شکران از هر یک
 جنس دورن پره محبوس گشت چنانچه از هزارها گذشت معهذا
 سلطان فیروزشاه هر روز از پره سواری کردی - و موازنه پانصد و ششصد
 سوار از زمره شاهزادگان و خانان و ملوک برابر سوار میشدند - سلطان^(۴)
 فیروزشاه درون پره درآمدی و شکر باختی - دنبال شکر خود تیر
 انداختی - و پیش انک هر خیلداری که شکر زدی همه بدان
 خیلدار انعام شدی - بدین طریق موازنه هفت هشت روز شاه فیروز^(۵)
 شکر باختی - سمند عزت دنبال شکر ناختی - چون خواستی که پره
 بشکنند و شکر باقی مانده را بگیرند بر حکم فرمان شهنشاه روی
 زمین یک تیر آتشین در میان پره می گذاشتند - و دهلها با شهنها
 مینواختند - جمیع خلائق در می آمدند - شکرے که درون پره
 مانده بود غارت میکردند - هر یک از طائفه کهار و کوانی که در

(۲) خوابگاه لعل • (۳) بدین محکمی • (۴) سواری

کردندی • (۵) دلدی •

لشکر سلطانی بود برای گرفتن شکاران قصد می نمود - هر یک تفه
 هر یک صیدی را بکوشش گرفته می آورد - در ایام پره چندین
 گوشت شکاران شده که از غایت بسیاری گندگی برآمدی - و
 بعضی اشخاص از طائفه زیره با گوشت شکر قدید کرده تا شهر دهلی
 می آوردند - و اگر سلطان فیروز شاه شکر گامیشان جنگلی کودی
 و ایشان بسیار بودند بر حکم فرمان برای ایشان نیز پره شدی
 اما هم زمان واحد پره گامیشان شدی - چون شهریار شکر باخته
 همان زمان پره می شکستندی - زیراچه گامیشان از تاثیر قوت
 بی پایان درون پره دیر نمانند - ^(۳) المقصود سلطان فیروز شاه برگزیده
 حضرت آله هرساله در هرسواری اینچنین سه چهار پره کرده
 انگاه فیروز شاه با بنگاه ست شهر دهلی بازگشتی - آری عجب کاری
 این همه نمودارها و کتابتها در تواریخ برای عبرت ست مر
 خردمندان را *
 * رباعی *

آزند یکی و دیگری بربایند * بر هیچکس این راز همی نکشایند
 مارا ز قضا جز این همین نمایند * پیمانه توئی بلز بتو پیمایند
 افسانه شکار شیر و ماهی - حضرت فیروز شاه صاحب دستگاه گاه و بیگاه
 از هر یک جنس شکار میباخت - و بکوشش تمام و قصد مدام علی
 الدوام مرکب عزت بسوی شکار می ناخت - ^(۴) همه وقت خود را

(۲) گوش گرفته * (۳) ما هو المقصود * (۴) همه وقت

بپرانیدن *

به پرانیدن شکره و گرفتن صید^(۲) مشغول داشت - چون آن شهریار در محلی نشستی پیش او شکره را باولی میداند - و اگر سوار در راه رفتی هم شکره بسوی صید پرانیدی - و اگر از جفس چهارپایان پیش او چیزی خاصی بوز و یا سیه گوش بجانب آن رها کردند بلکه دوازده هزار نفر بندگان باهلی در رگاب ریات اعلی میرفتند و طائفه باهلی کسای بودند که دامهایی آهوان بالایی پشت ستوران بار کرده برابر میرفتند - چون آهوان در محلی مقام گیر میشدند آن دامدران در آن مقام دام فراز میکردند - آهوان در آن افتادی - و بعضی بندگان باهلی بر نرگو میشان سوار مانند گردان جرار و کند آوران نامدار و پیکان زوین از آهن و پولاد بر دست ایشان - چون در جنگلی و یا کیلی شیر حصار می شد بندگان طائفه باهلی از جزوی و کلی نرگو میشان را یکجا می کردند - و خود بر پشت ایشان ایستاده میشدند - نرگو میشان بدیدن شیر شاخهایی یکدیگر متصل یکدیگر میکردند - و همه همچنان نرغه کرده بر شیر در می آمدند - و آن بندگان باهلی از بالا به ژوپین میدوختند - البته شیر کشته شده و گاه گاه بودی که سلطان فیروز شاه فرمودی تا دامهایی بزرگ بالایی شیر اندازند - و هر چهار جانب آن دام پیلان قید کرده پیلال کفان بالایی دلم شده می آمدند - آن شیر را زیر دام میگرفتند - و گاه گاه بودی که حضرت فیروز شاه فرمودی تا پیلان را بر شیر ژپان در آرند

چون پیلان بر شیر زور میآوردند شیر بر پیل حمله آوردی - دران حالت
 شهنشاه با جلادت بر شیر خود تیرزدی - تا بجائے رسید و مرتبه
 این کردار بمحلی رسید که چند شیر از جنس قلويز پيش دربار
 حضرت جهاندار میبستند نیمه در راستاي دربار و نیمه در چپا *

* رباعي *

از گرگ و گوزن و گوز نخچیر * جز شیر نزد بدیگری تیر
 در کشتن شیر کم شود سیر * نگذاشته در جهانش یک شیر
 و همچنین اگر در تلي و دهندي ماهي بودي شهنشاه فرمودي که آن
 دامهاي گران که بالاي ماده پیلان بار کرده میبردند آن دامها دران
 تلي و دهند اندازند - بر حکم فرمان شاه آن دامها را میآنداختند - و
 بنام ماهي میگرفتند - آري سلطان فیروزشاه مقبول درگاه حضرت
 آله این چنین شکارها باختمی که از سلاطین پیشین کم کسی باخت
 مگر فیروزشاه درین کار کوشش بیش گماشت - و همچنین شهنشاه
 دین دو دیک دوله آهنین بزرگ راست کنانیده بود - اینچنین
 بزرگ که در هر یک دهگان^(۲) گرگ پخته شدی - شکری دیگر معلوم
 است که چند پخته شود - و دو دیکدان آهنین با دهگان پایه برای
 این دو دیکدوله مرتب کنانیده - آن هر دو دیکدوله با هر دو دیکدان
 صد و بیست نفر کهار در سواریهایی جهاندار برابر رکاب میبردند - چون

(۲ ن) دهگان گرگ پخته شدی در یک دیک دوله ده گرگ پخته گردد

شکاري دیگر الخ *

(۲) بمفرولي نزلې شدي و گوشت از شکر شکري بسيار جمع شدي دران دیکدوله مي بختند - و بخلق^(۳) الله میدادند - و چندان^(۴) بخته میشد که بیشتر خلق خوردي - همچنین آن شهریار روی زمین در عهد دولت خویش بفرست و کیاست بیش هر وضعی که کرد هر یک چیز اعجوبه روزگار بود - آری بوالعجب اسراري که ایشان همه رفتند - و آنچه درین جهان کردند با خود بردند - از ایشان نامي بیش نماند - این همه نمودارها و شرح کردارها عبرت خردمندانست * * ایات *

این رسم جهان بیوفائیت * مغرور شدن بدو خطائیت
هر کس که بزاد او بمیرد * جاوید جهان کس نگیرد

مقدمه یازدهم در عمارتهای گوناگون که سلطان

فیروز شاه کرده

نقل است شاه فیروز با نصرت و بهروز را برای آوردن عمارتهای جد بسیار و جهد بیشمار بود - درین کار بکوشش هزار^(۵) قصد نمود هر یک پادشاهی دین پذاهی صاحب دستگهی که بر تخت مملکت و اورنگ سلطنت دارالملک دهلی نشست و ملکههای دیگر بقهر و غلبه گرفت برای عمارت این قدر کوشش نکرد - هوس فراوان و کوشش بے پایان درین کار سلطان فیروز داشت - بانواع نمونه درکار عمارت از

(۲) در منزل * (۳) بخلق خدا * (۴) چندان طاهری *

(۵) هزار بار * (۶) درگاه عمارت *

تأثیر کثرت رغبت آراست - از قسم شهرها و حصارها و کوشکها و بندرها
و مساجدها و مقابرها بسیار و بیشمار بنا فرمود - چنانچه شهر
حصار فیروزه و فتح آباد که از حالت و مخالفت آن این مورخ ضعیف
شمس سولاج عقیف در مقدمه سابق مشرح شرح داد - و همچنین
شهر فیروزآباد و فیروزآباد هارنی کهیره^(۳) و تغلق پور کاسنه و تغلق پور
ملوک مکوت و شهر جونپور و جز آن - در هر محله و مقامی برای
قرار و آرام حصارها محکم و مستحکم برآورده - و باستحکم بسیار
مستحکم گردانیده - و از قسم کوشکهای با تکلف چنانچه کوشک
فیروزآباد و کوشک نزول و کوشک مهندولاری و کوشک شهر حصار فیروزه
و کوشک فتح آباد و کوشک جونپور و کوشک شکر و کوشک بند
فتح خان و کوشک سالوره و مقامات دیگر - و از قسم بندها چنانچه
بند فتح خان و بند مالجه (که دران مقام پادشاه نیک نام آب زمزم
انداخته بود) و بند مهپالپور و بند شکرخان و بند سالوره و بند سپهه
و بند وزیرآباد و مانند آن اینچنین بندهای محکم در هر محله^(۴)
مستحکم گفانیده - و خانقها و رباطها برای صادر و وارد بنا کرده - و
چنین روایت کرده اند راویان شریف بروایات لطیف که سلطان
فیروزشاه بالهام حضرت آله در شهر دهلی و فیروزآباد صد و بیست
خانقلا برای آسایش بندگان آله برآورده بدین نیست که چون

(۲) و کوشک و بندها • (۳ ن) و تغلق پور سپدم و تغلق پور کاسه

و تغلق پور و هولکوت و شهر جونپور • (۴ ن) در هر محله بندبنیده •

مستقرین از اطراف و اکناف جهان درین مکان بیلیند در هر خانقاه کمال
سه روز مهمان شوند - در صد و بیست خانقاه سه صد و شصت روز
سال تمام مهمان باشند - زمره نیست نیکه فیروزشاه - و در هر خانقاه
سلطان فیروزشاه متولیان سنتی و عهده داران سنتی تعیین کرده - و
خرج خانقاها نقد از خزانه دهانیده - الغرض در هر محلی و
مقامی که عمارت کرده همه از ریخته برآورده - و از جنس چوبینه
برای نام هم نه مگر همین تختهای در - و دران ایام ملک غازی شکنه
میر عمارت بود - در کار عمارت جد بلیغ می نمود - چوب زر از جهاندار
افسر داشت - و عبدالحق عرفه چاهرسوندهار گرز زرین داشت
شهنشاه در هر یک طائفة کاریگران عمارت شکنان چالاک تعیین
فرموده - چنانچه طائفة سنگتراش و چوب تراش و آهنگر و درودگر و
آزادکش و چونه پز و راج و امثال آن در هر قومی یکی شکنه نصب
شده - این چنین عمارت خانه که در عهد دولت آن شهنشاه عظمت
گرفت در عهد هیچ پادشاه صاحب دستگاهی نبود - زیراچه در
عمارتنخانه لکھوک خرج می آمد - بلکه اموال بی پایان غارت میشد
چنانچه شیخ سعدی علیه الرحمة والغفران فرموده * * ایات *

هر که آمد عمارتی نو ساخت * رفت منزل بد بگویی پرداخت
و آن دیگر بخت همچنان^(۲) هست * وین عمارت بحر نبرد کس

افسانه روشی گردانیدن سلطان فیروزشاه مقابر سلاطین طالبان دین و

منور کردن حظائر مشائخ اهل یقین برای رضای حضرت رب العالمین
 معهدا سلطان فیروزشاه مقابر سلاطین ماضیه انارالله برهانهم را از سر
 مرمت کنانیده و تازه گردانیده - زیراچه زمره تاجداران و فرقه شهریاران
 را از غایت عظمت و نهایت مکنت از حال سلاطین ماضیه کجا
 یاد می آید - تا تفحص و تجسس مقبر ایشان شود - بدین سبب
 بیشتر مقابر سلاطین پیشین خراب و پست شده بود - اصحاب و ارباب^(۲)
 آن مقامات انواع اضطرار رخ مینمودند - و البته رسم ست در قسم
 ملکی و آئینی ست در روش جهانداري هر یک شاه که در عهد
 خود بر تختگاه نشست چیزه املاک از قسم قریات برای اصحاب
 و ارباب با برکات باسم ملک احیائی احیا کنند - و حاصلات آن قریات
 داخل مقابر خویش گردانند برای اصحاب و ارباب - تا بعد از
 کوچ رحلت ایشان در مقابر و مدارس اینها خیر جاری باشد - و^(۳)
 آن جمله دیوها خراب گشته و برباد شده اصحاب و ارباب آن مقامات
 محروم مانده - هر یکی از تاثیر عسرت بے آیت نا امیدي خوانده
 بدین سبب جمله حظائر تاریک گشته - سلطان فیروزشاه بعنایت
 حضرت آله و بالهام الله در عهد دولت خویش بفراسست و کیاست
 بیش درین کار اهتمام بسیار کرده و کوشش بی شمار برده مقابر جمیع
 سلاطین مرمت کنانیده از سر تازه تر گردانیده - و آن مقدار قریات که
 پیش ازین داخل هر یک مقبره بود و بسی خرابي روی مینمود

هر یک رعیت مستهلک شده بود آن تمام دیهها را آبادان کنانیده
 اصحاب و ارباب آن مقابر که متفرق شده بودند بلکه هر یکی سر در
 جهان گرفته میرفتند سلطان فیروزشاه بالهام آله هر همه را جمع کنانیده
 مقابر سلاطین و امامان دین تازه و معمور گردانیده - و همچنین آن
 شهریار روم و چین فیروزشاه طالب حضرت رب العالمین حظائر مشائخ
 طریقت و علمای شریعت قدس الله اسرارهم را نیز از سر مرمت
 کنانیده - بلکه در حظائر سلاطین و مشائخ دین نختهای^(۲) چوب صندلین
 در گنبد ایشان داشته هر یک مقبره را از سر آراسته - آری بوالعجب
 اسراری - در عهد دولت فیروزشاه و دور مکنت آن شهنشاه هم نفع
 بزرگان عام و هم نفع بمردگان مقابر عظام رسیده * بیت *

نیکی کن چون ترا دسترس است * کین عالم یادگار بسیار کس است
 اما این بنگر که هیچ وقتی و یا هیچ ساعتی کار عمارت از آثار اسرار
 مهارت بیکار نکنانیده - چون در محلی عمارت آغاز شدی اول دیوان
 وزرات برآورد مایحتاج تیار ساختن - و مال بتمام از خزانه شهریار عظام
 تسلیم کارکنان و عهده داران عمارت میشد - بعده عمارت آغاز میکردند
 بدین نوع مدت چهل سال در عهد دولت فیروزشاه عمارتهای گوناگون
 از هر جنس مرتب میشد *^(۳) بیت *

چو دولت هر کرا داده بخود راه * نبشته بر سرش نصر من الله^(۴)

(۲) نختهای درهای گنبد ایشان از چوب صندل داشته * (۳ ن)

شده * (۴ ن) نبشته آیت نصر من الله *

مقدمه دوازدهم شرح یاد کردن سلطان فیروزشاه

طائفه بیکاران را

نقل است هر بار که آن شهریار جهاندار از سواری شکر در شهر دهلی آمدی بر ملک نیک آمدی - کوتوال ممالک که او کوتوالی با مهابت و جلالت بود در میان خلایق شهر عدل و انصاف می نمود مدام بلکه علی الدوام در قسم وظائف کوتوالی ابواب هوشیاری و بیداری میکشود - فرمان^(۲) فیروزشاه بر کوتوال مذکور شد هر کجا که بیکاری پرکاری بر هنجاری در شهر ست اینچنین طائفه را پیش تختگاه آرد - کوتوال مذکور مشهور هر یک محله دار شهر را پیش خود طلبیده - و از احوال هر یک استفسار کرده - آن مقدار بیکاران از جنس معارف که در شهر می بودند از غایت عسرت و نهایت حیرت روی خود بکس نمی نمودند - اینچنین معارفان و بزرگ زادگان را محله داران پیش کوتوال می آوردند - ملک نیکنام کوتوال آسامی ایشان با کیفیت^(۳) و ماهیت میفویسانید - و ایشان را در محل صالح پیش تخت بر دی - سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله البته هر یک را بمرغت بزرگان آن شخص شناخته - و بکاره و مصلحت مشغول گردانیدی - سبحان الله زه صافی ذهن سلطان غیروزشاه داشت هر کرا که پیش او میبردند اگرچه وقتی ندیده بود و ندانسته از

(۲) فرمان فیروزشاه شدی هر کجا • (۳) کنیت و مهابت •

نهایی بزرگی او را شنلخت - المقصود چون بیکران را پیش سلطان
 میبردند هر یکی را بگری و کرده‌ای مشغول گردانیده - و اگر
 یک از اهل قلم بودی او را داخل کارخانه میکرد - و اگر کارکن معنی
 بهی تسلیم خانجهان شدی - و اگر یک التماس کردی که بنده
 تسلیم فلان امر شود سلطان فیروزشاه بحضور خود بدان امر سپارش
 کردی - و اگر شخصی بازنمودی که بنده را تسلیم فلان امر کنند
 که او صاحب اقطاع است فرمان بجانب آن اقطاع دار صادر شدی
 آن شخص در آن اقطاع رفت - البته کمتر کسی بودی که بیکار
 مانده - و هر کجا که ازین زمره بیکران تسلیم کسی میکردند در آن
 محلها استقامت ایشان نیکو میشدی - سبحان الله چندین کسان را
 بدین سبب روزگار ساخت - و بجائے رسیدند - بارها درین کردارها
 سلطان فیروزشاه فرمودی که مردمان کارکن معنی چون بیکار میشوند
 بادهای اندوه بسیار میخورند - از غایت خمار فقر سر برآورند^(۲)
 نمیتوانند - هر روز چون نوروز پیش دربار می نشینند - میان خویش
 از نهایت تنگچه پیش در نجس و نفح میباشند - که امروز کدام
 کس از شغل معزول شد - و بر کدام کس سلطان فیروزشاه تفتی کرد
 امروز کرا بند کردند - و کدام شخص را جدا گردانیدند - بیکران بیچاره از
 بیچارگی^(۳) بدین انتظار بوقت فرض بامدادان از خانه بیرون می آیند
 تا اگر کسی از سبب جنایت بسی معزول گردد و دیگری در آن شغل

(۲) بارها • (۳) ازین چاره بدین انتظار •

نصب شود ما که بیکریم بر کس درآمد کنیم - چون این مسکینان
 فقیران بے نوایان از سبب بیچارگی و بیکری چندین تعلق و قلق
 دارند بدین معنا آه ناامیدی از دل بر میدارند - درین محل سلطان
 فیروزشاه فرمودی این تعاق مالا یعنی از پیش دل بیکران دور
 گردانیدم - هر کجا که بیکری پرکاری بود در محل تسلیم میشدی
 آری احسن کرداری زه نیت‌های خالص که فیروزشاه داشت - هر
 نیتی که کرد همه نیک بود - هر قولی و فعلی که اندیشید تمام
 برای طلب آخرت بود - کما قال النبی صلی الله علیه و سلم انما
 الاعمال بالنیات - چنانچه مناسب این حال حضرت خواجہ
 نظامی مورخ تواریخ شاهان علیه الرحمة و الغفران میفرماید *

* ابیات *

جهان چیست بگذر ز نیرنگ او * رهائی بچنگ آور از چنگ او
 درختی ست شش پهلوی چاریدن * نفی چند را کرده در چارمین
 یکایک ورق‌های ما زین درخت * بزیر او فتد چون وز باد سخت
 مقیمی نه بینی درین جای کس * تماشا کنان هر یک یک نفس
 درو مردم از نو بری میرسد * یکی می‌رود دیگری میرسد
 جهان کام و ناکام خواهی سپرد * بخود مایگی پی چه باید فشرده
 درین چار سو هیچ هنگام نیست * که کیسه بر مرد خود کام نیست
 بدام جهان هستی از وام او * بدو وام او رستی از دام او

مقدمهٔ سیزدهم شرح اسباب کارخانهای

فیروزشاهی

نقل است سلطان فیروزشاه صاحب نصرت و بهروز^(۲) مانند
 تاجداران مشعل گیتی افروز سی و شش کارخانه داشت - برای
 جمع کردن اسباب کارخانها کوشش بیش گماشت - هر یک کارخانه
 بانواع متاع و اجناس نفیس آراست - در هر یک کارخانه چندان
 اسباب جمع شده که نتوان شمرد - جمیع اسباب از جنس زرینه و
 سیمینه یا مرصع و یا مکمل بود - هر سال در هر یک کارخانه خرج^(۳)
 بسیار آمدی - چنانچه از جمله سی و شش کارخانه بعضی کارخانه
 راتبی بود و بعضی غیر راتبی - آنکه راتبی بودند (چنانچه پیلخانه^(۴)
 و پایگاه و مطبخ و شرابخانه و شمعخانه و شترخانه^(۵) و سگخانه
 و ابدارخانه و مانند آن) این چند کارخانهای راتبی در هر روز در
 عهد دولت شاه فیروز درین کارخانهای راتبی خرج بسیار آمدی
 خرج کارخانهای راتبی در هر ماه یک لک و شصت هزار تنگه
 راتب این کارخانها بود خارج رخت آن کارخانهای مذکور و خارج
 مشاوهٔ حاشیه و اصحاب دیگر - مبلغ یک لک و شصت هزار تنگه

(۲) فیروز • (۳) پشمینه • (۴) خیلخانه • (۵) و نفر یعنی

شتران و شکر و ابدارخانه و طشقدارخانه و مانند آن این کارخانها راتبی بود

هر روز در عهد دولت ۸۱ •

سیمین خرج راتب بود - و خرج کارخانهای غیر راتبی چنانچه
جامدارخانه و علمخانه و فراشخانه و رکابخانه و مانفد آن درین
کارخانها هر سال فرمایش اسبابها شدی - در هر سال اسبابهای نو
راست کردند - در جامدارخانه هر سال در ایام زمستان شش لک
تفکه را فرمایش زمستانی شدی خارج فرمایش بهاری و
تابستانی - در علمخانه^(۲) هر سال هشتاد هزار تفکه را فرمایش برای
اسباب مراتب شدی خارج سرمائی^(۳) حاشیه و وجه اصحاب علمخانه
و در فراشخانه موازنه دو لک تفکه را فرمایش فراشینه شدی - در
عهد دولت آن شاه و مکنت آن شهنشا اینچنین فرمایش میکردند
و هر یک کارخانه عهده خانات کبار و ملوک نامدار بود - چنانچه
جامدارخانه عهده ملک علی و ملک اسمعیل بود - که ایشان
عهده داری مر جانداری میمنه نیز داشتند - و پیلخانها در عهده ملک
شاهین^(۴) سلطانی و شکره خانه عهده ملک خضر بهرام و علمخانه و پایگاه
خاص و رکابخانه عهده ملک محمد حاجی و زرادخانه و سلاحخانه
عهده ملک مبارک کبیر سلاحدار خاص و وکیل در بود - طشتدارخانه
عهده ملک بلال خان و جواهرخانه عهده سلطان الشرق اعنی
خواجه جهان سرور سلطانی بود - اینچنین خانات معظم و ملوک اعظم
عهده داران کارخانها بودند - و از زمره اهل تصرف هر یک کارخانها را
متصرفان شاه جهان از پیش خویش تعیین کرده بود - چنانچه ملک

(۲) حمامخانه • (۳) سه ماهی • (۴) ماهن ملطانی و سک خانه •

- ۱۰ کمال الدین نورنیکان^(۲) تصرف جاندارخانه داشت که صاحب بند سپید بود - همچنین در هر یک کارخانه همه امرا و معارف تصرف داشتند دران ایام تصرف علمخانه و رکابخانه و پیلخانه میسر از پیش نخت عهده پدر و اودر این مورخ بود - و از جهت ایشان درین کارخانها این مورخ کار کردی - معهذا بارها درین کردارها سلطان فیروزشاه فرمودی که در مملکت دنیایمی همین دو گوهر لطیف با دو جوهر شریف است یک گوهر قسم اقطاع و پرگنات و معاملات - و گوهر دوم قسم کارخانها - چنانچه لکهوره محصول اقطاع است همچنان لکهوره در کارخانها جمع میشود - برین وجوه تصرف یک کارخانه من کمتر از تصرف شهر ملتان نیست - درسی و شش کارخانه متصرف از پیش خویش تعیین کرده بود - و خواجه ابوالحسن تصرف مجموع کارخانها داشت - آنچه فرمایش میشد اول بر خواجه ابوالحسن فرمان رسیدی - او بر هر یک متصرفان کارخانها فرمایش کردی و در زمان واحد باتمام رسانیدی - و دران ایام دیوان مجموع کارخانها علیحده بودی - محاسبات کارخانها دران دیوان شدی - اگرچه در دیوان وزارت نیز متصرفان کارخانها حساب کرده میدادند - چنانچه اصحاب دیوان محاسبه اقطاع میکردند همچنان حساب کرد کارخانها نیز شدی - و در هر کارخانه حاشیه بیدد^(۳) بود - چنانچه فراشخانه و پیلخانه و علمخانه و پایگاه درین کارخانها حاشیه بسیار بود - و

سرمایه متوانر می یافتند - اما پایگاه سلطان فیروزشاه در پنج محل می بستند - پایگاه بزرگ در سهروان و سلطان پور و پایگاه دوم در قبله سیم^(۲) درون دربار شهریار می بستند - و آن را پایگاه محل خاص می گفتند - محل چهارم پایگاه شکرخانه خاص - و محل پنجم پایگاه^(۳) بازگیرداران بندگان خاص - و خارج این پنج پایگاه چندین هزار اسپ در حوالی دهلی می چرید که آنرا سه پنج می گفتند - و کار خانهای نفر اعنی شتر علیحه بود - عهده داری این کارخانه ملک دلشاد داشت که دران ایام او را دلشاد شهنه نفر می گفتند - دلشاد مذکور را سلطان ابوبکر شاه در دور پادشاهی خود خطاب صفدرخان کرده بود - و چتر لعل داده بود - و در کارخانه نفر شتران بسیار - بیشتر^(۴) آن شتران در دیهای می چریدند حوالی شق و بلهن - و آن قریات همه در وجه ساربانان گرفته بودند - چیزی شتر در شهر میبود - چون هنگام سواری شهریار شدی جمله شتر در شهر می آوردند - هر سال شتران زیادت میشدند - زیراچه چنانچه جمیع مقطعان اقطاعات هر سال خدمتیات از هر جنس و صنف می گذرانیدند شتران نیز می آوردند - سبحان الله زه ایام با برکت و نعمت که دور ملک فیروزشاه بود - البته محاسبه هیچ کارخانه در مدت چهل سال براسلوب محاسبان نشد - چون محاسبان مملکت معايفه کرده بودند که سلطان

(۲) سیم • (۳) پایگاه بار که دران بندگان خاص • (۴)

بیشتران شتر •

فیروزشاه بالهام حضرت آله بر جمیع خلایق^(۲) در لطف و احسان کشاده
گلدسته^(۳) بسیار بدست ایشان داده از گناه کبیره خلایق مملکت بوفور
سلطنت بازآمده - چون کارکنان درگاه و محاسبان اعمال عمال شهنشاه
اینچنین معاینه کرده هرآینه ایشان نیز با خلق سهولت گرفتند - که
الناس علی دین ملوکهم *
* بیت *

* چون همه کس خدمت سلطان کنند *

* هرچه که سلطان بکند آن کند *

معهدا در عهد دولت آن شهنشاه اگر محاسبه اقطاعی شدی بمجرد
آنکه مقطع اقطاع از اقطاع خویش در حضرت آمدی و پایبوس شاه
کردی آن مقطع را در دیوان وزارت حاضر میآوردند - موازنه حساب کرد
لو میدیدند - و پیش تخت فیروزشاه میبردند و میگذرانیدند - باقی
بیرون میآوردند - بعد از سوال و جواب فی الحال مقطع را روان
میکردند - و چون سال انصرام شدی محرران کارخانها را در دیوان
وزارت حاضر میآوردند - از ایشان محملات می ستند - و باقی از قسم
نقد و جنس بیرون میآوردند - بهمه حال درین مدت چهل سال^(۴)
محاسبات بر اسلوب محاسبان نشده - و این نیست که سلطان فیروز
ازینها بی علم بود - بلکه نیکو میدانست - دیده چشم می بست^(۵)
بهمه حال از جهت محاسبه اعمال عمال دیده نا دیده میکرد

(۲) از لطف در احسان * (۳) انبار * (۴) از ایشان همه حال *

(۵) دیده پسندیده *

آری زه خوشی و خرمی که ^(۲)عمال آن دور داشتند - امید میدارم چون سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله با اهل عمل درگاه اینچنین معامله ورزیده طرف گناه ^(۳)صغائر و کبائر ایشان ندیده حضرت الله تبارک و تعالی کریم و رحیم ست بقدرت اعلی در وقت سوال و جواب عمل مملکت و کردارهای امور سلطنت او را بکرم بخشیده باشد - زیراچه چنانچه زمره تاجداران و فرقه شهریاران در دار دنیا سرقوم خلایق آمدند همچنان بحکمت حضرت سبحان با پادشاه حساب کرد آخرت بسیار و بیشمارست - چون حضرت مهتر یوسف علیه السلام ازین جهان بدان جهان پیوست و از سرای فانی در گذار جاودانی ^(۴)رنت (و البته مدفن اکثر انبیا صلوات الله علیهم اجمعین درون بیت المقدس است) چون جنازه مهتر یوسف علیه السلام در بیت المقدس بردند خواستند درون ببرند و دفن کنند از درون بیت المقدس آواز برآمد - که یوسف علیه السلام را بیرون بیت المقدس در خاک سپارند - که او پادشاه مصر بود - اگرچه با خلایق انواع عدل نمود - با او ^(۵)محاسبه بسیارست - همچنان کردند که مهتر یوسف علیه السلام را بیرون بیت المقدس داشتند - بیشتر انبیای اهل صفا درون بیت المقدس آسوده اند - مگر حضرت مهتر یوسف علیه السلام را پیش در بیت المقدس داشته - معلوم است

(۲) عمار • (۳) طرف گناه صغائر و کبائر برایشان ندید • (۴) ن)

باقی • (۵) سازند • (۶) ن) اما *

که مهتر یوسف علیه السلام چگونه پادشاه بود - هفت سال که قحط
 کمال در شهر مصر روی نمود و خلایق آن مکان بتقدیر حضرت سبحان
 ابواب اضطرار کشود و هیچ تنی بر بستر راحت براحت نیاسود
 درین مدت مهتر یوسف علیه السلام طعام سیر نخورد^(۲) - و قتی بسوی^(۳)
 لقمه دست نما نبرد^(۴) - گفتند ای یوسف علیه السلام خرم نهایی
 غله بر دست داری - سبب چه در مقام اضطراری - طعام سیر چرا
 نمیخوری - مهتر یوسف علیه السلام جواب چون اهل مثاب دادی
 و ابواب اسرار باز کشادی و فرمودی - اگر سیر خورم گرسنگان را فراموش
 گردانم - دلهایی ایشان بر نجانم - معذرا اگرچه مهتر یوسف پیغامبر
 علیه السلام صاحب صفا در وفا کامل بود این چنینها در دل خود
 میگردانید با این همه حال در حدیث پیغامبر ما محمد رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم آمده است - که مهتر یوسف علیه السلام
 بعد از رفتن جمیع انبیا در جنت ششم ماه در بهشت رود - بسبب
 آنکه در مقام حساب ایستاده باشد - چون از کرم حضرت آله سلطان
 فیروز شاه در دار دنیا حساب آخرت اینچنین دید همچون برگ بید
 لرزید - با^(۵) بندگان خدای تبارک و تعالی آسانی^(۶) گزید * * بیت *

* از گناه خویش سوزانی^(۷) همی ترسی و لیک *

* با کریمی کار داری غم مخور مردانه باش *

(۲) نخوردند * (۳) وقت لقمه دست نما نبردند * (۴) بچه سبب

(۵) ن) تا با بندگان * (۶) ن) گرداند * (۷) ن) همی پرستی *

مقدمه چهاردهم شرح بیان احوال سکه

مهر ششگانی

نقل است سلطان فیروز شاه در طور عظمت و دور مکنّت خویش
 چون سلاطین اهل کیش سکه های مهر بچندین نوع پدید آورد
 چنانچه ننگ زر و ننگ نقره و سکه چهل و هشتگانی و مهر بیست
 و پنجگانی و بیست و چهارگانی و دوازده گانی و ده گانی و
 هشتگانی و ششگانی و مهر یک جیتل - چون فیروز شاه بچندین
 اجناس بقیاس مهر وضع گردانیده بعده در دل مبارک بالهام حضرت
 حق تعالی و تبارک گذرانیده - که اگر بیچاره فقیران از اهل بازار چیزی
 خرید کنند و از جمله مال او نیم جیتل و یا دانگی باقی ماند آن
 دوکاندار دانگ خرده ندارد - و اگر این راه گذری آن باقی بر لو
 بگذارد ضائع رود - اگر ازان دوکاندار طلب کند چون این مهر نیست
 از کجا دهد - تا از باقی او رهد - برین وجوه میان بائع و مشتری
 مخالفت این حالت بتطویل کشد - سلطان فیروز شاه فرمان فرمود که
 مهر نیم جیتل که آن را اده گویند و مهر دانگ جیتل که آنرا بیکه
 خوانند وضع کنند - تا غرض فقرا و مساکین حاصل شود - المقصود در
 جلوس سلطان فیروز شاه دار الضرب مهر شش گانی عهد کجرا شاه بود

(۲) چون سلطان * (۳) بچندین انواع بقیاس مهر وضع گردانید *

(۴) آن * (۵) گویند *

عده دار مذکور درین عمل مشهور کوشش بیش مینمود - چندی^(۲) لکمه ننگه را مهرشش گانی در عهد دولت سلطانی بعده داری کجروشاه مهرزده بودند - ما نا که دو نفر گویندگان چالاک پیش تخت شاهي و اورنگ کز کلاهی برآئین قانون پادشاهی گویندگی کردند - و برین جمله باز نمودند - که در مهرشش گانی عمال حضرت جهانبانی یک حبه نقره نقصان انداخته اند - اگر امتحان کنند راستی حال و صدق این مقال فی الحال پیش تخت معلوم شود - و بران کارکنان و عده داران رود آنچه رود - سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله آن کیفیت را تسلیم دستور مشهور بمستور کرده - دران ایام خانجهان مقبول نیکنام در حیات بود - نقل خانجهان مقبول در سنه ۷۷۲ اثنین و سبعین و سبعمائه^(۳) رونمود - الحاصل درین محل وزیر کامل الفاظ اکل باز نمود - و ابواب اسرار ملکی کشود - که مهر سلاطین در میان ممالک روی زمین بدخترک بکر ماند - اگر مبادا دخترک بکر براست و یا بدروغ در محله متهم گردد و بدنام شود بعده آن دخترک را با وجود جمال و کمال بسی کسی نخواهد - همچنین اگر مهر سلاطین طالبان دین معاذ الله براست یا بدروغ کسی از آثار^(۴) گفتار طمع بسی سبب نقصان مهر کیفیت دهد گوئی فی الحال مهر پادشاهی بدنام میشود - در اقالیم جهان و ممالک دوران آوازه تبلیع بصریح میرود - بدین صورت مهر بدنام میشود - هیچ کس بر دست

(۲) چند آنکه • (۳) بود • (۴) از آزار آثار گفتار •

نمیگیرد - بشنیدن این کلام شهریار عظام فرمود - که برای تحقیق این گفتار و تصدیق این کردار کدام راه پیش شاه گیرند - دستور مشهور رموز مستور از غور کنوز بیرون داده ابواب اسرار ملکی کشاده - که در اهمال انداختن این کار محض غلط و امتحان کردن عین خطا - درین محل شهنشاه اکمل فرمود که رموز این راز باز میباید کرد - تا رشته شبهه ما از پیش عقل برخیزد - دستور مذکور الفاظ مستور بشهریار مشهور گفت - و جرهر گوهر معانی ملکی سفت - که گویندگان را بقید بند میباید کرد - و برای احتیاط این کار و تحقیق این کردار در محل خلوت میباید بست - بعده در امتحان این کار در باید نشست - فی الحال آن گویندگان را که دو نفر بودند هر دو را بند کردند - و در بندخانه دیوان وزارت داشتند - میعاد احتیاط بر روز دوم انداختند - چون خانجهان بازگشت حضرت شاه در خلوت رفت - دستور مذکور بمستور طلب کجراشاه کرد - چون او حاضر آمد خانجهان آغاز کرد - الفاظ اسرار از زبان برآورد - که عاقبت کار از زمره عمال کم کردار طمع اموال در دل بسیار باشد بدین سبب مهره عاقبتی تراشد - و قانون است در جهان که

(۲ ن) بقید مقید می باید • (۳ ن) و برای احتیاط این کار در باید

نشست فی الحال آن گویندگان را بتحقیق این کردار در محل خلوت چون

اصحاب خلوت میباید بست بعده در امتحان این کار باید پیوست چنانچه

آن گویندگان را که دو نفر بودند آه •

همیشه فرقه کارکنان در افراط^(۲) به نهایت کوشند - و این نیست که این کار از ذات تو آمده باشد - برو از کارکنان خود تحقیق کن - اگر همچنین باشد که آن گوینده می‌تراشد من تدبیری سازم که درین مه‌دان شطرنج بازی بافرزی^(۳) بند بازم - تا راستی مهرشش گانی بکرم ربانی در میان جهان و جهانیان و عالم و عالمیان ظاهر گردد معنای چون کج‌رشاء اهل خطا از پیش دستور مستثنی بازگشت بر کارکنان خود رفت - برای راستی این کردار در نشست - بعد از گفت و شنود نهفت از زمره کارکنان تحقیق گشت - که یک جبهه نقره در مهرشش گانی نقصان است - کج‌رشاء پیش دستور شه‌نشاء راستی حال و صدق مقال بازگفت - درین محل دستور مسطور مهر سرسفت - و گفت که در محل خلونگاه برای احتیاط این افواه طائفه زرگران را خواهند آورد - برو با ایشان یار شو - کج‌رشاء^(۴) چون این افواه از زبان دستور درگاه شنید که وزیر پرندبیر مستظهر گردانید سمت زرگران دوید - چون ایشان را دید آنچه از زبان دستور شنید بکوش ایشان رسانید - که شما را درین کار چیزی در دل می‌باید گذرانید تا راستی حال از آثار درستی مقال ظاهر گردد - ایشان بر کج‌رشاء گفتند - و گوهر صدق بصدق سفند - که دران محل بحضورت شه‌نشاء اکمل ما را برهنه کرده این فوطه و یک تو جامه خواهند بندانید

(۴ ن) تو فیروزی به نهایت • (۳ ن) ما ازین بند • (۲ ن)

و برای امتحان خواهند برد - اگر بنوعی^(۲) چند حبه نقره دران محل
بر ما برسد ما درون بوته توانیم انداخت - کجرشاه با انکشت فروشان
نیز یارگشت - آثار اسرار پیش ایشان گفت - ایشان درین کار سعی
نموده یک انکشت از میان خالی کفانیده و چند حبه نقره در میان
آن انداخت - و دهن انکشت با موم مهر کرده - چون روز دوم شده
حضرت شاه بادستور درگاه در محل خلوت نشسته - دران محل حضرت
شهریار اکل بالایی پلنگ نشسته - و خانجهان دستور بر جامه خانه
آرام گرفته کجرشاه را با گویندگان آورده - و زرگران را برهنه گردانیده
فوطه در ته ایشان بندانیده - و انکشت فروش انکشتان آورده پیش
زرگران انبار کرده - زرگران مذکور چند شش گانی بر حکم فرمان برآورده
مشهور معهود در بوته انداختند - بالایی آتش در نشانند - آتش
میدمیدند - و حضرت فیروزشاه با وزیرها خواه در محل خلوت^(۳)
در حکایت مشغول گشت - میان شاه و وزیر اکثر اسرار ملکی میرفت
طائفه زرگران در عین دمیدن آتش آن چند حبه نقره که درون انکشت
بود با نیر گرفتند - و سبک میان بوته انداختند - چون بوته از آتش
فرود آوردند و سرد کردند پیش تخت رزن کردند - چنانچه برآورد
قدیم بود مهر ششگانی هم بدان براستی آسود - صدق مقال جمال
نمود - گویندگان دروغگویان شدند - سلطان فیروزشاه کجرشاه را جامه
داد - و ابواب مرحمت^(۴) و عاطفت کشاد - درین محل وزیر اکل

بار نمود - چون مهر حضرت شهریار و سکه مکنت خسرو گیتی مدار
 از آثار گفتار این گویندگان کامگار در امتحان راست بیرون آمد^(۲)
 حضرت شاه فرمان دهد - تا کجرشاه را بر پشت پیل سوار کنند
 تا جهانیان بدانند که مهرشش گاهی حضرت جهانی سره است - و
 درو هیچ نقصانی نیست - و کدورتی نه - همچنان کردند که کجرشاه را
 بر حکم فرمان شاه بر پیل سوار کرده در میان شهر گردانیدند - و آن
 گویندگان دروغی شده - حضرت شاه ایشان را در محلی بر سبیل
 جلا روان کرده - اما بعد از چندگاه دستور هواخواه کجرشاه را از
 کار معزول کنانیده - اما به بهانه دگر - آری اگر همچنان^(۳) وزاری عاقل
 نباشند کار ملکی^(۴) و کردار جهانداري بدشوارے کشد - هر یک خواص و
 عوام^(۵) کلمات احسن صفات از زبان کشاد * بیت *

وزیري چنین شهریاري چنان * جهان چون نگیرد قراري چنان

مقدمه پانزدهم در بیان بنای دیوان خیرات

و شفا خانه با برکات

نقل است حضرت شاه ابوالبرکات بمتابعت سلاطین شش جهات
 دیوان خیرات برای توزیع بنات بنا کرده - اعني آن مسلمانان غمگین
 و مومنان مسکین که فقیرانند و دختران دارند و آن دختران بحد بلوغ

(۲) ن آمده است • (۳) ن این چنین • (۴) ن ملکا

(۵) ن عظام •

رسیده اند و پدران ایشان اسباب کار خیر ندانند بدین سبب دائم دل‌های ایشان پریشان - بلکه در اوقات متبرکات دل‌های ایشان ^(۲) خراب و مدام در مقام اضطراب و در دریای التهاب غرقاب - این بیچارگان را نه در شب خواب نه در روز قرار - زه عجز و خبی اضطراب درین محل حضرت جهاندار چون جهانداران والا نهار و شهریاران کامکار فرمان فرمود هر آنکس که دختره دارد بالغه باید که آن شخص در دیوان خیرات اخبار رساند - و شرح احوال خویش و بیلان درد دل پریش ^(۳) پیش عهده داران دیوان خیرات باز نماید - و از جمله عهده داران خیرات یکی سید امیر میران بود - که دران ایام بفعل امانت و دیانت می نمود - همچنین اصحاب دیگر - المقصود شه‌نشاہ مقبول حضرت و دود فرمود که تا عهده داران دیوان خیرات از حالت مقاتل اصحاب ابوالبنات تحقیق کنند - بدلائل عقلی و براهین نقلی حاوی شوند - بر اندازد حال هر کس وجه تعیین کنند - جنس اول پنجاه تنکه جنس دوم سی تنکه جنس سیوم بیست و پنج تنکه نقره بسبب کار خیر دختران بدهند - ^(۵) الغرض چون اینچنین چیز اقامت گشت هر یک عهده داران خیرات برای اقامت این کار در نشست - مسلمانان فقیر و عوزات بیوه حقیر از اشخاص صغیر و کبیر از هر چهار سوی مملکت در شهر باز آمدند - و اسامی دختران

(۲) ن) بخواب * (۳) ن) احوال اسوال خویش * (۴) ن) هریک *

(۵) ن) بسبب کار خیر دهند بجهت دختران *

در دیوان نویسانیدند - و مالهایی کثیر برای خرید اسبابهایی^(۲) بی نظیر برداشتند - از مراحم شاه و عواطف شهنشاه چندین هزار دختر خوش اختر را کار خیر شده - بدین سبب چندین کسان را روزگار ساخته - کما قال النبی علیه الصلوٰة و السلام ابوالبنات مرزوق یعنی پدر دختران البته درین جهان مرزوق باشند - آری عجب کاری و بوالعجب اسرار - عجب قومی اند دختران چنانچه حضرت الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی از حالت مقاتل دختران در^(۳) فرقان بر سرور محبان فرمود - کما قال الله تعالی المال و البنون زینة الحیوة الدنیا و الباقیات الصالحات خیر - یعنی ای محمد صلی الله علیه و سلم مال و پسران این هر دو چیز درین جهان زینت دنیا اند و باقی چیست - عمل صالح که بهتر است - و اتفاق مفسرین برین است که آن عمل صالح چیست - احسان در حق دختران - و این نیز در حدیث است - که پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرمود - احسان کنید در حق دختران اگرچه پرکالۀ خرما باشد - و این نیز در حدیث است هر که در کار خیر دختر کسی از آثار یگانگی بسیج بیک نفسی پیش مسلمانان در روز کار خیر کوزۀ آب در دست کرده ایستاده شود الله تبارک و تعالی او را ثواب جزیل روزی کند - زیراچه طائفة دختران بغایت ضعیف و دائم شکسته خاطر اند - و محکوم غیره - و اگر دختر آسوده مادر و پدر او

(۲) لا نظیر • (۳) تنزیل فرقان • (۴) ن •

ب خواب بیغمی غفوده - و اگر مبادا دختر در خانه شوهر در عذاب
 لاجرم مادر و پدر او مدام در غرقاب التهاب - سبحان الله با این
 همه احوال در اقوال پیغامبر صلی الله علیه و سلم است - که اگر مرا
 دامادی از علی به بودی چه خوب بودی - یاران پرسیدند یا نبی
 الله از علی بهتر کیست - پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرمود - بهتر
 از علی گورست - چنانچه خواجه نظامی علیه الرحمة و الغفران
 فرماید *

* چه خوش گفت جمشید برای زن *

* که یا خانه یا گور به جای زن *

* همچنین عزیزی فرماید *

* ابیات *

دختر^(۲) دوختر چونام دارد * شرمزده پدر مدام دارد
 گر نیک زن ست برده اسباب * و ر بد باشد بـرد بـ آب
 نا زاده نکو بخانه دختر * چون زاد بلا بـمـرد بهتر
 و ز زنده بماند در جهان او * در خانه خصم خویش نیکو
 در خانه هر که دختری زاد * جز گور دیگر مباد داماد
 با آنکه بیون نیک اختر * نا زاده نیکوترست دختر
 زن ناقص عقل آفریدند * بر نام زنان ورق دریدند
 القصة بطولها و عزقبولها^(۳) چنانچه سلطان فیروزشاه بالهام حضرت
 الله تبارک و تعالی و عونہ دیوان خیرات برای تسکین ابوالبنات

(۲) دختر در خطره * (۳) ن من *

بنامرد همچنان دار الشفا بر لبی هریک بیگانه و آشنا شهری و غریب
نزدیک و دور جوان و پیر اهل دولت و فقیر بنا گردانید - افسانه
بنای شفاخانه که آن را محبتخانه نیز گویند - کما قال الله
تبارک و تعالی لیس علی الاعمالی حرج ولا علی
المریض حرج * بیت *

ز درویش ختن تا منعم روم * کس از دریای فضلش نیست محروم
حضرت الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی در بنیاد نهاد جسد
آدمی زاده هزده هزار علت^(۲) نهاد - و اسرار عنا و آثار بلا در تن آدمی
بدیده آورد - ازین جمله شش هزار علت آنست که اطیای حاذق
و حکمای صادق نه نام آن علتها بداند و نه نام دارو - و شش هزار
علت آنست که اطبا نام آن علتها بدانند - اما برای دفع علت
دارو ندانند - برین وجوه حضرت قادر کریم و خصمی لیل و نهار
مستقیم خصمی علل را بخصمی مخلوقات اهل زمین بمخاصمت
گماشته - و تخم این بلا و عنا در زمین گلستان ابدان آدمیین^(۳) بید
قدرت و کمال حکمت کاشته - چون افواج و امواج علل^(۴) حاصلی و
کنگهره بدن را محصر گرداند مریض مسکین با دل اندر هگی و سیئه
غمگین چون مجذوبان^(۵) غمگین دروازه راه اکل و مشرب شرب را بسته دارد
شاید طبیب عقل در آریز کردن پرهیز فرماید - مریض مسکین با وجود^(۶)

(۲) دوازده هزار علت نهاد . (۳) بدن آدمی * (۴) علت .

(۵) مجذوبان . (۶) نشاید .

یقین میان دو بلا درآید - یکی علت بیماری - دوم کثرت فقر و اضطراری
 آثار این دو زخم بر دل مریض بیچاره همواره تازی^(۲) - لاجرم مریض
 مسکین در ایام مرض که فلسفی رجه معاش و پشیزی برای انتعاش
 بدست او نمانده از غایت بے قوتی و ضعف جبلتی جانب کوی
 ناامیدی رانده - و آیت فامرادی خوانده - موکلات قضای زمانه برای
 قوت عیال خانه بر سبیل عادت زمانه زمان زمان زبان ملامت کشاده
 مریض بیچاره از آثار بیچارگی بسیار دل بر مردن نهاده - از غایت
 اضطراب و دیده در انسکاب مریض در قلب دریای علت افتاده - آثار
 ارادت ربانی و اسرار حکمت حضرت سبحانی اکثر ابواب بلی پر عفا
 بر چشمهای ظاهری و باطنی مریض کشاده - مریض مسکین بادل غمگین
 میان بلاهای گوناگون و علتی روز افزون که در صحت در تکاپو بود در
 ایام مرض از تک فرو مانده در دل گذرانیده - که ازین جبلت الیم^(۳)
 و هلاکت عظیم جان درونم کے برود کارم مگر یکسو شود - المقصود چون بار
 این دو اندوه مانند کوه با شکوه یکے علت زحمت دوم کثرت اضطراب قوت
 صحت بر تن بیمار بناچار زور آورده حضرت سرور عالمیان و شفیع
 مجرمان برای معالجت بیماران و تداوی مریضان فرموده -^(۴) کما قال
 النبی صلی الله علیه و آله و سلم العلم علما علم الابدان و علم الادیان
 صدق یا رسول الله صلی الله و سلم *

(۲ ن) گاری * (۳ ن) رحلت در دیگر هله * (۴ ن) تاکید بر تاکید

فرموده قال النبی صلی الله علیه و سلم *

• هر درد را که بینگی درمان و چاره هست ^(۲)

• درمان درد سعدی با دوست ستواری

لجرم همیشه تاجداران تفقد حال بیماران باهتمام تمام و کوشش دوام
مدام کرده - هر یکی در عهد دولت خویش بفرست و کیاست
بیش بر دل پرورش ^(۳) نوش اینار مبذول داشته تفقد مجبوری و
مجبوری ^(۴) بکمال کوشش در ذمه شفقّت خود پنداشته این افعال ^(۵)
سنیه و خصال مرضیه را بسر برده - هر یک شهریار در ادوار و اطوار
عهد خود صحت خانه از تاثیر شفقّت بطانه بر آورده - ابواب کرم و
اسباب نعم بر آشنا و بیگانه کشاده - شربت خوشگوار بر کف معلولان
نهاده - معجونهای مختار از داروخانه اختیار بمغمومان داده - در
کلمات بقراط و علامات سقرات است که مدام سلاطین خوش نام
تربیت بیماران و تفقد مریضان کرده - شاه جمشید با عظمت خورشید
سوال این مقال بدین منوال از وزرای خوش خصال خود کرده - که
سلاطین را در آئین جهانداري و قانون شهریاری از گفتار و کردار کدام
آئین بهتر است - باجماع گفتند - و جوهر گوهر این شبهه شبیه متفق ^(۶)
سفند - که دور گردانیدن خار بناچار از صدر بیمار که همیشه بیچاره
بیمار در علت مرض گرفتار است - در اقامت این فعل ثواب بسیار
است - از شجره مراد نمره بشمار است - در اقامت عمل این امل

(۲) گشت • (۳) بردریش کوشش بسیار • (۴) مخموری •

(۵) این افعال مفید و خصال مر حیر • (۶) تا جماعه •

کوشش ناجداران بسیارست - چنانچه مفاسد این قول امیر خسرو^(۲)
 فرموده * بیت *

در عمل خیر توقف مکن * چون بکنی هیچ تاسف مکن
 الغرض سلطان فهروزشاه با عروس عنایت حضرت آله تفقد بیماران و
 تربیت زمره گرفتاران از سر شفقت بطانه مبدول داشته کارخانه
 شفاخانه و آسنانه صحت خانه از آثار تربیت خسروانه برای آشنا
 و بیگانه بنا فرموده بر معلولان ضعیف و مغمولان نحیف در دولت
 سعادت کاشوده طبیبان حافظ و حکیمان صادق بعده داری آن داشته^(۳)
 تخم امید در کشت زار بیمار به تیمار کاشته - ادویه و وجه اطبا تعیین^(۴)
 فرموده - و برین جمله باز نموده - چون مریض مسکین از تاثیر مجبوری
 وثامت و مخموری سقامت بر ایشان پریشانی دل آید و از احوال مقل
 خویش و اقوال درد دل پریش بدیشان باز نماید باید که طبیبان
 دانا و حکیمان توانا نبض مریض بگیرند - و دلیل او را بدلائل عقلی
 و رموز فهمی به بینند - بر حسب مزاج بیمار علاج از سر تیمار کنند
 بران علل مختلف تدویمی متفق سازند - معجونها علی التماسی^(۵)
 ایثار نمایند - تا مزاج بیمار به تیمار معتدل ایشان در اعتدال آید
 وقت صحت تن و سلامتی بدن در آید * بیت *

نیست سر آغاز تر از آدمی * نیک سرانجام تر از مردمی

(۲) امیر خسرو ترک الله طالب دین علیه الرحمة و الغفران فرموده *

(۳) قرار داشته * (۴) مال ادویه * (۵) علل المسلوبی پرنارند *

معهدا چون سلطان فیروز شاه بچندین قید بموکلان تاکید بتاکید کرده
 آستانه شفاخانه و صحت خانه برای علمه و مریضان بنا فرمود
 لطیفی حائق و حکمای صائق و خدمت‌مایی مصدق و جراحان و کحالان
 در این مقام تعیین گردانیده - و ادویه و اطعمه و اشربه برای مریضان از
 خزانه مقرر کرده - باب کرم عام به شفقت تمام بر خلائق خاص و عام
 گشاده - چاروش درگاه ندا^(۴) هل من سائل در داده - لاجرم بیمارانی
 گرفتار و معلولان به تیمار برخاستند - و لفکان و افتان و خیزان هر گاه
 به جا افتادند - و بهر قدمی صد جا نشستند - چون یکی بدستش پا
 دست کش غیره به پیش آستانه شفاخانه شتافتند بمجرد منظری
 نظر و دیدن اصحاب شفاخانه را بصبر بیمارانی و بیچاره چون اهل اضطرار
 دست سوال بآنگشت مقال برداشتند - خادمان مملکت که نصب
 گردانیده شهنشاه بودند بتاب شتاب بسوی اهل تب و تاب شتافتند^(۵)
 نغم بشارت صحت در محن چمن گلزار امید حیات ایشان کاشته
 باعزاز عام و مرحبایی تمام با بشارت سلامتی و سلام علی الدوام چون
 اصحاب یکنه جانب آستانه شفاخانه اشارت به بشارت داده - کقوله
 تعالی سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدين * * بیت *

* چون تو شدي سایه یزدان پاک *

* سایه نشان باش برین مشیت خاک *

(۲ ن) نصب گردانیده • (۳ ن) دربار کرم • (۴ ن) ندا به محال

در داده • (۵ ن) بسوی اهل شتاب بتاب شتافتند •

معهداً اطبايي حاذق و حکمايي صادق که زیر قبة آستانه کارخانه شفاخانه تکیه زده بانتظار بيماري منتظر نشسته بمجرد آنکه بيماري مخموره و مريض مجوري بر ايشان رفته و از حالت مقاتل زحمت خود شرح داده طبيبان مذکور و حکيمان مشهور بمعالجت معلولان و تربيت مخموران مشغول شدند - جنس حواس خمسۀ خود را بر بيمار بے نيمار مبذول کردند - چهار طبع مريض را بتاثير سه هوا بدو ادله عقلي و نقلي در روز^(۲) واحد دريافتند - و بر حسب مزاج بسوي علاج شتافتند - از غايت اشفاق و مهرباني بلکه از مهرجاني داروي تلخ از داروخانه شفاخانه چون گلاب در کام بيمار بگام و ناکام چکانيدند و معجونهاي تداوي حيات ترکيب يافته بآب حيات در حلق بيمار بے نيمار چون گلاب چشانيدند - بمجرد معالجت مريض بيچاره از علت مرض خلاص يافته چون شير زيان سوي آهوي جهان دوان دوان روان شده - آره آن مريض افتاده ايستادی - و ايستاده را بنيادی بسوي تدبيرها از شادي بخت کشادي - عمل امل را پيش نهادي در نعمت بدست دولت کشادي - گوش را بگوش گوشه گوشي چشم را بچشمک زندني بگوشه زبان را زمان زمان تمنا بهر نوشي و نفس را آرزوي بهر نوشي بخت را در عالم اقبال جوشي بخروشي - چون مريض از درد اليم و محنت عظيم رهائي يافت دستش بسوي کبريائي شتافت - و پاي مريض در ميدان رواني بچوگان محنت

(۲) میان زمان واحد • (۳) آهوي جان دوان و روان شده •

گویی غفلت باخت - زبان با ترجمه بیان لسان در عالم شکر نی شکر
 شگافت - تا غایت بیمار بے تیمار را قصد صلوات بتاثیر کثرت بلیات
 و نکبات با تیمم بود - بمجرد صحت تن شفای بدن برای لطافت
 نظافت بشارت اشارت بسوی وضو کرد - مریض مذکور بعد از اتمام
 طهارات بدو گانۀ تحیات^(۲) مشغول گشت - بعد از فراغ نماز و اتمام نیاز^(۳)
 بدعای مزید دولت دارین حضرت فیروزشاه طالب کونین مشغول
 گشت - مناسب این حال و موافق این مقال حضرت پیغمبر ما
 محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم از غایت صفا ازان حال بدین
 منوال فرمود - کما قال النبی صلی الله علیه و سلم ادخال السرور
 فی قلوب المؤمنین صدقہ *
 * بیت *

دور بتو خاتم دوران نبشت * باد بخاک تو سلیمان نبشت
 آری عجب اسراری - در دیوان خیرات و شفاخانۀ بابرکات شهنشاه
 شش جهات از آثار شفقت بطانۀ برای آشنا و بیگانه دیههائی معمور
 و مزروع داخل کرده - تا حاصلات آن قریات در دیوان خیرات و
 شفاخانۀ خرج شود - چنانچہ حضرت جهاندار این چنین خیرات
 اقامت کرده همچنان برای اهل علم و حفاظ و علما ادرارها تعیین کرده^(۴)
 و ایشان را وجهها داده - راویان شریف بروایت لطیف برین مورخ
 ضعیف شمس سراج عفیف گفته - کہ مبلغ سی و شش لک تذکۀ^(۵)

(۲) حیات * (۳) راز * (۴) فرمودہ (۵) ن (تذکۀ ایمنہ بداد

ممالک بوجہ ادرار تعیین داشتند *)

از بلاد ممالک بوجه ادرار تعیین داشتند - بلکه چهار هزار و دویست نفر
 که مدام دل ریش بودند از دیوان استحقاق مشاخره میبردند - و
 عهده دار مستحقان در عهد دولت آن شاه جهان علیحده بود - از صدقه
 سلطان فیروزشاه بکرم^(۳) آله هر همه را بخوشی و خرمی گذشت
 هر چند که این ضعیف میخواهد که ذکر سلطان فیروزشاه بآخر رساند
 از غایت بے نهایت الطاف و اشفاق که آن شهریار را با خلق افتاد
 بآخر نمیرسد - چنانچه مناسب این حال امیر خسرو علیه الرحمة^(۴)
 میفرماید *

- * یانستی از گشت ازل خوشه *
- * راست کن از بهر خدا نوشه^(۵) *
- * گرچه جهانداري و شاهیت هست *
- * سوي خدا بین و مشو خود پرست *
- * در حق او گشت بخود داشتني *
- * دیر خصومت شو و زود آشتني *

مقدمه شازدهم شرح جشنها

نقل است حضرت شهنشاہ سلطان فیروزشاه بر قوانین آیین
 سلاطین اهل کلا در مواسمات روز اعیاد و شب بوات و روز نوروز
 جشنهای عام کردی - درین کار کوشش چون خسروان اهل تبار نموده

(۲) با دل ریش * (۳) بکرم الله تبارک و تعالی (۴) امیر خسرو

ترک الله * (۵) ابد *

چون روز عید نزدیک میشدی پیش ازان ساختگی جشن شدی - و
 در شب عید حضرت فیروز شاه بسیار شعب بیدار بودی - بلکه بارها
 درین کردارها حضرت شاه رخ بسوی ملک نائب باربک آوردی
 و فرمودی - ابراهیم تو چیزی نگو - اگر تو درین کار شروع کنی من
 چندین خون نخورم - و اگر نه در عهد خدایگان مغفور مرحوم سلطان
 محمد شاه بن تغلق شاه انازالله برهانم چون شب عید شدی
 سلطان محمد بر من همین قدر گفته که نائب امیر حاجب فردا
 عید هست - بمجرد آنکه از زبان سلطان محمد این مقدار لفظ بیرون
 آمدی من همان زمان تمام استعداد جشن روز عید موجود میکنانیدم
 تو آلچغان نگو که اسبابهای جشن مرتب توانی گذاشتی^(۲) - من بدین
 سبب تمام شعب برای استعداد روز عید نشسته میباشم - المقصود
 شهنشاه مسعود برگزیده حضرت و درود معبود خود اهتمام میکند
 انسانه جشن روز عید - چون روز عید میشد در هر هفت صحن^(۳) کوشک
 شهر معظم فیروز آباد برگ درختان نرگ که آنرا در عرف پتی گویند
 در تمام صحنها فراز میکردند - و در محلهای شیب که آنرا صحن^(۴)
 میانکی گویند بر حکم فرمان شاه بارگاه جهان پناه نصب میکردانیدند^(۵)
 که آن محل را محل بارجای بارعام نیز گویند - و دران محل پادشاه
 اکمل یک کوشک برای عام فرمایش کرده بود - چون حضرت جهاندار
 خواستی که بارعام بر خلائق خواص و عوام دهد دران محل نشستی - و

(۲) کرد • (۳) هشت • (۴) محل پا شیب • (۵) میکنند •

در هر دو بغلک آن کوشک دو پا شیب از چوب می بستند - و نهالها از هر جنس میداشتند - بعضی نهال از ابریشم و بعضی از نرمینه و بعضی از جنس کمان زرو نقره و بعضی نهالها از جامه^(۲) سپید و بعضی از موم و بعضی از گل و بعضی از اصل نهال بے عدد و بے شمار در آن محل میداشتند - و تمام دیوارهای صحن میانکی جامه^(۳) نرمینه میگرفتند - و جامخانهای^(۴) لشکری در تمام صحن بارجا فراز میکردند و از جنس میوه^(۵) تر و خشک در آن میزدند - چون چالشت میشد حضرت فیروزشاه می آمد - در محل کوشک می نشست - ملک نائب باربک بیرون می آمد - اول بندگان تیغدار را میزدند - بعده بیست و یک چتر در میمنه و میسره میگذاشتند - ده چتر راستای سلطان و ده چتر در چپا - و یک چتر بر سر سلطان میداشتند - و تمام چتر بانواع رنگها بودی - بعضی چتر لعل و بعضی سبز و بعضی برنگ گل لعل و بعضی دورنگ و بعضی کنج و بعضی نسیج و بعضی سیاه و بعضی سپید و بعضی مشع برنگ لعل که آنرا میکهد نیز^(۶) میگویند^(۷) و در برشکال^(۸) پادشاه بر سر میداشت^(۹) - چون چترهای مذکور در محلهای خود ایستادند بعده نشانهای مراتب درون میبردند - و

(۲) از جامه رنگین از جامه سپید • (۳) لنگری • (۴) من • مهلبک • (۵) میگویند • (۶) هوای بشکال • (۷) میگذاشت • (۸) ن • بعده نشانهای مکسانی و کلنی و مکمل پیش تخت میبردند و نشان پاده درون روز درون محل بردن فرمان نبود و نشان مکسانی موازنه صد و شصت و پانصد و هفتاد بود •

در جشنهای ایام اعیاد تمام نشانهای مکسانی مکلف و مکمل
 پیش تخت می‌بردند - و نشانه رساله دران روز دران محل بردن
 فرمان نبود - و نشانهای مکسانی موازنه صد و شست یا صد و هفتاد
 بودی - و بغایت زیبا نمودی - المقصود اصحاب علمخانه برابر
 مراتب در محل درون می‌رفتند - بعده اسپان پایگاه خاص با
 زینهای مغرق محل درون می‌بردند - بعده بعضی پیلان اراسته بکمال^(۲)
 لباس با تختگاه زرین و زینهای نقرگین و جلهای دو رنگین در محل
 درون می‌رفتند - و پیش تخت فلک رفعت دام رفعتها سر بر زمین
 می‌آوردند - و سلام می‌کردند - و بزبان خود دعا می‌کردند - و در میمنه
 و میسره در محلهای خود ایستاده میشدند - بعده اصحاب شکره‌خانه
 با اکثر شکره‌داران درون می‌رفتند - بعده طائفه مطربان و اهل طرب را
 می‌بردند - تمام مطربان جامه‌های معصفر در بر و دستارهای لعل بر
 سر - و طائفه اهل طرب با پیرایه‌های مرصع و مکمل و لباسهای^(۳)
 بیش بها هریک نفر چهل‌گان هزار تنگه را پیرایه پوشیده - هریکی
 نادر پوشیده - چنانچه مناسب این^(۴) حال عزیزه باز دیده * * بیت *

همه نار پستان ببالا چو تیر * ز پستان هریک شکر خورده شیر
 مناسب این حال و لائق این مقال عزیزی دیگر نیز فرماید *

* ابیات *

(۲) کمال فهم و لباس * (۳) و با کسوتهای بیش بها هریک چهارگان

هزار تنگه * (۳) این خصال عزیزی حال باز دیده *

در سرو قدش دو نار پیدا * در سرو که دید بار پیدا

سر نیز دو نار بود چون تیر * نوشیده زهر دو نیشکر شیر

قصه چون این چنین محل مرتب گشت طائفه قوال ساز برگرفتند
اهل طرب برقص مشغول شدند - بعده تمام خلق از زمره خانان چهار و
ملوک نامدار و معارف پرکار و علمای کامکار و مشائخ^(۲) روزگار در محل
سلام رها میشدند - بعده تمام خلق میرفت - و اصحاب دیوان رفیع
رسالت دام رفیعا با طائفه خویش و اصحاب دیوان قضای ممالک
دام تعظیم و اصحاب دیوان مذکور و اصحاب دیوان عالی و زلوت دام
عالیا برابر دستور با مهارت و اصحاب دیوان عرض ممالک دام حمام
هر یکی در مقام خویش نشسته و ایستاده - معینا چون روز به قیاس
یک پلس کم و بیش برآمدی حضرت فیروزشاه در نماز عهد سوار
شدی - و این جمله خانان و ملوک و تمام اهل سلوک از مجلس جشن
بیرون آمدندی - و سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله بتابعیت
تاجداران صاحب کلاه گاهگاهی در پیل سوار شدی - و گاهگاهی بر
اسب - و با دو چتر بیرون آمدی - یک چتر بر سر سلطان - دوم چتر
بر سر تغلق شاه میبود - و تغلق شاه با چتر مقداری پیش شده
میرفتی - و باقی چیزها همه در محل جشن میداشتند - سلطان^(۳)
فیروزشاه برگزیده درگاه حضرت آله نماز عید در سواد کوشک نزل

(۲ ن) مشائخ روزگار و اینانی سبیل به شمار - در دیگرے - و ایناء مقبل

به شمار * (۳ ن) چترها * (۴ ن) سلطان فیروز بالهام حضرت آله *

میکندارد . و چون از نماز فارغ می شد در گوشک همایون بازگشته
 در بارجا می نشست - در آن وقت خدمتیات میگذشت - اگر در
 هوای زمستان عید شدی سلطان فیروزشاه مخصوص زمستانی همه در
 روز عید پوشیده - و اگر نه در روز عید بعضی خانان و ملوک
 جامه میپاافتند - مع هذا ^(۳) چون بانگ پاس آمدی غیر محل شدی
 ترتیب آرایش جشن بازگشتی - تمام طائفه قوال و اهل طرب در آن
 روز انعام میپاافتند *

در داد ^(۴) صدا بعیش و شادی * زن طبل برسم کیهلادی

شاهانه بکرد می - زبانی * شد شهر همه بشاهمانی

افسانه باختر بازیهای شب برات - چون ماه شعبان دو میآمد از
 پیش تخت ملک رفعت فرمایش بازیهای شب برات میداد - در
 پانزدهم شب ماه شعبان خسرو جهان درون گوشک فیروزآباد هوائیهایی
 گلریز عنبر پیر میباخت - در پی کار چون ناچداران اهل تبار کوشش
 میگماشت - چون شب برات نزدیک رسید شب سیزدهم و چهاردهم
 و پانزدهم بازیهای بسیار موجود میگرددانیدند - و در گوشک نزول
 فیروزآباد برای رها کردن بازی شب برات چهارالک تعیین میشد
 یک الک خاص - دوم از آن ملک نائب بارک - الک سیوم از

(۴ ن) سمع گوشک همایون باز میگشت باز در بارجا می نشست . (۳ ن)

چون شاه آمدی عز محل شدی ترتیب آرایش جشن بازگشتی تمام طائفه

قوال و اهل طرب از نذر انعام میپاافتند . (۴ ن) در داد ملک بعیش کاری *

آن ملک علی - چهارم از آن ملک یعقوب پسر ملک محمد حاجی
 درین هر چهار النک ^(۲) سی گن خروار طبل و دمامه تعیین می شد
 و در کوشک نزول درین هر سه شب چندان مشعل و چراغ میداشتند
 که تمام میدان گرد بر گرد کوشک نزول طریقه روز روشن نمودی - و
 هر چهار النک کشتیها میبستند - دران کشتیها مشعلها بر میداشتند
 و درین هر سه شب در هر چهار النک طبل میخواندند - بازیهای
 گوناگون میگذاشتند ^(۳) - و فرود کوشک نزول درین هر چهار النک دهل
 و بهیر و شفا میخواندند - خلایق از اطراف و اکناف دارالملک
 دهلی و خلق شهر دهلی مخصوص کرده درین شبها در فیروز آباد از
 عوام و خواص مسلم و هندو ^(۴) صغیر و کبیر حاضر شده تماشا میدیدند
 القصة تا سه شب اینچنین بازیهای بوالعجب میگذاشتند - و حضرت
 شاه فیروز صاحب فتح و بهروز درین شبها خود کمتر آمدی مگر بنادر ^(۵)
 گاه گاه - و از زمره شاهزادگان و فرقه خانان و ملوک هر همه در کوشک
 نزول حاضر میشدند - اصحاب ^(۶) پیلخانه پیل گلین راست میکردند
 و اصحاب نفر شتر گلین - این تمام چیزها در شب برات پیش حضرت
 خسرو شش جهات می آوردند - و شهنشاه بتوفیق آله هر یکی را

(۲) سی گاو * (۳) میداشتند * (۴) جهود * (۵) حاضر
 میشدند و تماشا * (۶) فیروز با نصرت و بهروز * (۷) اصحاب
 پیلخانه پیل گلین راست میکردند و اصحاب پایگاه حضرت شهنشاه ملایان
 و اصحاب نفر الس *

انعام دهانیدے و بازگردانیدے - مقصود ازین چیست - در عهد دولت
آن شهنشاہ بکرم آلہ بہر بہانہ خلائق را فرحت و بہجت بود - زہ
دور با سعادت و مکنت بود *

* نہ چندان آرزومندم کہ وصفش در بیان آید *

* اگر مد نامہ بنویسم حکایت بیش ازان آید *

مقدمہ ہفدہم در بیان احوال طلب کردن مطربان

بعد از نماز جمعہ بحضرت سلطان فیروز

نقل است چون روز جمعہ میشد بعد از نماز جمعہ حضرت شاہ
میفرمود^(۲) - کہ طائفہ مطربان ہر چہار شہر و طائفہ پهلوانان این ہر
چہار مقام و طائفہ ادوتیان را ہر روز جمعہ بعد ادای نماز درون در
سرای حاضر آرند - چون حضرت شاہ فیروز از نماز جمعہ بازگشتہ
در محل چہچہ چوبین بار دادے - این ہر سہ طائفہ موازنہ دوسہ
ہزار آدمی را جمع میکردند - ایشان را بحضرت سلطان فیروز شاہ
میبہرند - حضرت سلطان بکرمان با طائفہ مطربان و شنیدن سرود
ایشان مشغول میگشت - چون بعد از زمانے از ایشان فارغ میشد بعدہ
طائفہ پهلوانان و گروہ^(۴) یلان چون یلان کشتی میکردند - چون بعد از
زمانے از ایشان نیز فارغ میشد بشنیدن قصا و افسانہاے ادوتیان^(۵)

(۲) فرمودہ بود * (۳) سلیمانی * (۴) گروہ ملازمان * (۵)

مشغول می‌شد - تا زمان نماز دیگر با این طائفه مشغول بود - و با ایشان از جهت اطمینان خاطر ایشان با هر یک طائفه رعایت^(۴) نهایت نمودی - در آن محل شهنشاه اکمل اینچنین با ایشان خلو میکرد که البته در آن محل هیچ کیفیت نگذاشتی - و هیچکس از تاثیر قربت بسی چیزی گفتن نتوانستی - القصة چون غیر محل شدی این جمله طوائف انعام یافتی - ایشان هر همه آن قدر انعام از درگاه خسرو نیکنام مییافتند که هر یک را چندگان تنگه میرسید - تا کار و بار مطربان دهلی بجائی رسید که فرزندان خرد سال برابر خود کرده از شهر دهلی در شهر فیروزآباد میآمدند^(۶) - بلکه هر کوا پسری چهار ساله یا پنج ساله بودی برابر خود کرده در فیروزآباد میآوردند - زیراچه انعام که از پیش شهنشاه عظام مییافتند در هر نفری یک اندر قسمت میشد - وقتی کارکنان درگاه و عمال بارگاه خواستند تا میان این طائفه فرق پیدا کنند^(۷) - آثار این اصرار در سمع جهانداد رسید بسوی کارکنان بنظر تیز دید - و این لفظ از زبان مبارک کشید - بشپارگان فقیران در مرض فقر حیران مدت هفت روز منتظر و امیدوار میبمانند تا کی روز جمعه بیابد تا چیزی ببایم - بدین آمیدواری فرزندان خرد سال خود را پنج کروه از دهلی در فیروزآباد میآوردند - اگر میان ایشان فرق پیدا^(۸) آرد حالت ایشان چگونه باشد - درین محل

(۲) میگشت • (۳) شروع بود • (۴) رعیت • (۵) ن دون

زمان • (۶) میآوردند • (۷) آرد • (۸) میدارند •

حضرت شهنشاه اکمل فرمان فرمود که انعام در نغری یک اندر دهند
 فرق کردن حاجت نیست - سُبْحَانَ اللَّهِ حضرت فیروزشاه را هر
 کوشش که بود برای مذاقع خلایق روی مینمود - چنانچه امیر خسرو
 علیه الرحمة و الغفران فرماید *

* بیت *

نیت خیرست که امروز هست * وعده فرداش مکن کان خطاست

مقدمه هژدهم در بیان نمونه های جدید

نقل است حضرت شاه فیروز صاحب نصرت و بهروز در عهد
 دولت خویش بفراسات و کیاست بیش نمونه های مختلف وضع کرد
 یکی از آنها طاس گهویاله که بیان آن در قسم سیوم مشروح آمده است
 و دو دیک دوله آهنین که شمه^(۳) آن در مقدمه شکار نبشته شده - و
 یک گنبد سپید بزرگ بایک فریضه که آن مخصوص وضع فیروزشاهی
 بود - چون فراشان درگاه و کارکنان حضرت شهنشاه شش جهات
 فراشخانه پادشاهی نصب میکردند دهلیز و بارگاه و خوابگاه برمیاوردند
 و دران وقت گنبد سپید متصل بارگاه حضرت شاه برمی آوردند - و
 بیشتر اوقات حضرت فیروزشاه در محل گنبد سپید میبود - دران مقام
 باهتمام تمام انواع رعنائی مینمود - همچنین حضرت فیروزشاه طالب
 دین و عدد نشانه اژدر پیل از یک من و دو لک آن نشانه از آهن^(۴)
 سی سیری وضع کرد - و دو اژدر پیل یکم برای میمنه و یکم برای میسره
 مرتب کردند - چون حضرت شاه فیروز در سواری شکار بیرون آمدی

(۲) جد مینمود * (۳) که آن مشروح در مقدمه * (۴) آهنین *

هر دو نشانه اژدر بالای پیل در میمنه و میسره میرفتند - و دو گن
 نفر نشاندار درون صندوق پیل می نشستند - و آن نشانها می گرفتند
 با طنابها با صندوق پشت پیل می بستند - چون حضرت شاه فیروز
 از دور نموداری کرد از مسامت دو سه کوه آن دو نشانها نمونه^(۲)
 میشد - ایضا چنانچه حضرت فیروز شاه این دو نشانه وضع کرد
 همچنین دو دهل بزرگ نیز وضع گردانید - و آن دو دهل از دهلای
 قانونی یک دست در طول و عرض بیش بود - و این هر دو دهل بالای
 صندوق پیلان می بستند - و میان آن صندوق دو نفر دهلی را
 می نشاندهند - دنبال آن نشانهای دهلها هم میرفت - آری برالعجب
 اسراری - این هر دو نمونه جدید وضع حضرت فیروزشاهی بود - یکی
 آنکه دو نشانه اژدر پیل و دو دهل بزرگ و اسطراب نام نشانه متصل
 مناره زرین آویخته بودند - و اسطراب نصفی دائم پیش پادشاه بودی
 این بود شرح قسم چهارم که در کتابت آمده - ایدون آغاز کرده آید و
 همیدون شرح داده آید از مقامات^(۳) قسم پنجم نا آخر عهد سلطان
 فیروزشاه که بعد او جگاز مملکت بجنبش^(۴) آمده - و بتقدیر الله تبارک
 و تعالی در دهلی چها رفته *
 * ابیات *

هر نفس از عمر غنیمت شمر * یاد کن از تاجوران دیگر
 کاول شان چرخ ببالا کشید * آخر شان خاک بخارا کشید
 قصه ضحاک و جم ایدون بخوان * نامه جمشید و فریدون بخوان

(۲ ن) نمودار میشد * (۳ ن) مقدمات * (۴ ن) بخش - بخشش *

تسم پنجم شرح محلوفي سلطان فیروزشاه و
 بیان نقل شاهزاده فتح خان و بیان عظمت
 بعضی خانان و ملوک و شرح آخر
 عهد او هزده مقدمه

مقدمه اول در بیان محلوفي سلطان فیروزشاه
 طاب ثراه

نقل است سلطان فیروزشاه بعنایت حضرت آله ارادت بر
 خدمت شیخ الاسلام شیخ علاءالدین نبیسه خدمت شیخ الاسلام شیخ
 فرید الدین اجودهنی قدس الله سرهم العزیز داشت - آن قدر ایام که
 حضرت شهنشاه عظام در ملک بود بمتابعت اولیا اتباع نمود - در
 آخر عمر محلول نیز شد - همه وقت اعتقاد با مشائخ داشت - برای
 محبت ایشان سعی بیش میخواست - مدت چهل سال کمال باتباع
 شریعت نخت دولت آراست - هر بار که خواسته جائی سواری کند
 تمام مشائخ شهر دهلی را زیارت میکرد - چنانچه بیان آن ابن مرخ
 ضعیف شمس سراج عقیف در مقدمات^(۲) بالا مشرح نبشته است *

* بیت *

مرا ازنده پندار چون خویشتنی * من آیم بجان گرنو آئی به ن
 المقصود سلطان فیروزشاه در (سنه ۷۷۹ ست و سبعین و سبعمائه)
 سمت بهرایج سواری کرده - چون در بهرایج رسیده زیارت بندگی
 سپه سالار مسعود غازی رحمة الله علیه بجا آورده - و دران مقام چند
 مقام کرده - اتفاقا شبی از شبها خدمت سپه سالار مسعود خود را
 بسطان فیروزشاه در خواب نمود - و بدیدن سلطان فیروز دست بر
 محاسن خود فرود آورد - یعنی این اشارت بدینی آورده که ایام پیری
 غلبه آورده استعداد آخرت میباید کرد - خود را یاد میباید آورد
 چون شهنسوار خاور از مشرق رو بر آورد سلطان فیروزشاه مخلوق شد^(۲)
 دران روز از غایت محبت شاه فیروز بیشتر خاندان مملکت و ملوک
 سلطنت مخلوق گشتند - آری عجب اسراری ست در قضیه محبت
 و مودت - دران ایام که حضرت پیغامبر ما محمد رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم در آخر مخلوق شدند (دران هنگام که فرمان حضرت
 سبحان جل جلاله و عم نواله آمده کما قال الله تبارک و تعالی
 محلقین و وُسْکُم و مقصودین لا تخافون دران روز پیغامبر ما
 صلی الله علیه و سلم مخلوق گشت) جمیع اصحاب کرام رضوان الله علیهم
 اجمعین موی سر فرود آوردند از غایت محبت و نهایت مودت
 پیغامبر علیه الصلوٰه و السلام - سلطان فیروزشاه نیز چون مشائخ اهل تمیز
 در آخر عمر عزیز مخلوق شده بیشتر خاندان و اکثر ملوک موی سر

(۲) شهنسوار خور از مشرق خاور بر آورد * (۳ ن) قوله تعالی *

دور کردند - سبحان الله چون سلطان فیروزشاه در دار دنیا محبت اولیا
 بکمال رسانید الله تبارک و تعالی بقدرت اعلی آثار اسرار انوار ولایت
 اولیا در جبین او آشکارا گردانید - همیشه روی سلطان فیروزشاه از انوار
 اولیا تابان بود - چون مخلوق شد یک شیخی صاحب سجاده می نمود
 این همه چه بود از برکت محبت علما و مشائخ صالحا - کقوله علیه
 السلام لا یشتقی جلیسهم *
 * رباعی *

بیواسطه واسطه اگر راه روی * از راه یافتی بسوی چاه روی
 در پیرویش کنی زمین قدمی * در یکدو زمان عالم شه راه روی
 فی الحال حضرت شهنشاه کامل بعد از مخلوق شدن و موی سر
 فرود آوردن آنچه در مملکت و روشهای سلطنت نا مشروعات بود
 و خلق را مستنکر می نمود بتمام دور کنانید - تا آنجا که ذهن او
 رسید آنچه در محصولات بلاد ممالک نا مشروع دید جمله دور
 کنانید - و بر زمره اعمال و فرقه کارکنان اهل اغفال^(۲) تاکید بر
 تاکید گردید - تا وجوهات ناجائز نستانند *

مقدمه دوم دور کردن^(۳) نا مشروعات

نقل است^(۴) که سلطان فیروزشاه بعنایت آله و حمایت الله آنچه
 در بلاد ممالک نا مشروعات بود و برخلاف شرع روی می نمود بتمام
 از محصول بلاد مملکت دور کنانید - و آن مقدار روشها که در قسم

(۲ ن) اهل اعتقاد * (۳ ن) نا مشروعات حضرت شهریار شش جهات *

(۴ ن) نقل است آنچه نا مشروعات بر خلایق روی می نمود بتمام *

ملکي وضع بود و آن روشها مخالف شرع ^(۲) می نمود همه را منع گردانید - یکی ازان نقاشي مصر در محل خلوتگاه سلاطین - و آن آئین تاجداران برین است - که البته در مقام آرامگاه ایشان نگار خانهای مصر راست کنند - تا سلاطین بوقت خلوت نظر بدان تصویر کنند - سلطان فیروزشاه از غایت خوف حضرت آله فرمان فرمود تا تصویر درین کارخانها نکنند - زیراکه مخالف شرع است - بجای صورتگری نقش بانواع بوستان ^(۳) بروفق دوستان نگارند برای تماشا و نا مشروع دیگر آن بود که در عهد سلاطین ماضیه از روئین و مسین و زرین و نقرگین صورتگری بودی - و آن برخلاف شرع نمودی سلطان فیروزشاه بتوفیق حضرت آله آن جمله دور کنانید - و همچنین بیشتري سلاطین ماضیه اوانی زرین و سیمگین استعمال ^(۴) مینمودند و طعام و آب هم بدان اوندها میخوردند - سلطان فیروزشاه از بسیاری خوف حضرت آله استعمال ^(۵) در آوندهای سنگین و گلین کردی - و همچنین در علمها و نشانهای مراتب همیشه صورت تصویر میکردند سلطان فیروزشاه آن جمله چیزها دور کنانید - ^(۶) آری چون همیشه زمره علما و فرقه صلحا پهلوی آن حضرت علیا میبودند آنچه ایشان از محصول بلاد ممالک نا مشروع مینمودند سلطان فیروزشاه آن چنان

(۲) روی می نمود • (۳) مقدار - مقتدای • (۴) استعداد •

(۵) حضرت الله تبارک و تعالی استعداد در آه • (۶) نشانهای

مراتب و در صور نشانهای مراتب •

محصول سندن نداده - و منع کرده - و از جمع نقصان کنانیده
 وقتے پیدش تخت فیروزشاهی علمای درگاه شهنشاهی از آثار خوف
 حضرت الهی جل جلاله و عم نواله چند چیز از قسم نا مشروعات
 پیدش حضرت شهنشاه شش جهات باز نمودند که در عهد سلاطین ماضیه
 وضع کرده بودند - یکی ازانها از حال دانگانه گفتند - و دانگانه چه بود
 آن مقدار قماش که در سرائے عدل زکوٰۃ شود از قسم نصاب و غیر نصاب
 بعد از فارغ شدن و سندن مال زکوٰۃ آن تمام اقماش در خزینہ می آوردند
 و از سر وزن میکردند - و در تفکّه یکدانک میستند - ازین چنین وجه
 مبلغی مال جمع میشد - اما در خزینہ دانگانه اهل تجارت از آشنا و
 بیگانه حیران میشدند - زیراچه برای سندن آن دانک و احتیاط کردن
 کارکنان بر طائفه تاجران سختی میکردند - و اکثر احوال در اهمال
 می انداختند - بدین سبب اهل تجارت در اضطراب میبودند - مدتی
 در خزینہ دانگانه میماندند - دیگر در شهر دهلی مستغل نا مشروع
 بود - و مستغل چه باشد کرا زمین خانها و دوکانها - و این آئین
 بر مصداق فرمان سلاطین ماضیه بود - مبلغ یک لک و پنجاه هزار تفکّه
 جمع میشد که آنرا کرا زمین گفتندی - دیگر نا مشروع وجه جزاری
 بود بر مصداق فرمان شهریاران ماضیه - و جزاری چه باشد - چون قصای
 ماده گاوی ذبح کند در هر سرے دوازده جینل بدهد - ازین وجه نیز
 مبلغ مال در بیت المال میرسید - و همچنین فرمایش دوری میشد

(۳ ن) یکی ازان حال دانگانه بود • (۳ ن) ضریبه • (۴ ن) روزی •

و دوری آن بود که در آن ایام سوداگران از طائفه خواص و عوام غله و نمک و قند و شکرتری و قماش دیگر بکوشش تمام ستوران بار کرده در شهر می آوردند - آن ستورانی ایشان را کسان دیوان بزور میگرفتند و در دهلی قدیم میبردند - و در دهلی قدیم هفت حصار برآورده هفت تلجدار نامدارست - و آن بتمام کهنه گشته است - و در آن مقام از گردش ایام خشکسالی بپایان از حصارهای مذکور افتاده و شکسته و دوری گشته - در آن محل کسان دیوان طائفه سوداگران را با ستوران بهم میبردند - و یک دفعه خشت دوری در ستوران بار کرده در شهر فیروزآباد برای کهور می رسانیدند - بدین طریق هر سوداگری که از اطراف و اکناف در دهلی می آمد او را نمی گذارشتند تا آنکه یک دفعه خشت از دهلی قدیم در شهر فیروزآباد فرسانیدی^(۳) چون این چنین تعدی آغاز شد طائفه سوداگران از اطراف جهان در شهر دهلی آمدن بکلی احتراز کردند - بدین سبب در شهر دهلی غله و نمک گران شدن گرفت - از احوال این حال و شرح قیل این مقال بتمام و کمال پیش حضرت خسرو خوش خصال رسانیدند - و از هر یک چیز مشرح باز نمودند - بلکه پیش تخت حضرت شاه و بارگاه شهنشاه بدین حد گفتند - که سوداگر سه من پنبه آورده بود - عهده داران خزینة^(۴) دانگانه آن شخصی را درون خزینة دانگانه بردند - و در اهلان انداختند - نه از آن سوداگر بشماره

(۲) از تاثیر گردش عوام • (۳) نمی رسانید • (۴) ضمیمه •

سه دانگ میستانند و نه او را میگذارند - چون مدتی آن شخص در آن حالت ماند در آن سه من پنبه آتش زد - و سوخت و برفت اعنی عجز نجار بدین حد است - و از سبب دوری نیز چون بر طائفه سوداگران تعدی شد هر آینه سوداگر در شهر آمدن ماند هر آینه گرانی غله و نمک و بعضی قماش دیگر پیش آمد - و همچنین مستغل یعنی کرا زمین چون از طائفه عورات بیوه و فقرا و مساکین بے نوا طلب شد و ایشان را درماندگی بقوت روز بود این طائفه را نیز عجز پیش آمد - القصة بطولها و عز قبولها چون اعوان درگاه و انصار بارگاه پیش تخت حضرت پادشاه چون دوستداران هوا خواه این آثار کردار و اسرار گفتار مشرح باز نمودند و ابواب راز باز کشوند سلطان فیروز شاه بالهام حضرت آله این همه افواه ناصحان دولت خواه شنیده و بتمام از آغاز و انجام استماع نموده جمیع علما و مشائخ بلاد و ممالک و شهر را طلبیده فرمان فرموده - اگر چه بعضی چیزها در جمع محصل مملکت و حاصلات اموال سلطنت سلاطین پیشین سبب مصلحتی وضع کرده و یا در گوش ایشان از قباحت این چیزها نرسانیده این زمان این احتیاط در دور ما کردن شاید - تا جهانیان را جمال شود - و در آئینه جمال کمال نماید - اگر از روی عسر شدن این چیزها باشد بستانند - و اگر نه مانع شوند - و از

(۳) چون مدتی آن شخص درون ضریبه دانگانه محبوس ماند بعد آن

شخص در آن سه من • (۳) سلطان فیروز شاه طاب ثراه بالهام آه •

جمع محصول دور کنند - الفرض جمله علمای با صفا و تمام مشائخ
مستثنی و صاحبان دیوان قضا بحضرت شاه طلب شده - و از ایشان
استفقا طلبیده - جمیع علما و مشائخ متفق اللفظ و المعنی فتوی
دادند - و از کتب معتبر روایات راجع بیرون آوردند - که ستدن
این وجوهات در علم شریعت یکی از نامشروعات است - چون
علمای شریعت و مشائخ طریقت فتوی بحقیقت تحقیق داده
درین محل حضرت شهنشاه اکمل فرمان فرمود تا این جمیع چیزها
دور گردانند - و بالایی پیل پیش دربار جهاندار یک فصل با تفصیل
خوانند - بر حکم فرمان شاه قاضی نصرالله که قضای لشکر شهنشاه
داشت بالایی پیل سوار شده آن فصل بر دست گرفته از زبان حضرت
شاه جهان در ندا خوانده - اگرچه سلاطین پیشین (که بر روی زمین
بودند و در اشغال مملکت و افعال سلطنت ابواب هوشیاری
به بیداری مینمودند) از سبب مصلحت این چنین خراجها گرفتند
و یا پیش ایشان دستور مشهور بمستور باز نه نمودند چون از روی
شرع گرفتاری این چنین چیزها جائز نبود من در عهد دولت خویش
از آثار خوف بیش این جمیع چیزها دور گردانیدم - آری عجب
اسرار در وقت خواندن آن ندا این مورخ متابع مورخان اهل صفا
دران روز دران محفل حاضر بود - و بدان خواندنیها ناظر بود - مع هذا

(۲ ن) چون فحول علمای شریعت و جمهور مشائخ طریقت • (۳ ن)

وجوهات • (۴ ن) از آثار خوف و انوار خشیت بیش این •

برای استماع این ندای مستثنیٰ کل خلایق بلاد ممالک از اعلیٰ تا ادنیٰ اشخاص بقیاس حاضر آمده - چندین آدمی هر رازی زمین جمع شده که از گفزار و شمار گذشته - چون قاضی نصرالله دران جایگاه در عین خواندن فصل در بیان الفاظ دانگانه رسید الفاظ تکرار تقریر بر زبان گردانید - و بگوش جهانیان رسانید - دانگانه که آن را دهنگانه گویند زه روش فیروزشاهی در قسم پادشاهی که حاصل محصول این چیزها حضرت شهریار عظام بتمام از رقم بلاد ممالک دور گردانیده (۲) راویان صادق بروایت مصدق بریں مورخ گفته و جوهر گوهر احسن سفته مبلغ سی لک تنگه از جمع بلاد ممالک دور گردانیده - و این تمام چیزها که دور شده (۴) در سنه ۷۷۷ سبع و سبعین و سبعمایه بود چنانچه عزیزے مناسب این حال باز نمود *

در عدل چنان بکرد بنیاد * کان شیر بهای میبش افتاد
مردم ز منار ذلق افتد * بهتر که زبان خلق افتد

مقدمہ و سیوم سوختن زندادار پیش دربار

حضرت شہریار

نقل است در عهد دولت فیروزشاهی و دور مکت حضرت پادشاهی آن شهنشاه برگزیده درگاه حضرت الهی جمیع آثار اخبار ملکی بدرگاه از آگاهی بود - مخبري صادق بدان درگاه با جاه عالم پناه

(۲ ن) کفایده • (۳ ن) بروایات • (۴ ن) شدة بود •

سلطان فیروزشاه باز نمود که درون دهلی قدیم زناداری بے هنجاری پیدا کشته که برای بت پرستی آشکارا در نشسته - در خانه آن بت پرست بت پرستی میشود - و تمام خلایق شهر از طائفة مسلم و هنود^(۲) برای پرستیدن بت در خانه او میروند^(۳) - و آن زنادار و کافر بد کردار یک مهرگی چوبین راست کرده - درون و بیرون آن صورت دیوان بانواع نقاشی منقش گردانیده - و اهل کفر در روز معین در خانه آن زنادار جمع آمده اساس بت پرستی بنیاد نهاده - چنانچه هیچ عهده داری پرکارے ازین حال خبر ندارد - درین محل پیش حضرت شهنشاه اکل بتکار رسانیده که عورتے مسلمة را آن زنادار مرتده کرده - و در دین کفر درآورده - چون چندگاه حکایتیهای آن زنادار از آثار گفتار مخبران نیکوکار منتشر شده^(۴) و اعوان درگاه و انصار بارگاه بحضرت شهنشا متواتر گفته فرمان از پیش خسرو جهان شده تا آن زنادار را بآن مهرگی بهم در شهر فیروزآباد بیارند - چون آن زنادار باضطرار تمام در فیروزآباد آمد^(۵) از حضرت فیروزشاه فرمان شد تا تمام علمای عظام و مشائخ اهل اکرام و مفتیان خوش کلام را در حضرت بطلبند - و از ایشان فتوی طلبند - و دران فتوی این تمام واقعه بیان کنند - چون علما و مشائخ صالحا و مفتیان اهل صفا حاضر شدند و برایشان از حال آن زنادار باز نمودند اهل علم فتوی داده

(۲) یهود • (۳) میروند • (۴) مسجوع • (۵) آوردند •

(۶) آن طوائف •

ابواب شریعت بحقیقت کشاده - که رخصت شرع بدین است تا این زناردار و کافر بدکردار مسلمان شود - و اگر از ایمان آوردن ابا آرد او را زنده بسوزند - المقصود بران زناردار مردود هر چند ایمان غرض کردند و راه راست نمودند قبول نکرد - و کلمات انگار از زبان برآورده سر در اسلام نیارد - الغرض آن زناردار را بحکم فرمان شهریار و اشارت جهاندار پیش دربار آوردند - و هیزم انبار کردند - دست و پای آن زناردار محکم بستند - و درمیان آن همیه انداختند - و آن مهرگی را بالای انبار هیزم نهادند^(۲) - و فرود انبار هیزم آتش زدند این مورخ ضعیف شمس سراج عفف دران روز پیش دربار حضرت شاه فیروز حاضر بود - و بدان حالت ناظر - بوقت نماز دیگر در مهرگی آن زناردار از دو جانب آتش زده - یکجانب طرف سر آن زناردار و دوم جانب طرف پایان او - چون هیزم خشک بود اول آتش بدان زناردار از طرف پایان رسید - زناردار از آثار اضطراب آه از سینه کشید همدران حالت و هم بدان مقالت آتش از جانب سر آن تیز دوید زناردار^(۳) مذکور در زمان واحد سوخته شد - زه صلابت شریعت که شهنشا طالب اسرار طریقت ذره از شرع تجاوز نکرد * * بیت *

* هم بنان را سوخته هم بت پرستاران را بسوخت *

* هم بکشت آتش پرستان آتش شان هم بکشت *

(۲ ن) انداختند و انبار هیزم را آتش زدند * (۳ ن) درین محل زناردار

بسیار نالید زناردار مذکور در زمان واحد سوخت *

مقدمه چهارم سندن جزیه از طائفه زنارداران

نقل است سلطان فیروزشاه بعنایت حضرت آله در مدت دور^(۲) پادشاهی و مکنت طور شاهنشاهی خود در قسم جهانداري و امور شهریاری مدام علی الدوام بر حکم شرع محمدی و روش حضرت احمدی علیه الصلوٰه و السلام ملک راندي - همچنین هم بر روش این آئین از طائفه زنارداران جزیه ستده - و در عهد سلاطین پیشین البته از طائفه زنارداران جزیه نسته جزیه ایشان معاف کرده بودند - هیچ وقت این طائفه بکس جزیه نداده - سلطان فیروزشاه بتوفیق حضرت آله جمیع علمای دیندار و مشائخ نامدار را بدرگاه خود جمع کنانیده و بگوش ایشان رسانیده - که ایی غلط عام افتاده که از طائفه زنارداران جزیه نسته - و سلاطین گذشته که درین کار کوشش بسیار نکرده از سبب آنکه کارکنان و غلامان آن زمانه چون هواخواهان یگانه غفلت ورزیده برایشان آگاهی نداده - چون طائفه زنارداران کلید حجره کفر اند و کافران برایشان معتقد اند اول از ایشان جزیه بستانند و معاف ندارند - جمیع اصحاب شریعت و ارباب طریقت بحقیقت فتوی داده که از طائفه زنارداران و برهمن جزیه بخواری بستانند و جزیه برایشان معاف ندارند - تمام زنارداران هر چهار شهر جمع شدند - و در کوشک شکر رفتند - و سلطان فیروزشاه در کوشک شکر

(۲) ن) از دولت دور پادشاهی •

بعمارت مشغول بود - ایشان به حضرت شهریار کامگار التماس کردند که هیچ وقتی از آبا و اجداد در عهد دولت هیچ پادشاهی صاحب دستگاہی طائفه زنارداران جزیه نداده اند - ما چگونه دهیم - این سیاه رویی کجا بریم - اکنون ما آمده ایم تا فرد کوشک شکار هیزم جمع کنیم - و خود را زنده بسوزیم جزیه ندهیم - چون کلمات پرنقعات ایشان بسمع خسرو جهان رسید بسوی کیفیت گویندگان بنظر تیز دید - و این لفظ^(۲) از زبان مبارک کشید - فرمان فرمود بر ایشان بدین سان بگویند تا خود را همین زمان بسوزند - و هلاک کنند جزیه^(۳) شما هیچ کس نتواند گذاشت - از خاطرهایی خود این خیال دور می باید کرد - زنارداران مذکور چند روز در کوشک شکار از تاثیر اضطراب فاقه کردند - و خود را در معرض هلاکت آوردند - چون ایشان را به تحقیق معلوم گشت که حضرت شاه از سر ما نخواهد گذشت درین محل کل هندوان شهر جمع آمدند - و متفق گشتند - و بر طائفه زنارداران گفتند - که از سبب جزیه خود را در هلاکت انداختن مصلحت نیست - جمیع هندوان جزیه زنارداران در ذمه خویش قبول کردند - چون در دهلی جزیه سه قسم بود جنس اول چهل تنگه جنس دوم بیست تنگه جنس سیوم ده تنگه جمله زنارداران از حال عجز و دشواری خود پدیش

(۲) ن) الفاظ • (۳) ن) جزیه شما هیچ کس نخواهند گذاشت درین کار چون

ملاطین پیشین نتوانند گذاشت از سر خود این خیال دور میباید کرد •

نخست باز نموده - که بمرحمت عام و الطاف تمام رقم جزیه در نفره
چیزه یک^(۲) کم معین شود - حضرت شاه فیروز صاحب فتح و بهروز
فرمان فرمود که در نفری دهگان تنگه پنجاه گانی بستانند - برای
تحصیل زنارداران از پیش خسرو جهان عهده داران تعیین شده *

• ابیات •

زانگونه بکرد عدل محکم * کز مرغ بماند باز پر کم
کافر ز مهابت شهنشاه * نگرفته گهر بملک شه راه

مقدمه پنجم از احوال دو مرد دراز قد و یکمرد

کوتاه بالا و دو عورت با ریش

نقل است در عهد دولت سلطان فیروزشاه بحکمت حضرت آله
جل جلاله بعضی آدمیان نادر پیدا شدند - بعضی بقدر دراز و بعضی بقدر
کوتاه و بعضی عورات باریش و بعضی حیوانات عجیب - بیان هر یکی
علیحده نبشته شده - تا پندے باشد مر خوانندگان را - افسانه آدمی
بقدر کوتاه - چون سلطان فیروزشاه از سواری مهم تهته بازگشت چنانچه
بیان آن این مورخ در قسم سیوم مشرح نبشته است - معینا چون
حضرت شهریار نامدار از تهته سمت شهر دهلی مراجعت کرد یک
آدمی از جنس مرد قد کوتاه آوردند - اینچنین قد او کوتاه بود که
موازنه یک کز بالایی او مینمود - و درازی دستها و پایهای او همه

(۲ ن) يك نفر •

بقیاس قد داشت - و سر او بقیاس سر آدمی بزرگ همین قد کوتاه را بود - و دست و پا هم بقیاس قد مینمود - چنگاه بحکم فرمان شاه در شهر دهلی و در شهر فیروزآباد داشته بودند - خلایق هر چهار شهر و اطراف و اکناف بلاد ممالک برای تماشای می آمدند - تا این مورخ هم او را دیده بود - آری بوالعجب اسراری - چیست که در قدرت الله تبارک و تعالی نیست - افسانه دو مرد بقدر بزرگی و بغایت دراز - در عهد دولت حضرت شهریار و طور مکنات آی جهاندار از زمین جالپهار دو مرد بقدر دراز آوردند - هر دو برنگ سیاه بودند - قد های هر دو اینچنین دراز بود هر که از آدمیان زمانه ما قد دراز داشت آنکس تا کمرگهای ایشان میرسید - این مورخ ضعیف شمس سراج عقیف ایشان را دیده بود - ایشان هر دو را منسکه میگفتند - بر حکم فرمان سلطان ایشان هر دو را چنگاه در شهر داشتند - تا خلایق نظر بفکر کنند - و صنع آلهی و قدرت حضرت نامتناهی به بینند - مع هذا چون ایشان در راه میفرزدند گوئی مناره ایست که جنبیده می آید - افسانه دو عورت باریش - در عهد حضرت فیروزشاه صاحب تختگاه با جاه دو عورت باریش آوردند - و آن هر دو عورت بقدر میانه بودند - و هر دو کافر مینمودند - هم پستان داشتند و هم ریش - و هر دو برنگ سیاه بودند - هر دو را ریشها گرده بود هر دو نفر شوهران داشتند - و هر دو را از زمین هندوستان آورده بودند

(۲) نظر بفکر • (۳) دو عورت باریش بقدر میانه بودند •

این مورخ ایشان را دیده بود - و این علامات یکی از عجایبات است •

• ابیات •

نمی دانی که از بهر چه تقدیر • ترا بر لوح هستی کرد تصویر
 ز بهر آنکه در خدمت شتابی • بیک لحظه سر از خدمت نداری
 اکنون شرح داده آید از حیوانات عجیب - از قدرت حضرت آله جل
 جلاله گوسپنده^(۲) با سه پا در عهد دولت سلطان فیروزشاه آوردند - این
 مورخ آن گوسپند را دیده بود - رنگ ابلق داشت - آن گوسپند را
 دو دست بود و یک پای - و بجای پای دوم بقیاس پستان ماده گاو
 یک پستان شکل دیده میشد - و آن گوسپند این چنین بود که
 با سه پا درین راه بمراد خود میدوانست رفت - علف و آب
 بمراد خود میخورد - چندگاه آن گوسپند پیش دربار شهنشاه
 بسته بودند - بلکه در میان کوشک فیروزآباد میداشتند - تا خلایق
 به بینند - و تماشای قدرت حق جلاله کنند - افسانه زاف سیاه بانول
 و پایهای لعل - در عهد دولت سلطان فیروزشاه یک زاغی^(۵) سیاه را
 آوردند - که تمام وجود او سیاه بود مگر نول و پایها لعل داشت
 این چنین زاغ اعجوبه جهان و نادره دوران باشد - زیراچه زاغان زمانه
 ما تمام سیاه اند بر طریقه دودرنگ^(۷) - و نولها و پایهای ایشان نیز سیاه

(۲) گوسپنده با سه پا آوردند - این مورخ • (۳) در راه خود میتوان

رفت • (۴) درون • (۵) سیاه • (۶) سیاه و کشن • (۷) ن

دودرنگ •

میباشد - اما آن زاف با نول و پایهای لعل بود - چندگاه آن زاف را پیش
 دربار شهنشاه داشته بودند - این مورخ آن زاف را دیده بود - افسانه
 طوطی سپید با نول و پایهای سیاه و شرح سر ماهی دریا - معبدا چون
 در عهد سلطان فیروزشاه طوطی سپید آوردند حضرت شاه فرمان
 فرمود تا این طوطی را در گوشک نزول بدارند - تا خلایق نظاره کنند^(۳)
 و صلح آهی به بینند - و عبرت گیرند - ایضاً یک سر ماهی دریا آوردند^(۴)
 و پیش دربار داشتند - آن سر ماهی بغایت بزرگ بود - در بزرگی
 بقیلس سر پیل بزرگ که با خرطوم باشد آن مقدار مینمود - آری
 عجب اسرار - از افسانههای مار و داستانهای ماهی در بزرگی
 و درازی هرچه گویند بیشتر باشد - آن سر ماهی نیز چندگاه پیش
 دربار بود - افسانه گاو با پنج پای - در عهد دولت آن شاه جهان و
 شهنشاه زمینی و زمان فیروزشاه سلطان انار الله برهانه یک گاو را
 آوردند که آن گاو پنج پا داشت - این مورخ او را دیده بود - آن گاو
 بزرگ سپید بود - چهار پا بر قانون چهار پایان داشت - و پای پنجم
 از گردن او بیرون آمده بود - و آن پای پنجم که از گردن بیرون آمده
 بود تا شانه آویزان بود - اما آن گاو هیچ حرکتی بدین پای پنجم

(۲) نوک • (۳) و خلایق • (۴) وضع • (۵) السلطان • (۶)

آن گاو پنج پا داشت و پای پنجمی از گردن او بیرون آمده بود - و آن پای
 پنجم که از گردن او بیرون آمده بود هیأت آن با طریقه هیأت دستهای

گاو مینمود از گردن که بیرون آمده بود تا شانه آویزان بود •

کردن نمی توانست - آن پایِ طریقهٔ انگشت ششم که بر دست
آدمی باشد همچنان می نمود - چنگاه پیش دربار بسته بودند •
• مثنوی •

ششم انگشت بهر رنج باشد • نه ازوی زیب بحر رنج^(۲) باشد
افسانهٔ گاو که سم او بطریقهٔ سم اسپ غیر چاک بود - این مورخ آنرا
دیده بود - سمهای دو دست او طریقهٔ سم اسپ - و سمهای دو پای
او طریقهٔ سمهای گاو با چاک - و آن گاو برنک سپید می نمود
آری زه عجائبات قدرت حضرت آلهٔ جل جلاله و عم نواله^(۳) •
• بیت •

اگر پای پیلست و گر پر مور • بهر یک نودادی ضعیفی و زور
ایدون و همیدون آغاز کرده شود بیان عظمت
بعضی خاتان درگاه و بعضی ملوک بارگاه
حضرت فیروزشاه بمتابعت مؤرخان
تواریخ هریک پادشاه

مقدمهٔ ششم بیان عظمت خان اعظم تاتارخان
نقلست خان اعظم و خاقان معظم صاحب السیف و القلم^(۴)
برگزیدهٔ حضرت سبحان جل جلاله و برکشیدهٔ خسرو جهان خان
اعظم تاتارخان علیه الرحمة و الغفران - معلوم کسان و مفهوم جهانیان

یاد که ناتارخان مرحوم از اصل ترک بود - راوی محقق بروایت
 مصدق باز نمود - که در ایام خالیه^(۲) و قرون ماضیه پادشاهی با جاه
 صاحب دستگهی مالک تختگاهی از پادشاهان خراسان در عهد
 دولت سلطان غیاث الدین تغلق غازی در ولایت بے نهایت زمین
 ملتان و دیبالپور تاخت - و برای نهب و تاراج^(۳) کوشش بیش
 گماشت - آن پادشاه زنی صاحب جمال داشت که بے او یکزمان
 قرار نداشت - اتفاقاً آن پادشاه آن زن را نیز برابر خویش از آثار
 اسرار انوار محبت بیش آورده بود - و آن زن باردار بود - چون آن
 پادشاه در حدود ولایت ملتان و دیبالپور رسید بتقدیر^(۴) الله تعالی
 آن زن بچه آورده - قضا را همدران شب سلطان تغلق بر لشکر آن
 پادشاه برای شبحون افتاد - و ابواب قتال^(۵) چون قتال کشاد - و درمیان
 لشکر هزیمت افتاد - هر یکی رخ بسمت نهاد - در عین دویدن و
 پوئیدن و گریختن این بچه را در گهواره گذاشتند - و هر یکی^(۶) روی
 بتقدیر نهادند - چون لشکر سلطان تغلق شاه در آنجا رسید هر چهار جانب
 بطریقه تجسس و تفحص^(۷) دوید - خلق لشکر سلطان تغلق این بچه را
 در گهواره یافتند - پیش سلطان آوردند - چون سلطان تغلق این بچه را
 دید بغایت پسندید - و بجای پسر پرورد - و ناتارملک نام کرد
 ناتارملک در عهد سلطان تغلق خرد سال بود - در عهد سلطان محمد

(۲) سابقه * (۳) گوش کوشش بیش * (۴) بتقدیر الله تبارک

و تعالی (۵) چون قتال * (۶) هر همه * (۷) دید *

بزرگ شد - در جلادت و شجاعت آینه خاست - و در دلوری و
 گند آوری اعجوبه دهر گشت - در عهد سلطان محمد در لشکرکشیها و
 صفدریها نشانه دهر شد - چنانچه از غایت قوت و نهایت فتوت مقامات
 قلب گرفت - راویان شریف برین مورخ ضعیف شمس سراج عقیق
 بروایت لطیف گفته جوهر گوهر احسن سفته - که وقتی سلطان محمد
 از تاتارملک به سببی دل گران کرد - از زبان خود الفاظ عطف
 برآورد - تاتارملک را در محلی جدا گردانید^(۲) - تاتارملک چون دران
 مقام رفت چند بینی از احوال خود برای سلطان محمد نبشت
 ابیات مذکور درین سطور برین جمله است^(۳) • غزل •

وہ ندانم از کج - رنجیده • بے سبب از دوستان بد - ریده
 بانگ^(۴) نمی خوش میزند جانان من • ناله بیچ - ارکان نشنیده
 در تو باری هرگز این عادت نبود • از طریق خود مگر گردیده
 گر گناهی کرده ام ما را ببخش • زانکه تو چندین گنه بخشیده
 از تار خسته بالله العظیم • نیست جرمی بے سبب رنجیده
 المقصود چون سلطان محمد این ابیات پر از آیات بخواند کلام احسن بر
 زبان راند - تاتارملک را ازان محل آورانید^(۵) - و مراحم فرلوان و عواطف
 بے پایان در باب او مبذول گردانید - معینا تاتارملک اهل صفا را
 در عهد دولت حضرت فیروزشاه مستثنی تاتارخان خطاب شد

(۲) کردند • (۳) درین سطور برین جمله است ابیات این ست •

(۴) ببخش • (۵) بیارند •

چتر قطیفه یافت - عظمت دیگر آنکه بالای چتر تاتارخان بجای همای
 زرین طاورُس^(۲) زرین داشت - و این طاورُس زرین مخصوص بالای چتر
 سلاطین میباشد - زه عظمت و مکنت تاتارخان - چون حضرت
 فیروزشاه در محل محن گلین بار دادی و در محل بارجا نشسته
 جانب راستای سلطان فیروز که آن دائم محل وزراست تاتارخان
 می نشست - و جانب چپای سلطان فیروز خانجهان مقبول
 می نشست - اگر چه خانجهان وزیر بے نظیر بود در محل بارجا
 متصل تخت آن شاه اهل صفا جانب راستا تاتارخان نشسته
 چون بتقدیر الله تبارک و تعالی تاتارخان نیکدام در مرور ایام
 بحضرت علام پیوست بعده خانجهان طرف راستا در محل وزرا
 نشست - حضرت فیروزشاه را بر تاتارخان درلخواه اعتماد کلی بود
 در امور ملکی بیشتر احوال حضرت خسرو خوشخصال مشورت
 با تاتارخان کردی - و البته حضرت فیروزشاه با اوچ جاہ بر راء
 تاتارخان نیکخواه کارهای مملکت و کردارهای سلطنت بپرداخت
 رسانیدی - خان مذکور چون دوستان اران مشهور مخلص و هواخواه
 حضرت فیروزشاه بود - صلاحیت بسیار داشت - حضرت الله
 تبارک و تعالی جل جلاله ذات او را بانواع آراستگی آراست - تاتارخان
 بعنایت سبحان و توفیق حضرت رحمان سمت خانه کعبه رفت - و
 حج گذارده بازگشت - مدام و علی الدوام در صحبت تاتارخان

اهل عظام علمای کرام و مشائخ خوش نام^(۲) می بودند - تفسیر تاتارخانی که در جهان مشهورست آن تفسیر جمع کرده تاتارخان بود - چنین گویند راویان روایات و حاکیان حکایات که تاتارخان خواست که تفسیری مفصل مرتب کند - تمام تفاسیر را جمع کنانیده جماعه^(۳) علما را حاضر گردانیده - در هر آیتی و کلمه آن قدر مفسران گذشته که اختلاف نوشته بودند تاتارخان آن جمیع اختلاف در تفسیر خویش نوشته بود^(۴) - برای تالیف تفسیر بدل و جان در نشست - و در هر یک اختلاف حواله بدان صاحب تفسیر کرده - گوئی جمله تفاسیر در یک تفسیر جمع گردانیده - چون آن تفسیر مرتب گشته تاتارخان آن تفسیر را تفسیر تاتارخانی نام داشته - و همچنین خان اعظم طالب دین یک فتاوی راسن کنانیده - و آن برین نوع^(۵) بود که جمله نسخ فتاوی شهر دهلی بر خویش جمع کرد - در هر مسئله و در هر کلمه که اختلاف هر یک مفتی ست در فتاوی خود نوشته - و آنرا فتاوی تاتارخانی نام داشته - و اختلاف هر یک مفتی حواله بصاحب آن فتاوی کرده - اینچنین فتاوی موازنه سی جلد مرتب شده - آری احسن کرداری - تاتارخان در علم شریعت علو بسیل داشت - بقوت شریعت در درگاه طریقت بحقیقت آراست - برای ادراک نکات کمال این هر سه مقامات کوشش بیش

(۲) خوش کلام * (۳) فحول علما * (۴) بودند * (۵) و آن

چه نوع بود جمله نسخ * (۶) بابت *

کمالمت - از غایت طلب فراوان و جدی پایان تاتارخان پای بر
 فردی عشق نهاد - حضرت الله تبارک و تعالی جل جلاله بقدرت
 اعلی ابواب شوق^(۲) در دل او کشاد - چنانچه خان مذکور خبر داد •

• بیت •

• گفتی که تاتارخان دیرینه غلام تست •

• اغماز چنان کردی گوئی که نمیدانی •

سبحان الله دیر باز ست که نیک بختی این مصراع گفته و در
 احسن سفته •

• مصرع •

• سخن کز دل برون آید نشیند لا جرم بر دل •

نیکبختی دیگر مناسب این حال بیتی نوشته •

• بیت •

• هر که سخن را بسخن ضم کند •

• قطره از خون جگر کم کند •

^(۱۴) القصه در دل خان اعظم و خاقان معظم عالم دین حاجی و غاری

تاتارخان چندان خوف امور شرع بود که چون خان اعظم مذکور

در لشکر منصور روان شدی (البته رسم خانان و ملوک ست که

چندگان کنیزک از جنس بکستری^(۱۵) برابر خود روان کنند) تاتارخان

کنیزگان خود را اسب سوار نپردی - گردونها راست کنانیده بود

که آنرا بزبان هندی^(۱۶) بهرگر گویند - خان مذکور برای ستر آنرا

(۲) شرف • (۳) آخر • (۴) فی القصه • (۵) خان معظم •

(۶) تسری • (۷) بهره •

تخت پوش کنانیده بود - و مانند^(۲) حجره ساخته کنیزگان را درون گردونها قفل میکردند - تا نظر نامحرم بر ایشان نه افتد - زه احتیاط که تاتارخان اهل برکات داشت - همه افعال پسندیده و خصال ستوده در ذات تاتارخان مرکب بود - بنقدیر الله تبارک و تعالی خان مذکور بعد چند سال معدود از جلوس نیک نفوس شهنشاه سلیمان جاه فیروزشاه خان هواخواه بحضرت آله پیوست * بیت *

* مراد اهل طریقت لباس ظاهر نیست *

* کمر بخدمت سلطان به بند و صوفی باش *

مقدمه هفتم بیان عظمت خانجهان

نقل است خان جهان دستور خسروجهان مقبول نام داشت حضرت الله تبارک و تعالی جل جلاله او را بهمه چیز آراست - در عالم جاهلیت او را کتو^(۳) میگفتند - اصل^(۴) او از تلنگ بود - میان طائفه خویش از همه اعلیٰ مینمود - در عالم جاهلیت به رای تلنگ^(۵)

(۲) و مانند حجره ساخته رای بهفرپرداخته کنیزگان را درون آن گردونها تخت پوش می نشانده و درهای آن گردونها قفل میکردند تا نظر نامحرم بر ایشان نیافتد . (۳) کتو - کتو . (۴) اهل او - اصلا آن . (۵) در ایام جاهلیت برای تلنگ اختصاص بسیار و بیشمار داشت - آمدن خانجهان از تلنگ در مذاقب سلطان محمد بن سلطان تغلق مشرح نوشته شد چون رای تلنگ را سلطان محمد از تلنگ بربر خود جانب شهردهلی روان کرد در اثنای راه رای بدخواه بدوزخ پیوست *

اختصاص بیشمار و بسیار داشت - چون رای تلنگ را سلطان محمد جانب شهر دهلی روان کرد در اثنای راه رای بدخواه بدوزخ پیوست - خانجهان چون مطیعان پیش سلطان محمد ایمان آورد و کلمه طیبۀ طاهره^(۲) از زبان کشاد - کما قال الله تبارک و تعالی ان الحسنات یذهبن السیئات - بدرستی و راستی نیکی برنده بدی ست *

* حاصل دنیا چو نیکی ساعت است *

* طاعتی کن که همه به طاعتی است *

معهدا چون خانجهان اهل صفا بشرف اسلام مشرف گشت سلطان محمد او را مقبول نام داشت - و در حق او مراحم فراوان و عاطفت بے پایان گماشت - چون سلطان محمد در ذات خان اعظم خانجهان همه صفات اهل کیاست و فراست دید خانجهان را نیابت وزارت شهر دهلی داد - و ابواب مراحم کشاد و چون خانجهان در پروانها نشان کردی و امضای خود نبشته دران امضا همچنین باز دیدی که (مقبول بنده محمد تغلق) معهدا اگرچه وزیر مستثنی خواندن و نوشتن نمیدانست اما اعقل الناس بود - درک فراوان و خرد بے پایان داشت - بقوت عقل درگاه^(۳) تختگاه دارالملک آراست - هم در عهد سلطان محمد در ابتدای حال و آغاز مقال قوام الملک خطاب شد - اقطاع ملتان یافت - بعده

نائب وزیر شد - و دران ایام خواجه جهان اهل اکرام وزیر سلطان محمد بود - الغرض خانجهان نائب وزیر قابض و ضابط^(۲) خاست - امور دیوان وزارت بکمال حال آراست - و مقطعان اقطاع و معاملات را چندان خوف از خواجه جهان نبودی - از قوام الملک بغایت بے نهایت میترسیدند - چون خواجه جهان خواستی که صاحب اقطاع را تهدید کند بر قوام الملک سپردی^(۳) - قوام الملک بران اشخاص بمعاملت بے قیاس سختی بسیار کردی - همچنین چون خواجه جهان طالب دین از دیوان خاستی قوام الملک دیوان داری کردی بر مقطعان سختی بر آمدی - مالهایی فراران و اسبابهایی بے پایاں در خزائن سلطان جمع کناییدی - خواجه جهانرا نام بیش نبودی کارهایی دیوان وزارت و علمهای آن از آثار مهارت قوام الملک صاحب فراست بهرداخت رسانیدی - خانجهان هم در عهد سلطان محمد عظمت گرفته بود - چون دور پادشاهی و طور مکنش شهنشاهی سلطان فیروزشاه بکرم حضرت آله رسید خواجه جهان با آن عقل و کیست^(۵) بے پایاں رخ از خسرو جهان گرهانید - پسر سلطان محمد را بهادشاهی اختیار کرد - سمت سلطان فیروز دست بقتال بر آورد - چنانچه بیان آن حال و شرح آن مقال این مورخ دیوبند سال اعنی شمس سراج عقیف درین تاریخ^(۶) سلاطین شریف

(۲) ضابط ضابطه خواست • (۳) فرستادی • (۴) و آن باشخاص

معاملت بے قیاس • (۵) کفایت • کنایت • (۶) تواریخ •

در صدر این شرح نموده - مهبدا خواجۀ جهان اهل صفا و قوام الملک
 مستثنی در دهلی بودند - چون خانجہاں شنید کہ سلطان فیروزشاه
 نزدیک رسید خانجہاں چون گردن و گند آوران از آنرا قوت
 بے پایان و دلیری فرولن در روز روشن از درون شہر دهلی بیرون آمد
 و بحضرت فیروزشاه پیوست - پیوستہ خانجہاں حضرت فیروزشاه را
 فتح دهلی دست داد - آیدوہ چیزہای کہ حضرت فیروزشاه را با وزیر
 ہواخواہ بود و دستور را نیز با حضرت شہنشاہ روی نمود این مورخ
 درین سطور مسطور گردانید * لفسانہ نشستن خانجہاں در مسند
 خانجہاں بر آئین وزیران و قوانین دستوران ہر روز در مسند نشستی
 و محاسبہ مقطعلی اقطاع و حساب عہدہ داران معاملات بتاکید
 و احتیاط تمام کردی - اموال باقی حصہ بیت المال بتحصیل
 رسانیدی - ہرروز روزنامہ خزانہ پیش او گذشتی - درین محل دستور
 اکمل تاکید بر تاکید کردی - کہ بی قیاس مال روزیقہ در خزانہ
 میرسد - اگر روزی مال در خزانہ حضرت خضر خوشخصال اندکی
 واصل شدی دران روز دستور سلطان فیروز بر جمیع کارکنان و
 کارگذاران تفتی بر تفتی کردی - بلکہ دران روز از غایت اندیشہ
 و نہایت فکر طعام نخوردی - و درین محل فرمودی - قوام مملکت^(۳)
 و نظام سلطنت از مال است - اگر مال در خزانہ اندک شود

(۲ ن) در صدر مشرح و موضح باز دیدہ * (۴ ن) قوام الملک

مدار مملکت و سلطنت از مال است *

یا در غیر محل ضائع رود بنیاد مملکت و بیخ سلطنت روی بنقصانی
آرد - و اگر مبادا و عیاذا بالله منها خزائن سلاطین و گنجینه اموال
جهانداران در زمین بسببی نهی گشت قوام آن مملکت و آرام آن
سلطنت بغایت دشوار ست - بدین سبب دستور مذکور شب و روز
دنبال جمع کردن اموال مشغول بودی - چنانچه مناسب این حال
خواجه نظامی خوش خصال علیه الرحمة و الغفران می فرماید •

• بیت •

• سکندر بدستوری رهنمون •

• ز مقدونیه بود رایت برون •

انسانه سواری خانجهان - چون سلطان فیروزشاه بعنایت حضرت آله
و حمایت الله در مهم و یا برای شکر از شهر دهلی سواری کرد
خانجهان وزیر ممالک را در شهر بجای نائب غیبت گذاشتی - دستور
مذکور چون نایبان مشهور بعد از دوم^(۲) سیوم روز در جوار شهر دهلی
سواری کردی - رعب خود بخلق نمودی - زهی سواری وزیر - حشم
بیشمار پیلان دنبال بسیار پیادگان که همه بندگان او بودند بی حد و
بی عد - جمله پسران و نواسگان و دامادان و غلامان در اسبان تازی
و دربائی و ترکیان هیکل بیش بها سوار - و هر همه را بند سپید در کمر
و کلاه بیش بها بر سر - با این ادوات و آلات از فیروزآباد در شهر دهلی
آمدی - خلق را آرام بودی - و نظام مقام روی نمودی - بلکه خدمت

والدین این موزخ برین موزخ گفته و جوهر گوهر صدق بصدق سفینه که حضرت فیروزشاه چون سلاطین اهل کله با اوج جاه در آغاز جلوس نیک نفوس خود هفت سال کمال سیزده روز در شهر بود - هر بار که بعد از دو سال و سه سال در شهر آمدی^(۲) چند روز معدود در شهر ماندی باز بطرفی سواری کردی - خانجهان مقبول چون دستوران عقول جمله مملکت و تمام خلایق سلطنت را بر قرار داشتی - زیراچه بر خانجهان سپاه بسیار وحشم^(۳) او بیشمار - پسران و دامادان و نواسگان بی پایان - و غلامان دانا و توانا - و خانجهان خود بذات خویش وزیر هوا خواه و دولت خواه چون حضرت سلطان بر اعتماد خانجهان چند سال مهمات تواتر کرد دست عذف بر مخالفان بر آورد - هر یک سری که دعوی سرکشی میکرد هر یکی را زیر امر خود آورد - بعد از نقل خانجهان مقبول سلطان فیروزشاه قبول از سواری مهمها بکلی^(۵) بازماند - اگر سواری کردی هم در جوار گشتی - چنانچه عزیزی بنوشت *

* بیت *

* ما این وطن از بهر بتان ساخته بودیم *

* ایشان چو نسازند بسوزیم وطن را *

افسانه پسران و دامادان خانجهان - خانجهان را پسران بسیار بودند زیراچه خانجهان رغبت بحرم بسیار داشت - برای جمع کردن حرم

(۴ ن) مانفی باز بطرفی سواری کردی • (۳ ن) حشم داخل او بیشمار •

(۴ ن) وزیر میرت هواخواه و دولخواه - حضرت فیروزشاه بر اعتماد

خانجهان حضرت سلطان چند سال او • (۵ ن) بکله • (۶ ن) ماند •

کوشش بیشمار گماشت - کنیزکان صاحب جمال با کمال^(۲) در حرم خود جمع گفانند چغینی گویند گویندگان باریک بین که در هزار کنیزک از زمین روم و چین در حرم خود داشت - هر یک نفی خود را به پیرایه‌های مرمع و مکمل می‌آراست - خانجهان با آن اشغال ملکی بی‌پایان بیشتر اوقات و ایامهای متبرکات در حرم مشغول بودی - خانجهان را ولد بسپار شد - چون از احوال این حال و قیل این مقال بگوش خسرو خوشحال رسید بمرحمت الفاظ عاطفت از زبان مبارک کشید - هر پسری که در خانه خانجهان تولد شود^(۳) بمجرد تولد شدن مبلغ یازده هزار لنگه نان کنند - و کمربند سپید بدهند - و هر دختری که از آن خانجهان کار خیر شود مبلغ پانزده هزار لنگه نان آن داماد کنند - و کمربند سپید بدهند - تمام پسران و دامادان خانجهان با کلاه و کمر بودند تا عظمت خانجهان بجائی رسید و مرتبه او بمرتبه کشید که بارها^(۴) حضرت فیروزشاه با آن جله فرمودی - پادشاه دهلی اعظم همایون خانجهان ست *

* بیت *

* دادست زمام ملک او را *

* بسپرد تمام ملک او را *

انسانه خلاص دادن خانجهان کارکنان را از سلطان فیروزشاه - اگر از مرء کارکنان و فرقه عاملان از وجود کسی از آنرا طمع بسی چغینتی برسدیل

(۴ ن) با جمال جمال (۳ ن) شد * (۴ ن) بارها درین کوه‌ها حضرت

فیروزشاه (۵ ن) زمام *

جهانتي مي آمد آن کسان را بدان سبب پيش تخت فلک
 رفعت ميبردند . خانجهان که اعلی جهان بود^(۲) در قضایاي ملکي
 و مالي ابواب جد ميگشود - و بهندسه^(۳) تهذيب کفايت و زمزمه درايست
 از پيش تخت باز خريدي - و غضب شاه فيروز نشاندني - راويان صادق
 بروايت صادق برين مورخ ضعيف شمس سراج عفيف گفته و آثار اسرار
 بيشمار سفته - مانا که در فراشخانه آن خسرو خسروان و سرور سروران
 حضرت فيروزشاه سلطان یک عدد موزه زرین مرصع و مکمل با جواهر^(۴)
 منيبي تسليم عهده داران کارخانه مذکور بود که بهاي آن موزه مرصع^(۵)
 و مکمل هشتاد هزار تکه بود - اتفاقا کارکنان ميان خویش از تاثیر
 عمل کارگري پيش جمع شدند - آن موزه را درميان يادگار لکهنوتي
 ارسال داشتند - و ميان خود قسمت کردند و بردند - ناگاه بعد چندگاه
 حضرت شهنشاه آن موزه را يادگار کرده - زمره عمال که فرقه اغفال^(۶) لند
 باز نمودند که موزه مذکور برابر يادگار مشهور در لکهنوتي روان کردند
 سلطان فيروزشاه (که پادشاهي با درايست و کفايت بود) در دل خود
 ابواب فکر کشود - که اين کارکنان آن موزه را تلف کرده اند - عذر
 ايشان نه پسديد خواست تا بران کارکنان و غلمان تهديد خسروي
 چون خسروان کند - درين محل دستور اکمل حاضر بود - و بدان^(۷)

(۲) ن) بزدي • (۳) ن) بهندسه گفت کفايت • (۴) ن) سلطان

(۵) ن) عهده داران کارخانه مذکور بود • (۶) ن) اغفال

(۷) ن) تواند

مکلمت ناظر - چون علف شاه^(۲) دید در دل اندیشید که این زمان^(۳)
 حضرت شاه و شهنشاه زمینی و زمان این کارکنان را هفت ره
 خواهد گردانید - فی الحال دستور خوش خصال چون دستوران حال
 و استقبال پیش حضرت خسرو خوب مقال^(۴) ایستاده شد - و آستینهای
 آن عهده داران بعنف گرفته از پیش حضرت فیروزشاه با تغذی
 تمام بیرون آورد - چون از نظر شهنشاه در حجاب رسید بران عامل
 اهل اغفال گفته - که ای خون گرفتگان شما را از جان خلاص دهانیدم^(۵)
 بهای موزه مبلغ هشتاد هزار تنگه در خزانه میباید رسانید - چون روز
 دیگر شد حضرت شاه از دستور هواخواه پرسید - و این لفظ بر زبان
 گردانید که کارکنان آن موزه را چه کردند - دستور^(۷) مذکور گفت که
 بهای موزه مبلغ هشتاد هزار تنگه در خزانه شهنشاه رسید اگرچه
 موزه یادگار در لکنهوتی رفت یا نرفت - زهی عقل کامل خانجهان
 و خهی درایت حضرت شهنشاه دوران *
 • ابیات •

- * با شاه چنان بگشته یکی *
- * کاندل دل شان نماند شکی *
- * میکرد بخلق زندگانی *
- * دستور شده بگردانی *

افسانه جواب صریح دادن خانجهان بر روی خسرو جهان - نقل است

(۲) شهنشاه • (۳) که فرمان حضرت شاه • (۴) جمال • (۵)

گردانیم • (۶) آن کارکنان • (۷) دستور مذکور بمستور گفت •

چون حضرت شاه فیروز صاحب فتح و فیروز از سواری مهم تهیه
 بازگشت برای عمارت کوشک سالوره در نشست - بیشتر اوقات در
 مشغول آن گذشت - در آن ایام حضرت شهنشاه نیکدام در سالوره
 میبود - در کار عمارت چون سلاطین اهل مهارت کوشش بلیغ مینمود
 و خانجهان وزیر بی نظیر^(۲) در شهر فیروزآباد میبود - در کارها
 و کردارهای دیوان وزارت از تائید مهارت ابواب جد و جهد میکشود
 هر روز در مسند می نشست - و محاسبه اعمال عمال میگرفت - و در
 هر شب^(۴) در سالوره میرفت - و تمام کیفیت کلی و جزوی بحضرت
 شهنشاه میگردانید - چون حضرت شاه را هواخواهی خانجهان محقق^(۵)
 گشت در خاطر حضرت شهنشاه گذشت که خانجهان را از مرتبه وزارت
 مرتبه بلند عطا کند - یکرز حضرت شاه فیروز دو ملوک معتبر را از
 سالوره در فیروزآباد بر خانجهان فرستاد - یکی ملک ساهن دوم ملک
 سید الحجاب - و گلدسته بشارت بدست شان داد - و این کلام از زبان
 کشاد - تا ایشان از زبان سلطان بر خانجهان بگویند - چه من و
 چه تو - چون ترا با ما محبت از بطانه چون مخلصان^(۶) یگانه افتاده
 است ما میخواهیم مرتبه تو زیادت گردانیم - مسند چه لائق نیست

(۲) لا نظیر • (۳) پیش میگرف • (۴) و در هر شبانه • (۵) ن

هواخواهی خانجهان محقق گشت که کلی و جزوی بحضرت شهنشاه
 میگردانید در خاطر حضرت گذشت • (۶) مخلصان یگانه افتاده تخت

در وقت بارجای من نزدیک تخت بنشین و مسند از جهت خود بطفرخان بده •

تو لهالچه زردوزي متصل تخت انداز - و در وقت بارجاي من
 نزدیک تخت بنشین - و مسند از جهت خود بظفرخان بده
 زیراچه مرتبه نهالچه زردوزي متصل تخت از مرتبه مسند زیادت
 و برترست - چون این هر دو نفر یعنی ملک شاهن و ملک
 عید الحجاب در فیروزآباد بر خانجهان آمدند رموزات کلمات
 حضرت شهباشه شش جهات بر او کشادند - آنچه از حضرت پادشاه
 شنیده بودند بقام و کمال باز نمودند - دستور مذکور از غور رموز
 دستور معلوم گرد - و جواب گفت - مگر حضرت جهاندار و مکنت
 شهریار بدین بهانه میخواهد که مسند از من بستاند - و از وزارت
 معزول گرداند - و در دیوان وزارت ظفرخان را بنشانند - درین محل
 دستور اکمل گفت جوهر گوهر اطاعت چون مطیعان سفت - که
 مسند هم عطای خداوند عالم ست - و نهالچه زردوزي نیز عطای آن
 حضرت ست - اما آن روزیکه من بنده درگاه و کیفی این بارگاه
 در حد سرستی بحضرت شاه پایبوس کردم آن روز خداوند عالم
 بقام توقیع مسند وزارت بغام بنده خود نبشته - بلکه بران نه بسفته^(۳)
 قسم هم رانده - که تا من باشم و اولاد من باشد مسند و شغل وزارت
 از تو و از فرزندان تو بیرون نیارم - و این توقیع^(۴) بر بنده درگاه
 موجود ست - دستور مذکور آن کاغذ توقیع بردست ملک سامی
 داد - و از زبان خود این لفظ کشاد - که شما را التماس میباید کرد

که حضرت شاه و مکنت شهنشاه که نوشته خود را پنهانچه بقلم مبارک خویش در کتابت آورده ^(۲) همچنان این نوشته خود را بدست مبارک خویش پاره کند - و مسند بظفرخان دهد - چون ملک ساهن و ملک سید الحجاب بحضرت شهنشاه اهل مناب آمدند و التماس دستور مستور بحضرت شاه مشهور باز نمودند درین محل آن جهاندار اکمل فرمان فرمود - و برین جمله باز نمود مبادا و عیاذا بالله منها که خانجهان را از مسند معزول کنم - ما ^(۳) میخواستیم که مرتبه خانجهان زیادت گردد - و در رتبه بالاتر شود چون لو را خوش نمی آید هم در مسند خود بنشیند - روز دیگر چون خانجهان برای گذراندن کیفیتهای دیوان وزارت با تمام اصحاب با مهارت از فیروزآباد در سالوره آمد حضرت فیروزشاه چون ملاطین صاحب کلاه با اوج جاه آغاز کرد - خانجهان مطلوب ما این بود تا مرتبه شما زیادت کرده - و در خاطر شما چیزی دیگر گذشت - درین محل خانجهان چون عاقلان پیش تخت آغاز کرد و الفاظ خجسته نهفته برآورد - که من مرتبه زیادت و پایه رتبت بے نهایت نمی خواهم - من بنده درگاه را چه کار آید آن زمان که من بنده نهالچه زردوزی متصل تخت باندازم و بنشینم - اگرچه این همه مراحم در حق بنده میشود اما بازاریان شهر دهلی من بنده را دران محل کجا بینند - و چه گویند که حضرت فیروزشاه

خانجهان بنده درگاه خود را از مسند معزول کرد - چون من بنده بر
مسند خویش در چوکندي پيس دربار حضرت جهاندار بنشينم
دران محل جمله خلایق دهلي براے دیدن بيابند - چه گویند که
خانجهان بر مسند نشسته است - برین وجوه من بنده مرتبه مسند
ميخواهم - و نهالچه^(۲) زردوزي بهر که فرمان شود بدهند - ازین سخن
سلطان فيروز تبسم کرد *

- * بیت *
- * من نفروشم گلیم من نفروشم^(۳)
- * کر بفروشم برهنه ماند دوهم *

افسانه مغرولی عین الملک - منقولست عین الملک را عین ملهر
گفتندی^(۴) - حضروت فيروزشاه بر آئین قوانین تختگاه در عهد دولت
خویش از آثار اسرار ملكي بیش در آغاز جلوس اشراف ممالک
و دیوان وزارت اجلاس کرد - تا کارهای مملکت و عملهای سلطنت^(۵)
بپرداخت رساند - و عین الملک مردی دانشمند کامل و فاضل
در خرد اکمل و در کفایت و درایت اشم - بلکه در کمالیت عقل
و فهم اینچنین که راویان شریف بروایت لطیف برین مورخ ضعیف
شمش سراج عقیف گفته - و جوهر گوهر صدق بصدق سفته - اندران
ایام که در عهد سلطان محمد بن تغلق شاه از ذات برادران عین الملک^(۶)

(۲ ن) و نهالچه زردوزي فرمان شود بطفرخان بدهند * (۳ ن) نفروشم

مزکله من نفروشم * (۴ ن) گفتند * (۵ ن) ممالک * (۶ ن) سلطان محمد

شاه بن تغلق شاه *

فعلي ناشايسته و عملي نا بایسته در وجود موجود شد بدین سبب
 سلطان محمد عین‌الملک را از سبب مصلحت ملکی تهدید
 معنوی کرده - بعده بعد از چند روز سلطان محمد بارعام چون
 خسروان عظام داده - و یک زیلوچه متصل تخت سلطان محمد
 انداخته - و در آن روز سلطان محمد جمله قضات و علمای احسن
 صفات و مشائخ بابرکات و زمرد خانان مستحسن ذات و فرقه ملوک
 اهل درجات و معارف خوش حکایات و جمیع خلایق از خواص و
 عوام هر یک جهات طریقه محضر طلبید . اعوان درگاه و انصار
 بارگاه در زمان واحد جمع گردانید - چون اشخاص مذکور و اصحاب
 مشهور بحضرت سلطان محمد حاضر آمدند زمین عبودیت بجنبه
 سوئند - هر یکی در محل و مرتبه خویش از آثار رعب بیش
 بایستادند - درین محل سلطان محمد فرمان فرمود - که همه اشخاص^(۵)
 اهل اختصاص را پیش بیارند - چون ایشان هر همه پیشتر شدند
 سلطان محمد رخ بدیشان آورد - و فرمود که ما از شما سوالی میکنیم
 اگر نزد مردی گوهری بیش بها و جوهر قیمتی باشد و آن گوهر^(۶)
 ازان مرد گم شود بعد چندگاه بتقدیر حضرت آله ناگاه آن مرد آن
 گوهر را در میان نجاست بیاید بستاند یا نه - درین محل این
 همه اشخاص اکمل از جمله استاند مملکت و ارکان سلطنت

(۲ ن) بر عین الملک • (۳ ن) و آن روز • (۴ ن) اعوانان • (۵ ن)

که این هر همه اشخاص • (۶ ن) بر مردی

باز نمودند - ابواب راز باز کشودند که میباید ستند - گذاشتن مصلحت نیست - چون آثار این کلام و انوار این پیام بگوش سلطان محمد افتاد کلمات صریح و نغمات فصیح از زبان کشاد - و برین جمله آگاهی داد - و اشارت بسوی عین‌الملک کرد - و این لفظ از زبان برآورد که آن گوهر خواجه عین‌الملک ما ست که میان برادران نجاست صفت افتاده بود - ما گوهر خویش بیافتیم - دران روز فرمان شد تا عین‌الملک را دران زیلوچه بنشانند - المقصود عین‌الملک در کفایت و درایت اینچنین شخص بود - و قسم فضل او را غایتی نبود - چنانچه چندین کتب فضل در عهد دولت محمد شاه و فیروزشاه تصنیف کرده اوست - یکی ازان ترسل عین‌الملکی ست که در جهان بهر یک زبان معروف و مشهور ست - القصه بطولها و عز قبولها باز آمد شود بر سر سخن ^(۲) - چون عین‌الملک در عهد فیروزشاه اشراف ممالک مملکت دارالمملک دهلی یافت در درگاه وظائف اشراف آراست برای نفاذ امور اشراف کوشش بیش گماشت - در دیوان وزارت ^(۳) بنشست - اما بتقدیر حضرت آله و حکمت الله عین‌الملک را با خانجهان وزیر زمان ^(۴) زمان گفتگو بودی - هر یکی میان خویش از تاثیر مرئی بمر بیش الفاظ کنایت باز نمودی - از غایت گفتار بسیار

(۲) مخن خویش * (سن) در دیوان وزارت نشست و کارها و کودارهای

اشراف پیش گرفت برای محاسبه مقطعان در نشست اما بتقدیر * (۳)

هر زمان *

و نقار بیشمار هر دو بزرگوار در در سراسر نهشته مکالمت بسیار
و معاندت بیشمار و میعادلت بے هنجار از حد بیرون گفتن گرفتند
و هر یکی از حدود خویش الفاظ بد اندیش زیادت کردند - یک روز
دستور حضرت شاه فیروز بر عین الملک گفت - و جوهر گوهر وظیفه
اشراف سفت - که مشرف را با کاغذ خرج مفصل چه کار - که از
مقطعات خرج مفصل بطلبد - زیرا چه مشرف صاحب استقامت
جمع ست - وظیفه تحقیق خرج مخصوص وظیفه مستوفی ست
درین محل عین الملک اکل گفت که مستوفی را با کاغذ جمع
مفصل چه نسبت - معینا هر دو بزرگ مستوفی بحث کنان و
کلمات اشطاط گویان بحضرت خسرو جهان رفتند - و از حال وظائف
عمل مشرف و مستوفی پیش نصت بازگفتند - دران روز حضرت
فیروز شاه فرمود که مقطعان اقطاع و کارکنان معاملات را بر راء کنند
تا در دیوان اشراف جمع مفصل دهند - و خرج ^(۳) منتخب - و در
دیوان استیفا خرج مفصل دهند و جمع منتخب - و در دیوان
وزارت جمع و خرج مفصل دهند - آری بوالعجب کاری و اسراری
ازین روز باز که از زبان بے زبان حضرت خسرو جهان این لفظ بیرون
آمد تا غایت روز در دیوان وزارت همان ^(۴) سند ماند - و اگر نه پیش
انین در طور جمیع سلاطین اهل دین درین هر سه دیوانی زمره کارکنان

(۲) عین الملک را (۳) و جمع منتخب . (عین) بهمان بسته ماند

همان پسند ماند .

باریک بین کاغذ مفصل و متکیف می‌رسانیدند - الغرض^(۲) کار
 مکالمت و اسرار معاندت هر دو فریق بجائی کشید و بمرنبه رسید
 که بارها در عین گفتارها خانجهان بر روی عین‌الملک سخنان سخت
 بیرون انداخته گفتی - و عین‌الملک نیز الفاظ پریشان بر روی
 خانجهان بیرون دادی - هیچ پرده نگاه نداشتی - درین محل
 رلویان روایات و حاکیان حکایات برین مورخ ضعیف شمس سراج عقیف
 گفته - گوهر صدق بصدق سفته - وقتی حضرت فیروزشاه چون تاجداران
 اهل گاه برای سوارچی شکر از شهر دهلی بیرون آمد - خانجهان
 مقبول و عین‌الملک بوالفضول برابر بودند - ناگاه حضرت شهنشاه در
 منزله نزل کرده بود - عین‌الملک بوقت میانه روز یکایک از وثاق
 خود سوار شد - و پیش در سراپچه‌های خانجهان آمد - و دران^(۳) محل
 عین‌الملک از اسب فرود آمد - و درون سراپچه‌های خانجهان رفت
 اهل اختصاص خانجهان بر خان مذکور از حال آمدن عین‌الملک
 گفته - نا آن زمان که خانجهان از محل خود بیرون آید و با عین‌الملک
 تواضع نماید همدرین میان شخص^(۴) از نزدیکان عین‌الملک بر ملک مذکور
 گفت - که این سراپچه‌های خانجهان ست - درین محل عین‌الملک
 اکمل بر کسان خود نفست شد - و گفت که ای غیبانگان چون من
 پیش در سراپچه‌های وزیر فرود آمدم همان زمان چرا نگفتی - پس
 عین‌الملک از درون سراپچه‌های خانجهان بغیر ملاقات او بازگشته

(۲) فی الغرض • (۳) درین • (۴) از نزدیکان بر ملک ملوک گفت •

در در سرای بر سلطان رفته - چون خانجهان شنید که عین‌الملک بازگشت و در در سرای سلطان رفت خانجهان نیز سوار شده بر سلطان رفت - و از حالت و مقاتل آمدن و بازگشتن عین‌الملک بنام پیش حضرت شهنشاه عظام گفت - حضرت شاه فیروز صاحب فتح و بهروز عین‌الملک را طلبید - و به تبسم خندید - و بر زبان مبارک راند - که خواجه عین‌الدین^(۲) در آمدن درون سراپچه‌های خانجهان سبب چه بود - و بعیر ملاقات بازگشتن سبب چه - باری^(۳) ملاقات میبایست کرد - درین محل عین‌الملک کلامی از اسرار ملکی برآورده و گفته - که من بنده در وثاق خانجهان نرفته بودم مخصوص در در سرای می‌آمدم - چون میان دائره وزیر و دائره پادشاه هیچ فرقی نیست که سراپچه لعل هم از آن پادشاه و هم از آن وزیر - و دهلیز و بارگاه و خوابگاه هم از آن پادشاه و هم از آن وزیر و پیلان هم پیش در پادشاه و هم پیش در وزیر - چون من بنده در هیچ چیز فرقی نیافتم همچنین تصور کردم مگر این سراپچه‌های خاص ست - بدین گمان پیش در خانجهان فرود آمدم - مع هذا چون عین‌الملک پرهوا اینچنین کلمات پیش حضرت شهنشاه علیا گفت و جوهر گوهر اسرار ملکی منقلب سفت درین محل خانجهان گفت که ماندن من بنده درین مملکت گذشته - من بنده بسوی خانه کعبه خواهم رفت - زیراچه تا غایت روز میان ما گفتارها

و کز دانهایی مالی بود - بهر نوع که هست می آسود - این زمان
 عین الملک فغان من بنده درگاه را با حضرت شهنشاه در انداخت
 از لوح^(۲) این هوج حکم سلامتی جان برخواست - این زمان
 من بنده را زان و راحله خانه کعبه برمیاید داشت - بشنیدین
 این کلام و استماع این پیام حضرت شهنشاه عظام از محل خواسته
 در محل خلوت رفته از سبب مخالفت فریقین چون مقامین
 نشسته * الغرض میان هر دو فریق کار گفتار از حد گذشت که شرح^(۳)
 آن نتوانست کرد - بتقدیر الله تبارک و تعالی جل جلاله چون میان
 وزیر بی نظیر و مشرف پرتدبیر^(۵) چندگاه برین نوع گذشت بمرور هر دو
 نفر در دیوان نشسته بودند - هر دو با یکدیگر مرای بیمر می نمودند
 همدرین میان ناگاه وزیر بر روی مشرف گفت که ای حرام بخوار
 بد کردار - عین الملک نیز بر روی وزیر جواب قبیح بصریح داده ابواب
 بی حرمتی کشاده - دران وقت حضرت شهنشاه با مکنت در محل
 خلوت بود - دران محل رعنائی می نمود * دستور مشهور همدران محل
 بر شهنشاه رفت - حضرت فیروزشاه دستور هواخواه را بغایت پریشان
 خاطر دید از زبان مبارک بالهام حضرت الله تبارک و تعالی این لفظ
 کشید - که خاندجهان خیر هست - یعنی بدین وقت در غیر محل
 رسیدی - بشنیدین این کلام دستور نیکنام علی الفور آغاز کرد - که این

(۲) مواج * (۳) فی الغرض * (۴) شرح آن نقوان نهشت *

(۵) بی تدبیر *

عین‌الملک حرام‌خوار در دیوان لشمنه بر روی بنده خداوند عالم
الفاظ بی‌طریق گفته - چون حضرت شهریار و مکنیت جهاندار بنده
خود را برگزیده و برگزیده بمطرب وزارت رسانیده در مسند اعتبار^(۳)
بمقام وزارت نشانیده اگر دران محل کسی اثر تاثیر حسد بسی
اهانت کند بنده را بچه وقار ماند - چون وقار از برکشیدگان
حضرت شهریار برود میان خلق اعتبار نماند - بحرحمت فرمان شود
که مسند بعین‌الملک دهند - چون حضرت فیروزشاه افواه دستور
شفیع سر سرور خود را در گویان تامل کشید - و بر زبان مبارک
گذرانید - و بگوش دستور رسانید - و گفت خانجهان دیوان وزارت
بنو داده‌ام - اصحاب مناصب دیوان وزارت در تبع تو اند - هر کرا^(۴)
تو بداری او مستقیم - و هر کرا تو دور کنی او معزول - اگر
عین‌الملک بنظر اهانت می‌بیند او را از اشراف دور کن - اشراف
ممالک بغیری بده - درین محل خانجهان از سلطان کسوت خاص^(۵)
یافت - با خوشی ظاهر و خرمی باطن بسوی خانه شرافت
چون خانجهان بفرحت فراوان و بهجت بی‌پایان بمنکن بازگشت
منفرح الحال و فارغ البال نشست - و شهنشاه دیوان وزارت را
بر عین‌الملک فرستاد - و گلدسته فرمان بدستش داد - که برور بر

(۲) الفاظ بی‌طریق گفته مهر نا حفاظی گفته . (۳) در مسند نشاند

و مسند مقام و وزراء است اگر درین محل . (۴) هر کرا تو دور کنی او را

معزول کن اشراف ممالک بغیری بده . (۵) بارانی کسوت خاص .

عین‌الملک فرمان برسان که تو از اشراف ممالک معزول شدی
 آری عجب کاری و احسن کرداری - این همه دادنی چیست
 عظمت خانجهان و حرمت و مکنت او - بلکه بارها درین کردارها
 هربار که حضرت شاه از سوارچی شکر مراجعت کردی و عنان
 سمند دولت بسوی شهر گردانیدی چون اول اول خانجهان
 در پای سلطان افنادی حضرت شاه با آن مکنت جاه از مرکب
 فرود آمدی - و خانجهان را کنار گرفتی - و پرسش فراوان کردی
 تا آنکه خانجهان مقبول در حیات بود میان شاه و وزیر هواخواه
 غیرت نبود - ^(۲) المقصود باز آمده شود بر سر سخن - چون عین‌الملک
 را فرمان عزل رسانیدند و از شغل اشراف معزول گردانیدند
 عین‌الملک سه روز در در سرای نیامد - بعد از سیوم روز پیش
 حضرت شاه فیروز در محل سلام سلام کرد - درین محل حضرت
 شاهنشاه اکمل عین‌الملک را نزدیک خود طلبید - و این الفاظ
 از زبان خود کشید - فرمان فرمود خواجه عین‌الدین بشنو که
 در ^(۳) مخالفتها اقالیمها خراب شود - خلایق آن مکن از پیر تا جوان
 در کوی نا امیددی دود - چون بتقدیر حضرت سبحان جل جلاله
 میان تو و خانجهان ^(۴) مقاتلت ست اقطاع ملتان و اقطاعات بهر
 و سیوستان بر تو مفوض گردانیده شد - در اقطاع برو - و در کارها
 و کردارهای آن مقام مشغول باش - چون عین‌الملک این فرمان شنید

حضرت شاهنشاه زبان راستی بدرستی کشور - چون من بنده
 در اقطاع عمل کنم و کارهای آنجا بپرداخت رسانم در دیوان
 وزارت حساب دادن بتوانم - پیش خدمت خواهم کرد - درین
 محل حضرت شاهنشاه اکل فرمود خواجه عین الدین اقطاع ملتان
 از دیوان وزارت خارج گردانیدم - هرچه شما را در اقطاع ملتان عمل
 افتد همان مسموع باشد - کذب شما کافیست - بدین شرط عین الملک
 اقطاع ملتان قبول کرد - سبحان الله حکمتی عجیب و انسانی
 غریب از آن عین الملک در سمع این مورخ رسید - که این چنین
 داستان بر قانون پاستان لائق آنست که در تواریخ نویسند
 چون عین الملک را از سبب خانجهان از اشراف ممالک عزل شد
 بندگان اخم خواص و اهل اختصاص حضرت فیروزشاه میان
 خویش از تاثیر فکر بیش بیگ^(۲) خانه جمع گشتند - و با یکدیگر
 گفتند که این نیکو نشد - که عین الملک معزول شده - امروز از سبب
 وزیر او را عزل کردند فردا با دیگری هم از سبب وزیر این حال
 خواهد شد - ایشان هر همه دل سلطان فیروز را از خانجهان گردانیدند
 و خواستند تا خانجهان را در پایه اهانت آرند - حضرت فیروزشاه
 چون خسرو گزکلا^(۳) صاحب جاه پادشاهی با فراست و کیاست
 و درایت بود - درین محل فرمود - اگر خواجه عین الدین اینجا^(۴)
 بودی برای این کار با او مشورت کرده شدی - و عین الملک در اقطاع

(۲) بیک جای . (۳) کجکلا . (۴) عین الملک :

ملتان روان شده بود - تا بیست و چهار کروزه از دهلی رسیده بود - از حضرت شاه فرمان بر عین‌الملک رفت - که رخت و اشیای همانجا بگذارد - مصلحتی بخیرست - زود بیاید بهفود و باز گردد - چون فرمان خسرو جهان بر عین‌الملک رسید بسرعت تمام و بشتاب گام در دهلی رسید - حضرت شاه با آن بندگان درگاه و عین‌الملک هواخواه در محل خلونگاه نشست - هر یک بنده مخلص اسرار پنهانی از آثار به دانی گفت - و هر یکی جوهر نصیحت چون ناصحان سفت - که وزیر را بدین حد مرتبه دادن مصلحت کدام است - در کار و کردار او اندیشه می‌باید کرد - از استماع این کلام حضرت شهریار نیک نام رخ بجانب عین‌الملک آورد تا او چه خواهد گفت - و کدام گوهر خواهد سفت - از استماع این کلمات و شنیدن این رموزها عین‌الملک چون ناصحان ملک بازنموده ابواب ملکی کشوده - و گفته که در این چنین چیزها اندیشیدن و خیالات تبیع بصریح در دل گذرانیدن در بنیاد مملکت و بویع سلطنت خلل آرد - و هر آن کس که در چنین چیزها کوشش گمارد آنکس هواخواه نباشد - زیرا که خالجهان وزیری دانا و دستوری مستثنی است - چنانچنین او تا چه نوع افتد

(۲ ن) تا مباحثه بیست و چهار کروزه از دهلی • (۳ ن) اسباب • (۴ ن)

اسرار پنهانی از آثار به دانی به دانی گفت • (۵ ن) مصلحت گذشت •

(۶ ن) این کلام • (۷ ن) نباید •

مملکت برقرار ماند و یا جهاز سلطنت در جنبش آید جهانی را
افلاس روی نماید *

* بر گردن مرد نیک خواهی *

* شمشیر مکش بهر گناهی *

معهدا الفاظ عین الملک مستثنی حضرت شاهنشاه اهل صفا را بغایت
پسندیده افتاد - بعده حضرت فیروزشاه با عین الملک دولت خواه
مشورت کرد - و این لفظ از زبان برآورد - که این زمان چه باید کرد
درین محل عین الملک اکمل باز نمود - و ابواب اسرار ملکی کشود - که
این هرگز نبود که از حالت این مقاتل در گوش دستور مستور^(۲)
نرسیده باشد - او را میباید طلبید - و بهگوش او میباید رسانید
تا هر خوفی و هراسی که در دل وزیر ست بود - و با او بیغمی
بتجدید نیز میباید کرد - تا وزیر پرندهیور و دستور بی نظیر بیغم شده
دنبال کارهای ملکی تواند شد - و اگر نه چون در دل او رموزات
خطرات افتاد بدین سبب او جان خود را بر کف دست نهاده^(۳)
کارهای بسته ملکی نتواند کشود - در مرور ایام مبادا تمام کارهای^(۴)
مملکت و اشغال سلطنت معطل ماند - بعضی اشخاص که درین
قضیه ها بودند برین مورخ ضعیف شمس سراج عقیف گفته - گوهر
احسن سفته - همان زمان خسرو جهان گفته تا خانجهان را همدران
محل بیارند - چون اهل اختصاص شاه خان مذکور را حاضر

(۲) مستور • (۳) نهاد • (۴) کشاد •

آوردند آثار^(۲) اسرار این گفتار آن مجلس بنام مشرح بر او گفتند - درین محل خانجهان از شنیدن این سخنان بغایت متحیر گشته - و چون مغمومان پرغم نشسته - چون سلطان فیروزشاه دستور هواخواه را در دریای اندر غرقاب دیده حضرت شاهنشاه همدان محل با دستور مسطور بیعت کرد - و خلعت خاصه خود پوشانید - و باعزاز و اکرام بازگردانید - چون دستور مذکور با خوشی و خرمی ظاهر و باطن ازان مقام چون دستوران عظام بازگشته عین‌الملک را کنار گرفت - و این لفظ گفت که من نمی‌دانستم که البته ترا با من این مقدار محبت ست - من بر غلط^(۳) بودم که با تو ابواب مرا می‌بستم می‌کشودم - درین محل عین‌الملک گفت و مهره راستی مقل بصدق سفت - که این گمان از خاطر خود دور می‌باید کرد که من این را می‌احسن و کلام مستحسن از سبب تو گفته ام - میان من و تو عدولت و مخالفتی همان که بود هست من این همه که گفته ام از برای مدار مملکت پادشاه و قرار سلطنت شاهنشاه - هرچند که خانجهان خواست تا عین‌الملک را در خانه خود ببرد عین‌الملک در خانه خانجهان نرفت - آری عجب اسرار است در لوح ملکی نوشته - چون ازین حال حضرت سلطان شنید گفت *

* بیت *

(۲) آثار اسرار این گفتار برو کشادند از هریک آثار گفتار آن مجلس بنام

مشرح برو گفته * (۳) من بد بودم *

• دشمن دانا که پوی جان بود •

• بهتر از آن دوست که نادان بود •

افسانه اصحاب مناصب که برابر وزیر برآی پرداخت امور ملکی تعیین شده بودند - چون خانجهان در مسند وزارت نشستی نظام الملک امیر حسین امیر امیران نائب وزیر جانب چپا متصل مسند نشستی - و فرود تر نائب وزیر مشرف ممالک نشستی - و فرود تر مشرف بفرجه برید ممالک نشستی - و جانب راستای وزیر مستوفی نشستی - چنین گفتند رلویان شریف بروایت لطیف برین مورخ ضعیف شمس سراج ضعیف که مقام مستوفی همیشه فرود مشرف ست - اندران ایام که دختر زاده سلطان محمد خوش گام (که محمد نام او بود و ایشان دو برادر بودند - یکی را محمد میگفتند و دیگری را مودود) در عهد دولت حضرت فیروز شاه شغل استیفا یافت و عزیر الملک خطاب او تعیین شد درین محل حضرت شهریار اکمل فرمود که عزیر الملک دختر زاده خدایگان مغفور است فرود تر مشرف چگونه نشیند - و اگر بالایی مشرف خواهم نشاند روش سلاطین با نمکین و توانین امامان دین خواهد برگشت - سلطان فیروز شاه بالهام حضرت آله جل جلاله فرمود - که چون جبله اصحاب مناصب دیوان وزارت جانب چپای خانجهان نشیند عزیر الملک طرف راستا نشیند - و آن زمان که محل بار حضرت شهریار شدی

مستوفی بالا تر مشرف ایستاده شدی - اما ناظر و وقوف با کل نواب
 پس پشت نائب وزیر ایستاده میشدند - درین محل روایان اکل
 روایت کرده - و برین نمط باز نموده که شغل وقوفی در دستورهای
 سلف نیست - چون سلطان جلال الدین خلجی در تختگاه دارالملک
 دهلی بهادشاهی نشست انواع مصداقها پیش گرفت - و سلطان
 جلال الدین را قریبی^(۲) بود که با سلطان جلال الدین ابواب ملکی
 میکشود - سلطان جلال الدین خواست تا آن قریب را میان اصحاب
 دیوان وزارت شغلی بدهد - چون تفحص کردند در دیوان وزارت هیچ
 شغلی نبود - وزیر پر تدبیر باز نمود اگر فرمان شهریار شود یکی را
 از شغل معزول کنند - شغل بدین شخص دهند - درین محل سلطان
 جلال الدین فرمود - یکی را بغیر جنایت معزول کردن مستحسن
 نباشد - چون وزیر دریافت که البته مزاج جلالی برین ست که
 آن قریب را شغلی میان اصحاب شود آن وزیر شغل وقوفی پیدا
 آورد - اعنی وظیفه ناظر چیست که در جمیع مملکت که عمال^(۳)
 سلطنت در دیوان اشراف ممالک بدهند ناظر دران جمع نظری
 کند - و وقوف در خرجهای مملکت واقف گردد - قریب سلطان
 جلال الدین شغل وقوفی یافت - برای وظائف آن کار کوشش بیش
 گماشت - المقصود ازان روز باز وقوف و نائب وقوف میان اصحاب
 دیوان عالی وزارت تعیین شدند - اگر وظائف اصحاب دیوان نوشته

شود کتابی جداگانه باید - آری زهی وزیر حضرت جلایی با کیاست
فراوان و درایت بپایان که بعقل کامل و درک شامل چه شغل
پدید آورده - حضرت فیروزشاه نیز اینچنین وزیر پرتدبیر داشت *

* ابیات *

* اما چو برای بود تدبیر *

* در کار نکرد هیچ تقصیر *

* در ملک اساس سخت افکند *

* هر فتنه که خواست پست افکند *

افسانه فوت خانجهان - چون خانجهان مرد معمر^(۲) گشته عمر او از
هشتاد گذشته تمام اعضای او فتور پذیرفته - چون اجل او بر سر
رسید زحمت بسیار کشید - دران شب که خانجهان نقل خواهد کرد
دران روز حضرت شاه فیروز بعد از نماز جمعه یکایک سواری کرده^(۳) گذارای
لب آب چون رفته هشت گروهی منزل کرده - و دران حال این
مورخ دیرینه سال درمیان آن اشخاص خوش خصال حاضر بود
و بدان احوال ناظر - معهذا منجمان دانا و کاهنان باریک بینان
پیش حضرت شهنشاه علیا از حال اختران زیبا باز نمودند - که در علم
نجوم همین معلوم میشود که این ساعت بعضی ستارگان سعد و^(۴)
بعضی نحس بیک جا هجوم کرده اند - تابش نحوست ایشان

(۲) پیر معمر * (۳) بلب آب چون رفته * (۴) همچنین

معلوم میشود *

بر خورست^(۲) - چون دران ایام دستور انام اهل کرام در رحمت بود
 بدین سبب حضرت شاه سواری یکبار کرد - و همدران آخر شب
 جمعه دستور مذکور پرنیز بحضرت عفو شکر پیوست • انا لله و
 انا الیه راجعون - سبحان الله فوت خانجهان مقبول در سال سنه
 ۷۷۰ سبعین و سیمائة بود بعد از جلوس نیک نفوس حضرت
 فیروزشاه هزدهم ۱۸ سال - المقصود چون خانجهان مقبول نقل
 کرد تمام خلق دهلی را ماتم پیش آمد - هریک تنی که
 در انجمنی بود در مساجد و مقابر به تعزیت نشسته - زیرآچه^(۳)
 خانجهان مقبول وزیر پرتنبهر بود - نرس خدا بسیار و بشمار
 داشت - مدام در درگاه و حشم و خدم بکوشش تمام آراستی - همه
 وقت بسوی رعیت کوشیدی - نرد ظلم بر کس روا نداشتی - در
 آسودگی ایشان کوشش بیش گماشتی - اگر مقطعی در ولایت
 ظلم کرده و مال آوردی خانجهان توخیرات او را نه پسندیده
 و همه وقت رعایا را پروریدی - مدام طائفه کارکنان را در حمایت
 خود داشتی - از دل و جان پرده پوشی ایشان کردی - و اگر
 جنایتی بر سبیل خیانتی از وجود صاحب عمل صادر شدی
 با حضرت شاهنشاه اهل بصارت بازآوردی - اگرچه سلطان فیروزشاه را
 از خیانت آن عامل روشن شده بودی هم بحسن کفایت او را^(۴)

(۲) بر هنرهاست - بر چیزهاست • (۳) ن) زیرآچه خانجهان وزیر

پرتنبهری لائظیری بود • (۴) ن) جانب •

از پیش تخت خلاص دهانیدی^(۲) - در نقل خانجهان مقبول^(۳)
 جمله خلایق شهر دهلی و بلاد ممالک را ماتم پیش آمد - آری
 این همه اثر امرزش او بود - زیواچه خانجهان مرید حضرت شیخ^(۴)
 نصیرالدین محمود علیه الرحمة و الغفران بود - آن روز که خانجهان
 مشعل جهان و جهانیان و شمع جمیع عالم و عالمیان پیوند با خدمت
 شیخ کرد از زبان خدمت شیخ از آثار انوار پیش و اعتقاد
 بیش از طاعات و عبادات التماس کرد - درین محل خدمت شیخ
 اکل فرمود - که شما وزیري - شما را همانی بهنر که کوشش فراوان
 وجد بے پایان در کارها و کردارهای حاجتمندان شود - و آب مراد
 در جوی محتاجان رود - خانجهان چون مریدان صادق الحاح بسیار
 و لجاج بیشمار کرد - الفاظ تکرار بتکرار برآورد - خدمت شیخ فرمود
 و هم برین جمله بلز نمود - اگر مدام شما را با وضو مانده شود بهتر بود
 خانجهان امر شیخ جهان بدل و جان قبول کرد - ازان زمان باز
 خانجهان صاحب رتبه دائم با وضو بودي - درین باب کوشش بیش
 نمودي - اگر وقتی بالاي^(۵) مسند نشستني و حاجت وضو افتادي
 في الحال از مسند خاستي و وضو ساختي - و باز در مسند نشستني
 بلکه خانجهان را درین کار کوشش بحدی بود - و چون بر بالای پلنگ
 بر بستر حریر بے نظیر در خواب رفتي متصل پلنگ او طشت

(۲) کنایه دي • (۳) مذکور • (۴) خدمت • (۵) بالاي

مسند نشسته حاجت وضو افتادي •

و آفتابه میداشتند - بمجرد آنکه خانجهان پهلو گردانیدی همان
زمان از بالای پلنگ فرود آمدی - و بدان طشت و آفتابه وضو کردی
باز در خواب شدی - هیچکس را بیدار نکردی - آخر الامر در پایان
خدمت شیخ الاسلام قطب الانام شیخ نظام الحق و الشرع و الدین
قدس الله سره العزیز جایی یافت *

* ابیات *

* بود ست بملک خویش با کام *

* ناگاه اجل بداد پیغام *

* کو بود بملک سال خورده *

* پیرپش ضعیف و سست کرده *

* آن سر که بملک بود پرباد *

* در پاش بمرض زار افتاد *

* این چرخ برو وفا نکرده *

* در ملک خودش رها نکرده *

معهدا چون حضرت شهنشاه مستثنی از حال نقل خانجهان اهل مفا
خبر یافت آب در چشم مبارک خویش گردانید - که بعد ازین در^(۲)
مهمهای بزرگ سواری نکنم - و از جهت خانجهان مقبول سلطان
قبول بسیار بسیار گریست - این بود عظمت خانجهان مقبول
علیه الرحمة و الغفران که شمه آن در کتابت آمده * بیت *

* رفتند زیر خاک کز ایشان نشان نماند *

• شاهان شهنشوار و عروسان مه جبین •

افسانه عظمیت خانجهان بن خان جهان • راویان شریف بروایت لطیف برین مورخ ضعیف شمس سراج عفیف روایت کرده و برین جمله باز نموده - دران هنگام که خانجهان بن خانجهان اهل اکرام تولد شد دران ایام خانجهان مقبول اقطاع ملتان داشت - در کارها و کردارهایی آنجا کوشش بیش میگماشت - و دران ایام سلطان محمد شاه بن سلطان تغلق شاه طاب الله ثراها در دارالملک دهلی امور سلطنت می آراست - خانجهان مقبول از حال ولادت پسر بر سلطان محمد شاه نوشت - از دهلی فرمان بخانجهان رفت که این پسرک را جونانشه نام کند - خانجهان بن خانجهان را که جونانشه می گفتند هم ازینجا بود - المقصود راویان مصدق این نیز گفته و گوهر راستی و درستی سفته - که بعد از تولد خانجهان مقبول خانجهان را پیش خدمت شیخ رکن الحق والدین نبیسه خدمت شیخ بهاء الحق و الشرع والدین ذکریا رحمة الله علیهم بردند - چون خدمت شیخ رکن الدین خانجهان جونانشه را دیده بر زبان خود گذرانیده - و گفته که قوام الملک این پسرک نیکو خواهد شد - ترا ازین خواهند شناخت - و دران زمان خانجهان مقبول را قوام الملک خطاب بود - المقصود چون خانجهان مقبول نقل کرد بعد از شرائط

(۲) سلطان • (۳) بر خانجهان • (۴) جونانشه • (۵)

گفتند همین بود • (۶) ایام • (۷) شرط •

غرا خیلخانہ خانجہاں بر سلطان رفت - حضرت شاہ فیروز بسیار تأسف کرد - و یک یک چیز از حلالخواری و نیکوخواهی خانجہاں مقبول باز نمود - و ابواب مراحم پادشاهی در باب خیلخانہ وزیر کشود و خیلخانہ وزیر را جمال بکمال افزود - جوانانش مذکور را خلعت وزارت داد - و خطاب خانجہاں بن خانجہاں تعیین کرده - معہذا این خانجہاں نیز مردی دانا و کافی و عاقل و مدرک بود - در فراست و کیاست نظیر نداشت - چون فرمان سلطان جانب این خانجہاں آمدی حضرت سلطان فیروز این خانجہاں را فرزندم کردہ نبشتی - بعد از نقل خانجہاں مقبول این خانجہاں مدت بیست سال کمال با حضرت خسرو خوشخصال در امور ملکی و قضایای مالی مشیر بود - ہر رائی کہ زدی موافق مزاج حضرت شاہ افتادی - البتہ حضرت شاہنشاه بر رای دستور ہواخواہ کار کردی - چون این خانجہاں پیش خسرو جہاں بودی حضرت شاہنشاه را رخ بسوی کلام غیرے نبودی - چون حضرت شاہ و مکنٹ شاہنشاه از سواری بازگشتے و بسوی شہر دارالملک دہلی مراجعت فرمودی آن زمان^(۳) کہ در حریم شہر رسیدی و خانجہاں برای پایبوس رفتی چنانکہ در اول ملاقات با خانجہاں مقبول از اسب فرود آمدی گزار گرفتہی همچنان با این خانجہاں نیز در اول ملاقات حضرت شاہنشاه با برکات^(۴) از خنگ دولت فرود آمدی

و کنار گرفتني - و شفقت و مرحمت و تربيت و پرورش فراوان
 فرمودے - و خانجهان مقبول البته خدمتي از مقطعات ميگرفتني
 و از حال آن پيش تخت علم ميداد - و ازان وجه خدمتي براي
 گذرانیدن پيش تخت مرئوب ميگذاشتند - و در کارخانههاي خاص
 ميرسانيد - و اين خانجهان يك دانگ و درم از مقطعات و از
 هيچکسي نخواستہ^(۲) - و هر سال چون دستوران خوش خصال^(۳) مبلغ
 چهار لک تنگه را خدمتي پيش تخت ميگذرانيد - سلطان فيروزشاه
 بالهام حضرت آله جل جلاله جميع امور سلطنت و زمام مملکت
 من کل الوجوه حواله خانجهان بن خانجهان کرده بود - اما بتقدیر
 الله تبارک و تعالی در آخر عهد سلطان فيروزشاه بفرمان حضرت آله
 جل جلاله (چون همچنين قلم رفته بود و اهل حساد پرباد درميان
 درآمدند - و در بنياد مملکت و بيخ سلطنت نقبي زدند) میان
 شاهزاد محمد خان (که بعده سلطان محمد شده بود) و میان خانجهان
 عداوت بيغاييت و غباري بے نهايت انداختند - جوهر گوهر ملڪي را^(۴)
 منقلب سفتند - بدان سبب جمله مملکت دارالملک دهلي بحکمت
 ازلي زير و زبر گشت - خلایق هر یک مکان از فرقه پير تا زمره جوان
 هفت راه گشتند^(۵) - کار اضطرار آن مسکينان از گفتار گذشت - شرح
 اينچنين داستانها و شرح اينچنين افسانها کس نگفت - تا کار

(۲) نمي ستند • (۳) خوش مقال • (۴) منادي •

(۵) گشت •

بجائی رسید و بمرتبه کشید که در آخر کار و انتهای کردار خلائق این دیار از صغار و کبار به فہب مغلول پیوست - چنانچہ بیلان آن مخالفت و شرح آن مجادلت (کہ میان شاہزادہ پرندبیر و دستور بے نظیر شدہ) این مورخ در ذکر سلطان محمد بن فیروز نہشتہ ست *

* بیت *

* جہان گرچہ نیرنگ ساری نمود *

* بدان خسروان بین چہ بازی نمود *

مقدمہ ہشتم در بیان عظمت ملک نائب بارک

نقل است کہ ملک الشرق ملک نائب بارک برادر شہنشاہ ابوالبرکات بود - اما از مادری دیگر - و ابراہیم نام داشت - در ہواخواہی و دوستداری حضرت شاہ کوشش بیش گماشت - و حضرت فیروزشاہ برادر دولتخواہ خود را دوست بسیار داشتی - فرزندان نائب بارک را فرزندان خود پنداشتی - دران ایام خیل او را سپاہ میگفتند - و برہمہ خیلہا بالا تر می نوشتند ^(۲) - حضرت فیروزشاہ با آن جاہ پسران ملک نائب بارک را خطاب خانی چون مشفقان جانی از تاثیر مہربانی تعین کردہ بود - چنانچہ یکی از ایشان خیلخان ^(۳) و دوم نصرت خان و سیوم عمر خان بودند - و همچنین حضرت شہنشاہ طالب دین شش زنجیر پیل چون جوش نیل

(۲ ن) می نوشتند • (۳ ن) خلیخانان و دوم نصرت خانان و سیوم

عمرخانان •

ملک نائب باریک را بوجه بارگیری داده بود - چون ملک
نائب باریک در در سراسر حضرت شاه آمدنی پیدان مذکور پیش ملک
مشهور شده می آمدند - میان سلطان فیروزشاه و ملک نائب باریک
هواخواه اینچنین محبت بود که ملک نائب باریک طعام انگاه^(۳)
خوردی که سلطان فیروز طعام خوردی - و اگر وقتی حضرت فیروزشاه
نیت روزی نفل کردی ملک نائب باریک نیز از غایت دوستی شاه
و دوستداری شاهنشاه نیت روزی نفل کردی - تا کار محبت
ملک مذکور بجائی رسید و بمحلی^(۴) آرامید تا آنکه سلطان فیروز
برگ نخوردی ملک نائب باریک نیز برگ در دهن نه انداخته
چون حضرت شاه برگ در دهن مبارک کردی آبداران خاص^(۵) که
اهل اختصاص بودند آثار این اخبار بر ملک نائب باریک
میرسانیدند - که خداوند عالم این زمان برگ خورده اند - انگاه
ملک مذکور برگ خوردی - و اگر گاه گاه در اندام مبارک
حضرت شاه زحمتی و یاگرانی پدید آمدنی و بدان سبب فاقه کردی^(۶)
آن روز ملک باریک نیز فاقه کردی *

* بیت *

* برادر با برادر بشنو آن ست *

* که گرمی خون شان پیوند جان ست *

(۲ ن) شهریار * (۳ ن) محبت بود و موزونی روی نمود که ملک نائب باریک *

(۴ ن) همچنین آرامیده * (۵ ن) آبداران خاص * (۶ ن) و بدان

سبب فرموده اطبا فاقه کرده *

سُبْحَانَ اللَّهِ زِهْ محبت - اینچنین آثار محبت و اسرار مودت کمتر
 میان کسی باشد - انگاه بوالعجب اسرار یست در لذت محبت
 زمرهٔ مریدان و فرقهٔ پیوند کنندگان با پیران - واجب ست که با پیر
 خود اینچنین محبت کنند - زیراچه چون ملک نائب بارک
 با سلطان فیروز شاه اینچنین محبت کرد میان هردو نفر در گانگی
 برخاست - یگانگی حاصل آمد - اگر مرید با پیر در لقمه و کسوت
 اینچنین محبت و مودت از بطانه چون اهل یگانه کند الله تبارک
 و تعالی جل جلاله و عم نواله بتقدیر اعلی محبت مرید در دل
 پیرالفا کند • کما قال النبی علیه الصلوٰة والسلام القلوب
 مع القلوب تتشاهد *

این زمان نوشته آید از افسانهها و داستانهای ملک
 مذکور بغنایت حضرت غفور شکور جل جلاله
 و عم نواله - افسانهٔ نیکخواهی و نیک
 خلقی ملک نائب بارک

منقول است در آخر عهد چون سلطان فیروز شاه با اوج جاه
 بر آئین سلاطین اهل گاه در سواری شکر سوار شدی البته
 ملک نائب بارک در شهر ماندی - درون کوشک حضرت شاهنشاه

بود - اگرچه خانجهان مدام و علی الدوام نائب غیبت می بود
 و در امور ملکی و مالی جد بلیغ می نمود - با این هم حضرت شاهنشاه
 معظم چون تاجداران متقدم ملک نائب باریک اهل اعظم را نیز
 در شهر داشتی^(۲) - دستور مشهور و ملک مذکور هر دو در شهر میبودند
 و میان خربش از تاثیر حرمت^(۳) بیش ابواب اخلاص میکشودند
 چون خانجهان در در سراي آمدی تا در چوکندي وزارت نشیند
 اول در محل درون کوشک بر ملک نائب باریک آمدی - و سلام کردی
 و دران ایام ملک نیک نام در میان میانگی کوشک شهریار عظام نشسته
 معه^۴ چون خانجهان بر ملک نائب باریک آمدی ملک مذکور
 تواضع تمام نمودی - چند گام باهنام تمام استقبال کردی - میان
 یکدیگر تواضع و فروتنی بسیار رفتی - بعده خانجهان ازان مکان
 بعد زمانی برخاستی - و بازگشتی - و بیرون آمدی در مسند
 نشستی - و ملک نائب باریک هم در میان صحن میانگی نشستی
 دران محل پیش ملک مذکور هر روز تیغداران پیش او صف زده
 ایستاده میشدند - ملک مذکور همه را فرمودی بنشینید - تا دیر
 ایستاده شدن ندادی - هر جا که صف زده ایستاده بودند همانجا
 می نشستند - و هر روز بوقت شام^(۴) بر حکم اشارت ملک نیکنام
 دوکان قرص و یگان پرکاله پختی - و تمام نوبتیاں می یافتند - این همه

(۲ ن) گذاشتی • (۳ ن) حرمت داشت بیش • (۲ ن)

نماز شام •

از خوي نیک ست - و آن زمان که در محل بارجاي حضرت شاه^(۲)
 با صفا ملک مستثنی مذکور ایستاده شدی گاه پیش محل چپه
 چوبین شدی - و پیش در ایستاده شدی - با آن عظمت و مکنت
 که داشت و شغل که او را بود هیچکس را به تندی نخواندی - چنانچه
 شیخ سعدی علیه الرحمة و الغفران فرموده^(۳) •
 • قطعه •

• شنیدم که مـودان راه خدا •

• دل دشمنان هم نکردند تنگ •

• ترا کی میسر شود این مقام •

• که با دستان خلافت و جنگ •

افسانه محاسبه که با کارکنان خویش میکرد - منقول است
 ملک نائب باریک را حضرت جهاندار اهل صفا اقطاع و معاملات بسیار
 داده بود - ملک مذکور مشهور دران اقطاع و پرکنات مقطعان از جهت
 خویشتن تعیین کرده و نصب گردانیده - چون مقطعی از اقطاع^(۴)
 آمدی ملک مذکور فرمودی و بر عهد داران خیلخانه خود باز نمودی^(۵)
 تا محاسبه او کنند - چون محاسبه او میکردند و مبلتی مال بران^(۶)
 کارکنان حال باقی بیرون می آوردند پیش ملک مذکور میگردانیدند
 درین محل ملک نائب باریک گفتی که تا پگ از سر این مردک
 بستانند اگرچه باقی مال بسیار بودی - اگر بیست هزار یا سی هزار

(۲) شهنشاه مصفی • (۳) فرماید • (۴) اقطاعی • (۵) ن

رخت خانه خود • (۶) کردند

تفکة میبودی بلکه اگر یک لک تفکة بودی همچنین لفظ فرمودی که پگ از سر این مردک فرود آرند - دران ایام میان خلایق تمام این سخن برین جمله شده بود که چنانچه کودکان صغیر بوقت باختن بازی کودکانه در عرف گویند که پگ از سر نوستانم مگر ملک مذکور بدان طریق گفتی - و این همچنین نیست - ملک نائب باربک فرمودی چون پگ از سر مرد فرود آوردند گوئی سر آن کس بریدند و قمار مرد به پگ است - ملک مذکور بمستور لفظ اهانت گفتی و کارکن خود را از سبب مال پگ فرستادی^(۳) - و بدین طریق اهانت کردی - مع هذا چون پگ از سر مقطع از سبب باقی مال فرود می آوردند بعد ازان هر بار که آن مقطع پیش ملک نائب باربک میرفت بغیر پگ رفتی - چون ملک نائب باربک او را بغیر پگ دیدی بدیدن او چشم خود پوشیدی - و فرمودی زه مردک به شرم - چون پگ از سر مرد فرود آوردند چه حرمت ماند چون آن مقطع چند کورت سر برهنه پیش ملک مذکور رفتی ملک مشهور بر کارکنان خود اشارت کردی - و گفتی که پگ او بدهند و آن باقی مال هر چه ازو حاصل شدی می ستندند - و آنچه دیگر می ماندی باقی بنام محو شدی - این همه از اخلاق پاکیزه ملک مذکور بود - چنانچه شیخ سعدی شیرازی فرموده *
* بیت *

(۲ ن) مذکور بمستور • (۳ ن) فرود آوردی • (۴ ن) چنانچه

مصلح الدین سعدی •

• من آن مورم که در پایم بمالند •

• نه زنبورم که از نیشم بنسازند •

• کجا خود شکر این نعمت گذارم •^(۲)

• که زور مردم آزاری ندارم •

افسانه بی بدی و تاثیر صوم دلی^(۳) ملک فائز بارک

منقول ست وقتی جامه پاکیزه پیش بها پیش ملک نائب

بارک آوردند - ملک مذکور را آن جامه بغایت خوش کرد - و این لفظ

از زبان برآورد که این جامه را پیراهن برای من کنند - چون خیاط

صاحب احتیاط برآورد کرد دید که از آن جامه پیراهن نشود اذک بود

اهل اختصاص پیش ملک مذکور باز نمودند که از این جامه پیراهن نمی آید

درین محل ملک نائب بارک گفته که اگر پیراهن نمی آید یکتا بدوزند

آری این لفظ را لفظ^(۴) بے بدی گویند - نمیدانند که در یکتا جامه از

پیراهن زیاده خرج میشود - چون پیراهن نشد یکتا چگونه دوزند

سبحان الله در شان چنین طائفه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه

و سلم بشارت فرموده - قال النبی علیه الصلوٰۃ و السلام اکثر اهل الجفۃ

بله - صدق رسول الله صلی الله علیه و سلم - یعنی بیشتر از اهل

جنت مردمان بے بدی باشند - ملک نائب بارک نیز یکی ازین

طائفه بود - دیگر مناقب ملک مذکور آنکه در وجه بارک بدانکه

دست نزدی - بلکه اگر یاری باطراری در مانده شدی البته

ملك منكور چيزے از خاصه خود دهائيدے - آري اينچنين پاكان
و پاک ديغان در عهد دولت و طور مكنت سلطان فيروز شاه بعنايت
حضرت الله تبارك و تعالى جل جلاله بودند - نه همين يك ملك
نائب بارك اين چنين عظمت و رتبت داشت - بلكه هر يكي
از ارکان دولت و اعوان سلطنت آن حضرت يكي از يكي فائق تر
بود - در كارهاي محتاجان و كردارهاي حاجتمندان كوشش بيش
مي نمودند - ملك نائب بارك پيش از فوت سلطان فيروز از بين جهان
خراميد - و در مقام في مقعد صدق آراميد - تا آنكه زنده بود در
هواخواهي و دوستداري حضرت شهنشاہ جهد بليغ مينمود - هرگز گله
كسي از تاثير جنائت بسي بيلك نفس پيش حضرت شهنشاہ نكرده
و هرگز هيچ كسي را از خسي و كسي^(۳) نياز زده - و بچيزے^(۴) آزار نرسانيده
ز همة عهد با برکت و طور با مكنت و خهي اصحاب دولت با عزت و
حشمت - چنانچه شيخ سعدي شيرازي عليه الرحمة والغفران فرمود *

* ابیات *

- * اگر كشور كشائي كامرانست *
- * و گر درويش حاجتمند نانست *
- * دران حالت كه خواهد اين و آن مرد *
- * نخواهد زين جهان بيش از كفن برد *

(۲ ن) بودے • (۳ ن) مگے • (۴ ن) ايذا نرسانيدے - آنرا نفرمائيدے

(۵ ن) فرمايد

مقدمه نهم بیان عظمت ملک ملوک الشرق

عماد الملک بشیر سلطانی *

نقل ست ملک عماد الملک را بشیر نام بود - مدام با حضرت
 شهنشاہ نیکدام ابراب هواخواهی چون هواخواهان میکشود - درین محل
 هر یک راوی بنوعی دیگر باز نمود - بعضی گفتند عماد الملک را
 والد سلطان فیروز در جهیز از پدر خود یافته بود - چون والد حضرت
 شاه را با سپهسالار رجب کار خیر کردند پدر والد شاه عماد الملک را
 در جهیز داده - و بعضی گویند در آن ایام که سپهسالار رجب با والد
 سلطان فیروز شاه کار خیر کرد والد حضرت شاه از پدر خود پیرایه
 بسیار یافت - بعد چند روز سپهسالار رجب چیزی از آن پیرایه
 فروخته عماد الملک را به بها خرید - و بعضی گویند^(۲) که حضرت
 شهنشاہ بعد از جلوس نیک نفوس خویش (دختری که از آن سلطان
 قطب الدین بود و او جمال با کمال داشت - و حضرت الله تبارک
 و تعالی جل جلاله و عم نواله او را بانواع آراستگی آراست) سلطان
 فیروز شاه آن دختر سلطان قطب الدین را خواست - و در نکاح خود
 آورد - المقصود عماد الملک غلام او بود - و آن دخترک عماد الملک را
 بسطان فیروز بخشید - حاصل ازین آنست که بهمه حال عماد الملک
 پسندیده خصال غلام خاص حضرت خسرو خوش خصال بود - اعنی^(۳)

(۲) گفتند • (۳) خامه حضرت • (۴) افعال •

از جمله بندگان اموال بیت المال نبود - الغرض بحضرت شاه فیروز
 عماد الملک بر طریق ارث رسیده - ملک حضرت شاه بود - بنده قدیم
 و خدمتگار دیرینه بود - ^(۲) اول کسی که در ملک سلطان فیروز شاه درآمد
 عماد الملک بود - بعد از نشستن حضرت شاه در پادشاهی و اورنگ
 شهنشاهی ^(۳) اول کسی که شغل یافت عماد الملک بود - چنانچه از
 حالت آن مقاتل این مورخ ضعیف شمس سراج عقیف در مقدمه
 اجلاس فیروزشاهی شرح نبشته - مع هذا عماد الملک غلامی دانا و
 عاقل و مستثنی بود - ابواب اخلاص و اختصاص با حضرت شاه میکشود
 البته حضرت شاه با بنده دولتخواه عماد الملک ابواب اسرار ملکی
 در محل خلوت از دل و جان کشادی - او نیز دران جواب با صواب
 دادی - چنانچه حضرت شاه را موافق مزاج افتادی - و همچنان بر
 متابعت این آئین عماد الملک بحضرت شاه البته در محل و غیر
 محل رفتی - و هرچه خواستی گفتی - هرکرا میخواست که از
 حضرت شاه اقطاعی یا برگنه بدهاند بمجرد آنکه ذکر آن شخص
 پیش تخت فلک رفعت کردی حضرت شهنشاه بغیر تأمل و تفکر آن
 کس را اقطاع دادی - و هرکرا عماد الملک خواستی که از شغل معزول
 کند بمجرد آنکه گفتی حضرت شهنشاه آن شخص را معزول کردی
 پنج هزار سوار جرار و پهلوانان نامدار در سپاه عماد الملک نیکی کار
 داخل بودند - چندین خانان کبار و ملوک نامدار داخل سپاه بر

حکم فرمان حضرت شهنشاه^(۲) خدمت میگردند - چندین اقطاع
 و برگزانت در وجه یاران و بدل انعام خود از حضرت شهنشاه تعیین
 داشت - سر لشکر جیوش حضرت فیروزشاه بود - برای غمخوارگی زمره
 حشم و فرقه خدم کوشش بسیار مینمود - در مدت چهل سال (که دور
 ملک خسرو خوش خصال بود) بر هیچ یاری ندر ظلم نکرده - و هیچ
 وقتی شکایت حشم بصریح و کنایت پیش تخت نگفته - همیشه
 لشکر را تازه داشته - سبحان الله و بحمدہ چه عهد بود عهد دولت
 فیروزشاه - جمیع خاقان درگاه و ملوک بارگاه آن پادشاه^(۳) هر همه به آن
 و جاهت جاه و دستگاه صاحبان امانت و دیانت بودند - مدام
 علی الدوام ابواب نیکنامی و نیک خلق^(۴) میکشودند - و این تمام امانت
 و دیانت از آثار انوار خوش خوئی و خوش بوئی حضرت فیروزشاه
 بود - و اگر نه در عهدهی که پادشاه آن در هر روشی که میان خلق
 مملکت پدید آرد و بهر حضایی که تاجدار آن کشور کوشش بلیغ نماید
 هر آئینه توابع آن پادشاه نیز چون اهل تمیز مهل هم بدان چیز
 کنند - چون حضرت شاه فیروز صاحب نصرت و بهر روز خصال حلم
 و افعال نعم بکمال رسانیده هر آئینه در عهد دولت او و دور مکنت
 او جمله ارکان دولت و اعوان ملت سلطنت بصفت حلم و کرم
 موصوف بودند •

• چون همه کس خدمت سلطان کنند •

• هرچه که سلطان بکند آن کنند •

اکنون زیسته آید از افسانه‌های درش ملک عماد الملک بشیر
افسانه شرح مال عماد الملک - منقول است عماد الملک مال فراوان
وزرهای بی پایان داشت - مال او از کوررات گذشته بود - چنین گویند
راویان شریف برین مورخ ضعیف شمس سراج عقیف که وقت بدره ت
برای مال ملک عماد الملک حاجت شده مبلغ دو هزار و پانصد
تنگه را همین ت برای بدرها خرید کردند - و بهای بدره ت
چهار چیتل میباشد - حاصل ازین آنست که این مقدار مال کثیر بر
عماد الملک بشیر موجود شد که مبلغ دو هزار و پانصد تنگه را
بدره ت خرید کردند - معینا چون کارکنان ملک مذکور مشهور
روزنامه رخت خانه پیش عماد الملک گذرانیدند دران محل پیش
خواندند بهای بدره ت مبلغ دو هزار و پانصد تنگه - چون روز نامه
پیش او گذشت درین لفظ گفت - چون مال از قیاس بدره کردن
بگذرد آنچنان مال را در بدره کردن مصلحت نیست - درین محل
ملک عماد الملک کارکنان خود را بر راه کرد - و این لفظ از زبان برآورد
تا چاهها بکارانند - و آنرا گچ کنند - این جمیع مال را بطریق غله^(۳)
دران چاهها اندازند - ازان باز همچنان کردند - در گنجینه حضرت شاه
و خزائن و دغائن آن شهنشاه مال مقداری بود - ازان سبب^(۴) که سلطان
فیروزشاه بالهام حضرت آله حاصل مملکت خود را بر جمیع خلایق

(۲) بکاوند • (۳) طریقه • (۴) بدان •

قسمت کرده داده بود مال در خزائن بیت المال مقداری رسید
 اموال فراوان و دفاتن بے پایان ملک عماد الملک داشت - و مدام برای
 جمع کردن اموال کوشش می‌گماشت - این همه شورها و فتنها^(۲) در عهد
 سلطان محمد شاه بن فیروزشاه بتقدیر حضرت آله که طائفهٔ بندگان آن
 درگاه کردند برای همان مال بود - انشاء الله تعالی و بعون آله بیان آن
 شورها و فطرتها در ذکر سلطان محمد شاه نبشته آید - المقصود
 عماد الملک بشیر صاحب اموال کثیر بود - همچنین در عهد دولت
 شاه طالب دین اکثر خانان درگاه و بیشتر ملوک بارگاه مالدار بودند
 اما مال عماد الملک بسیار و بیشمار بود - بر هیچ کس^(۳) مالداری این
 مقدار روی ننمود - بلکه در هیچ عهدي بر هیچ خانی و هیچ ملکی
 این مقدار مال نبود *

* هر بندهٔ شه چو شاه دیگر *

* با پیل و سپاه و چتر بر سر *

* شب و روز بخدمتی گرایند *

* چندان به حساب در نیایند *

افسانه سندن شاه آسمان^(۵) جاه سلطان فیروزشاه نه گزور مال عماد الملک
 منقول ست ملک عماد الملک سیزده گزور مال جمع کرده بود - و
 برای دیگر ازدیاد مال جد فراوان و جهد بے پایان مینمود - مع هذا^(۶)

(۲) فطرتها • (۳) داشت • (۴) غنی • (۵) شاه آگاه

سلطان فیروز شاه • (۶) و برای آن دیگر ازدیاد

ملک عمادالملک اقطاع راپری داشت در استعانت آن کوشش
پیش می‌گذاشت - البته از خوف عمادالملک دیولن وزارت در
محاسبه اقطاعات و معاملات ملک مذکور اجمال کردی - کارکنان او را
هیچ کس در دیوان نطلبیدی - چون بعد از چند سال محاسبه اقطاع^(۳)
راپری مدعی مبلغی مال باقی بیرون آمد - از حال آن مقال پیش
خسرو خوشخصال گذرانیدند - دران باب شهریار جهاندار فرمان فرمود
چه مال من و چه مال بشیر - چون عمادالملک شنید که حضرت شهنشاه
بوقت گذشتن کیفیت باقی اقطاع راپری از قسم خزانه این چنین^(۴)
مرحمت فرمود عمادالملک مال خود را تذکره گفانیده پیش تخت^(۵)
گذرانید - و التماس خود بگوش شاه فیروز رسانید - که بنده درگاه این قدر
مال دارد - درین محل شهنشاه اکل آن تذکره خواند - و هیچ چیزی
بر زبان نراند - و آن تذکره باز بدست عمادالملک داد - روز دیگر چون^(۶)
خسرو خاور از منزلگاه خود رخ به باختر نهاد و یکسواره چرخ عنان
مسافرت بسوی مغرب کشاد حضرت خسرو خسروان و سرور سروران
در محل بارجا بار داد - عمادالملک مبلغ یک کرور مال بدرها کرده^(۷)
بدرگاه با جاء عالم پناه حضرت فیروزشاه برده - فرمان شد بشیرا
لین چیست - عمادالملک التماس کرد^(۸) که بنده درگاه چهلای علوفه

(۲ ن) اقطاع راپری • (۳ ن) محاسبه اقطاع را برای شعی •

(۴ ن) خیرات چنین • (۵ ن) کرده • (۶ ن) را •

(۷ ن) روز دیگر عمادالملک • (۸ ن) گردانیده •

برای بندگان حضرت آورده است - هرچند که حضرت شاه چون سلاطین اهل گاه انکار آورد و فرمود نخواهم سدد عمادالملک بالاحاج و لجاج پیش آمد - درین محل حضرت شهریار اکمل فرمود که بشیر^(۲) ملک خاص منست - آنچه در ملک بشیرست آن از آن منست این یک کرور مال تسلیم در خزائن بیت المال ندارند - زیراچه خزانه گنجینه بیت المال ست - این یک کرور مال تسلیم مقبول عطردار کنند - همچنان کردند - و هر وقت که خانجهان را در سواری حضرت شهریار بجهت استعداد اسباب برای چیزه حاجت شدی پیش تخت علم دادی - و ازان یک کرور مال که تسلیم مقبول عطردار بود بوجه قرض سندی - و استعداد کارخانها موجود کناییدی - بعده چون از اقطاع و معاملات مال آمدی (بر ملک مقبول عطردار قرض ادا شدی - تا آنکه سلطان فیروزشاه بر تختگاه در صدر حیات بود ازان یک کرور مال چیزی خرج نشدی * * شعر * شاهت چوشاه پادشاهان * بد شاه غلام پادشاهان

افسانه حالت ملک مذکور با خانجهان دستور

منقولست چون آخر دور و انتهای طور ملک حضرت جهاندار

(۲ ن) بشیرا خاصه ملک من است * (۲ ن) از اینجا دو کتاب یعنی کتاب

نمبر ۷۸ و کتاب نمبر ۱۵۹۴ صحیح البیاض تا آخرست از دو کتاب دیگر (یعنی

کتاب نمبر ۱۰۰۲ و کتاب نمبر ۱۰۰۲ یی) تصحیح کرده شد *

رسید و ملک عماد الملک پیر معمر گشت جمیع اعضای او فتور پذیرفت - چون سلطان فیروز شاه برای شکارگاه سواری کرده ملک عماد الملک را در شهر گذاشتی - ملک مذکور بعضی اوقات درون کوشک شهر فیروز آباد ماندی - و بیشتر اوقات در خانه خود بودی چون ملک عماد الملک طالع شدی خانجهان اگرچه در مسند نشسته بودی فی الحال ایستاده شدی - و از مقام خویش پیشتر شدی^(۲) و خدمت کردی - و نوافع بسیار نمودی - و شتاب گام بسوی ملک عماد الملک دیدی - ملک عماد الملک نیز نوافع کردی - و بردست خانجهان تکیه کردی - هر دو میان خویش از تاثیر محبت بیش بایکدیگر حکایت میکردند - خانه خانجهان و خانه عماد الملک در فیروز آباد متصل بود - مدام گذر خانجهان پیش در عماد الملک افتادی - و خانجهان بآداب وزارت چون دستوران خسروان با برکات سوار میشد - چون پیش در عماد الملک میرسید خانجهان پیش ازان اصحاب خود را بر راه میگردانید - که چون پیش در عماد الملک برسند دهول و شهنهارا نواختن بدارند - سبب آنکه نباید که ملک عماد الملک تنگ آید - و او را مستنکر نماید - و در ایام اعیاد در غیبت شهریار چون خانجهان از خانه خود سواری کردی^(۳) پیش در ملک عماد الملک ایستاده شدی - چون عماد الملک از خانه خود بیرون آمدی آنگاه هر دو بزرگوار حکایت کفان و کلمات مستحسن گویان در مصلاي نمازگاه

(۲) ن) پیشین شدی • (۳) ن) سوار شدی •

میرفتند - و در آن محل دستور اکمل از جهت حرمت عمادالملک
چتر خود را از سر خود دور میکرد - و با آنکه اصحاب محترم و
ارباب خدم برابر خانجهان بودند اما خانجهانی مقبول الکفات از
عمادالملک بمسرت غیرت نداشتند *
* بیت *

* از بخدا ترسم و از غیر فتنه‌سوسم بخدا *

* که نه من بندگانم نه خدایم گریست *

افسانه آزاد کردن بندگان

منقول ست چون عمادالملک پیر گشت سستی باسنخوان او
پیوست - اول خود را از سلطان فیروز آزاد گزانیید - و خط آزادی
نویساید - بعده موازنه چهار هزار بنده دار مال خریدند خود را
آزاد گردانید - و ایشان هر همه را خط آزادی داد - و هر یک بده دار را
بر اندازد او مایه فرمود - تا ایشان را از جهت قوت در ماندگی نشود
الغرض بعد از چندگاه ملک عمادالملک ازین جهان سوی آن جهان
خرامید - سبحان الله و بحمد چنانچه جمیع خاندان و ملوک هواخواهان
سلطان محمد شاه بن سلطان تغلق شاه پیش از نقل او ازین جهان
خرامیدند و بدان جهان رسیدند همچنان بتقدیر حضرت سبحان^(۲)
جل جلاله خاندان و ملوک که دولتهواهان و رای زنان سلطان فیروزشاه
بودند هم در حیات او خرامیدند - بعد از ایشان سلطان فیروز نیز^(۳)

(۲) حضرت حق سبحانه (۳) بعد از ایشان سلطان فیروز نیز خرامید

ملك عمادالملک نیز از پیش سلطان خرامید معبدا *

خرامید - معهدا چون عماد الملک نقل کرد سلطان فیروزشاه غرمورد
مال بشیر مال من ست - دوازده کرور مال بود - نه کرور سلطان فیروز
ستد - و سه کرور ملک اسحاق و دامادان و محارم و پسر خواندگان
و غلامان او را داد - و ملک اسحاق عماد الملک نیز مال خاصه خود
بسیار داشت - محتاج مال بدر نبود - خارج مال مذکور و
اجناس دیگر چهار هزار قبای زربوزی و دو هزار بند سپید و
بند زر کمر - سبحان الله اینچنین مالها که وجه نا وجه جمع کردند
و گذاشتند حساب دادنی ست - آن کسان که گرد دنیا نگشتند اگر
بضرورت میل میکردند آخر الامر بدیگران ایثار کردند *

* منتهوی *

* کسان ذره ذره بیکجا نهند *

* کسان توده توده بهر سودهند *

بعد از نقل ملک عماد الملک ملک اسحاق پسر او عماد الملکی
یافت - این بود کیفیت ایشان - والله اعلم *

مقدمه دهم بیان ندیمی ملک سیدالحجاب

نقل ست ملک سیدالحجاب معروف نام داشت - او و پدر او
خواجه وحید قریشی از مریدان خدمت شیخ الاسلام شیخ نظام الحق
و الشرع والدین قدس الله سره العزیز بودند - آن روز که ملک
سیدالحجاب اهل مناب تولد شد رلویان شریف برین مورخ ضعیف
شمس سراج عقیف بروایات لطیف گفته جوهر گوهر صدق بصدق سفته

که خواجه وحید ملک سید الحجاب را در نظر خدمت شیخ
 برده بخدمت شیخ گذرانید - و در آن وقت خدمت شیخ بتحدید وضو
 می ساختند - بمجرد آنکه ملک سید الحجاب را در نظر خدمت شیخ
 گذرانید درین محل خدمت شیخ فرمودند - خواجه وحید این معروف
 در جهان و مشهور عالم و عالمیان را پیشتر بیار - چون پیشتر آوردند
 خدمت شیخ قدری آب وضو خویش از آثار شفقت بیش در دهن
 ملک سید الحجاب انداختند - و نیت خواجه وحید همین بود که
 در نظر شیخ ببرم تا نام تعیین کنند^(۲) - چون از زبان بے زبان خدمت
 شیخ لفظ معروف بیرون آمد خواجه معروف نام شد - المقصود ملک
 مذکور مرد صالح و متقی و متدین خاست - راه خانه کعبه مبارک
 برابر حاجیان پیمود - مدام و علی الدوام ابواب درک چون عقلا
 می کشود - در دریای فضل و کفایت فهم و عقل بکمال داشت
 همیشه در درگاه سلاطین چون عقلایی باریک بین می آراست - در عهد
 سلطان محمد تغلق پیشوای عماد الملک سریر بود - و در عهد فیروزشاه
 ملک سید الحجاب خطاب شد - و بغایت معظم گشت - پیش
 حضرت سلطان فیروز ندیم بود - و سلطان فیروزشاه با آن عقل
 کمال و آئین ملکی که اکمل الحال بود با آن هم در کارهای ملکی
 با ملک سید الحجاب مشوره میکرد - اگر سلطان فیروز به سببی از
 ملک سید الحجاب رنجیدی و چند روز پیش خویش آمدن ندادی

(۲ ن) یقین کنند *

ملک مذکور هر دو وقت پيش در سلطان بے ناغہ حاضر شدي
 بمجرد آنکہ دو سه روز ملک سيدالحجاب پيش تخت نيامدي
 حضرت خسرو خوش خصال في الحال ياد کرده - و در عين کلام
 اين لفظ فرمودي - کہ کلام ما و شرح رموزات پيام ما بجز معروف
 غيري نداند - و فهم نکند - و همان زمان طلب شدي - سبحان الله
 و بحمدہ ملک سيدالحجاب برگزيده حضرت وهاب جل جلالہ
 چندين کسان اهل گناه را از حضرت فيروزشاه در حال تفني
 و هنگام زفني خلاص دهانيد^(۲) - و چندين اشخاص را بهندسہ
 فراست و زمزمہ کياست استقامتها گنايد - چون حضرت جهاندار
 و مکنت شہريار بر کسہ نفت شدي و بروي الفاظ زفت گفني
 البته ملک سيدالحجاب مذکور تا وسع امکان او بودي در باب آن
 شخص سخن نيك گفني - و اگر بکنايت کفايت معلوم کردي
 کہ حضرت شاه با آن شخص بازآورد بخواهد کرد چون سخن نيك
 گفتن نتوانستہ لفظ قبيح نگفني^(۳) - و دران هنگام باهتمام تمام ساکت
 شدہ ماندني - عموم خلایق را از ملک سيدالحجاب اهل مذاب
 منفعت بود - همچنين چون ملک مذکور خواستي ذکر کهي پيش
 تخت کند بہ بہانہ دگر کسی کردني - چنانچہ غرض آن مسکين
 غمگين حاصل شدي - چنين گویند راويان باريک بين و مخبران
 خويشہ چين گلستان قرب سلاطين کہ روزي فقيري حقيري بے روزي

بر ملک سید الحجاب آمد - و از حال زار و تن فزار خویش و آله دره دل پر ریش باز نمود - و ابواب راز کھود - که من بنده فقیرم و بغایت حقیرم - با این همه حال و شرح این مقال ابوالبناتم - هیچ استطاعت بسبب کار خیر ندارم - برای رهایی خدای تبارک و تعالی جل جلاله و عم نواله و شفاعت حضرت مصطفی محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم دستگیری کن - ملک سید الحجاب گفت که فقیر بے تدبیر برو - و پنچ سیر گندم پاک بکن - و در دستارچه کن - فردا چون حضرت شهنشاه اهل صفا جائے سواری کند مقابل سلطان ایستاده شو - تا در باب تو حکم الله تبارک و تعالی جل جلاله چیست - آن فقیر همچنان کرد - بوقت سواری حضرت شهرباری گندم بدست گرفته ایستاده شد - چون نظر ملک مذکور برو افتاد مرکب خود را بسرعت تمام و به شتاب گام بسوی او رانده و بر سر او رسیده آن گندم از دست آن سنده پیش حضرت شاه برده گذرانیده بگوش شهنشاه رسانید - که این فقیر میگوید که درین گندم بر هر یک دانه یکبار برای حضرت شهربار سوره اخلاص خوانده ام - چون ملک سید الحجاب پیش حضرت شاه این لفظ گفت حضرت جهاندار چون شهرباران با تهاز و بختیازان نامدار بدان اعتقادی که در حق فقر و مساکین بینوا داشت و همیشه خود را در پناه ایشان می انداخت

(۷۲) آزار . (۷۳) حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم .

(۷۴) جائے .

آن گندم از دست سید الحجاب بدست خود گرفت - و بر چشم خویش داشت - درین محل حضرت شهنشاه اکمل فرمود که این گندم را در مطبخ برسانند - تا برای خوردن من باریک نان پخته حضرت شهنشاه فرمود - معروف این فقیر چه حاجت دارد - درین محل ملک مذکور باز نمود - که این مردے ابوالبفاة ست - هیچ استقامتی ندارد که بدان روزگار بگذراند - فرمان از خسرو جهان شد روزی یک تنگه بوجه معاش برای این فقیر از عشر و زکوة شهر بدهند - آری ملک سید الحجاب این چنین استقامتها کناییدی - تا کار این کردار و گفتار این اسرار بجائی رسیده بود که ملک مذکور بعضی را از سلطان فیروز اقطاع میدهاند - و بعضی را نان می‌کنایید - این چنین محل و مرتبه که ملک سید الحجاب داشت این مرتبه ندیم نباشد ملک مذکور بمستور در دریای دل شهنشاه مشهور در آمده بود - هرچه گفته بر مزاج شاه افتادی - سبحان الله عجب خصاله و بوالعجب افعاله ملک سید الحجاب داشت - چون کسی از تاثیر حاجت بے بیک نفس بر ملک مذکور توجه کردی البته کار آن کس بر حسب مطلوب او برآمدی - و البته از خلق بعد اتمام کار و انجام کردار بوجه شکرانه چیزے سندی - و این جمله بحضرت بارفعت و مکنت بارتبت جهاندار رسیدی - و هیچ چیز نگفتی - چون ملک سید الحجاب از در سرای شهریار بازگشته و در خانه آمدی بیشتر اوقات متبرکات مشغول

(۲ ن) مشغول بقرآن و تفاسیر و الفاظ حضرت رحمن جل جلاله .

بقراءت تفاسیر الفاظ حضرت رحمان جل جلاله و عم نواله جهد
 بلیغ نمودی - و همیشه در لقمه و کسوت احتیاط بسیار و هشداشت
 بیشمار داشت - شب و روز کوشش درین کار بیکدم می گماشت
 اگرچه گفته اند لقمه حلال در جهان اندک است - اما علمای
 شریعت و مشائخ طریقت بحقیقت^(۲) گفته - و در اسرار بیشمار سفینه
 که لقمه حلال وجه قرض حسنه است - ملک سید الحجاب مدام
 و علی الدوام از وجه قرض خوردی - و در لباس نیز احتیاط بے قیاس
 کردی - آنچه مشروع بودی پوشیدی - و هرچه نا مشروع بودی^(۳) گرد
 آن نگشتی - در ذات خود ملک سید الحجاب جمله صفات اخلاق
 احسن و خصال مستحسن داشت - و البته^(۴) با خانان درگاه و ملوک
 بارگاه حضرت شهنشاه طیبیت کردی - و الفاظ ضحک بازنمودی - و
 حضرت شاه و مکنت شهنشاه را کلمات طیبیت او بغایت خوش
 آمدی - چندین اهل تفتی را که حضرت شاه میخواست زفتی کند
 ملک سید الحجاب در هنگام طیبیت باز خریدی - مدت چهل سال
 کمال که دور آن خسرو خوش خصال بود پیش تخت شاهی و
 بارجای شهنشاهی و مجلس نامتناهی ملک سید الحجاب که اهل

(۲ ن) بحقیقت گفته در اسرار بآثار بیشمار (۳ ن) نمودی * (۴ ن)

و البته با خانان درگاه و ملوک بارگاه حضرت شهنشاه طیبیت کردی - و

بر نمیت حال و اقوال و خصال هریکی نامی داشته - پیش حضرت جهاندار

با هریک طیبیت گویی الفاظ ضحک باز نمودی *

مثاب بود در مقام ندیمی جولانگری نمودی - و پیش از سلطان فیروز

ازین جهان خرامید *

* بیت *

* دنیات که مـنزل عذابست *

* پندار که نـزد تو خرابست *

* برنام و نشان کس نشان نیست *

* وز مرگ بهیچ کس امان نیست *

مقدمه یازدهم شرح احوال ملک شمس الدین

ابورجا که در عهد سلطان فیروز مستوفی

ممالک شده بود

نقلست ملک شمس الدین ابورجا برادر زاده ملک مجیر ابورجا

بود - پیش تخت سلطان محمد تغلق انواع رموزات حرکات

و سکناات خود مینمود - این ملک مجیر مذکور را ملک کبیر مشهور

در غیبت سلطان محمد امرزید حضرت غفور پیش داخل دو پرکاله

کفانیده بود - راریان شریف بروایات لطیف برین مورخ ضعیف

شمس سراج عفیف گفته و گوهر صدق بصدق سفته - مانا که

ملک مجیر در عهد دولت سلطان محمد جهانگیر در مملکت دارالملک

دهلی اقطاعی داشت - اندران ایام که سلطان محمد اهل عظام دنبال

طغی بدنام در تهنه رفته چنانچه از حالت آن مقالت این مورخ

در مناقب سلطان محمد مـشرح نبشته است - الغرض سلطان محمد

از تهته طلب ملک مجیر فرستاد - ملک مجیر از اقطاع خویش با سوار و پیاده بیش سست سلطان محمد رخ نهاد - اندران ایام در شهر دهلی ملک کبیر نائب غیبت بود - چون ملک مجیر در جوار دهلی رسیده از سبب ملک کبیر از تاثیر تکبر و تجبر از دهلی منحرف گشته کذارای لب آب جون رفته با ملک کبیر ملاقات نکرده - چون ملک مجیر در میان دو آب فرود آمده بعضی اشخاص از زمره اهل اختصاص بر ملک کبیر بمستور گفته - که ملک مجیر چیزی هوا در سر دارد - که از بسیاری غرور بسیار و پندار ناشمار بغیر دیدن بندگی ملکی در میان دو آب نزل کرده - و از شهر دهلی عمداً منحرف گشته - ملک کبیر (که در شهر دهلی از جهت سلطان محمد در امور غیبت امر مطلق داشت) کوشش برین گماشت تا ملک مجیر را بطلبد - بعد اتفاق بسیار و مشورت بیشمار ملک کبیر نامدار در میان دو آب طلب ملک مجیر فرستاد ملک مجیر کام و ناکام بشتاب کام در دهلی آمد - و حشم خود را هم در میان دو آب گذاشت - چون ملک مجیر بر ملک کبیر آمد دران وقت ملک کبیر در مسند حکومت نشسته بود - ملک مجیر پایان در مقام حجاب خدمت نکرد^(۲) - هر چند که جهد کردند و کوشش نمودند ملک مجیر کم تدبیر در محل پایان سر فرود نیارد سر بانگر بر آورد - چون ملک مجیر را پیشتر بردند در مقام دوم

هم سلام نکرد - چون ملک مجیر نزدیک ملک کبیر رفت بزبان خود لفظ سلام گفت که السلام علیکم - درین محل ملک کبیر در روی ملک مجیر بنظر نیز دید - و این کلام بر زبان گردانید - که از جهت سلطان محمد در مقام حکومت باشم - نیابت غیبت امر مطلق من دارم - ترا کدام هوا بر سر افتاد - که بغیر ملاقات من مخصوص از دهلی منحرف شده روی از من بگردانی - و سویی لشکر رخ آری - مگر تو چیزی هوا در سرداری - درین محل ملک مجیر بر روی ملک کبیر لفظی گستاخ وار گفت - که هریک شیر را مرغزاری هست - هرگز هیچ یکی با دیگری نه پیوست - قانون جهان برین رفت - چون ملک مجیر کم تدبیر اینچنین الفاظ پیش ملک کبیر گفت غضب ملک کبیر زیاده گشت - درین محل ملک کبیر گفت - تا این حرامخوار بدکردار را پیش دربار حضرت جهاندار چون دزدان اهل اضطرار دره زنان خونخوار دو پرکاله کنند درین محل چون اعوانان عنیف و سرهنگان مهیب دریدند و آستینهای ملک مجیر چون مجرمان گرفتند و جانب سیاستگاه روان کردند درین محل ملک مجیر عقل گم کرده سپید گونه گشت و انگشتان هر دو دست در دهن انداخت - و پیش ملک کبیر زبان عجز چون عاجزان کشاد - عاقبت کار ملک مجیر بی هنجار را پیش داخل سلطان محمد گردن زدند - چون ملک مذکور مانند مجرمان مشهور سیاست پیوست همان زمان ملک کبیر از حال

این قضیه بتمام و کمال از آغاز تا انجام بر سلطان محمد نوشت - از سلطان محمد فرمان طغرا بر ملک کبیر صادر شد - و دران فرمان سلطان محمد باز دیده که اعظم همایون ملک کبیر پسندیده کرده که آن چنان خود رائي و خود نمائي را سیاست کرده *

* مننوي *

* خطرها ست در کار شاهان بسي *

* که باشاه خويشي ندارد کسي *

القصة ملک شمس الدين ابورجا برادر زاده ملک مجير ابورجا بود ابورجا ازان گویند که ابورجایان طائفه اند از ملک بالا - ملک شمس الدين ابورجا مردی دانا و کافی و شاعر بود - که در سخن باریک بکمال رسیدی - اول حال و در آوان مقال ملک شمس الدين ابورجا در عهد دولت حضرت شهنشاه مستثنی و طور مکنت سلطان فیروزشاه اهل صفا میان باریدهان دیوان وزارت تعیین شده بود - چندگاه میان باریدهان بود - بعده فائب اقطاع سامانه شد - و دران ایام و بدان هنگام مقطع اقطاع سامانه ملک قبول قرآن^(۳) خوان امیر مجلس بود چون ملک شمس الدين ابورجا در اقطاع سامانه رفت در کارها و کردارهایی عمل اقطاع هریگان مصداق پیش گرفت - از غایت کنایت و کفایت و درایت و فراست ملک قبول را گرد کار سامانه گشتن نداد - در هر مصداق چیزهای بسیار بنیاد نهاد - که دروهم و فهم

غیربی نگنجد^(۲) - ملک قبول را با جمله اهل اختصاص حضرت فیروزشاه محرمیت بود - هر یکی مختص در کار ملک شمس الدین کوشش نمود - ملک شمس الدین را از نیابت اقطاع سامانه معزول کنانیدند بعد از ملک شمس الدین نیابت اقطاع گجرات یافت - بسوی اقطاع گجرات شتافت - دران ایام از پیش تخت شهریار عظام اقطاع گجرات ظفر خان بن ظفر خان یعنی دریاخان علیه الرحمة و الغفران داشت المقصود ملک شمس الدین چون در اقطاع گجرات رفت در گجرات نیز چیزهایی بسیار بنیاد نهاد - و ابواب عملیاتی باریک کشاد - چنانکه مقطع را با وجود نصب حالت عزل پیشین آمد^(۳) - بعد از چندگاه ملک شمس الدین از اقطاع گجرات نیز معزول شد - و خلق گجرات خلاص یافت - و ملک شمس الدین از گجرات در شهر دهلی درآمد^(۴) الحاصل در آخر عهد فیروزشاه چون سلاطین اهل گاه با اوج جاه در سواری شکار گاه طرف زمین اقطاع بدآورن و انواله رخ آورده بود و در باختن شکار و تاختن کنار تا بکار کوشش بی شمار و بسیار می نمود دران سواری حضرت جهاندار ملک شمس الدین مذکور از پیش شهنشاه مشهور شغل استیفا می ممالک یافت - حضرت شاه ضیاءالملک خطاب کرد - چنانچه ظاهر و باطن او بیاراست - ملک شمس الدین

(۲) نمی گنجد • (۳) بدین • (۴) فی الحاصل در آخر عهد

فیروزشاه در سال سنه ثلث و ثمانین و سبعمائة تاریخ قمری حضرت فیروزشاه

چون سلاطین اهل گاه با اوج جاه در سواری شکار گاه طرف زمین اقطاع بدآورن •

را در دیوان وزارت اجلاس شد - آری عجب کاری و بوالعجب اسراری - بتقدیر الله تبارک و تعالی جل جلاله سلطان فیروزشاه را این گمان در دل افتاد؛ و ابواب منقلب در قلب آن شهیر کشاد مگر کار کنان دیوان وزارت در کارهای مملکت و کردارهای امور سلطنت تقصیر میکنند - و دل از هواخواهی برداشته اند - اگر شمس الدین ابورجا را (که در فراست و درایت مستثنی است) در دیوان وزارت تعیین کنم جمیع کارها و کل کردارها را سرانجام کند - اما این ندانست که از ذات او همه صفات بلاها خواهد زد - که جمیع مملکت زیر و زبر خواهد نهاد - زیرا که ملک حضرت آن شهریار و ملک و مملکت آن جهاندار بفیض مفضل^(۲) کردگار و عنایت بے غایت حضرت پروردگار جل جلاله مدت چهل سال کمال آرامیده بود جمله خلایق بے علائق در مقام تن آسانی بودند - چون ملک شمس الدین ابورجا که بتقدیر خدا شغل استیفای ممالک یافت برای پرداخت اوامر و نواهی آن کوشش گماشت - مصداقها در مکت پیدا آورد - که درین چهل سال نبود - گویا که بنیاد شور و اساس فتنه در مملکت دهلی بحکمت لم یزلی انو بود *

* منتهی *

* تقدیر خدا کس نداند *

* فردا که رود کدام ماند *

اکنون هریک افسانه از افسانه‌های دلتنگی

و داستانهای فتنگی^(۲) او شرح داده آید *

افسانه حالت ملک شمس الدین ابورجا

با حضرت شهنشاه مصفا

معهدا چون در دل سلطان فیروز صاحب فتح و بهروز بر اصحاب
مناصب دیوان وزارت^(۲) خطر بد گمانی افتاد بدان سبب زمام
امور اموال بیت المال بدست ملک شمس الدین داد - ملک
شمس الدین را مقرب حضرت خویش گردانید - ملک^(۳) مشهور این
چنین قرب یافت که در بوستان دل و گلستان قلب اشخاص اعلی و ادنی
اشجار عداوت کاشت - در هر محلی که حضرت فیروز شاه بودی ملک
شمس الدین در محل و غیر محل رفتی - بلکه بحدی منزلت تقرب
یافت که ملک مذکور از آثار قرب^(۴) رستم را زال پنداشت - چون
ملک شمس الدین در خلوتها بحضرت شاه مستثنی^(۵) میرفت
چون خلوت میشد^(۶) حضرت شاه بکیاست کفایت معلوم می کرد^(۷)
که شمس الدین ابورجا البته چیزی از کیفیت دیوان وزارت
خواهد گفت - و جوهر گوهر عجیب خواهد سفت - حضرت شاه جمله
خواهان خود را ازان محل دور میکنند - هر چه ملک مذکور را

(۲) عدالت • (۳) ملک مذکور بمشور • (۴) قربت •

(۵) می رود • (۶) می شود • (۷) می کند •

دردل میبود میگفت و باز میگشت - تا کار این کردار به محلی رسید و آثار اسرار این گفتار بمرتبه کشید که چون ملک شمس الدین در محل خلوتها رفتی جمله خواصان حضرت شهنشاه بغیر گفت شاه ازان جایگاه بیرون می آمدند - ملک شمس الدین را هرچه دردل بودی بحضرت شاه گفתי و باز گشتم - تا کار این کردار بحدی رسید که اگر ملک شمس الدین خواستی که الفاظ نهانی به پنهانی بحضرت شاه سلیمانی باز نماید و حضرت شاه در محل بارجایی بار داده باشد ملک شمس الدین همدران محل نزدیک تخت دولت رفتی - و آستین خویش بردهی خود داشتی - و در کوش سلطان گفתי - حاصل از ایراد نکات مذکور درین سطور آنست که ملک شمس الدین این چنین قرب یافته بود - بلکه از غایت بسیاری دلتنگی و نهایت بیشماری فتنگی ملک مذکور بمستور حضرت شاه را چنان از راه برده بود که حضرت فیروزشاه با آن جاه تمام روز همس شمس گفתי - تا اینکه زبان خشک می شد - تمام کارها و کردارهای دیوان^(۲) وزارت ملک شمس الدین ابورجا کردی - و وظیفه^(۳) مستوفی چیست - تا در خرجهایی مملکت که در حق خلایق سلطنت می شود احتیاط کند - و با قسم جمع و باقی کاری ندارد اما ملک شمس الدین ابورجا از بسیاری قرب حضرت شاه کار وزیر و نائب وزیر و مشرف و مستوفی و مجموعدار و برید و ناظر و

وقوف و وظائف هر همه^(۲) فرو گرفته بود - جمله اصحاب دست از کار باز داشته - آری ملک^(۳) شمس الدین از بسیاری جاه دنیاوی از جمیع اصحاب سلطنت پناهی برگشت - چون تقرب حضرت پادشاه با رفعت یافت از غایت قرب حضرت شهنشاه دانا جمله مملکت در انداخت - و در بوستان دل جمیع اهل اختصاص حضرت تخم عداوت کاشت - و کوشش برای سندن رشوت گماشت - و دست برای رشوت دراز کرده - و هم سلطان فیروز را بر جمیع مملکت بدگمان گردانیده و هم جمله خانان و ملوک را بر خود مدعی کرده - و هم دعای بد خلق در کار او شده - و هم تمام سران و سروران از سلطان فیروز هراسان گشته - عاقبت کار و انتهای کردار ملک شمس الدین ابو رجا بے هنجار خود را تلف کنانیده *

* منفری *

* نماند ستم گاره بد روزگار *

* بماند برو لعنت کردار *

افسانه نشستن ملک شمس الدین ابو رجا

در دیوان وزارت

چون خانجهان همچون دستوران خسروان در مسند وزارت نشسته و برای پرداخت کارها و کردارها کوششی گماشتی جمله

(۲ ن) بر همه • (۳ ن) ملک شمس الدین ندانست و از بسیاری جاه

دنیاوی از جمیع اصحاب ثقات می گشت *

اصحاب مذاصب در محل غریب می نشستند^(۲) - کراچ ایام
 خواجه حسام الدین جنیدی نیک نام مجموعه دار دیوان عالی
 وزارت در صدر حیات بود - و در اشغالیهای امور مملکت جد بلیغ
 می نمود - المقصود ^۱ ملک شمس الدین ابورجا طرف زمانی
 خانجهان در محل مستوفیان قدیم نشسته - چون کیفیت های مملکت
 و شرح کارهای و کردارهای سلطنت از محاسبه و مکتبه و طلب
 مال از قسم زیادت و نقصان در جمع و خرج حجت و فیر حجت
 و قسم باقی صحیح و معقیم نویسنده گان و محرران دولتی بر قلم و آن
 سلاطین پیشین با مقطعان اطاعات و عمال معاملات می کردند و
 پیش مسند می بردند و می گذاردند بمجرد خواندن کافه ملک
 شمس الدین ابورجا مستوفی ممالک در هر کلیات و جزویات در
 پیوستی - و یکن تقرب باریک در قسم تحریر پیدا کردی که مجموعه
 دیوان ابکم ماندی - و کسی را مجال نطق نمردی که سوال او را جواب
 با صواب تواند گفت - و ملک ضیاء الملک مردی معلم^(۳) و فاضل
 و محروم و مقرر و مدبر و متکبر بود - پیش خود جز ذات با صفات
 حضرت جهاندار خسرو نامدار سلیمان با وقار شهنشاہ کامکر شاه عالم
 مدار مالک باوقار سلاطین فیروز شهریار دیگر کسی را در نظر نیاروی
 و آدمی نداشته - چنانچه چند دیوان ابیات از تصنیف خویش
 نوشته و پیش تخت گذرانیده بود - و با خدمت شیخ المشائخ

شیخ سعدی شیرازی علیه الرحمة و الغفران لاف زده بود - در قسم
 فضل کار اینجا رسانیده بود که وزیر و مشرف و مجموعه دلا و
 فاظرو برید و وقوف و نائب مشرف و نائب مستوفی در مسند
 نشسته می بودند آنچه ملک ضیاء الدین مستوفی ممالک
 سخن مرتب کردی خانجهان هم همبران سخن موافق او حکم
 کردی - و ملک ضیاء الملک با همه جهان بدی کردی - و هیچ
 اندیشه عاقبت نکردی - و یک کوچه^(۲) برای گشت نگذاشت - ملک
 شمس الدین ابورجا در وظیفه هر یک اصحاب شروع در گفتار
 بدان کردار کردی که خانجهای وزیر بے نظیر و ملک الشرق
 عظام الملک نائب وزیر پر تدبیر و مشرف ممالک و غیر آن هر همه
 درین محل سلطت می بودند - و هر همه هم میکشیدند - و ملک
 مذکور ازه زبان بود - طبیعت^(۳) پر بیان داشت - در گفتار خود
 بسیار پند داشت داشت - تا اصحاب دیگر بفکر و اندیشه جواب گویند
 ملک شمس الدین چون کارکنان پیشین در زمان واحد بر بداهت
 جواب گفتی - و سخن باریک گرفتی - و یا زمره محرران و قرقه^(۴)
 نویسندگان در بحث شروع کردی - درین محل این مورخ ضعیف
 شمس سراج عقیف که خوشه چین مورخان باریک بین ست از
 از مراتب طباع انسان بتوفیق حضرت سبحان جل جلاله چند سخن
 نوشته - تا فائده باشد مر خردمندان را - گفته بزرگان ست که طبائع

(۲) توجه * (۳) ن رسان * (۴) ن جواب داد *

بر سه نوع است - یک طبیعت را حافظ گویند - یعنی آنچه در
 سمع صاحب طبیعت رسد البته یاد ماند - و طبیعت دوم را
 طبیعت مدرک گویند - و مدرک آن باشد یعنی آنچه در یابد یاد ماند
 و طبیعت سیوم را طبیعت متصرفه گویند - اعنی آنچه در یابد
 در محل قابل تصرف کند - این همه تصنیف مصنفان و اجتهدان
 مجتهدان از آثار اسرار انوار این طباع مثله است - چنانچه مناسب
 این نیک بختی نوشته •

• بیت •

• نی هر که گوش و دهن دارد آدمی ست •

• بس دیو را که مورت فرزند آدم ست •

فی القصه ملک شمس الدین ابورجا البته خالی ازین هر سه
 طبیعت نبود - از تاثیر این طبائع ثلثه بود که اینچنین پادشاهی با جاهي
 صاحب تختگاهی را ملک شمس الدین ابورجا از ره برده - و بر کل
 مملکت بدگمان گردانیده - اینچنین اصحاب مناصب دیوان عالی
 وزارت دام عالیا با آن کثرت مهارت و فراست در تملشای گفتار و
 کردار ملک شمس الدین ابکم ماندند •

• بیت •

• هر چه شاه آن کند که او گوید •

• حیف باشد که جز نک - و گوید •

افسانه گله کردن ملک شمس الدین ابورجا

ازان اصحاب دیوان وزارت پیش

حضرت شهنشاه اهل بصارت

چون ملک شمس الدین در مملکت و امور سلطنت قابض و مضبط گشت و در کارها و کردارها در نشست یک روز در محل خلوت پیش شهنشاه رفت - درین محل حضرت شاه فرمود شمس کجا بودی - و کدام ابواب کردار کشودی - ^(۲) ملک شمس الدین باز نمود و حضرت شاه را بزبان احسن ستود - و این لفظ فرمود که در دیوان بودم - این مقدار ملک شمس الدین گفت و ساکت گشت - ^(۳) از حضرت شاه و بارگاه شهنشاه بتکرار فرمان شد - شمس کارها نیکو می شود - درین محل ملک شمس الدین سرفرود افکند - و چیزی نگفت - حضرت شاه سوم کرت گوهر اسرار سفت - که شمس من از تو می پرسم جواب سبب چه نمیدهی - ملک مذکور بحضرت شهریار مشهور گفت که بیچاره شمس چه کند - هر همه یکی گشته میان چند روز من بنده درگاه را تلف خواهند کنانید • بیت •

• مـزن فال بد که آورد حال بد •

• مـبادا کسی کو زند فال بد •

ملک شمس الدین مذکور برای خود فال بد از زبان کشید همان دید ازین کلام حضرت شهنشاه عظام فرمان فرمود سبب چه هر همه متفق شوند - ملک شمس الدین ازین باز نمود چون هر همه متفق شوند عاقبت کار و انتهای گفتار روزی باشد که چیزی پیش بندگان تخت

(۲) میکشودی • (۳) ن شد •

باز نمایند - و من بنده را تلف کنند - چون جمله اصحاب یکی شوند گفته^(۲) می بیچاره که بجای می آرد - بشنیدن این کلام حضرت جهاندار نیکنام فرمان فرمود - که ای شمس من هرگز گفته^(۳) کنم بید نفس در حق تو نشنوم^(۴) - تو بخاطر فراغ دنبال کارها و پرداخت کردارهای دیوان باش - انشاء الله تعالی جل جلاله و عم نواله فردا بر اصحاب دیوان چه میکنم - چون روز دوم شد حضرت شاه بر قانون و آئین تاجداران صاحب تختگاه در محل با جاء بار داد - و بر خانجهان فرمان شد - تا جمله اصحاب مقامب دیوان عالی وزارت دام عالیا با نویسندگان ایشان و یاران دیوان و نقیبان هر همه را پیش تخت سازد - خانجهان در همان زمان هر همه را پیش برد درین محل چون شهنشاه اکمل ایشان را دید بیشتر طلبید - و رخ مبارک بسوی خانجهان آورد - و فرمود خانجهان این کیست یعنی شمس الدین ابورجا - درین محل دستور مسطور بار نمود مستوفی ممالک - باز از حضرت شاه فرمان شد مستوفی چه باشد خانجهان گفت خرجهای مملکت صحیح کزد - دران محل ملک نظام الملک نائب وزیر ممالک حاضر بود و بدان ناظر - علی الفور چون هر روز نمود - که ملک ضیاء الملک مستوفی ممالک و کارگذار

(۲) شدند • (۳) گفت من بیچاره که می آرد شنید •

(۴) ازینجا بسبب نا تمام بودن دیگر کتابهای قلمی از یک کتاب قلمی

تصحیح کرده شد •

دیوان عالی وزارت - چون نظام الملک نائب وزیر ممالک این چنین گفت لفظ مذکور بر مزاج حضرت شهنشاه مشهور موافق افتاد - و این کلام از درج دهن کشاد - و برین نوع اعلام داد - فرمان فرمود آری چنین است چنانچه میگویند - شمس کارگذار دیوان وزارت درین محل حضرت جهاندار اکمل تکرار کرد که خانجهان از شمس چیزی کار دیوان تو برمی آید - خانجهان گفت تا آنکه ملک ضیاءالملک در دیوان وزارت معین شده است از کارها و کردارهایی ملکی بکلی بیغم شده ایم - حضرت شاه فیروز صاحب فتح و بهروز فرمود - که خانجهان کسی که در کارها و کردارها حای باشد جمیع سکن گلستان مملکت و کل متوطنان بوستان سلطنت با او دشمنی کنند - اگر کسی از تاثیر عداوت بسی پیش تو بگوید که ضیاءالملک در غیبت تو ترا بدیهایی قبیح بزبان فصیح بصریح میگوید تو سخن صاحب غرض در گوش کنی - و عقد نقار در دل اندازی این نوع چگونه باشد - با شمس بنیاد عداوت نهی درین عداوت خرابی کار ما میشود این چگونه باشد - خانجهان گفت ملک ضیاءالملک هرگز بد نگوید - و من بنده گفت کسی در حق ملک ضیاءالملک استوار ندارم - درین محل دستور اکمل قسم عظیم بر زبان راند - بعده حضرت شاه و مکنش شهنشاه رخ جانب محرران دولین آورد و این لفظ از زبان بر آورد - که ای خواجگان شما محرران مملکت و نویسندگان سلطنت هستید - هر یکی از شما بعضی نویسند

مشرفت - و بعضی نویسندۀ مستوفی - و بعضی نویسندۀ وزیر
و بعضی نویسندۀ برید - چون شمس در دیوان باشد و اصحاب شما
از سبب موانعی در خانه خود مانده باشند و شمس را بدین
کاغذ یا رجوع دفتری ضرورت افتد دران هنگام شما را سواي این
گفتن چاره نیست که اصحاب خود را خبر کنم بعدۀ بدهم بدین
صورت کار ما در حیز تعطیل افتد - چون حضرت شاه و مکنت شهنشاه
این لفظ فرمود جمله محرران و کل نویسندگان سر بر زمین آوردند
و دعای شاه و ثنای پادشاه از زبان بر آوردند - و بحضرت شهنشاه چون
دولتخواهان باز نمودند و هرهمه متفق گفتند - که چون ملک ضیاءالملک
کاغذی و رجوع دفتر از ما بطلبد هرگز حواله بر اصحاب خود نکنیم
فی الحال بدهیم - درین محل خانجهان چون دستوران دانا و وزیران
مستثنی گفت - و جوهر گوهر بر مزاج حضرت شاه سفت - هر آن
محرریکه در امر ملک ضیاءالملک یک لحظه و یا یک لمحۀ نقصیر کند
و یا توقف نماید سزای او کنم - بشنیدن این کلام حضرت جهاندار عظام
بغایت و بے نهایت خورم شد - حضرت شاه برای بزرگی و عظمت
ملک شمس الدین ابورجا را بارانی خاص از اندام مبارک کشیده در
برش پوشانیده - و تمام اصحاب دیوان را یار او گردانیده - ازین روز باز
دیوان وزارت بکلی دست از کارها و کردارهای مملکت باز داشته
چنانچه مناسب این حال آن شیخ صاحب قال در گلستان مقال خود
برای تنبیه دوستان نوشته •

* بیت *

- حذر کن ز دود درونهای ریش •
- که ریش درون عاقبت سرکشد •
- بهم بر مکن تا توانی دلی •
- که آهی جهانی بهم برکشد •

افسانه سخن سخت گفتن ملک شمس الدین

ابورجا بر زوی خواجه حسام الدین

جنیدی برگزیده حضرت خدای

تبارک و تعالی جل جلاله

و عم نواله

چون ملک شمس الدین ابورجا را محرران دیوان وزارت و نویسندگان اهل بصارت و مقطعان مملکت بعقد ضبط شدند و در زیر امر او مامور گشتند ملک مذکور دو وقت در دیوان می نشست - و کیفیتهای جزوی و کلی پیش او می گذشت - و خانجهان بر آئین دستوران یک وقت در مسند نشستی - و یکپاس روز مرتب نشسته بودی - از کارها منحرف شده مکدر خاطر بودی بعده ملک شمس الدین ابورجا تا دو و نیم پاس با جمیع اشخاص در دیوان بودی - و رعب خویش از اسرار کفایت پیش باهل عمال نمودی - و آخر وقت نیز در نماز پیشین تا یکپاس شب در دیوان می نشست - و محاسبه مقطعان اقطاعات پیش میگرفت - چون

ملک مذکور از تاثیر غرور و پندار مشهور از در سرای باز میگشت
چندان هجوم از اشخاص خاص و عام به تمام برابر او بیرون می آمدند
که سینه بسینه سائیده شدی - و ملک شمس الدین میان نویسندگان
دواوین قرار داده بود بلکه خط کرده بود که هر که از ایشان
پیش از آمدن من در دیوان نیاید و بعد از بازگشتن من باز نگردد
او را تدارک الیم کنم - و استقامت او باز آرم - و در بوستان آمید او
خار قبیح بصریم بکارم - مسکین نویسندگان و بیچاره محرران (که مدت
چهل سال کمال در عهد دولت خسرو خوشخصال راحتها گرفته و
مدام و علی الدوام بر بستر راحت بفرحت خفته و همیشه گوهر نعمی
به بیغمی سفته و یکایک درین مشقت افتاده) حالت این بیچارگان
و مقالات این در ماندگان بتقدیر حضرت سبحان و الله رحمی جل
جلاله و عم نواله بدشواری کشید - و در مقامات اضطراری رسید - اتفاقا
شبی از شبها ملک شمس الدین ابورجا و خواجه حسام الدین جنیدی
در دیوان نشسته بودند - و نویسندگان دواوینی بر آئین پیشین کیفیت
کارخانه با متصرف آن کارخانه پیش دیوان برده بودند - و هر یک
چیزها پیشتر میگذرانیدند - ملک شمس الدین از هر یک چیز با
اصحاب تمییز سوال و جواب میکرد - و در بحث عطف بر می آورد
ناگاه در همین گفتار و بران کردار مانا که خرچی دران کارخانه در سنون
گذشته غیر پسند رفته بود - دران محل ملک شمس الدین در بحث
شروع کرد - و بر متصرف آن کارخانه گفت - که ای فلان این چنین

خرچ غیر پسندیده بگو که کرده - آن متصرف باز نموده که دیوان خرچ
 کفانیده - درین محل ملک شمس الدین رخ بخواجه جنیدی آورد
 و این کلام باهتمام از تاثیر رعونت تمام بر آورد - و گفت که ای خواجه
 این گفتگیها و نارسیدنیها کار شماسست - در کارها و کردارها که من نهسته
 راست می آرم اگر شما را در کارها و کردارها احتیاط شود من
 چندین خون نخورم - و این مقدار مشقت نه بینم - ملک
 شمس الدین ابورجا همین مقدار لفظ گفت - و مهره علف سفت
 و بالای جامخانه دیوان ایستاده گشت - بندگی خواجه جنیدی را
 هم بالای جامخانه گذاشت - و خود راه برداشت - دران وقت
 این مورخ ضعیف بدان مجلس حاضر بود - و درین گفتار ناظر
 معینا چون ملک شمس الدین ابورجا ازان جا رفته و خواجه را
 همانجا گذاشته درین مجلس خواجه جنیدی مستقبل قبله ایستاد
 و بدست راست از سبب بے حرمتی پیش محاسن خود گرفته و
 چشم پر آب کرده رو بسوی آسمان آورده - و این کلام باهتمام تمام از
 زبان بر آورده - و گفته آهی تو بر همه پادشاهی - بکرم عام و شفقت
 تمام من بنده را باز درین جامخانه نیاری - تا بوقت پیران سال و
 در ایام ضعف کمال از دست این مشتی بے هنجاران بے باکان فضیحت
 نشوم - و با آب روی ازین جهان روم - بندگی خواجه جنید این
 سخن گفت - و از بالای جامخانه مست خانه باز گشت - سبحان الله
 و بحمده همدران شب خواجه بزرگوار را نب گرفت - بعد از ششم روز

ازین دنیا بسوی عقبی خرامید - آری عجب کاری و برالعجب
اسراری که هر یک بنده را در درگاه حضرت بے نیاز الوهیت صمدیت
جلیت قدرته و علت کلمنه عجزی و رازی و نیازی دیگرست
و کاری و باری و سازی بیشترست * بیت *

* مراد اهل طریقت لباس ظاهر نیست *

* کمر بخدمت سلطان به بند صوفی باش *

ز بزرگی خواجه جنیدی - خواجه مذکور مردی صالح و متقی و
متدین و امین و راستکار و خوش گفتار و نیک رفتار و احسن کردار
و تمام وقار بود - و مرید خدمت شیخ المشائخ شیخ رکن الحق و
الشرع والدین ابو الفتح قدس الله سره العزیز بود - یک کرامت
همین بود که مجرد مناجات حاجات بحضرت قاضی الحاجات آله
بے جهات اجابت افتاد - و بحضرت الوهیت مجیب الدعوات جل
جلاله و عم نواله قرب یافت - و سر بر آستانه دار البقا نهاد - تا معلوم
جهان و جهانیان و عالم و عالمیان گردد که در عهد دولت فیروز شاه
بعنایت حضرت آله این چنین اهل قلم مجیب الدعوات بودند - و
کارهای حاجتمندان و کردارهای مستمندان باتمام می رسانیدند
اکثرون بعنایت بیچرون و حمایت بیچگونه جل جلاله و عم نواله باز
آمده شود بر سر سخن - یعنی ملک مذکور از آثار غرور و اسرار
فجور بر خواجه جنید مشهور مواخذہ کرد - و بر آئینه جمال پاک او
کلف عیب پدید آورد - و بے باکوار کلام از زبان بر آورد - و در

واقعہ حال این معنی نبود کہ جنیدی در کارها و عملها نرسیدے
و یا از قسم فہم کارکنی قاصر بودے - و یا سند کارہای ملکی
ندانستے - ہمہ میدانست - آرے رسمیست قدیم و آئینیست مستقیم
چنانچہ والی مملکت باشد و ہر مہرہ کہ از قسم روش خویش
می تراشد جملہ توابع او بر مزاج آن پرداخت رسانند - و بر مزاج آن
کوشش بیش گمارند . اگر در عہدی پادشاہی دست بظلم دراز کند
ہر آئینہ خلائق دیگر کہ نبغ او اند مانند شیر باندک قیل و قال و
مقال بد حال بر خلائق ظلم کنند - و در ہر عصری و نوبتی و دہری
چون پادشاہی با جاے دین پناہی صاحب دستگاہی دانا و آگاہی
در شہری عدل و فضل و بذل کند متعلقان او نیز راہ عدل و فضل
و بذل گیرند - و انصاف پیش گیرند - و متابعت والی خود کنند
کہ الناس علی دین ملوکہم •

• بیت •

- پادشاہی کو روا دارد ستم بر زیر دست •
- دوستدارش روز سختی دشمن زور آور ست •
- با رعیت صلح کن و ز جنگ خصم ایمن نشین •
- زنکہ شاہنشاہ عادل را رعیت لشکر ست •

فی الحاصل ہمچنین سلطان فیروزشاہ برگزیدہ حضرت آلہ جل جلالہ
و عم نوالہ در دور عظمت و طور مکنت خویش از تاثیر خوف
قہاری و ہراس جباری حضرت پروردگار غفار ستار آمرزگار کامگار
چہانداز جل جلالہ و عم نوالہ بر جمیع خلائق کبار و صغار احسان ورزیدہ

و حکم شرع کرده - و بحکم فوادل عمر بسر برده - خیانت هریکی از قسم ملکی و مالی بخشیده - و در مدت چهل سال کمال هیچ کارکنی را سیاست نکرده - و در عهد سلاطین ماضیه از سبب اندک خیانت و طلب مالی قلیل اهل عمل پراغفال پریشان حال را سیاستهای گوناگون و شدت‌های روز افزون شدی - در عهد دولت و دور مکنث فیروزشاهی هیچ کارکنی را و کاردارے را سیاست نشد مگر قاضی صدرالملک مقطع خط مهریه را - و آن چگونه بود - مانا که بر قاضی صدرالملک موازنه پنجاه لک سکه باغ معاملتی فرود آمد آن باقی را بتمام او تلف کرد - راویان شریف برین مورخ ضعیف شمس سراج عقیف گفته که پسر قاضی صدرالملک یک پاتر را بر خود داشته بود - با او انواع تمتعات مینمود - او را هر روز پنج سیر مروارید را چونه برای خوردن می‌بایست - مردمان پسر قاضی صدرالملک این قدر مروارید را چونه آن پاتر را میخورانیدند - المقصود چون بر قاضی صدرالملک مقطع خط مهریه این قدر باقی دیوانی بیرون آمد با آن هم سلطان فیروزشاه صاحب فتح و جاه او را نمی‌گشت - و میگفت که خون همچو توتی که ریزد او سرخون خود میدارد - او خود التماس کرد و این لفظ از زبان خود بر آورد که من از سرخون خویش باز آمدم - درین محل راویان روایت کرده اند - و برین جمله باز نموده که قاضی صدرالملک را زحمتی شده که از تاثیر آن زحمت دلیل هستی خود دشوار

می دانست - و بدان سبب قاضی صدرالملک در مهربه خود را در چندین جنگها انداخت - چون تقدیر او نبود سلامت می ماند چون باقی مال اقطاع بر او فرود آمد او خود التماس کرد که من بنده از سر خون خود بازآمدم - بعده او را پیش دربار حضرت جهاندار سیاست شد - الغرض چون دور پادشاهی و طور شاهنشاهی فیروزشاهی این چنین بود هر آئینه جمله محرران و جمیع نویسندگان آن عهد بر زمره عمال و فرقه کارکنان پراغفال همه حال و بهمه احوال عفو میفرمودند - و در حجتها تاکید بسیار نبود - و گرنه معاذ الله که از ذات شایسته صفات خواجه جنیدی و خواجه شرف مالوه ذره خیانت آید - و یا شمه آثار مدهانت روی نماید - و یا بغیر تبلیغ و فرمان طغرا خرجی غیر پسند شود - اما ایشان باندک حجت بسند کرده بودند - آری بوالعجب اسرارے - بارها درین گفتارها آن شهنشا با جاه سلطان فیروزشاه فرمودی که من دست چپ خود را استوار ندارم - و خواجه شرف مالوه را استوار بدارم - حاصل ازین آنست که هر یکی دران عهد این چنین اشخاص بودند - و هر همه قناعت داشتند - و مردمان مصلح بودند - مع هذا چون ملک شمس الدین اهل هوا در دیوان وزارت نشست مصداقهای سلاطین ماضیه پیش گرفت - بدان سبب بر اهل دیانت و امانت لفظ عیب گفت و این جمله از آثار نادانی و رعونت نفسانی و تاثیر حرص انسانی و اشکال و سوسه شیطانی ست - در اقامت این چیزها موجب

فداست و شهادت است - زمره اهل عقل و فرقه ارباب فضل
 از سبب مصلحتی عارضی مردمان معتبر را در معرض ملامت و
 اهانت نیارند - زیراچه عجب قومی اند زمره کارکنان و فرقه عابدان
 هر یکی کارهای تحریر و کدازهای تقدیر از قلیل یا کثیر نهایت
 بدانند - اما چون روش سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله همه
 وقت سومی علم و احسان و ایثار بودی و برای منافع خلق کوشش
 می نمودی بدان سبب جمیع کارگذاران عهد دولت او در مصافحه
 اعمال عمال سهولت می گرفتند - و متابعت ملک خود می کردند *

* شعر *

* زور مقدی مکن بر اهل زمین *

* تا دعایت بر آسمان نرود *

افسانه عیب کردن ملک شمس الدین ابوجا

بر اصحاب مناصب دیوان عالی

وزارت دام علیا

چون ملک مذکور از آثار قرب شهنشاه مشهور در دیوان وزارت
 چون خواهران قسابط گشت جمله اصحاب در روزگار پستی نشستند
 ملک شمس الدین بر اصحاب دیوان الفاظ عیب گفت - و جوهر گوهر
 نا حفاظی سفید - بعضی را گفت مشتی مخلولیان - یعنی پدرانی
 ایشان در دیوان وزارت کاری و شغلی داشتند - چون نقل کردند

حضرت شاه در باب پسران ایشان مرحمت کرد و هفتاد پسران به پسران داد - و ایشان از کارها و کردارهای دیوان وزارت و عملهای آن قاصرند و از آثار ادراک ملیوس و غافل - ایشان مشغول از طایفه مجلولیان اند و بعضی را لشکر جامخانه نام کرده بود - یعنی چنانچه لشکر جامخانه در وقت فراش جامخانه در کوفته آن میدادند تا جامخانه از آسودگی باد سرد نجات یابد هم همچنین ملک شمس الدین فرمود بعضی اصحاب دیوان وزارت از عقل و کفایت خالی و عاری اند - و وقت نشستن وزیر ایشان پیش می آیند - و طریقه لشکر جامخانه بالای جامخانه می نهینند - و از کارها و عملهای مملکت هیچ نمیدانند گویا که سنگها اند - هم همچنین ملک شمس الدین بارها با مجرمین خود گفتی و مهر و محبت سغنی - که خانجهان را در کوفته چاه رسانیده ام - همین یک زینۀ مانده است - بعضی از حال غفلت و سهو جبلت او در کارهای دیوانی پیش حضرت سلیمانی چنان باز نموده ام که سلطان فیروز شاه برین شده است تا خانجهانرا از دیوان وزارت معزول کند *

* بیت *

* بزرگش نخواستند اهل خود *

* که نام بزرگان بزرگش بود *

آری عجب کاری و بوالعجب کرداری - آن روز که ملک شمس الدین امیرجا را بند کردند و جلاوطن گردانیدند مردی نزدیک او رفت و گویا امر او سفت - و گفت ای فیاض الملک تو خود را گمانی و

عادل و فاضل و کامل بگویانی - از آثار عقل نباشد که خود را
 درین معرض آری - ملک شمس الدین بران شخص گفت چکنم
 مرا با وزیري کم ذات و دستوري نادان صحبت افتاد که او مدام
 ابواب بے فهمي کشاد - چنانچه روزي از روزها کیفیت شخصي
 پیش وزیر آوردند - مانا که آن شخص چیزی خیانت کرده بود
 و وی را خیانت ثابت شده - من بران شخص بحجت برآمدم
 و برو الفاظ معاملت گفتم - دران محل خانجهان آغاز کرد ملک
 ضیاء الملک بر بندگان الله تبارک و تعالی بسیار نه پیچند - اگر
 خدا بر بندگان عدل کند آثار وجود ایشان نماند - درین باب
 چنانچه حدیث پیغامبر ما صلی الله علیه و سلم ست - کما قال النبی
 صلی الله علیه و سلم هل جزاء الا حسن الا الحسن - خانجهان این
 آیه کلام الله را حدیث ساخت - دران محل من گفتم که خوند خان
 این آیه نص کلام الله است - که الله تبارک و تعالی فرموده
 حدیث نیست - خانجهان معلم کرد که آیه قرآن را لفظ حدیث
 گفتم - خانجهان گفت خواهی این حدیث باشد خواهی نص
 باری بهمه حال احسان نیکو چیز است - اکنون وزیري که میان نص
 و حدیث فرق نداند او چه وزارت تواند کرد - القصه بطولها و عن
 قبولها ملک شمس الدین ابورجا بر کل اصحاب این چنین عیب
 آغاز کرد - الفاظ تکبر و کلمات تجبر از زبان بر آورد - بلکه در کل دیوانها
 دست انداخت - چنانچه دیوان عرض و دیوان رسالت و دیوان

بندگان زیر حکومت او شدند - و کار مقطعان بجائے رسیده و بمرتبه کشیده که چون مقطعان از اقطاع در حضرت می آمدند اول در خانه ملک شمس الدین ابوجا میرفتند - و او را می دیدند بعده پایبوس سلطان فیروز میگردند - و مسکین منصرفان کارخانها همیشه در زیر پای او می بودند - و خانجهان نیز چون اصحاب تمیز همان حکم کرده که دران مطلوب ملک شمس الدین بود - چون ملک شمس الدین دید که حضرت شاه فیروز وابسته کمین من گشت و وزیر محتاج کلام من شد و جمله مقطعان اقطاع و عمال معاملات مطیع و منقاد من گشتند راه طمع ملک شمس الدین (که برای آن تعبیه کرده بود) پیش گرفت - و درین کار از دل و جان در نشست و دست بر رشوت دراز کرد - هم بر خلق سختی کرده - و هم از خلق رشوت ستد - درم روز سیوم روز خالی نبوده که حضرت شاه سلیمان جاه بارانی کسوت خاص از وجود خویش از آثار شفقت بیش داد - آری بوالعجب اسرار - هرانکس که بر سلاطین امامان دین هواخواهی کند (تا رضای پادشاه و پیشوای ایشان بیش گیرد برای آن تا ازین چهار گوهر آبدار یک گوهر نامدار بدست آید) چهار طائفه اند - یک طائفه برای آن هواخواهی کنند تا پادشاهی را مخلص باشند - و همه وقت گوهر حلال خواری تراشند - و برای قوام مملکت و نظام سلطنت مدام و علی الدوام در هواخواهی کوشند - و ذره طمع در دلهای ایشان نباشد - زه

این طائفه حلال خوار و درستدار - و طائفه دوم برای منتشر شدن نام و آوازه خویش از تاثیر نخوت بیش هواخواه پادشاه باشند - و برای زیادت شدن جاه و منزلت دنیایي اخلاص نمایند - توفیرات ملایعني بیش پادشاه نمایند - و احداث جدید کنند - بدین سبب خلق خدا مستهلک گردد - چنانچه خواجه شرف الدین قاسی در عهد سلطان علاء الدین کرد - برای توفیرات لایعني مملکت را مستهلک گردانید چنانچه از حالت آن این موخ ضعیف شمس سراج عقیف در ذکر مناقب علائی بتوفیق حضرت کبریائی مشرح باز دیده - اگرچه این طائفه مخلص باشند بیک وجه مخرب باشند در حقیقت - زیراچه از توفیرات بسیار و کاربردن به شمار مملکت روی بخرابی آرد *

* بیت *

* طمع را ناثوانی دور میدار *

* بسا سرزین طمع برباد رفتست *

طائفه سیوم هواخواهی سلاطین بریا و غفلت کنند برای خلاص جان خویش - اما زمره سلاطین و فرقه املاک دین عجیب قومی اند در کلیله و همزه نوشته است عجیب گوهری سفزه است - که ایشان مانند جمال امرد و جوانی عورت اند - و طائفه چهارم هواخواهی برای طمع خرد کنند - چنانچه ملک شمس الدین اهورجا کرد - نیز غایت هواخواهی سلطان فیروزشاه را بر تمام مملکت و کل سلطنت بد گمان گردانید - و خود دست در طمع دراز کرده از همه حلقه‌ها

اطاعات و عمال پرکنک و متصرفان کارخانها رشوت سند - انگاه در باب او
 معین مستحسن گفت - تا کار رشوت بجائے کشید و بمنزله آرامید که
 ملک شمس الدین بر اهل عمال بے غایت و بے نهایت پیچیدگی
 میکرد - چنانچه آن بیچاره بیچاره شدی - و در عالم تحیر افتادی
 چون اثر رشوت سندی بعد از ان از سر لو باز آمدی - در اول حال و
 ابتدای مقال چون ملک شمس الدین خواستی که بر کسی پیچد
 و سختی کند او را پیش وزیر کردی - چون اثر رشوت سندی باز پیش
 خانجهان چنان ذکر او کردی که او را خلاصی دهانیدی - و خانجهان
 نیکو دانستی که ملک مذکور بنسبت سبب رشوت چنین میکند
 خانجهان بر تائید قول ملک شمس الدین حکم کردی - برای آن
 تا نالگر ابورجای بے هنجار از آزار وزیر بتراید - و حضرت شاه و
 مکنت شهنشاه را معلوم گردد که مخلص درگاه کیست و منافق درگاه
 کیست - و همانکس که ملک شمس الدین را رشوت دادی همان زملی
 پیش خانجهان آمدی - و از ان حال بتمام و کمال باز نمودی که
 من بنده همین لحظه چندین رشوت داده ام - درین محل خانجهان
 فرمودی ای نادان رای هرچه ابورجا میطلبد باید داد - تا حکم
 خدای عز و جل چیست - سبحان الله و بحمدہ وقتی کاری از
 کارهای ملک سید الحجاب بر شمس الدین افتاد - دران ایام بتقدیر
 حضرت علام جل جلاله و عم نواله ملک سید الحجاب نیکنام برابر
 رکاب سلطان فیروزشاه در سواری بود - کسان ملک سید الحجاب هر روز

در خانه ملک شمس الدین آمد و شد میکردند - و برای اتمام کار خود مزاحم میشدند - چون اهل و اغفال او بسیار دیدند از حال آن مقال و قیل و قال احوال کار بتمام و کمال در لشکر بر ملک سید الحجاب نبشتند - و برین جمله باز نمودند - که البته ملک ضیاء الملک در کارهای بندگی ملکی اهل میکند - برای او نوشته بفرستند - ملک سید الحجاب مکتوبی برای ملک شمس الدین نبشت - و انواع اشجار محبت در گلزار مودت کشت و در پایان قرطاس این بیت نوشت *

* چند روزی دزد اگر قصد مناعی کرده *

* خانه هم خالیست خصم خانه هم بیدار نیست *

هم بدین طریق تمام خانان درگاه و ملوک بارگاه حضرت فیروزشاه دشمن او شدند - و در پی او افتادند - دران ایام و بدان هنگام ملک زاده فیروز پسر ملک تاج الدین ترک (که در عهد سلطان قتلغسه در ممالک شده بود و خطاب خانجهان یافته بود) در صدر عزت جولانگري می نمود - روزی از روزها ملک زاده فیروز و ملک شمس الدین یکجا نشسته بودند - دران وقت پیش ملک شمس الدین محاسبه اقطاع میگذشت - در هر یک لفظ ملک مذکور الفاظ پیشش میگفت - چنانچه آن کارکن را پای از ته میرفت - درین محل ملک زاده فیروز جوهر گوهر احسن سفت - و کلام مستحسن گفت ملک ضیاء الملک این دو چیز هرگز دست نخواهد داد - هم زبان

دراز و هم دست دراز - اگر زبان دراز میکنی دست را کوتاه
 باید گردانید - درین محل ملک زاده مذکور بمسطور گفت ملک
 ضیاءالملک من شنیده ام که شما را در دیوان عرض هم شروعی
 شده است - تا سلسله یاری یاران در جنبش آید - ملک شمس الدین
 گفت - چه میکنم مشتے دزدان مانند رهنان جمع آمده اند
 و دزدیها میکنند - از استماع این کلام و شنیدن این پیام ملک
 زاده نیکام فرمود که ملک ضیاءالملک نیز شده است که هر همه
 یکی شوند و متفق گردند - صاحب تاب آور گردند نباید که بر تو
 روز را بسر آرند *

* بیت *

* پندم دهندم بشنوم خواهم که صبرے هم کنم *

* چون تو بخاطر بگذری دل باز خسرو را همان *

افسانه جلا وطن کردن سلطان فیروز ملک

شمس الدین را در مرقات میان نهالستانها

معهدا خانجهان را کار ملک شمس الدین مهم را از اهم
 پیش آمد - و از اصحاب دیوان وزارت از جمله متقدمان اهل بصارت
 و مهارت کسی آن چنان نبود که با ملک شمس الدین ببیان ملیح
 و زبان فصیح تصریح مقالات معامتی تواند کرد - زیراچه بندگان
 ملک الشرق و ملک نظام نائب وزیر ممالک و خواجه حسام الدین
 جنیدی پرندهبیر و خواجه شرف مالوه صاحب تحریر و تقریر این

چنین بزرگوار کبار که اهل این کار بودند هر همه ازین سرای
 فانی سوي سراي باقي خرامیدند - اگرچه خواجه رکن الدین
 پسر خواجه جنیدی و خواجه بیمن الدین پسر خواجه شرف الدین
 مالوه کار پدران خود یافته بودند بر دفتر خود می نشستند
 از غایت قربت ملک شمس الدین دم زدن نمی توانستند
 درین محل خانجهان برای پرداخت کارها و کردارهای دیوان
 وزارت نائب اشراف ممالک ملک خطرالدین را مردي کافي
 و صالح و عاقل و دانا و فراهم در امر ملکی و مالی با مهارت
 یافته - در غور عمل عمال رسیده - در بحث نکات تحریر و گفتار
 تقریر نهایت دریافته - خانجهان بسرانهای به پنهانی بر ملک
 مذکور بمستور گشاده - و از حالت مقالات ملک شمس الدین
 آگاهی داده - که چنان میباید کوشید که این خار قبیح ازین
 گلزار فسیح بصریح باید کشید - چون از زبان خانجهان شنیدند
 جمله اصحاب دیوانی یکجا شدند - و ملک فضل آله علی بلخی
 اگرچه نائب مستوفی بود محرر میماند - المقصود بحکمت حضرت
 و بود جل جلاله و عم نواله جمله اصحاب دیوان در علمهای ملک
 شمس الدین شروع کرده نظر بر جمال اوراق عمل ابورجا انداخته
 دفاتر اقطاع سامانه و گجرات سمت پیش داشته - در هریک
 رموزات عملیات برای تحقیق نکات ذهن گماشته - پس نیمتهای
 ابورجا بر دست آورده پیش دستور مستور باز نموده - چون

مزاج حضرت شاه بر او بغایت و بی نهایت صالح بود
 خانجهان برای گذراندن مکث می نمود - همدین میان بتقدیر
 حضرت سبحان جل جلاله و عم فواله کار ملک عبد آله کارکن
 پیش ملک شمس الدین افتاد - چنانچه ملک عبد آله مذکور
 پیش حضرت جهاندار مشهور بصریح کلمات قبیح ابورجا بزبان
 ملیح بیرون داد - و ابواب راستی بدروستی و درشتی کشاد - راویان
 روایت کرده اند - و برین جمله باز نموده اند که ملک عبد آله
 کارکن از آل پادشاهان خراسان بود - بحضرت فیروزشاه خدمت
 میکرد - مانا که ملک عبد آله مذکور دو پرگنه داشته - دران
 هر دو پرگنه از رقم دیوانی و محصول قانونی زیادت حاصل میشد
 ملک شمس الدین هم در پرگنات او پیچید - و کارکنان او را
 آزارید - و در مباحثه و محاسبه کشید - خانجهان نیز چون اصحاب
 تمیز از سبب مصلحت الفاظ معاملات از زبان کشید - عبد آله
 کارکن بر ملک شمس الدین ملت بسپار کرده - و از دل و جان
 برو رجوع آورده - چون مصداق ابورجا بر پیشش بود منت
 عبد آله نشنید - ملک عبد آله کارکن از احوال این حال بر
 خانجهان گفته تا ابورجا را از سر می باز دارد - دران محل
 خانجهان بر ملک عبد آله مذکور گفت که خصال ابورجا
 که افعال او قبیح است تا چیزی نستاند هرگز از پیچیدن نماند
 درین محل دستور اکمل بر ملک عبد آله بسپار گفت - و بعده

او را برپا آورده نا شرح این مقال و فصل این اموال و افعال و قیل و قال بد خصال ابورجا در سمع مبارک حضرت فیروزشاه رساند - و جهانی را از شر ابورجا خلاص سازد - مع هذا روزی از روزها حضرت شهنشاه مصفا در محل بارجایی با صفا بار داده بود و ملک عبد آله کارکن پیش تخت فلک رفعت دام رفیعا باز نمود و ابواب راز خود باز کشود - آغاز کرد که از صدقه شاه جهان و شهنشاه دوران بنده درگاه و کمینۀ این بارگاه دو پرگنه دارد و ملک ضیاء الملک در پرگنات بنده درگاه بغایت و بی نهایت می پیچید برای آن تا رشوت ستاند - درین محل حضرت فیروزشاه اکمل ملک شمس الدین را طلبید - و این لفظ از زبان بی زبان خود کشید - فرمان شد عبد آله چه می گوید - ابورجا باز نمود که پرگنات ملک عبد آله محصول اندکست - و حاصل بسیار و بی شمارست - ملک عبد آله جوهر گوهر ملکی نکات مشهور سفت - و گفت که از صدقه شاه جهان تمام مملکت دارالملک دهلی بعنایت ازلی جل جلاله و عم نواله در عهد دولت شاهی و طور مکنت شهنشاهی خراجها و محصولات که هست یکی بده رسیده - هرکجا که تورشوت می ستانی ازو میگذری - و هر که ترا رشوت نمیدهد بر او قصد می نمائی - من بنده رشوت ندارم ترا از سر خود چه نوع باز آرم - هر آئینه در کار من پیچش بسیار و قصد بیشمارست - درین محل جمیع اعوانان حضرت

سلطنت و انصار مکنّت مملکت که دران محل حاضر بودند بیک اتفاق باز نمودند - و ابراب باطن بظاهر کشودند - و متفق اللفظ والمعنی گفتند - هم همچنین است که ملک عبد آله باز نموده حضرت فیروز شاه پادشاهی با فراست و کیاست بود دریانت که شمس ابورجا در گلزار مملکت و بوستان سلطنت تخم عداوت کاشته - حضرت شاه از غایت تأمل و تفکر بسیار فی الحال از محل برخاست - و خانجهان بازگشت - چون در خانه خود رسید دران وقت کارکنان دواوین آن درهای ثمنی و گوهرهای متین که خیانت ملک شمس الدین در سلک گفتار و دفتر کردار منسلک گردانیده بودند پیش دستور بمستور باز نمودند - یک ازان این بود دران ایام که ملک شمس الدین نیابت اقطاع گجرات یافت از پیش تخت فلک رفعت مبلغ نود هزار سکه بوجه قرض برای استعداد خویش از خزانه موفوره سنده بودند و آن مبلغ تا غایت روز که ملک مذکور شغل استیفا یافت فرود نیارده بود - و خط قرض او همدران محل بود - خانجهان اصحاب خزانه را طلبیده ایشان را آگاه گردانیده - تا آن خط مبلغ نود هزار تنگه را در محل خلوت در غیبت من پیش تخت بگذرانند - چون اصحاب خزانه مانند هواخواهان یگانه از حال و مقال آن خط پیش تخت باز نمودند از زبان شاه جهان این الفاظ کشاد - که تا غایت روز این مبلغ بر او برای چه گذاشته

حضرت شاه چون آئین خسروان عالم پناه بر اصحاب خزانه مزاج گرم کرده - ایشان هر همه خاموش مانده هیچ جواب نداده سلطان فیروزشاه بالهام حضرت آله جل جلاله و عم فواله دریانت چون ابورجا در مملکت قلیض و فباط گشت در محن چمن اعلی و ادنی اشجار غفلت کاشته - از غایت خوف او کسی این مال طلبیدی نتوانست - درین مهل فرمان خمر و جهان شد تا خانجهان را بگیرند که این مال از ابورجا ذوالحال فی الحال بقیل و قال بستانند - و ملک نظام الملک نقل کرده بود - فی القصه چون دستور مسطور دریانت که نفور گرم شده اصحاب خود را طلبید - و ایشان را بر راه گردانیده که نفور گرم کرده دیگر میباید زد - اصحاب مناصب دیوان باز نمودند - و ابواب را باز کردند - و هر همه متفق گفتند - دران ایام که ملک شمس الدین ابورجایی خود کام در گجرات بود از درگاه حضرت شاه و مکنش شهنشاه فرمان برین جمله بود هر آن سوداگر که پیل از جزائر روه نیل برای حضرت بیارد هر پیل که در میان راه سقط شود بهای آن پیل نیز آن سوداگر را از خزانه بدهند بر مضمون این فرمان ملک شمس الدین فغان بدروغ بهای چند پیل از دیوان وزارت مجرا برده - و آن مال میان اموال خود داخل گردانیده - چون خانجهان همچون دستوران ایچنین کیفیت متنی از اصحاب دیوان شنیده آن سوداگران را حاضر

گودانیده - و اصحاب خود را بر راه کرده تا در فیبت می
این کیفیت پیش تخت بگذرانند - اصحاب دیوان وزارت چوب
ارباب اهل مهارت از حال این کیفیت و مقال این خیانت
پیش تخت اعلیٰ باز نمودند - حضرت شاه و مکنش شهنشاه
از ابورجایی اهل تباہ بکلی بد اعتقاد گشت - چنانچه شیخ
سعدی علیه الرحمة و الغفران فرماید *

* بیت *

* حرامش بود نعمت پادشاه *

* که هنگام فرصت ندارد نگاه *

المقصود روز دیگر خانجهان در ملوک خانه سلطان نشسته بود
و ملک شمس الدین پیش خانجهان رعنائیها می نمود - دران
حالت حضرت جهاندار با مهابت رخ بسوی ملک عبد آله
کارکی آورد - و فرمان فرمود که عبد آله در ملوک خانه کیان
نشسته اند - ملک عبد آله باز نمود که خانجهان و ملک
ضیاء الملک نشسته اند - درین محل حضرت شهریار اکمل فرمان
فرمود که ابورجا را چه مجال که پیش خانجهان بنشیند
فرمان شد عبد آله برو ابورجا را بازگیر و ایستاده بکن - همان
زمان ملک عبد آله از پیش شاه جهان در ملوک خانه آمد
و ابورجا را از محل کمرگه گرفت - و گفت فرمان میشود - فرا
چه مجال که پیش خانجهان بنشینی - سبحان الله و بحمد
دران روز این مریخ ضعیف شمس سراج عقیف دران جمع حاضر

بود - و بدین گفتار ناظر - میان باریدهان دیوان عالی وزارت خدمت میکرد - مع هذا چون ملک عبد آله ابورجا را از کمر گرفته ایستاده کرد درین محل ابورجا فی الحال ایستاده شد و کله علم که در بر او بود کشید - و کله دولت که بر سر داشت فرود آورد - و پیش خانجهان ایستاده کیفیت میگفت - سبحان الله و بحمدہ این دنیا هیچ ثباتی و درجاتی ندارد - وای برای آن کسان که دل بر دنیا بختند - و از نعمت آخرت دور افتادند •

• بیت •

• سعدی زمانه گر بشکر پرورد ترا •

• چون میکشد بزه رندارد تفضلی •

روز دیگر فرمان از خسرو جهان شد تا ابورجا را پیش تخت بفرستند و هر دو دست کله بکنند - همچنان کردند - در مطالبه و مصادره کشیدند - و تسلیم خانجهان گردانیدند - تمام اسباب خانه او را آوردند - میان در سرا ایستاده کرده و اسباب خانه او از هر جنس بیشمار آورده درون در سراي انبارها زدند - دران روز تمام خلق اهل بازار از ساکنان هر چهار شهر برای دیدن اسباب ابورجا آمدند - در میان در سرا هجوم خلائق بیشمار شد - از غایت هجوم بسیار آواز آن گفتار اهل بازار بگوش حضرت شهریار افتاده - درین محل حضرت شاه فرمود این شور چیست حاضران درگاه و ناظران بارگاه باز نمودند که بازاریان هر چهار شهر

برای تماشای اسباب ابورجا آمده اند - فرمان شد اگر ابورجا
 یحیی کرد با اهل مملکت ما کرد - ازان بازاین چه کرد - که
 ایشان با فرصت تمام برای دیدن تماشا آمده اند - اهل اختصاص
 بنمودند چون ابورجا در مملکت ضبط گشت - درین مدت
 کالای هرکه خرید کردی بران مسکین زور آوردی - و البته
 از بهای اهل چیزی فصلی داهی - از خوف رعبد او کسی
 چیزی گفتن نتوانستی - چون اهل بترار شنیده که احوال
 شمس الدین ابورجا بدین پایه رسیده برای دیدن او و اسباب
 او آمده اند - درین محل شهنشاه اکل فرمود زه حیلت بد
 که ببینامی گذرانیده - و حضرت شاه این بیت فرمود *

* بیت *

* سعدیا مرد خردمند نمیرد هرگز *

* مرده آنست که نامش به نکویی نه یزد *

حضرت شهنشاه فرمان فرمود تا در درها بگویند که خلایق درین آمدن
 مانع نباشند - خلق خدا بیاید به بیند - المقصود اسباب خانه
 ملک شمس الدین بها کردند - مبلغ هشتاد هزار تنگه را شده بود
 گویند در کوی عداوت پریند حضرت فیروز شاه گویند گی کوه
 و برین جمله باز نموده که ابورجا درون حصار جهان پناه خانه دارد
 درون آن خانه میانه آستانه جائی یافته درون آن جا تنگهای زر داشته
 چون دران خانه تفحص و تجسس کردند مبلغ سه هزار تنگه زر

بیرون آمد - بعده خالجهان گفت ای شمس مگر مال دیگر ببار
 ابورجا بی هنجار جواب داد که مال دیگر ندارم - کیفیت این
 پیش حضرت شاه باریک بین بردند - حضرت شاه بردستور هواخواه
 مزاح کرد فرمان فرمود مگر تو مال سندن نمیتوانی - مدام در تن
 آسانی میگذرانی - خالجهان که دشمن ابورجا بود ابورجا را
 در بست - و شدت کشیده کار ابورجا بدین پایه رسیده - معذرا
 بتقدیر خدای تبارک و تعالی عز و جل چون اسباب خانه
 ابورجا می آوردند و درون در سرای انبار میزدند مانا که در میان
 یک صندوق سه بدره زهر حلاهل با تبرهای زرین بیرون آمد
 آن بدرها را پیش حضرت شهنشاه جهان پناه بردند - از حال آن
 مقال بتمام و کمال باز نمودند - درین محل حضرت جهاندار اکمل
 فرمود - تا از ابورجا به پرسند که این چندین زهر حلاهل برای
 چه جمع کرده بودی - ابورجا مذکور جواب فرستاد که این زهر
 برای عیال و اطفال خویش جمع کرده بودم - ازین سخن حضرت
 جهاندار فرمود که ابورجا مردی شکیار و مکرست - برای جان
 بعضی مسلمانان جمع کرده - حضرت الله تبارک و تعالی آن
 اشخاص را از قید و کید او خلاص داد - فرمان شد این هر سه
 بدره زهر را فرود کوشک شهر معظم فیروز آباد بر لب آب چون
 بسوزند - الغرض بعد از چند روز حضرت شاه فیروز صاحب فتح
 و بهروز در سواری شکار سمت کفار حریم بداؤن شد - ابورجا را

برای طلب مال تسلیم خانجهان کردند - مدت شش ماه دستور هواخواه هر روز در مسند نشستی - دران محل ملک شمس الدین را چندان میزدند که چوب شکسته شده - و ذره ذره گشتی اما زهی دلیری ابورجا که چندین لت میخورد هیچ وقتی لفظ توبه نکفت - هر روز چندان لت خوردی از غایت لت بے طاقت شدی - پای او گرفته کشاله کتان از پیش مسند خانجهان بیرون می آوردند - باز روز دیگر دو چندان لت خوردی - چون مدت شش ماه دستور هواخواه ملک شمس الدین اهل تباہ را لتهای بلیغ و شدتہای گوناگون کرد بعد ازان از حضرت شاه و مکنت شهنشاه فرمان بجانب خانجهان آمد تا شمس الدین ابورجا را در مروت و تہلک جلا کنند - و این تہلک و مروت سمت غربست میان نهالستانها و بیابانها - و دران زمین بی آبی ها بسیارست - چنانچه مناسب آن شیخ سعدی علیہ الرحمۃ و الغفران فرماید *

* بیت *

- * در بزرگی و دار و گیر عمل *
- * ز آشنایان فراغتی دارند *
- * روز در ماندگی و معزولی *
- * درد دل پیش دوستان آرند *

القصة بطولها و عز قبولها چند گاہ کہ حضرت فیروزشاه در حیات بود و بر تختگاه مملکت جولان گری می نمود ملک شمس الدین ابورجا

در نهبک و سرقت جلا ماند - چون دور محمد شاه بن فیروز شاه
 رسید سلطان محمد ابورجا را ازان مقام باهتمام تمام آورانید - اما
 از آسیب اثر زخمها که از خانجهای خورده بود بر آسیب سوار شدن
 ضعیفوانست - بالکبی سوار می گشت - بعد چندگاه ابورجایی
 خود خواه خرامید - و هر بدلی جهای نهاد - ابورجا مدت سه سال
 در دیوان وزارت نشست - و طائفه جمع اصحاب فرود گرفت - جمله
 مملکت را درهم و برهم زد - بعد ازان در سال سنه ۷۸۹ قمری
 و ثمانین و سیعمائة شهر بخاست *

* دوران بقا چو باد محرا بگذشت *

* تلخی و خوشی و زشت و زیبا بگذشت *

* پنداشت متمکر که ستم بر ما کرد *

* در گردن لو بعاند و بر ما بگذشت *

آیدون و هعیدرن چند مقدمه دیگر از احوال تعبیه عهد سلطی
 فیروز شاه کتابت کرده آید - بعده تمام کرده شود بر ذکر مفاسد
 فیروزشاهی بتوفیق حضرت آلهی جل جلاله و عم نواله *

مقدمه دوازدهم بیان خط ملک شمس الدین دامغانی

و اظهار کرامت سلطان فیروز شاه بکرم الله تبارک

و تعالی جل جلاله و عم نواله

نقل ست که در عهد دولت سلطی محمد شاه بی

تعلق شاه بحکمت حضرت سلام جل جلاله و عم نواله هزده محل
 فطرت شد - چنانچه دنبال آن فطرتها سلطان محمد تغلق خوری
 خورد - اما بکرم حضرت الله جل جلاله و عم نواله در عهد
 دولت فیروز شاه مدت چهل سال کمال هیچکس از آثار دستگاه
 بسی بیک نفسی دم مخالفت نزد - مگر ملک شمس الدینی
 دلاعتانی بحکمت ربانی جل جلاله و عم نواله - آری عجب کاری
 و هو العجب اسراری - از جلوس نیک نفوس سلطان فیروز شاه
 تا سال سنه ۷۷۴ هج و سبعین و سبعمائه بکرم آله و عنایت الله
 تبارک و تعالی جل جلاله و عم نواله در ملک ربانی و جهان بینی
 و سلیمانی و کامرانی و پادشاهی و کز کلاهی از ماه تابماهی
 خوش خرم گذشت - هر روز دولت روز افزون گشت - مدت
 بیست و شش سال کمال بفیض و فضل حضرت ذوالجلال و قادر
 پر کمال لم یزل و لایزال جلت قدرته و علت کلمته هر روز در
 مملکت و پایه سلطنت دولتهای روز افزون چون شاه فریدون زیادت
 بود - و در سال سنه ۷۷۸ ثمان و سبعین و سبعمائه سلطان فیروز
 صاحب فتح و پیروز در سواری شکر سمت کنبر بود - در بلختی
 شکر و ناخن سپند دولت نامدار جد بلیغ مینمود - ناگه
 بتقدیر حضرت آله جل جلاله و عم نواله از آغاز سال مذکور
 در ماه صفر جگر گوشه شاهزاده فتح خان طاب ثراه برحمت حق
 پیوست - حضرت شاه از سواری بازگشته بود - هوای بشکال

در آمده بود - حضرت شاه لب آب گنگ چون نهنگه گذارا شده فتح خان از جهان خرامیده - دران سوارى شهرىاري اين مورخ ضعيف شمس سراج عفيف برابر ركاب بود - فى القصه در نقل شاهزاده فتح خان مرحوم طاب ثراه سلطان فيروز را اندوه بسيار رسيد - آب در ديده ميگردانيد - دران سال چون حضرت خسرو خوشخصال درون شهر در آمد باستعداد در آمدن شهر چنانچه هر سال مي فرمود دران سال منع شد - بعده در سال سنه ۷۸۰ ثمانين و سبعمائه حضرت شاه در شهر بود - كه يك نفر خراساني درون محسن پاشيب بر ملك نيك آمدي بر كوتوال ممالك تيغ كشيد - اول اول تيغ كه در عهد سلطان فيروز درون در سراي از نيام بيرون آمد آن روز بود - چنين گويند راويان شريف برون مورخ ضعيف شمس سراج عفيف كه يك نفر خراساني بتقدیر حضرت رباني جل جلاله و عم نواله از جمله تجار خراسان بجنايت در بنديخانه كوتوال موقوف بود - دران موقوفي بسيار محنت اورا روي نمود - بعد چندگاه از حضرت شاه فرمان شد تا كيفيت بنديان بنديخانها پيس بيارند - بر مضمون اين فرمان ملك نيك آمدي كوتوال چون قانون پاسبان كيفيت آن خراساني در حضرت سلیماني برده - درين محل حضرت شهریار اكل فرمان فرمود كه او مردی شهر غریب است اورا پيش بيارند - ملك نيك آمدي آخر وقت آن خراساني را بندها بندها بریده برابر

خریش پیش تخت فلک رفعت برده - چون هر دو نفر بالای پاشیب در محن آن مقام رسیدند ملک نیک آمدی پیش بود و آن خراسانی در عقب او - دران محل طائفه بندگان تیغدار نوبتی می نشستند - خراسانی مذکور از بسیاری غرور سر از ان محل دست انداخت - یک تیغ تیغداران مذکور سند - و از نیام کشید و بر سر ملک نیک آمدی زد - دران محل ملک مذکور درون بغل خراسانی در آمد - تیغ بر او کار نکرد - سلامت ماند - مگر اندکی تیغ بر سر ملک نیک آمدی رسید - درون پاشیب شور خاست و آن خراسانی خواجه نامدار صاحب دستگاه مردی معارف و میان طائفه سوداگران بسیار عزت و عظمت داشت - سبب جزایت در دیوان ملک نیک آمدی بدست کوتوال ممالک گرفتار شد او را در بندیخانه داشتند - و در زندان سخت محکم قیدها کرده میداشتند - و قضیه او چندین کت ملک مذکور پیش خانجهان گذرانید - چون خانجهان در مسند می نشست او را پیش مسند حکومت وزارت حاضر می گردانیدند - و خانجهان با جمله اصحاب دواوین استفسار کرد - خانجهان را دشوار آمدی و حضرت رایات جهاندار نامدار شهریار خوش کردار سلطان فیروزشاه طاب ثراه در سواری شکر بود - خانجهان از جهت گذرانیدن پیش تخت موقوف داشت - چون بدولت ساری خود پادشاه آمد کیفیت بندیان طلبید - او را کشاده بردند - او تیغ انداخت

هریکه تنی بسوی آن گویی داشت - چون غوغا بسیار و شور
 خلایق بی شمار شد و از آن آواز بگوش جهاندار رسید در آن
 حالت حضرت شهنشاه با جلالت در محل چایچه چوبین نشسته
 بود - از غایت هیبت و نهایت دهشت حضرت شهریار با مکنات
 بربلم کوشک برآمده - چون خراسانی مانده دشمنان جانی تیغ
 بر ملک نیک انداخت از کوتوال ممالک گذار کرده بعده سمت
 در پاشیب دویده خواسته تا بیرون آید - و طرفی فراز نماید
 چون تیغ برهنه بردست او بود هیچ تیغدار و سپهسالاری نزدیک
 خراسانی شدن نتوانست - چون آن خراسانی خواست از بالای
 پاشیب فرود آید در عین فرود و پرویدن پای او لغزید - و بر
 زمین افتاد - بعضی تیغداران که نوبتی پاشیب بودند و جمله
 ملک برو فرودند - و سپهری خود بران خراسانی انداختند
 و او را گرفتند - و در قید مقید گردانیدند - چون از حال این احوال
 و کیفیت این مقال پیش حضرت خسرو خوشخصال برده درین
 محل جهاندار اکمل فرمان فرمود که ای مرد تو که از خراسان
 باشی برین کنوال این چنین تیغ اندازی که او سلامت نه ماند
 نه بینی که چون مجرمی را پیش ما آورد قید از پای او دور نکنند
 بعده فرمان شد که او را چه کنند - که مرد شهر غریب است
 این خراسانی را پیش دربار ایستاده کنند - و تمام طایفه ایشان را
 پیش دربار حاضر آرند - جمله خراسانیان را بگویند تا خوبی خود

در دهن این خراسانی اندازند - بعده موکلان برابر دهند از مملکت
 ما بیرون کنند - چون خراسانیان خوی خود در دهن او انداختند
 آن خراسانی کارد در شکم خویش زد - و خود را هلاک گردانید
 چون از آن حالت و اثری از اثر آن مقاتل پیش تخت باز نمودند
 حضرت شاه فرمان فرمود گوسپند را بهای خویش آویختند - حاصل
 از کفایت مذکور درین سطور برای آنست - که اول تیغ که در میان
 در سواری حضرت شاه فیروز از نیام بیرون آمده این بود که در
 سال سنه ۷۸۰ ثمانین و سبع مائه آن خراسانی تیغ از نیام کشیده
 و بر سر ملک آمدی کوتوال ممالک گذارد - تا چه وقت نحس
 بود - بعده در سال سنه ۷۸۱ احدی ثمانین و سبعمائه حضرت
 فیروز شاه مانند سلطان اهل کاه برای باختن شکار چون جهانداران
 کبار سواری کرده سمت آثاره و تیلای رفته - در آن سال بتقدیر ذوالجلال
 و قادر پر کمال لم یزلی و لایزال جل جلاله و عم نواله سپاه
 دیگر در هوای بشکل همان جانب شده - در آن سال بیشتر
 از ملوک هم عهد سال شاه فیروز نقل کرده - اکثر تابوت در شهر آمده
 در فوت هریک ملوک حضرت شهنشاه طالب اسرار سلوک تأسف
 فراوان و حزن بے پایان کرده - بعده در سنه ۷۸۲ اثنین و ثمانین
 و سبعمائه شمس الدین دامغانی در گجرات فطرت کرده - و در
 سال سنه ۷۸۳ ثلاث و ثمانین سبعمائه ابوجا شغل استیفای
 ممالک یافته - و تا سال سنه ۷۸۵ خمس و ثمانین و سبعمائه

شهر ابورجایی مذکور بالا تر از همه شهرها در شهر و بلاد ممالک
 بود - بعده در سال سنه ۷۸۹ سنه و ثمانین و سبعمائه آن
 جهاندار کامکار نامدار برگزیده حضرت پروردگار جل جلاله و
 هم نواله را رحمت روی نموده بود - بعده در سال سنه ۷۸۹
 تسع و ثمانین و سبعمائه جحاز مملکت دارالملک دهلی بحکمت
 قادر پرکمال لم یزل و لایزال جلت قدرته و علت کلمته در
 جنبش آمد - میان شاهزاده محمد خان و خان جهان قتل
 بکمال شده - بعده در سال سنه ۷۹۰ تسعین و سبعمائه سلطان
 فیروزشاه بجوار رحمت حضرت آله جل جلاله و عم نواله پیوست
 کما قال الله تبارک و تعالی ذلک تقدیر العزیز العلیم - خدمت
 شیخ المشائخ شیخ سعدی سهروردی شیرازی علیه الرحمة
 و الغفران فرماید *

* بیت *

- * گر یکی را تو کامران بینی *
- * دیگری را دل از مجاهده ریش *
- * گر کسی خاک مرده باز کند *
- * ننماید توانگر از درویش *
- * فرق شاهي و بندگی برخاست *
- * چون قضا سر نوشته آمد پیش *

اکنون شرح داده آید از احوال فطرت دامغانی بدشکال
 اعنی شمس الدین دامغانی نام مردی بود که نسبت قرابت

با ظفر خان گجرات داشته - او را پیش حضرت جهاندار اعلیاری
 بسیر بود - میان ملوک آن روز رعنائی می نمود - با هر یک از
 امثال خود ابواب مرایی می کشود - ندمای حضرت شاه فیروز
 صاحب فتح و فیروز و بخت بهروز را اتفاق برین افتاد و این
 خیال روی داد تا نیابت گجرات بشخص معتبر دهد - ظفر
 خان بن ظفر خان را بر خود بداند - و دران ایام بنقدیر حضرت
 علم جل جلاله و عم نواله ظفر خان بزرگ نقل کرده بود - پسر
 او دریا خان خطاب ظفر خانی و اقطاع گجرات از محلول پدر
 خود یافته بود - و چند سال کارهای اقطاع گجرات بر طریق بهتر
 کرده - چنانچه در دولت آباد لوزه افتاده - حضرت فیروز شاه چند
 گاه همدرین فکر بود - و هرکس را برای کار اندیشیده - دامغانی
 مذکور بمستور بر ملک عماد الملک مشهور افتاده او را متوسط
 گردانیده - عماد الملک کرات و مرات ذکر دامغانی بحضرت
 جهانبانی باز میفمود - هر بار حضرت شهریار فرمان می فرمود
 که شمس الدین دامغانی مردی کار گذارست - اما فتنه مزاج
 است - عاقبت کار و انتهای گفتار و کردار از دامغانی پرکار
 فتنگی آید - و زائد که جهانی را جمال اندر در آئینه بکمال
 جمال نماید - تا کار این بار بجائی رسید و گفتار این کردار بمرتبه
 کشید - که عماد الملک برای این کار بدل و جان کوشید - چون
 تقدیر حضرت آله و حکمت الله تبارک و تعالی جل جلاله و

عم نواله برین بود حضرت شاه التماس عماد الملک در باب ملک
 شمس الدین دامغانی اجابت نمود - و فرمان فرمود تا دامغانی
 را برای نیابت اقطاع گجرات پیش تخت بیاوند - بعد از
 چند روز او را در پای سلطان فیروز انداختند - در آن حالت از
 حضرت شهنشاه با جلالت فرمان شد شمس تو ما را ضمان نفس
 خود بده - دامغانی چون از زبان حضرت سلیمانی این لفظ شنید
 علی الفور از زبان خود کشید - هرگز فرمان خسرو جهان شود
 درین محل حضرت شهنشاه اکل فرمود که بندگی شیخ الاسلام
 نظام الحق والشرع والدين قدس الله سره العزيز را آن ضمان نفس
 خود بده - دامغانی قبول کرد - روز دیگر حضرت جهاندار چون
 شهریاران کامگار سواری کرد - در روضه شیخ الاسلام مخصوص کرده
 دامغانی را برابر خود کرده برد - دامغانی غلاف قبر خدمت
 شیخ الاسلام بدست خود گرفت - و مستقبل قبله شده خدمت
 شیخ را ضمان نفس خود داد - حضرت شاه آن خود خواه را در
 گجرات فرستاد - المقصود چون دامغانی از پیش حضرت جهان
 بانی روان گشت پس از چند روز در گجرات رسید - از
 محصولات پرگنات و معاملات و قریات و جز آن اموال فراوان
 گرفت - در دل عقده فطرت بست - آلات و ادوات آن پیش
 گرفت - یک دانگه و درم از محصول گجرات در حضرت
 نفرستاد - و آن مقدار اصحاب بردات که بر ابر او رفته بودند هیچ

کس را خبری نداد - بعد از چند گاه دامغانی خود خواه اسرار
 این آثار بر خلق گجرات کشاد - و هر یکی را بزبان شیرین مستظهر^(۲)
 کرد . و امیر صدکان نیکو صفات بیکجا جمع آمدند - دامغانی
 را کشتند - مع هذا آن نبشته عین بحضرت شهذشاه بردند - هنوز
 آن نبشته پیش تخت میخواندند که سردامغانی رسید - الاغان
 بر سبیل سرعت دوان فرستاد؛ امیر صدکان با عرائض ایشان
 آمدند - در آن نبشتهای ایشان باز دیده بودند - که سر شمس الدین
 دامغانی حرامخور بریده پیش حضرت جهانبانی فرستاد - چون
 سردامغانی آوردند از حضرت شاه سلیمان چاه فیروز شاه فرمان شد
 تا سر دامغانی را پیش دربار بدارند . آری این همه حشمت
 و مکنّت عقیده سلطان فیروز شاه است که بغیر جنگ سردامغانی
 بیک واقعه بریده شده - گفته اند بزرگان بلکه حدیث ست
 هر که با خدا ست کرم خدای تبارک و تعالی جل جلاله
 و عم نواله با اوست - چنانچه مناسب این حال و بر لوازم
 این مقال عزیز پی نبشته *

• بیت •

- ای بنده بمن بگرد و غیرم یله کن •
- گر شاهجهان نکردی آنکه گله کن •
- روگرد جهان بگرد پا ابله کن •
- گر همچو منی یابی مارا یله کن •

• یک صبح باخلاص بیا بر در من •

• گر کار تو بر نیارم آنکه گله کن •

اکنون شمه از کشتن دامغانی نبسته آید

تا پندی باشد مر خردمندان را

راویان شریف بروایات لطیف برین مورخ ضعیف شمس سراج
ضعیف گفته جوهر گوهر آن حالت برین مقالات نوشته که شمس الدین
دامغانی از حضرت جهانبانی روی تافته و مخالفت ورزیده
سر از فرمان برداری کشید - تمام خلایق گجرات بر حال او خندید
جمیع خانان کبار و ملوک نامدار و امیر صدکان کامگر و ترکشداران
اهل اختیار یکجا متفق گشتند - هر همه یکدل شدند - خصوص
ملک شیخ فخر مال و امثال آن جمله بیک حمله خروج عالم
کردند - بوقت صبح صادق خون ترغاک او روان گشت - و خانه او
خالی شد - این جمیع گردان با نیزه‌های گردان در خانه دامغانی
در آمدند - دامغانی را کشتند - راویان مذکور این نیز روایت
کردند - که بمجرد آنکه شمس الدین دامغانی از آثار نادانی
و اسرار کم دانی خطر مخالفت و اندیشه مناقشت در دل خود
گذرانید جمله خلایق از زمره صغیر و کبیر و از فرقه جوان
تا پیر از طائفه آشنا و بیگانه که دران آستانه بودند سنگ ملامت
میزدند - این همه اثر عنایت بی غایت حضرت عزت جل

جلاله و عم نواله بود - که قوله عليه الصلوة و السلام العنابة

قبل الماء و الطین •

• پیش از من و تو بر رخ جانها شده آمد •

• طغرای خط نیک و بد و نیک و بد اختر •

مقدمه سیزدهم کشتن سلطان فیروز طائفه

خونیان را باهتمام تمام

نقل است حضرت فیروز شاه چون آئین جهانداران و قوانین
 تاجداران هرگز خونی را نگذاشتی در زمان واحد قصاص فرمودی
 چنانچه در آغاز جلوس نیک نفوس حضرت شهریار پسران ملک
 یوسف بغرا نامدار میان خود جنگ کردند - راویان محقق
 برین مورخ مدقق باز نمودند که ملک یوسف بغرا در عهد
 دولت سلطان محمد شاه بن سلطان تغلق شاه طاب ثراه صاحب
 جاه و جایگاه دارند؛ کلاه با سپاه و بسیار دستگاه بود - در میان
 مقربان آن درگاه اختصاص بی قیاس داشته - چنانچه از آثار
 عظمت و مکنت او جمله عالم متفق اند - المقصود ملک
 یوسف بغرا در پسر داشته برای پرورش هر دو پسر کوشش
 می گماشت - و این هر دو پسر از مادری دیگر بودند - اتفاقاً
 ایشان هر دو برادر در عهد دولت حضرت فیروز شاه در قصبه
 یوسف پور که آن مقام قدیم از آن ملک یوسف بغرا بود هر دو

برادر در یوسف پور رفتند - برادر مهتر میخواست که برادر کهنتر را بکشد و دفع گرداند - فرصت نمی یافت - چون این هر دو برادر در قصبه یوسف پور رفتند و چند روز در آن مقام مقام کردند برادر مهتر مر برادر کهنتر را بکشت - مادر او از حالت این مقاتلت پیش تخت فیروزشاهی گفت - بشنیدن این اخبار حضرت شهریار متحیر ماند - بدان سبب که برادر مهتر بحضرت شهنشاه افسر قرب داشت - و حضرت شاه در باب او اشفاق فراوان و الطاف بی پایان میفرمود - مع هذا چون کشتن برادر کهنتر بر برادر مهتر اثبات شد درین محل حضرت شهنشاه اکمل در تأمل افتاد - بعد از تأمل بسیار و تفکر بی شمار فرمان از حضرت شهنشاه جهاندار شد تا برادر مهتر را پیش در شاه و مکنت شهنشاه کردن زدند - و حضرت شهنشاه بر پسر مهتر ملک یوسف بغرا شفقت بسیار و مرحمت بی شمار داشت - با آن هم قصاص فرمود - هم همچنین بتقدیر حضرت رب العالمین جل جلاله و عم نواله در آخر عهد حضرت فیروزشاه طالب دین خواجه احمد نام نویسنده بود - در خزانه موفوره نویسندگی میکرد - مانا که متعلیمی در خانه او برای تعلیم کردن خوردگان می آمد - آن متعلم خانه در شهر دهلی داشت - و خواجه احمد در شهر فیروز آباد می ماند - میان خواجه احمد و آن متعلم قضیه محبت نیز جاری بود - قضا را خواجه احمد را بران متعلم

کمان خیانت افتاد - مایا که آن متعلم با عورتی ابواب عشق
 کشاده و دل بهاد داده - آن متعلم روز شنبه از دهلی در فیروز آباد
 می آمد - مدت پنج روز در خانه خواجه احمد می ماند - خردگان
 لورا تعلیم می کرد - در روز پنجشنبه در شهر دهلی می رفت
 شب از شبها خواجه احمد اهل دغا دو نفر غلام بچه خود را
 با خود بار کرده با آن متعلم در فیروز آباد در شراب خوردن
 مشغول گشت - در عین خوردن شراب باد غرور در کار شد - ایشان
 هر سه نفر اتفاق کردند - و آن مسکین متعلم را زیر کارد آوردند
 و حلقش پریدند - و هم دران نیم شب از خانه خود بیرون آوردند
 بالای پل ملک (که جانب راه سالوه بود) بیرون انداختند - و
 جامه های خوب آورد؛ خویش از تاثیر خوف بیش برای شستن
 بگازر دادند - چون روز شد و آفتاب نمودار گردید اتفاقا دران روز
 حضرت شاه بالای آن پل میگذشت - آن کشته شده را دید
 و همدران محل ایستاده شد - و عنان سمند دولت کشید - و دران
 ایام ملک نیک آمدی کوتوال نقل کرده بود - ملک حسام الدین
 پسر او کوتوالی داشت - حضرت شاه مستثنی همدران جایگاه ملک
 حسام الدین را طلبیده این لفظ از زبان بجزبان خود کشید - اگر
 کشند؛ این مقتول را پیدا نیاری بجای این مقتول ترا بکشم
 ملک حسام الدین ازین فرمان بغایت حیران و متحیر گشت
 چون مقامان نشسته که کرا گیرد - و اثر این خون در دامی که بنبد

فی الحاصل سر و روی مقتول را شستند - و خون از روی او دور گردانیدند - و بالای تن او نهادند - و تن او را در تکیه کهنه داشتند تا شاید بود کسی او را بشناسد - و نشانی دهد که این مقتول از کجاست - و مولد و منشای او چه جای - چون دران محل هجوم خلق بسیار و بیشمار شد و جمیع خلق شهر فیروزآباد برای تماشا آمدند ناگاه بتقدیر حضرت آله جل جلاله و عم نواله شخصی آن مقتول را شناخت - و تقریر کرد که خانه این مقتول درون حصار سیري ست در محلت فلان - ملک حسام الدین نشانی یافته کسان خود را درون حصار سیري فرستاده - بعد از تفحص و تجسس خانه مقتول یافته - در خانه او خبر کرده آن بلچارگان حیران و طیران هر همه بسوی شهر فیروزآباد دیدند چون بر سر مقتول رسیدند چه ببینند که هم از ایشانست بعد از گریه و زاری و قلق و اضطرابی ایشان بآزمودند - که این مقتول در خانه خواجه احمد نویسنده خزانه تعلیم خردگان او میکرد - مانا که خواجه مذکور بمستور بر مقتول مذکور گمان داشت - شاید بود برای کشش این مقتول کوشش گماشته خواجه احمد را پیش کوتوال ممالک حاضر کردند - خواجه احمد مذکور از تاثیر غرور منکر شد - کوتوال احوال این حال و ثیل این مقال پیش خسرو خوش خصال برد - درین محل حضرت شاه اکمل فرمود تا غلامان و کنیزکان خانه احمد را

شدت کنند - چون کوتوال بر غلامان و کنیزکان خواجه احمد مغرور
 شدت کرد ایشان هر همه راستی حال و صدق مقل بیرون دادند
 و این لفظ باز نمودند که خواجه احمد با دو غلام بچه و با این مقتول
 یکجا شراب می خوردند - همدران لحظه کشند - آخر الامر آن
 غلامان را آوردند که با خواجه احمد پلر شده بودند - ایشان اقرار
 کردند - که ما این متعلم را گرفتیم - خواجه احمد کار در حلق لو
 راند - درین محل خواجه احمد گفت که این غلامان دروغ می گویند
 من ذبح نکرده ام - همین غلامان ذبح کردند - غلامان گفتند که جامه
 خون آلوده خواجه در خانه گازر داده اند - چون گازر را طلب
 کردند گازر مذکور جامه خواجه احمد مذکور شسته آورد - دران
 جامه بجای داغ خون زردی علامت می نمود - خواجه احمد را
 پرسیدند این چیست - خواجه احمد مذکور تقریر کرد که مذبحه
 ذبح کرده بودم این علامت آن است - درین محل حضرت جهاندار
 اکمل فرمان فرمود تا قصابان را طلب کنند - قصابان را حاضر
 کردند - و آن علامت زردی نمودند - چون ایشان دیدند بحضرت
 شهریار باز نمودند - که این علامت زردی از خون مذبحه نباشد
 اما چون خون مردم بشویند بعده علامت زردی پیدا آید - چون
 قصابان این چنین تقریر کردند حضرت شاه فیروز فرمان فرمودند
 تا احمد خونی را در محل سیاست برند - درین محل خواجه
 احمد بر پای خانجهان افتاد - و ابواب لجاجت کشاد - که بهای

خون این مقتول هشتاد هزار تنگه میدهم - خانجهان دستور بمستور
 از احوال خواجه احمد مخور بمحضرت شهریار مشهور باز نمود - که
 خواجه احمد مبلغ هشتاد هزار تنگه بهای خون میدهد - سلطان
 فیروز شاه از آثار خوف حضرت آله جل جلاله و عم فواله فرمان
 فرمود - و برین جمله باز نمود که ای وزیر کم دان و ای دستور
 نادان هرکرا مال خواهد بود او بزور مال خون مردمان خواهد
 ریخت - اگر مال بستاند و از سر خون مسلمانان باز آیند
 حالت مقاتل خلایق بدشواری کشد - و فردای قیامت پیش
 کرسی قضا شرمندگی آرد - درین محل خانجهان گفت که
 محاسبه لکهرک جمع خزانه در ذمه این احمد ست - چندی روز
 معدوم اگر توقف کنند از حساب سنده آید - اموال بیست اموال
 ضائع نرود - درین محل حضرت شاه فرمود از سر لکهرک باز آمدم
 احمد را سیاست کنند - عاقبت الامر خواجه احمد را با آن
 دو نفر غلام بچه بحضور خلایق خواص و عوام سیاست کردند
 و معنی عدل شاهی بقوله علیه الصلوة و السلام (عدل صافه
 خیر من عبادة ستین سنة) بجا آوردند - اگر هر یک از علامات
 و مقامات فضل حضرت فیروز شاه این مورخ ضعیف بنویسد
 کتابها شود *

* بیت *

* آورده بضبط ربع مسکون *

* گنجینه فرزنی ز گنج قارون *

• در عدل بکوه سخت بنیاد •

• در پای شغال شیسر افتاد •

مقدمه چهاردهم مشغول بودن سلطان فیروز شاه

در آخر عمر بسه چیز یاد کردن بندگان

و آراستن مساجد و انصاف

و سنانیدن مظلومان

نقل است که حضرت فیروز شاه بعزایت الله و توفیق آله

در آخر عمر خویش از تاثیر خوف بیش ترین سه چیز چون

سلاطین اهل تمیز کوشش بسیار و قصد بی شمار کرده - یکی

برای بندگان بیچاره - هر بار که حضرت شهریار از سواری شکر

برآمدی و در شهر فیروز آباد نزول کردی بندگان بیچاره را

یاد آردی - و از حال مقال احوال ایشان استفسار نموده - هر

آن کس که لائق رها کردنی بودی در محل رها کردی - و هر که

لائق جلا کردنی بودی در محل جلا کردی - احسن آنست

چون حضرت شاه شخصی را در محله فرستادی بر سبیل جلا

برای آن شخص در آن محل وظیفه تعیین فرمودی - تا آن شخص را

از جهت معاش و انتعاش درماندگی نباشد - المقصود

سلطان فیروز برگزیده حضرت ودود جل جلاله و عم نواله هر بار

بنگه بتکرار هزار بار بر عمال حضرت ناکید بر ناکید کردی - نباید

که بندی در بند دیر بماند - آه دل او که بستاند - و هر بار حضرت
 شهریار چون جهانداران نامدار این لفظ فرمودی که مسکین
 محبوسان دائم خاطره‌های ایشان پریشان مدام عاجز و حیران
 از سبب خیانت خویش از تاثیر بی‌عاقبتی بیش در بند
 می‌مانند - آری عجب کاری و بوالعجب اسراری - بند
 سخت بلایی و مشکل جانگهی ست - اندران هنگام که عزیز
 مصر خواب سہمناک دید جمع معتبران را طلبید - هیچ‌کس
 با مهارت بسی خواب تعبیر کردن نتوانست - دران جمع آن
 شرابدار بود که با مهتر یوسف علیه الصلوٰۃ و السلام در زندان بود
 شرابدار مذکور بر عزیز گفت - که غلامی ست کنعانی در زندان
 او دانا است - تعبیر این خواب خواهد دانست - عزیز مصر
 همان شرابدار را در زندان بر مهتر یوسف علیه الصلوٰۃ و السلام
 فرستاد - تا از تعبیر آن خواب بپرسد - چون شرابدار از مهتر
 یوسف نیکوکار علیه الصلوٰۃ و السلام تعبیر آن خواب پرسید مهتر
 یوسف علیه الصلوٰۃ و السلام فی الحال گفت - مدت هفت سال
 کمال درین شهر قحط مهلک خواهد افتاد - غرض ازین سطور
 درین محل برای آنست که حضرت سرور عالمیان و رحمت
 جهانیان محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم درین محل قسم
 رانده و فرموده - که رحمت خدای تبارک و تعالی جل جلاله
 و عم نواله بر برادرم مهتر یوسف علیه الصلوٰۃ و السلام باد - که

نی الحال تعبیر خواب عزیز مصر کرد - من که محمدم اگر درین محل می بودم تا مرا از زندان بیرون نمی آوردند نمی گفتم مقصود ازین انست که بند زندان سخت بلائست - مع هذا سلطان فیروز شاه مستثنی از سبب بندیان ضعا بر کارکنان درگاه و عمال بارگاه ناکید بسیار کردی - تا کار بجائ کشید و بمرتب رسید که در هر غره ماه جمیع کارکنان کیفیت بندیان پیش می بردند •

• بیت •

• بر خلق دری ز لطف بکشد •

• بندی بجهان بکرد آزاد •

مشغولی دوم برای تازه کردن مساجد بود - از حضرت شاه بر عمال درگاه و کارگذاران بارگاه فرمان شد تا مساجد هر چهار شهر تذکره کنند و پیش بیاړند - زیراچه بعضی مساجد را بانئ نقل کرده بود - و بعضی را بانئ مفلس شده - و بعضی مساجد قدیم و کهنه گشته - این جمله مفصل و مکیف کرده کیفیت پیش تخت باز نمودند - سلطان فیروز بتوفیق حضرت آله جل جلاله و عم نواله تمام مساجد را امامان و مؤذنان تعیین کرده - و وجه روغن چراغ و صنف بوریا دهانیده - و بعضی مساجد را که لائق مرمت بودند مرمت کنانیده - این چنین شده که جمله مساجد روشن و معمور گشته - سبحان الله و بحمده در حدیث پیغامبرست صلی الله علیه و سلم - پیش از آنکه

قیامت قائم شود . جمیع مساجد عالم را زلزله گیتی کنند . و در جنت
 بروند . - بعده قیامت قائم گردد . - آمنا و صدقنا . زه عظمی
 مساجد لقوله علیه الصلوة و السلام من بنوی مسجدا لله بنی الله
 له قسرا فی الجنة . چنانچه شیخ سعدی فرموده :
 • در دارفنا سراپا عمارت نمی کنند •
 • بهشتات تا عمارت کار بقا کنیم •

مشغولی سیوم حضرت سلطان فیروزشاه را انصاف دادن مظلومان بود
 درین کار چون تاجداران اهل تبار کوشش بیش می نمود . چون
 شخصی در عین سواری شهریار عریض داشت احوال اموال
 خود دادی و شرح حالت خویش باز نمودی در محلی که آن
 حاجتمند عریض داشت میداد حضرت شاه با مکنف پادشاهی
 همداران محل عنان خنک دولت میکشید . و آن شخص را نزدیک
 خود می طلبید . - عریض او بنجام می شنید . - بعده فرمان میفرمود
 ای مسکین چندین دوازی بر آئین سلاطین پیشین برای اتمام
 کار حاجتمندان غمگین تعیین کرده ام تو عریض خود بر ایشان
 نگفته . - اگر آن شخص باز نمودی که بارها از آثار این گفتارها
 برایشان گفتم . - و جوهر گوهر اندر خود سقتم . - چون اهل
 و اغفال ایشان بسیار دیدم بعده پیش بندگی تخت باز نمودم
 درین محل حضرت شاه فیروز اصحاب آن دوازی را پیش
 خویش طلبیدی . - برایشان زجر بسیار کردی . - و حاجت آن

حاجتمندان برآوردی - و اگر آن شخص گله اصحاب دیوان رسالت نکردی با آن هم حاجت آن حاجتمندان برآوردی بعده سمند دولت ازان محل پیشتر راندی - آخر عمر حضرت شاه فیروز را هم درین سه چیز گذشت - زهی نیت صادق و صالح - هر آن خصلتی پسندیده و فعلی گزیده که سلاطین پیشین داشتند آن جمیع صفات در ذات با برکات احسن صفات و عالی درجات حضرت فیروزشاه تعبیه بود - بلکه اضعاف آن داشت - اکثر اوصاف اولیا در ذات فیروزشاه با صفا بود آری عجب اسراری - وقتی پیغامبر ما حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم مهتر جبرئیل علیه السلام را پرسید - یا اخي جبرئیل اگر الله تبارک و تعالی شما را در قالب آدمی آفریدی و در دار دنیا فرستادی شما در دنیا کدام کار اختیار کردی - درین محل مهتر جبرئیل علیه الصلوة والسلام گفت و در اسرار سفت که معاونت سلاطین - زیراچه حاجات حاجتمندان و کار مستمندان تعلق بدیوان رسالت دارد - حضرت فیروزشاه نیز برای انصاف مظلوم و تدارک ظالم **تقصیر نکرده ***

• بیت •

• اگر زباغ رعیت ملک خورد سیبی •

• برآورند غلامان او درخت از بیخ •

مقدمه پانزدهم از احوال وداع آخرین میان خدمت سید السادات سید جلال الحق و الشرع والدین قدس سره العزیز و سلطان فیروز

نقل است که خدمت سید جلال الدین بخاری رحمه الله علیه بعد از یک سال و دو سال از اوچه برای ملاقات خسرو شش جهات آمدی - میان هر دو بزرگوار محبت و مودت از بطانه چون دوستان یگانه بود - هر یکی برای ازدیاد اتحاد از دل و جان کوشش بیش می نمود - چون خدمت سید جلال الدین از اوچه می آمدند چون نزدیک فیروز آباد می رسیدند حضرت شاه تا مند رفتی استقبال میکردی - میان هر دو نیک بخت ملاقات میشد - حضرت شاه حضرت سید را باعزاز و اکرام درون شهر آوردی - گاهی درون کوکب معظم فیروز آباد متصل مناره و گاهی در شفاخانه و گاهی در حظیره شاه زاده فتح خان مرحوم فرود می آوردند - المقصود چون خدمت سید السادات بر طریقه معتاد از محل عبادت خود بر سلطان فیروز می رفتند بمجرد آنکه خدمت سید السادات سید جلال الدین قدس سره العزیز در محل حجاب سلام کردی حضرت شاه جهان با آن جاه از تختگاه ایستاده شدی - و بتواضع تمام خدمت کردی هر دو بزرگوار دران محل بالای جامخانه می نشستند - چون

خدمت سید بازگشتی باز حضرت شاه فیروز از بالای جامخانه
ایستاده شدی - تا آنکه خدمت سید در محل حجاب رسیدی
حضرت فیروز شاه هم بالای جامخانه ایستاده بودی - چون
خدمت سید در محل حجاب سلام کردی حضرت شاه نیز سلام
کردی - چون خدمت سید از نظر شهنشاه غائب شدی بعد
حضرت شاه در تخت سلطنت نشست - زهی حسن ادب که
حضرت جهاندار با سید نگاه داشتی - و حضرت شهریار نیز چون
جهانداران کبار و بختیاران نامدار بعد از دوم روز سیوم روز
برای ملاقات سید ابوالبرکات در مقام خدمت سید رفتی
هر دو بزرگوار برگزیده حضرت پروردگار جل جلاله و عم نواله یکجا
می نشستند - از تالیر محبت و مودت بیش حکایت میکردند
بیشتر خلق اوچه و اکثر خلایق دهلی را هر حاجت و غرض
که بودی خدمت سید باز نمودی - سید میفرمودند بر خادمان
خویش تا حاجت حاجتمندان کتابت کنند - خادمان خدمت
سید حاجات هر یکی کتابت میکردند - چون حضرت شاه
با مکنت پادشاهی برای دیدن خدمت سید آمدی در آن محل
خدمت سید بر خادمان فرمودی - که آن کاغذ حاجتمندان
و قریاس مستمندان پیش بندگان حضرت شاه جهان بگذارند
چون حضرت شاه فیروز آن کاغذ حاجتمندان و مستمندان خواندی
حاجت هر یکی بر حسب مطلوب او بر آوردی - چون چندگاه

خدمت سید در شهر ماندی و باز طرف ارچه روان شدی
 حضرت شاه با آن جاه یک منزل رسانیدی - المقصود بحکمت
 حضرت ودود جل جلاله و عم نواله چند سال متواتر میان
 خدمت سید جلال الدین طاب ثراه و سلطان فیروز شاه طالب
 دین هم برین طریق گذشته - چون نوبت آخرین خدمت
 سید جلال الدین مخصوص برای ملاقات سلطان فیروز شاه در شهر
 آمدند درین نوبت خدمت سید از حسب عادت چندگاه زائد
 در شهر ماندند - باز طرف ارچه روان شدند - چون خدمت
 مخدوم سید جلال طالب رضای حضرت آله جل جلاله و عم نواله
 سلطان فیروز شاه را میان خویش از اسرار آثار محبت بیش وداع
 کردند درین محل خدمت سید بر سلطان فیروز شاه گفت
 و گوهر اسرار کرامت سفت - که گمان دعا گو برین ست - که
 میان دعا گو و حضرت شاه وداع خدمت ست - بعده خدمت
 سید سلطان را گفت دعا گو را عمر بآخرین رسیده - و شما را
 نیز سنه کبیر شده - این زمان شما را در سوارپا بر آئین جهانداري
 از شهر دهلي دور تر رفتن مصلحت نیست - خدمت سید این
 نصیحت^(۲) گفته *

(۲) چون در هیچک نسخهای موجوده زائد برین یافته نشد و کدامي نسخه

کامل دستیاب نگردید لهذا تا این مقام بحیظ طبع در آمد و بی *

فهرست فصول و ابواب تاریخ فیروزشاهی

صفحه	اذکار
۱	حمد و ثنای حضرت ایزد برتر جل جلاله
۳	نعت حضرت سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم
	در بیان ده مقامات
۴	مقام اول شفقت
۶	مقام دوم عفو
۸	مقام سیوم عدل و فضل
۹	مقام چهارم مقاتله و محاربه
۱۰	مقام پنجم ایثار و افتخار
۱۲	مقام ششم عظمت و رعب
۱۳	مقام هفتم هوشیاری و بیداری
۱۵	مقام هشتم انتباه و عبرت
۱۶	مقام نهم فتح و نصرت
۱۸	مقام دهم کیاست و فراست

صفحه	اذکار
۱۹	فصل در ذکر مناقب حضرت فیروزشاه
۲۹	فصل در ذکر احوال سلطان فیروزشاه
۳۰	فرست ابواب نود مقدمه مشتمل بر پنج قسم
۳۱	قسم اول از ولادت تاجلوس مشتمل بر هیزده مقدمه
۳۹	مقدمه اول شرح تولد سلطان فیروزشاه
...	مقدمه دوم آموختن سلطان فیروز مراسم تاجداري از تغلق شاه
۴۱	و سلطان محمد
۴۳	مقدمه سیوم شرح جلوس فیروزشاهی
۴۸	مقدمه چهارم جنگ کردن فیروزشاه باطائفه مغل
...	مقدمه پنجم بیان غلط خواجه جهان احمد ایاز باختیار کردن پسر
۵۰	سلطان محمد بهادشاهی
...	مقدمه ششم شنیدن خواجه جهان اخبار جلوس سلطان فیروزشاه
۵۳	بر تخت دولت
۵۷	مقدمه هفتم روان شدن سلطان فیروز از تهته سمت دهلي
...	مقدمه هشتم پیوستن قوام الملک اعني خانجهان مقبول بر
۶۲	سلطان فیروز
۶۶	مقدمه نهم پیوستن خواجه جهان بر سلطان فیروزشاه
۷۲	مقدمه دهم مقالات اصحاب سلطان فیروزشاه نسبت خواجه جهان
۷۸	مقدمه یازدهم رسیدن سلطان فیروزشاه در شهر هانسی

- مقدمه دوازدهم ملاقات شیخ قطب الدین منور و شیخ نصیرالدین
 محمود در شهر هانسی ۸۲
- مقدمه سیزدهم در آمدن سلطان فیروزشاه در شهر دهلی ... ۸۸
- مقدمه چهاردهم نواختن سلطان فیروزشاه خلق دهلی را و بخشیدن
 بقایا ۹۰
- مقدمه پانزدهم پیدا آوردن سلطان فیروزشاه قاعده نانهای جدید ۹۴
- مقدمه شانزدهم بیان رعیت پروری فیروزشاه بتوفیق حضرت آله ۹۸
- مقدمه هفدهم غدر خسرو ملک و خداوند زاده دختر سلطان تغلق
 که بر سلطان فیروزشاه کرده بودند ۱۰۰
- مقدمه هیزدهم شرح اختیار کردن سلطان فیروزشاه خطبه سلاطین
 ماضیه در نماز جمعه و اعیاد و بیان سکههای سلاطین ۱۰۵
- قسم دوم بیان لکهنوتی دوکرت سواری سمت جاجنگر و نگرکرت
 مستمل بر هیزده مقدمه
- مقدمه اول روان شدن سلطان فیروزشاه سمت لکهنوتی کرت اول ۱۰۹
- مقدمه دوم رسیدن سلطان فیروزشاه در لکهنوتی و محاصره کردن ۱۱۰
- مقدمه سیوم جنگ کردن سلطان فیروزشاه با سلطان شمس الدین
 و بدست آمدن پنجاه پیل و کشته شدن یک لک و هشتاد
 هزار مرد نیک بنگاله ۱۱۴
- مقدمه چهارم بازگشت سلطان فیروزشاه سمت دهلی ... ۱۲۱

صفحه	اذکار
۱۲۴	مقدمه پنجم بنای شهر حصار فیروزه
۱۲۹	مقدمه ششم استقامت املاک
... ..	مقدمه هفتم ملاقات کرون سلطان فیروز شاه با خواجه این موزخ
۱۳۱	در حضرت هانسی
۱۳۴	مقدمه هشتم بنای شهر فیروآباد در کرانه لب آب چون
... ..	مقدمه نهم آمدن ظفرخان از سنارگانو مستغنیانه برای پایبوس حضرت
۱۳۷	فیروز شاه
... ..	مقدمه دهم روان شدن سلطان فیروز بجانب لکهنوتی
۱۴۴	کرت دوم
... ..	مقدمه یازدهم حصاری شدن سکندر شاه از خوف فیروز شاه
۱۴۹	و افتادن برج حصار ایشان
... ..	مقدمه دوازدهم صلح کردن سلطان سکندر با سلطان فیروز شاه
۱۵۲	و دادن چهل زنجیر فیل
... ..	مقدمه سیزدهم روان شدن سلطان فیروز از جونپور سمت جاجنگر
۱۶۳	مقدمه چهاردهم شکار کردن سلطان فیروز پیلان را و اطاعت نمودن
۱۶۷	رای جاجنگر
... ..	مقدمه پانزدهم بازگشت سلطان فیروز بعون آله از جاجنگر و افتادن
۱۷۲	براه فلب
۱۷۵	مقدمه شانزدهم رسیدن سلطان فیروز شاه در شهر دهلی و بستن قبا

صفحه

اذکار

مقدمه هفدهم حوشی و خرمی خلایق عهد سلطان فیروز شاه ۱۷۸

مقدمه هیزدهم بیان فتح قلعه نگر کوت ... ۱۸۵

قسم سیوم شرح احوال مهم تهته و بر خود آوردن جام و بانهبته

و وضع طاس گهزیال مشتمل بر هیزده مقدمه

مقدمه اول اتفاق کردن سلطان فیروز شاه با خانجهان برای

مهم تهته ... ۱۹۰

مقدمه دوم روان شدن سلطان فیروز سمت تهته ... ۱۹۴

مقدمه سیوم نزول فرمودن سلطان فیروز در حریم تهته ... ۱۹۹

مقدمه چهارم در آریز لشکر سلطان فیروز با تهتهیان ... ۲۰۱

مقدمه پنجم احتراز کردن سلطان فیروز از تهته و برگشتن سمت

گجرات ... ۲۰۴

مقدمه ششم اقتادان لشکر سلطان فیروز در کونچی رن ... ۲۰۷

مقدمه هفتم زاری کردن خلق لشکر در کونچی رن و تأسف کردن

سلطان فیروز شاه ... ۲۱۴

مقدمه هشتم رسیدن سلطان فیروز شاه در گجرات ... ۲۱۹

مقدمه نهم فرستادن خانجهان استعداد بر سلطان قیروز شاه

در گجرات ... ۲۲۲

مقدمه دهم روان شدن سلطان فیروز شاه جانب تهته از گجرات ۲۲۵

مقدمه یازدهم نزول فرمودن سلطان فیروز شاه در حریم تهته و فراخی

- سال مر لشکرا ۲۳۰
- مقدمه دوازدهم گذرا شدن ملک عمادالملک و ظفر خان از لب آب
سند و جنگ دادن باطائفه سندیان ۲۳۳
- مقدمه سیزدهم آمدن عمادالملک در دهلي برای طلب حشم ۲۳۹
- مقدمه چهاردهم اغاز اصلاح يا تهنيان ۲۴۱
- مقدمه پانزدهم آمدن با نهبنه و جام بدرگاه فيروز شاه ... ۲۴۳
- مقدمه شانزدهم بازگشت سلطان فيروز شاه سمت دهلي ... ۲۴۷
- مقدمه هفدهم روان شدن خانجهان باستقبال سلطان تا حد شهر
مشهور ديپالپور ۲۵۰
- مقدمه هجدهم وضع طاس گهيال بعد از آمدن مهم تهنه ۲۵۴
- قسم چهارم باز آمدن سلطان فيروز شاه از سواربي مهمهای بزرگ و
مشغول شدن باستمال مملکت مشتمل بر هيژده مقدمه
- مقدمه اول باز آمدن حضرت فيروز شاه از سواربي مهمها ... ۲۶۱
- مقدمه دوم اهتمام سلطان فيروز شاه برای جمع کردن بندگان ۲۶۷
- مقدمه سيوم آمدن جامه خليفه خلد الله ملکه برای سلطان
فيروز شاه ۲۷۳
- مقدمه چهارم نشستن سلطان فيروز در محل با رجا ... ۲۷۷
- مقدمه پنجم بيان فرحت و بهجت ملوک آن روزگار ... ۲۸۸
- مقدمه ششم در بيان فراخي سال و آرزائي نعمت ... ۲۹۳

صفحه

اذکار

۲۹۸	مقدمه هفتم شرح احوال حشم
	مقدمه هشتم بردن پسر عمادالملک کیفیت یاران پیش سلطان
۳۰۲	فیروزشاه و جواب با صواب یافتن
۳۰۵	مقدمه نهم شرح آوردن منارهای سنگین
۳۱۵	مقدمه دهم در بیان شکرهای فیروزشاهی
۳۲۹	مقدمه یازدهم در عمارت‌های گوناگون که سلطان فیروز شاه کرده
۳۳۴	مقدمه دوازدهم شرح یاد کردن سلطان فیروزشاه طائفه بیکاران را
۳۳۷	مقدمه سیزدهم شرح اسباب کارخانهای فیروزشاهی
۳۴۴	مقدمه چهاردهم شرح بیان احوال سکه مهرشگانی
۳۴۹	مقدمه پانزدهم در بیان بنای دیوان خیرات و شقاخانه با برکات
۳۵۰	مقدمه شانزدهم شرح جشنها مشتمل برچند افسانه
۳۵۱	افسانه جشن روز عید
۳۵۵	افسانه باختن بازیهای شب برات
	مقدمه هفدهم در بیان احوال طلب کردن مطریان بعد از نماز جمعه
۳۶۷	بحضرت سلطان فیروزشاه
۳۶۹	مقدمه هیزدهم در بیان نمونههای جدید
	قسم پنجم شرح مخلوقی سلطان فیروزشاه و بیان نقل شاهزاده فتح
	خان و بیان عظمت بعضی خاندان و ملوک و شرح آخر عهد او
	مشتمل بر هیزده مقدمه

- مقدمه اول در بیان محلولی سلطان فیروز شاه طاب ثراه ... ۳۷۱
- مقدمه دوم در بیان دور کردن سلطان فیروز شاه نا مشروعات را ... ۳۷۳
- مقدمه سیوم سوختن زناردار پیش دربار حضرت شهریار ... ۳۷۹
- مقدمه چهارم سندن جزیه از طائفه زنارداران ... ۳۸۲
- مقدمه پنجم از احوال دو مرد دراز قد و یک مرد کوتاه بالا و دو عورت باریش مشتمل بر چند افسانه ... ۳۸۴
- افسانه آدمی بقدر کوتاه ... ۳۸۴
- افسانه دو مرد بقدر بزرگ و بسیار دراز و دو عورت باریش ... ۳۸۵
- افسانه زاغ سیاه با نول و پایهای لعل ... ۳۸۶
- افسانه طوطی سفید با نول و پایهای لعل و شرح سرماهی دریا ... ۳۸۷
- افسانه گاو با پنج پای ... ۳۸۷
- مقدمه ششم بیان عظمت خان اعظم تا تارخان ... ۳۸۸
- مقدمه هفتم بیان عظمت خانجهان مشتمل بر چند افسانه ... ۳۹۴
- افسانه نشستن خانجهان در مسند وزارت ... ۳۹۷
- افسانه سواری خانجهان ... ۳۹۸
- افسانه پسران و دامادان خانجهان ... ۳۹۹
- افسانه خلاص دادن خانجهان کارکنان را از سلطان فیروز شاه ... ۴۰۰
- افسانه جواب صریح دادن خانجهان بر روی خسرو جهان سلطان فیروز شاه ... ۴۰۲

صفحه

اذکار

۴۰۶	افسانه معزول بی عین الملک
					افسانه اصحاب مناصب که برابر وزیر برای پرداخت امور ملکی
۴۱۹	تعیین شده بود
۴۲۱	افسانه فوت خانجهان
۴۲۵			افسانه عظمت خانجهان بی خانجهان
					مقدمه هشتم در بیان عظمت ملک نائب بارک مشتمل بر چند
۴۲۸	افسانه
۴۳۰	...				افسانه نیکخواهی و نیک خلقی ملک نائب بارک
۴۳۲			افسانه محاسبه که با کار کزان خویش میکرد
۴۳۴			افسانه بی بدی و تاثیر موم دلی ملک بارک
					مقدمه نهم بیان عظمت ملک ملوک اشرق عماد الملک بشیر
۴۳۶			سلطانی مشتمل بر چند افسانه
۴۳۹		افسانه شرح مال ملک عماد الملک
					افسانه سندن شاه اسمانجه سلطان فیروز شاه نه کروور مال ملک
۴۴۰	عماد الملک
۴۴۲			افسانه حالت ملک مذکور با خانجهان دستور
۴۴۴			افسانه آزاد کردن عماد الملک بندگان را
۴۴۵			مقدمه دهم بیان ندیمی ملک سیدالحجاب
					مقدمه یازدهم شرح احوال ملک شمس الدین ابورجا که در عهد

سلطان فیروزشاه مستوفی ممالک شده بود مشتمل برچند

افسانه ۴۵۱

افسانه حالت ملک شمس الدین ابورجا باشهشاه مصفی ۴۵۷

افسانه نشستی ملک شمس الدین ابورجا در دیوان وزرات ... ۴۵۹

افسانه گله کردن ملک شمس الدین ابورجا ازان اصحاب دیوان وزرات

پیش حضرت شهشاه اهل بصارت ۴۶۳

افسانه سخن سخت گفتن ملک شمس الدین ابورجا بر روی خواجه

حسام الدین بر گزیده حضرت خدای تبارک و تعالی جل جلاله

و عم نواله ۴۶۷

افسانه عیب کردن ملک شمس الدین ابورجا بر اصحاب مفاصب

دیوان عالی وزارت ۴۷۴

افسانه جلاوطن کردن سلطان فیروزشاه ملک شمس الدین ابورجا را

در مرقات میان نهالستانها ۴۸۱

مقدمه دوازدهم بیان خط ملک شمس الدین دامغانی و ظهور

کرامت سلطان فیروزشاه بکرم الله تبارک و تعالی جل جلاله

و عم نواله مشتمل بر جزد احوال ۴۹۲

شرح احوال فطرت دامغانی ۴۹۸

در بیان حال کشته شدن دامغانی ۵۰۲

مقدمه سیزدهم کشتن سلطان فیروزشاه طائفه خونیشان را

باهتمام تمام	۵۰۳
مقدمه چهاردهم مشغول بودن سلطان فیروزشاه در آخر عمر بسه چیز						
یاد کردن بندگان و آراستن مساجد و انصاف رسانیدن مظلومان						
مشتمل بر سه مشغولی			۵۰۹
مشغولی اول برای بندگان بیچاره			۵۰۹
مشغولی دوم برای تازه کردن مساجد			۵۱۱
مشغولی سوم انصاف دادن مظلومان			۵۱۲
مقدمه پانزدهم در احوال وداع آخرین میان خدمت سیدالسادات						
سید جلال الحق و الشرع والدین قدس الله سره العریز و میان						
سلطان فیروزشاه	۵۱۴

تمام گردید فهرست از فیروزشاهی



فهرست نامهای مردمان و مواضع و آبها که در تاریخ فیروزشاهی
 مذکورست بترتیب حروف تهجی مرتب بدو بهره کرده شد
 بهره نخستین فهرست نامهای مردمان بهره دومین
 فهرست مواضع و آبها

بهره نخستین فهرست نامهای مردمان
 با ذکر حالات هر صفحه

اسماء	صفحه	حالات
ابوبکر	۳۶	تولد فیروز شاه
=	۳۴۰	بیان پایگاه فیروز شاه
ابوالفتح ابوبکر	۲۷۴	آمدن جامه خلیفه برای فیروز شاه
ابوالحسن	۳۳۹	مالک شدن ابوالحسن مجموع کارخانها را
ابراهیم نائب باریک	۳۶۱	شرح جشن فیروزشاهی
=	۴۲۸	در عظمت نائب باریک
احمد خان	۲۸۱	ترتیب نشستن امراء
ادیسر	۱۶۴	روان شدن سلطان سمت جاجنگر
آدم علیه السلام	۲۵۵	ذکر یادگاری بادشاهان

حالات	صفحه	اسماء
تعریف خانجهان بحسن انتظام	۲۱۳	ارسطو
زلزله کردن خلق در کونجی زن	۲۱۴	=
ذکر کیفیت پیران پیش سلطان	۳۰۲	اسحق ملک
=	۳۰۳	=
=	۳۰۴	=
بودن سلطان نه کرور مال از عماد الملک	۴۴۵	=
بودن هرهرکارخانه علیحدہ در تحت هرامیر	۳۳۸	اسمعیل ملک
فرمان سلطان بخانجهان	۲۱۹	امیر حسن
ترتیب نشستن پیش مسند وزیر	۴۱۹	=
فرمان سلطان بخانجهان	۱۷۴	امیر خسرو
قصه زالی باشاه	۱۸۴	=
زیارت کردن سلطان مقبره بزرگان	۱۹۵	=
گفتار تیمور درباره یادگار سلطان	۳۱۴	=
بنای شفاخانه برای مردمان	۳۵۹	=
تعریف سلطان فیروز	۳۶۰	=
بیان نمونهای جدید	۳۶۹	=
ترتیب نشستن امرا	۲۸۵	امیر احمد اقبال
بنای دیوان خیرات	۳۵۰	امیر میران
نزول فرمودن سلطان در حریم نهنه	۱۹۹	آنر

اسماء	صفحه	حالات
اتیرتهو	۲۸۱	ترتیب نشستن امراء
		فصل الباء
بانہینہ	۳۲	فہرست کذاب
✓	۱۹۹	نزول سلطان در حرم تہنہ
✓	۲۰۰	جنگ سلطان با تہنہیان
✓	۲۰۱	✓
✓	۲۴۰	پیغام تہنہیان بخدمت جلال الدین حسین
✓	۲۴۱	رسیدن حضرت جلال الدین بلشکر سلطان
✓	۲۴۲	اصلاح با تہنہیان
✓	۲۴۳	رسیدن بانہینہ در شکارگاہ بخدمت سلطان
✓	۲۴۴	✓
✓	۲۴۵	رسیدن جام در شکارگاہ بخدمت سلطان
✓	۲۴۷	بازگشت سلطان بسوی دہلی
✓	۲۴۸	آواز غرق شدن کشتی اتباع بانہینہ
✓	۲۴۹	بازگشتی بانہینہ سوی لشکر سلطان
✓	۲۵۳	وظیفہ مقرر کردن سلطان برای جام و بانہینہ
✓	۲۵۴	فرستادن سلطان جام را برای دفع شرماچی
✓	۲۸۱	ترتیب نشستن امراء
بشیر	۴۳۶	بیان احوال عماد الملک

اسماء	صفحه	حالات
بشیر	۴۳۹	شرح مال عماد الملک
—	۴۴۰	بیان زیادتى مال عماد الملک
—	۴۴۱	بردن سلطان نه کور مال از عماد الملک
—	۴۴۲	حواله مقبول یک کور مال شدن
بکن	۲۹۲	گرفتار کردن بکن قربت حسن را
بقراط	۳۵۵	کلمات بقراط
بلال خان	۳۳۸	بودن هرکارخانه علیحده در تحت هر امیر
بهاء الدین ذکریا	۹۹	قاعده سلطان برای نانهایی جدید
—	۲۳۰	نصیحت شیخ الاسلام بسلطان
—	۴۲۵	قصه نولد خانجهان پسر خانجهان
بهرام خان	۲۲۴	عرضداشت بهرام خان پیش سلطان
بهیم	۳۰۹	آوردن منارهایی سنگین
—	۳۰۸	—

فصل الباء

پرویز	۱۱۲	جنگه فیروز شاه با سلطان شمس الدین
—	۱۹۳	روان شدن سلطان سمت جاجنکر
—	۲۰۰	جنگ سلطان با لهنهیان
پشنگ	۱۵۲	درست کردن لشکر بفکاله برج حصار را

فصل التاء

اسماء	صفحه	حالات
تاتار خان	۳۵	فهرست کتاب
≡	۴۱	آموختن فیروز شاه مراسم تاجداري
≡	۴۲	جلوس فیروز شاهي
≡	۵۱	رسانیدن ملیح خبر وفات محمد شاه
		بخواجه جهان
≡	۶۸	کلام خواجه جهان با خاصان خود
≡	۷۹	رفتن فیروز شاه ب زیارت شیخ
≡	۱۱۵	جنگ سلطان با شاه بنگاله
≡	۱۱۶	≡
≡	۱۱۷	فرار کردن شاه بنگاله از جنگ
≡	۱۱۹	زار ي کردن زنان بنگاله
≡	۱۲۰	ظاهر شدن فعلي عجیب از تاتار خان
≡	۱۴۵	بار دیگر روانگی سلطان جانب لکهنوتی
≡	۱۴۶	شراب خوردن سلطان فیروز
≡	۱۴۷	منع کردن تاتار خان سلطان را از خوردن شراب
≡	۱۹۷	متوجه شدن فیروز شاه سمت تهته
≡	۲۸۶	ترتیب نشستن امراء
≡	۳۸۸	در بیان عظمت تاتار خان
≡	۳۸۹	کیفیت یافتن تاتار خان

حالات	مفرد	اسماء
تاتار خان	۳۹۰	بیان دلاوری تاتار خان
✓	۳۹۱	کیفیت نشستن تاتار خان در دیوان
✓	۳۹۲	بیان تفسیر تاتار خانی
✓	۳۹۳	خوف الهی که تاتار خان داشت
✓	۳۹۴	بیان وفات تاتار خان
تاج الدین ترک	۴۸۰	دشمن شدن جمیع خانان ابورجا را
تغلق شاه	۲۷	بشارت یافتن فیروز شاه
✓	۳۱	در بیان فهرست کتّاب
✓	۳۶	بیان تولد فیروز شاه
✓	۳۷	✓
✓	۳۸	✓
✓	۳۹	در ذکر نام ملار فیروز شاه
✓	۴۰	وفات سپهسالار رجب پدر فیروز شاه
✓	۴۱	آموختن فیروز شاه مراسم تاجداری
✓	۴۵	جلوس فیروز شاه
✓	۴۸	✓
✓	۵۴	حیرت عقلا بر غلط خواجّه جهان
✓	۵۷	از تهته بدھلی آمدن فیروز شاه
✓	۱۰۰	غدر نمودن خسرو ملک از سلطان فیروز

اسماء	صفحه	حالات
تغلق شاه	۱۴۸	بنا کردن شهر جولپور
≡	۱۸۷	نصیحت کردن سلطان کافران را
≡	۱۹۱	بیان مهم نهته
≡	۲۳۱	جواب سلطان بشیخ الاسلام
≡	۲۵۴	فرستادن جام را برای دفع شر تماچی
≡	۲۶۱	رسیدن رسولان پیش سلطان فیروز
≡	۲۶۲	گرفتار کردن بهمن قزلباش حسن را
≡	۲۷۴	آمدن جامه خلیفه برای سلطان
≡	۳۱۶	هوس سلطان در باختن شکار
≡	۳۱۷	کیفیت رفتن سلطان بشکار
≡	۳۶۱	شرح جشن
≡	۳۶۴	تجمل سواری در روز عید
≡	۳۸۹	کیفیت یافتن تارتارخان
≡	۴۰۶	قصه عین الملک
≡	۴۲۵	قصه تولد پسر خانجهان
≡	۴۴۴	وفات عماد الملک بشیر
≡	۴۴۹	مسمی شدن سید الحجاب بمعرف
≡	۴۵۱	بیان احوال شمس الدین ابورجا
≡	۴۹۳	وفات شاهزاده فتح خان

اسماء	صفحه	حالات
تغلق شاه	۵۰۳	قصه دو پسر يوسف بغرا
تماچي	۲۴۷	بازگشتن سلطان سوي دهلي
—	۲۵۴	فرستادن جام را براي دفع شر تماچي
تهبا	۲۳۱	جواب سلطان به شيخ الاسلام
تيمور	۳۱۴	گفتار تيمور در باره يادگار سلطان
—	۳۱۵	در بيان شكار كردن سلطان

فصل الجيم

جام	۱۹۹	نزول فرمودن سلطان در حريم تهنه
—	۲۰۰	جنگ فيروز شاه با تهنيان
—	۲۰۱	—
—	۲۰۳	بازگشتن جام از جنگاه
—	۲۴۰	پيغام تهنيان بخدمت جلال الدين حسين
—	۲۴۱	رسیدن حضرت جلال الدين بلشكر سلطان
—	۲۴۲	اصلاح با تهنيان
—	۲۴۳	رسیدن بانهينه در شكار گاه بحضرت سلطان
—	۲۴۵	رسیدن جام در شكار گاه بحضرت سلطان
—	۲۴۶	خلعت دادن سلطان جام و بانهينه را
—	۲۴۷	بازگشت سلطان سوي دهلي
—	۲۵۳	وظيفه مقرر كردن براي جام و بانهينه

اسماء	صفحه	حالات
جام	۲۵۴	فرستان جام را براي دفع شر نماچي
جبريل	۵۹	بيان رحمت الهي
=	۵۱۳	انصاف کردن سلطان مظلومان را
جلال الدين خلجي	۲۹	در بيان مدح سلطان جلال الدين
=	۴۲۰	مقرر کردن شغل وقوفي
سيد جلال الدين	۳۹	در فهرست کذاب
جلال الدين فيروز	۱۰۹	اختيار کردن خطبه سلاطين ماضيہ
جلال الدين حسين	۲۴۰	پيغام تهنيان بخدمت جلال الدين حسين
=	۲۴۱	رسیدن حضرت جلال الدين بلشکر سلطان
=	۲۴۲	اصلاح با تهنيان
جلال الدين رومي	۲۸۹	ترتيب نشستني امراء
جلال الدين بخاري	۵۱۴	کيفيت ملاقات جلال الدين با سلطان
=	۵۱۹	وداع آخرين ميان سلطان و جلال الدين بخاري
جمال الدين	۷۹	رفتن سلطان بزيارت شيخ
=	۸۵	شنيدن سماع دو بزرگوار
جمشيد	۳۵۵	کلمات بقراط
جو نانشه	۴۲۵	قصه تولد پسر خانجهان
=	۴۲۹	وزير شدن پسر خانجهان

فصل الحاء

اسماء	صفحه	حالات
حسام نوا	۱۱۵	جنگ سلطان با شمس الدین شاه
=	۱۱۶	=
=	۱۱۷	فرار کردن شمس الدین از جنگ
حسام الدین از یک	۵۰	بغاوت خواجه جهان
=	۶۷	برآمدن خواجه جهان از دهلي
حسن	۵۰	بغاوت خواجه جهان
=	۶۷	برآمدن خواجه جهان از دهلي
حسن کانکو	۲۲۴	عرضداشت بهرام خان پیش سلطان
حسام الدین جنیدی	۹۴	وزیر مقرر کردن سلطان قوام الملک را
=	۴۶۰	عیب کردن ابورجا اصحاب دیوان وزارت را
=	۴۶۸	خرج بیجا گرفتن ابورجا منصرف کارخانه را
=	۴۶۹	درشت گفتن ابورجا جنیدی را
=	۴۷۰	وفات حسام الدین جنیدی
=	۴۷۱	تعریف حسام الدین جنیدی
=	۴۷۳	کشته شدن قاضي صدر الملک
=	۴۸۱	گفتگوی ملک زاده با ابورجا
=	۴۸۲	تفحص اصحاب عملهای ابورجا را
حسام الدین کوتوال	۵۰۵	قصه خواجه احمد که متعلمی را کشته بود
=	۵۰۶	تحقیق کردن کوتوال برای دریافت قاتل

حالات	صفحه	اسماء
فصل الخاء		
فهرست کتاب	۳۳	خانجهان
"	۳۵	"
"	۳۶	"
بیان بغاوت خواجه جهان	۵۰	"
کیفیت گریختن قوام الملک ملقب بخانجهان	۶۳	"
پیش شدن کاغذ یافندی بر سلطان	۹۲	"
وزیر کردن سلطان قوام الملک را	۹۴	"
روانگی فیروز شاه سمت لکهنوی	۱۰۹	"
فرستادن سلطان نامه فیروزی در دهلی	۱۲۳	"
بغای شهر فیروز آباد	۱۳۵	"
فرستادن سلطان ظفرخان را نزد خانجهان	۱۴۲	"
روانگی سلطان بار دیگر جانب لکهنوی	۱۴۵	"
بنا کردن شهر جونپور	۱۴۸	"
افتادن سلطان براه دشوار و قلب	۱۷۳	"
فرمان سلطان بخانجهان	۱۷۴	"
رسیدن سلطان در دهلی	۱۷۵	"
بیان مهم تهیه	۱۹۱	"
ایضا	۱۹۲	"

اسماء	صفحه	حالات
خانجهان	۱۹۷	متوجه شدن سلطان سمت تهنه
=	۲۱۱	انتظام خانجهان در دهلي بغيت سلطان
=	۲۱۲	بردن خانجهان رختهاي سلطان بخانه خود
=	۲۱۳	تعريف خانجهان
=	۲۱۴	زاري کردن خلق در کونچي رن
=	۲۱۹	فرمان سلطان بخانجهان
=	۲۲۱	ايضا
=	۲۲۲	استعداد خانجهان براي سلطان
=	۲۲۳	عرضداشت خانجهان پيش سلطان
=	۲۲۷	بيان سنت نبوي
=	۲۲۹	تفحص خانجهان گريزندگان را از لشکر
=	۲۳۶	فرستادن سلطان عماد الملک را برای طلب لشکر
=	۲۳۷	ملاقات عماد الملک با خانجهان
=	۲۳۸	گرد آوردن خانجهان لشکرهاي فراوان
=	۲۵۰	زيارت کردن سلطان مشائخ ملتان را
=	۲۵۲	خوشي و خرمي خلایق دهلي
=	۲۶۶	فدايت سلطان از کلام خانجهان
=	۲۶۷	انعام دادن سلطان بخانجهان
=	۲۷۴	آمدن جامه خليفه برای سلطان

اسماء	صفحه	حالات
خانجهان	۲۷۵	پروشانیدن جامه خلیفه مرسلطان را
=	۲۸۰	ترتیب امراء هنگام بار دادن سلطان
=	۲۸۱	ترتیب نشستن امراء
=	۲۸۲	ایضا
=	۲۸۵	ایضا
=	۲۸۶	ایضا
=	۲۹۰	استعدادان خانجهان برای استقبال سلطان
=	۲۹۱	استقبال خانجهان مرسلطان را
=	۲۹۲	فراغت مردمان در عهد سلطان
=	۲۹۷	تقسیم کردن سلطان محصول بلاد بر خلائق
=	۳۳۵	مشغول کردن سلطان بیکاران را درکار
=	۳۴۵	شکایت کردن نعمان در سکه مهر ششگانی
=	۳۴۶	تحقیق کردن خانجهان سکه مهر ششگانی
=	۳۴۸	ایضا
=	۳۹۱	کیفیت نشستن تاتارخان در دربار
=	۳۹۴	وفات تاتارخان
=	۳۹۵	کیفیت مسلمان شدن خانجهان
=	۳۹۶	معاملات خانجهان در دیوان وزارت
=	۳۹۸	افسانه سوارچی خانجهان

اصنام	صفحه	حالات
خانجهان	۳۹۹	ايضا
=	۴۰۰	افسانه پسران و دامادان خانجهان
=	۴۰۱	دزدیدن کار کنان موزه زرین
=	۴۰۲	خلاص دهانیدن خانجهان کار کنان را
=	۴۰۳	پیغام سلطان بخانجهان
=	۴۰۴	جواب فرستادن خانجهان بسطان
=	۴۰۵	باهم گفتگوی خانجهان و سلطان
=	۴۰۶	قصه عین الملک
=	۴۰۸	تعریف عین الملک
=	۴۱۰	بازگشتن عین الملک از سراچه خانجهان
=	۴۱۱	گفتار عین الملک با سلطان
=	۴۱۲	آمدن خانجهان پیش سلطان بشکایت عین الملک
=	۴۱۳	فرمان خانجهان بعین الملک
=	۴۱۴	معزولی عین الملک
=	۴۱۵	افسانه غریب از عین الملک
=	۴۱۶	مشورت سلطان با عین الملک
=	۴۱۷	=
=	۴۱۸	خلعت دادن سلطان خانجهان را

اسماء	صفحه	حالات
خانجهان	۴۱۹	ترتيب نشستن پيش مسند وزير
=	۴۲۱	خبر دادن منجهان سلطان را
=	۴۲۲	وفات خانجهان
=	۴۲۳	همواره با وضو ماندن خانجهان
=	۴۲۴	ماتم سلطان از مرگ خانجهان
=	۴۲۵	قصه تولد پسر خانجهان
=	۴۲۶	قصه وزير شدن پسر خانجهان ملقب بخانجهان
=	۴۲۷	عداوت خانجهان و محمد خان
=	۴۳۱	بيان نيك خلقي نائب باريك
=	۴۴۲	حواله شدن يك كرور مال بمقبول
=	۴۴۳	محبت خانجهان با عماد الملك
=	۴۴۴	وفات عماد الملك
=	۴۵۹	دشمن شدن ارکان دولت شمس الدين ابورجا را
=	۴۶۰	غيب گرفتن ابورجا اصحاب ديوان
=	۴۶۱	وزارت را بتنگ آمدن اصحاب ديوان وزارت از ابورجا

اسماء	صفحه	حالات
خانجهان	۴۶۴	سوال سلطان و جواب خانجهان
=	۴۶۵	کلام سلطان با خانجهان و محرران دیوان
=	۴۶۶	خلعت دادن سلطان ابورجا را
=	۴۶۷	نشستن ابورجا در دیوان وزارت
=	۴۷۵	استهزا کردن ابورجا اصحاب دیوان را
=	۴۷۶	طعن کردن ابورجا بر خانجهان
=	۴۷۷	رشوت بردن ابورجا
=	۴۷۹	تفنی کردن ابورجا برای گرفتن رشوت
=	۴۸۰	دشمن شدن جمیع خاندان ابورجا را
=	۴۸۱	گفتگوی ملک زاده با ابورجا
=	۴۸۴	تفحص کردن کار کنان عملهای ابورجا را
=	۴۸۳	پیشکش کردن ابورجا با کار کنان عبد آله
=	۴۸۵	شکایت کردن همه اصحاب دیوان ابورجا را
=	۴۸۶	فرمان سلطان بخانجهان برای اخذ مال
		از ابورجا
=	۴۸۷	بد گمان شدن سلطان بر ابورجا
=	۴۸۸	بستن سلطان ابورجا را و مال او ضبط کردن
=	۴۹۰	شدت کردن خانجهان بر ابورجا
=	۴۹۱	بسیار زدن خانجهان ابورجا را

اسماء	صفحه	حالات
خانجهان	۴۹۲	آورانیدن محمد شاه بن فیروز شاه ابوجا را
≡	۴۹۵	نیغ کشیدن تاجر خراسانی درون سراس
		سلطان فیروز
≡	۴۹۸	بیان احوال هر سال با تفصیل سال
≡	۵۰۷	ثابت شدن قتل خواجه احمد
≡	۵۰۸	کشفه شدن خواجه احمد بقصاص
خدارند زاده	۴۵	جلوس فیروز شاه بر تخت شاهي
≡	۴۶	ایضا
≡	۴۸	ایضا
≡	۱۰۰	غدر خسرو ملک از سلطان فیروز
≡	۱۰۱	شوره کردن خسرو ملک در قتل سلطان
≡	۱۰۳	سلامت بیرون آمدن سلطان
≡	۱۰۴	ایضا
خسرو ملک	۱۰۰	غدر خسرو ملک از سلطان فیروز
≡	۱۰۱	شوره کردن خسرو ملک در قتل سلطان
≡	۱۰۲	پنهان کردن خسرو ملک زره پرشانرا براه
		قتل سلطان
≡	۱۰۴	سلامت بیرون آمدن سلطان
خسرو خان	۵۷	از تهته بدلهی آمدن سلطان فیروز

اسماء	صفحه	حالات
حضر بهرام	۳۱۸	کیفیت رفتن سلطان بشکر
≡	۳۳۸	علیحده بودن هر کارخانه در تحت هر امیر
ملک خطاب	۵۰	بغارت کردن خواجه جهان از سلطان
≡	۶۷	بیرون آمدن خواجه جهان از دهلی
		برای پیوستن بسطان
خطرالدین	۴۸۲	تفحص کردن اصحاب عملهای ابوجا را
خواجه احمد	۵۰۴	کشتن برادر مهتر مر برادر کهنتر را
≡	۵۰۵	کشتن خواجه احمد متعلم را
≡	۵۰۶	تحقیق کونوال برای دریافت قاتل
≡	۵۰۷	ثابت شدن خونریزی خواجه احمد
≡	۵۰۸	کشته شدن خواجه احمد بقصاص
خواجه جهان	۵۰۰	بیان بغارت خواجه جهان
≡	۵۱	رسانیدن ملیح خبر وفات محمد شاه بخواجه جهان
≡	۵۲	نشانیدن خواجه جهان پسر سلطان محمد
		را ببادشاهی
≡	۵۳	جلوس سلطان فیروز بر تخت شاهی
≡	۵۴	حیرت عقلاء بر غلطی خواجه جهان
≡	۵۵	رسیدن سلطان فیروز بسرحد ملتان
≡	۵۶	بیان دور اندیشی سلطان فیروز

اسماء	صفحہ	حالات
خواجہ جهان	۵۷	از تہتہ بدھلی آمدن سلطان فیروز
==	۵۸	پیوستن مردمان بسلطان فیروز
==	۵۹	بیان رحمت الہی
==	۶۰	خبر رسانیدن ملیح بسلطان
==	۶۳	گریختن قوام الملک از دھلی
==	۶۴	==
==	۶۵	پای بوس کردن قوام الملک سلطان را
==	۶۶	شنیدن خواجہ جهان گریختن قوام الملک
==	۶۷	بر آمدن خواجہ جهان از دھلی بواسطہ
		پیوستن بسلطان فیروز
==	۶۸	کلام خواجہ جهان با خامان خود
==	۶۹	کلام خامان بحضور خواجہ جهان
==	۷۰	پیوستن خواجہ جهان بسلطان
==	۷۱	کلام سلطان بہ نسبت خواجہ جهان
==	۷۲	گفتگوی سلطان با خامان خود
==	۷۳	کلام خامان بہ نسبت خواجہ جهان
==	۷۴	==
==	۷۵	تغریف کردن سلطان اختیار خواجہ جهان
		بدست اعیان

اسماء	صفحه	حالات
خواجه جهان	۷۶	پیغام فرستادن اعیان بر خواجه جهان
"	۷۷	کشته شدن خواجه جهان
"	۹۲	پیش شدن کاغذ یافتنی بر سلطان
"	۹۳	گفتگوی خانجهان با سلطان
"	۱۴۸	بغا کردن شهر جونپور
"	۳۳۸	علیحده بودن هر کارخانه در تحت هر امیر
"	۳۹۹	معاملات خانجهان در دیوان وزارت
"	۳۹۷	افسانه نشستن خانجهان در مسند
خیلخان	۴۲۸	عظمت ملک نائب باریک

فصل الدال

دار ملک	۴۵	جلوس فیروز شاه بر تخت شاهی
"	۱۰۱	شوره کردن خسرو ملک در قتل سلطان
"	۱۰۲	پنهان کردن خسرو ملک زره پوشانرا برای

قتل سلطان

"	۱۰۴	سلامت بیرون آمدن سلطان فیروز
دربا خان	۲۸۹	توئیب نشستن امراء
"	۴۵۵	شغل استیفا یافتن شمس الدین ابورجا
"	۴۹۹	شفا ریش کردن عماد الملک برای

شمس الدین دامغانی

حالات	صفحه	اسماء
بہان پایگاہ سلطان	۳۶۰	دلشاد صفدر خان
جنگ سلطان با شمس الدین شاہ بنگالہ	۱۱۵	دیوان ملک
"	۱۱۶	"
فرار کردن شاہ بنگالہ از جنگ	۱۱۷	"
شقداری حصار فیروزہ	۱۲۸	"
کیفیت رفتن سلطان فیروز بشکار	۳۱۸	"
فصل الذال		
راہ یافتن سلطان از کوچی رن	۲۱۸	ذوالذون مصری
فصل الراء		
کیفیت تولد فیروز شاہ	۳۷	رانہ مل بہٹی
ایضا	۳۸	"
ترتیب نشستن امراء	۲۸۱	راودت ادھر
سلامت بیرون آمدن سلطان فیروز	۱۰۳	رای بہیرو بہٹی
ترتیب نشستن امراء	۲۸۱	رای سبیر
پناہ گرفتن سلطان شمس الدین در اكدالہ	۱۱۱	رای جیارن
ترتیب نشستن امراء	۲۸۱	رای مدار دیو
کیفیت تولد فیروز شاہ	۳۶	زجب سپہسالار
"	۳۷	"
"	۳۹	"

اسماء	صفحه	حالات
رجب سپهسالار	۴۰	وفات سپهسالار رجب
≡	۴۳۹	بیان احوال عماد الملک
رضی ملک	۲۹۹	شرح احوال حشم
رکن الدین	۴۲۵	قصه تولد پسر خانجهان
≡	۴۸۲	تفحص اصحاب دیوان عملهاے ابررجا

فصل السین

ساهرین ملک	۴۰۳	پیغام سلطان بخانجهان
≡	۴۰۴	جواب خانجهان بسلطان
≡	۴۰۵	باهم گفتگوی خانجهان و سلطان
سبکتگین	۱۱۴	جنگ سلطان با شاه شمس الدینی
سعدی	۱۹۲	بیان مهم تهنه
≡	۲۴۰	پیغام تهنه‌یان بخدمت جلال الدین حسین
≡	۳۰۴	ذکر کیفیت پیران پیش سلطان
≡	۳۳۱	کوشش سلطان فیروز برای عمارت
≡	۴۳۲	محاسبه کردن نائب باریک
≡	۴۳۳	≡
≡	۴۳۵	وفات نائب باریک
≡	۴۶۱	تنگ شدن اصحاب دیوان از ابررجا
≡	۴۸۷	بد گمان شدن سلطان فیروز بر ابررجا

حالات	صفحه	آسماء
بسیار زدن خانجهان ابورجا را	۴۹۱	سعدی
اجمال حال هر سال با تفصیل سال	۴۹۸	≡
انصاف کردن سلطان مظلومان را	۵۱۲	≡
کلمات بقراط	۳۵۵	سقراط
فهرست کتاب	۳۲	سکندر شاه
رسیدن سلطان فیروز در بنگاله	۱۴۹	≡
درست کردن لشکر بنگاله برج حصار را	۱۵۲	≡
کلام دستوران سکندر شاه	۱۵۳	≡
قاصد فرستادن سکندر شاه	۱۵۴	≡
التماس وزرای سلطان بحضور سلطان	۱۵۵	≡
رفتن هیبت خان بسفارت	۱۵۷	≡
گفتگوی هیبت خان با سکندر شاه	۱۵۸	≡
خلعت فرستادن سلطان برای سکندر شاه	۱۵۹	≡
خلعت پوشانیدن ملک قبول سکندر شاه را	۱۶۰	≡
مصالحه شدن میان سلطان و سکندر شاه	۱۶۱	≡
گفتگوی سلطان با ظفر خان	۱۶۲	≡
تعریف خانجهان بحسن انتظام	۲۱۳	سکندر رومی
زاری کردن خلق در کونچی (ن)	۲۱۴	≡
انعام دادن سلطان بخانجهان	۲۶۷	≡

اسماء	صفحه	حالات
سیدور کاذی	۲۸۹	ترتیب نشستن امراء
سید الحجاب	۳۵	فهرست کقاب
=	۴۰۳	پیغام سلطان بخانجهان
=	۴۰۴	جواب خانجهان بسلطان
=	۴۰۵	باهم گفتگوی خانجهان و سلطان
=	۴۴۵	بردن سلطان نه کرور مال از عماد الملک
=	۴۴۶	محمی شدن سید الحجاب بمعروف
=	۴۴۷	کلام سلطان در باره سید الحجاب
=	۴۴۸	قصه محتاج با سید الحجاب
=	۴۴۹	خلق سید الحجاب با خلق
=	۴۵۰	تعریف سید الحجاب
=	۴۷۹	تفتی کردن ابورجا برای گرفتن رشوت
سیف الدین خوجو	۴۹	جلوس فیروز شاه بر تخت شاهی
=	۴۴۸	آوازه غرق شدن کشتی اتباع بانهبده
=	۴۴۹	بازگشتن بانهبده سوی لشکر سلطان
فصل الشین		
شاهین ملک	۲۹۷	تقسیم سلطان محصول بلاد بر خلایق
=	۳۳۸	بردن هرکارخانه علیحدہ در تحت هر امیر
شحنہ نئی ملک بھر	۱۳۵	بنا کردن شهر فیروز آباد

اسماء	صفحه	حالات
شکفتن قهپي ملک بحر ۳۳۱		کوشش سلطان فيروز براي عمارت
حضرت شرف الدين ۲۸		بشارت يافتن فيروز شاه
شرف الدين مالوه ۴۷۳		کشته شدن قاضي صدر الملك
۴۸۱		گفتگوي ملک زاده با ابرجا
۴۸۲		تفحص اصحاب عملهای ابرجا
شرف الدين قاسي ۴۷۸		بيان اقسام هواخواهان بادشاه
شمس الدين شاه ۳۲		فهرست کتاب
۱۱۰		رسیدن سلطان فيروز بکنار آب کوسي
۱۱۱		پناه گرفتن سلطان شمس الدين در اكداله
۱۱۲		جنگ سلطان فيروز با شمس الدين شاه
۱۱۳		خبر کوچ کردن فيروز شاه
۱۱۴		جنگ سلطان با شمس الدين شاه
۱۱۵		
۱۱۷		فرار کردن شمس الدين شاه از جنگ
۱۱۸		رسیدن شمس الدين شاه فرود حصار خود
۱۲۰		ظاهر شدن فعلي عجيب از تاتارخان
۱۲۲		نامزد شدن پندره بفيروز آباد
۱۳۷		آمدن ظفرخان نزد سلطان فيروز
۱۴۰		عرض مدعا کردن ظفرخان بحضور سلطان فيروز

اسماء	صفحه	حالات
شمس الدین شاه	۱۴۳	رای زدن خانجهان درباره ظفر خان
≡	۱۴۹	رسیدن فیروز شاه در بنگاله
شمس الدین التمش	۱۰۹	اختیار کردن سلطان خطبه سلاطین ماضیه
≡	۳۱۴	گفتار تیمور درباره یادگار سلطان فیروز
شمس الدین ابورجا	۳۵	فهرست کتّاب
≡	۴۵۱	بیان احوال شمس الدین ابورجا
≡	۴۵۴	فرمان سلطان محمد بملک کبیر
≡	۴۵۵	شغل استیفا یافتن شمس الدین ابورجا
≡	۴۵۶	بدگمان شدن سلطان فیروز بر کار کفان
≡	۴۵۷	مقرب کردن سلطان فیروز ابورجا را
≡	۴۵۸	همه روز یاد کردن سلطان ابورجا را
≡	۴۵۹	دشمن شدن ارکان دولت ابورجا را
≡	۴۶۰	عیب گرفتن ابورجا اصحاب دیوان وزارت را
≡	۴۶۱	تنگت شدن اصحاب دیوان وزارت از ابورجا
≡	۴۶۲	بیان مراتب طباع انسان
≡	۴۶۳	گله کردن ابورجا اصحاب دیوان را
≡	۴۶۴	سوال سلطان و جواب خانجهان در بروزی
		محرران دیوان
≡	۴۶۶	خلعت دادن سلطان ابورجا را

اسماء	صفحه	حالات
شمس الدین ابورجا	۴۶۷	نشستن ابورجا در دیوان وزارت
==	۴۶۸	خرج بیجا گرفتن ابورجا مر متصرف کارخانه را
==	۴۶۹	درشت گفتن ابورجا جنیدی را
==	۴۷۳	کشته شدن قاضی صدر الملک
==	۴۷۴	عیب کردن ابورجا اصحاب دیوان را
==	۴۷۵	استهزا کردن ابورجا اصحاب دیوان را
==	۴۷۶	طعن کردن ابورجا بر خانجهان
==	۴۷۷	رشوت بردن ابورجا
==	۴۷۸	اقسام هواخواهان بادشاه
==	۴۷۹	نفتی کردن ابورجا برای گرفتن رشوت
==	۴۸۰	دشمن شدن جمیع خاندان ابورجا را
==	۴۸۱	گفتگوی ملک زاده با ابورجا
==	۴۸۲	تفحص اصحاب عملهای ابورجا را
==	۴۸۳	پیچش ابورجا با کارکنان عبد آله
==	۴۸۴	باز نمودن عبد آله حال ابورجا پیش سلطان
==	۴۸۶	فرمان سلطان بخانجهان برای اخذ مال از ابورجا
==	۴۸۷	بدگمان شدن سلطان بر ابورجا
==	۴۸۸	بستن سلطان ابورجا را و مال او ضبط کردن

حالات	صفحه	اسماء
شمس الدین ابورجا	۴۸۹	آمدن بازاریان برای تماشای ابورجا
شدت کردن خانجهان بر ابورجا	۴۹۰	■
بسیار زدن خانجهان ابورجا را	۴۹۱	■
آورائیدن محمد شاه بن فیروز ابورجا را	۴۹۲	■
اجمال حال هر سال با تفصیل سال	۴۹۷	■
■	۴۹۸	■
شمس الدین دامغانی	۳۵	فهرست کتاب
اجمال حال هر سال با تفصیل سال	۴۹۸	■
سفارش عماد الملک برای دامغانی	۴۹۹	■
مقرر کردن سلطان دامغانی را بر گجرات	۵۰۰	■
بغاوت دامغانی و کشته شدن او	۵۰۱	■
کیفیت بغاوت و کشته شدن دامغانی	۵۰۲	■
شهاب عقیف	۳۷	بیان تولد فیروز شاه
شهاب الدین محمد شاه	۱۰۶	اختیار کردن سلطان خطبه سلاطین ملایه
شیر خان	۷۶	روان شدن خواجه جهان طرف سامانه
■	۷۷	کشته شدن خواجه جهان
فصل الصاد		
صدر الدین	۹۶	قاعده نهان سلطان نانهایی جدید را
■	۲۳۰	نصیحت شیخ الاسلام بسلطان

اسماء	صفحه	حالات
مدر جهان	۲۸۱	ترتیب نشستن امراء
مدر الملك	۴۷۲	ثبوت خیانت قاضي مدر الملك
≡	۴۷۳	کشته شدن قاضي مدر الملك
فصل الضاد		
ضياء الملك	۴۵۵	شغل استيفا يافتن ابرجا
≡	۴۶۰	عیب کردن ابرجا اصحاب دیوان وزارت را
≡	۴۶۱	تنگ شدن اصحاب دیوان وزارت از ابرجا
≡	۴۶۴	سوال سلطان و جواب خانجهان
≡	۴۶۵	کلام سلطان با خانجهان و مجرران دیوان
≡	۴۶۹	خلعت دادن سلطان ابرجا را
≡	۴۷۵	استهزا کردن ابرجا اصحاب دیوان وزارت را
≡	۴۷۶	طعن کردن ابرجا بر خانجهان
≡	۴۸۰	دشمن شدن جمیع خاندان مر ابرجا را
≡	۴۸۱	گفتگوی ملک زاده با ابرجا
≡	۴۸۴	باز نمودن عبد آله حال ابرجا پیش سلطان
≡	۴۸۷	بدگمان شدن سلطان بر ابرجا
ضياء الدين برني	۲۹	ابتدای حال فیروز شاه
≡	۳۰	≡
≡	۱۷۷	رغبت سلطان در تاریخ نویسانیدن

اسماء	صفحه	حالات
		فصل الظاء
ظفر خان	۳۲	فهرست کتاب
=	۳۳	=
=	۱۳۷	آمدن ظفر خان نزد سلطان
=	۱۳۸	=
=	۱۳۹	ملاقات کردن ظفر خان از سلطان فیروز
=	۱۴۰	عرض مدعا کردن ظفر خان بحضور سلطان
=	۱۴۱	انعام یافتن ظفر خان از سلطان فیروز
=	۱۴۲	فرستادن سلطان ظفر خان را نزد خانجهان
=	۱۵۹	شرط صلح و قاصد فرستادن
=	۱۵۸	گفتگوی هیبت خان با سکندر شاه
=	۱۹۲	گفتگوی سلطان فیروز با ظفر خان
=	۲۰۶	هاز گشتن جام از حربگاه
=	۲۰۷	تعاقب کردن تهنهیان
=	۲۲۵	فال دیدن سلطان فیروز بمصحف
=	۲۳۳	جنگ لشکر سلطان با سندیان
=	۲۳۴	=
=	۲۳۵	=
ظفرخان بن ظفرخان	۲۸۱	ترتیب نشستن امراء

اسماء	صفحہ	حالات
ظفرخان بن ظفرخان	۲۸۹	ترتیب نشستن امراء
==	۴۰۴	جواب خانجہاں بسطان
==	۴۰۵	گفتگوی خانجہاں و سلطان
==	۴۵۵	شغل استیفا یافتن شمس الدین ابورجا
==	۴۹۹	سفارش عماد الملک برائے دامغانی

فصل العین

عبدالحق عرف جاہر سوندھار	۳۳۱	کوشش سلطان فیروز برائے عمارت
عبد آلہ	۴۸۳	پیش ابورجا با کار کزان عبد آلہ
==	۴۸۴	باز نمودن عبد آلہ حال ابورجا پیش سلطان
==	۴۸۵	شکایت کردن ہمہ اصحاب دیوان ابورجا را
==	۴۸۷	بدگمان شدن سلطان فیروز بر ابورجا
==	۴۸۸	بستن سلطان ابورجا را و مال او ضبط کردن
عزیز الملک	۴۱۹	ترتیب نشستن پیش مسند وزیر
عزیز مصر	۵۱۰	خواب دیدن عزیز مصر
==	۵۱۱	مشغولی سلطان برائے آبادی مساجد
شیخ علاء الدین قدس سرہ ۲۷		بشارت یافتن فیروز شاہ
==	۳۷۱	اعتقاد سلطان فیروز با مشائخ
علاء الدین شاہ	۳۶	تولد فیروز شاہ

حالات	صفحہ	اسماء
نفویض سلطان اختیار خواجہ جہان بدست اعیان	۷۵	عماد الملک
جذگ لشکر سلطان با سندیان	۲۳۳	=
=	۲۳۴	=
=	۲۳۵	=
فرستادن سلطان عماد الملک را بولے	۲۳۶	=
طلب لشکر در دہلی		
ملاقات عماد الملک و خانجہان	۲۳۷	=
گرد آوردن خانجہان لشکر فراوان	۲۳۸	=
ترتیب نشستن امراء	۲۸۵	=
تقسیم سلطان محصل بلاد بر خلائق	۲۹۷	=
شرح احوال حشم	۲۹۸	=
ذکر کیفیت پیران پیش سلطان	۳۰۲	=
شکار آہو وغیرہ	۳۲۲	=
بیان احوال عماد الملک	۴۳۶	=
عظمت عماد الملک	۴۳۷	=
شرح مال عماد الملک	۴۳۹	=
=	۴۴۰	=
ستدن سلطان نہ کرور مال از عماد الملک	۴۴۱	=
حوالہ مقبول عطر دار یک کرور مال شدن	۴۴۲	=

اسماء	صفحه	حالات
عماد الملک	۴۶۳	محبت خانجهان با عماد الملک
≡	۴۶۴	وفات عماد الملک
≡	۴۶۵	بردن سلطان نه کرور مال از ترکه عماد الملک
≡	۴۹۹	سفارش عماد الملک براي شمس الدين دامغاني
عمر خان	۴۲۸	در عظمت ملک نائب باروک
عين القضاة	۹	مقام چهارم
عين الملک	۴۰۶	قصه عين الملک
≡	۴۰۷	سوال سلطان محمد از اعيان درباره عين الملک
≡	۴۰۸	تعريف عين الملک
≡	۴۰۹	گفته گوي عين الملک و خانجهان
≡	۴۱۰	باز گشتن عين الملک از سراچه خانجهان
≡	۴۱۱	گفتار عين الملک با سلطان فيروز
≡	۴۱۲	شکوه کردن خانجهان پيش سلطان فيروز
≡	۴۱۳	فرمان خانجهان بعين الملک
≡	۴۱۴	معزول شدن عين الملک
≡	۴۱۵	افسانه غريب از عين الملک
≡	۴۱۶	مشورت سلطان با عين الملک
≡	۴۱۷	≡
≡	۴۱۸	خلعت دادن سلطان خانجهان را

اسماء	صفحه	حالات
فصل الغین		
غیاث الدین شاه	۲۷	بشارت یافتن فیروز شاه
غیاث الدین بلبن شاه	۳۰	ابتدای حال فیروز شاه
≡	۱۰۶	اختیار کردن سلطان خطبه سلاطین ماضیه
غیاث الدین تغلق	۳۶	تولد فیروز شاه
≡	۱۰۷	اختیار کردن سلطان خطبه سلاطین ماضیه
فصل الفاء		
فتح خان شاهزاده	۶۵	پای بوس کردن قوام الملک سلطان را
≡	۱۰۲	پنهان کردن خمر و ملک زره پوشان را برای
قتل سلطان		
≡	۱۴۶	شراب خوردن سلطان فیروز
≡	۱۵۰	حصاری شدن سکندر شاه از خوف سلطان فیروز
≡	۲۷۴	آمدن جامه خلیفه برای سلطان فیروز
≡	۲۷۵	پوشانیدن سلطان فیروز را جامه خلیفه
≡	۴۹۳	وفات شاهزاده فتح خان
≡	۴۹۴	قصه تاجر خراسانی
≡	۵۱۴	کیفیت ملاقات سید جلال الدین با سلطان
فخر مال	۵۰۲	کیفیت بغارت و کشته شدن دامغانی
فخر الدین شاه	۱۳۷	آمدن ظفر خان نزد سلطان فیروز

اسماء	صفحه	حالات
فخرالدین شاه	۱۴۰	عرض مدعا کردن ظفر خان بحضور سلطان
فخر شادی	۹۱	نوازش کردن سلطان فیروز خلق دهلی را
=	۹۲	پیش شدن کاغذ یافتنی بر سلطان فیروز
حضرت فرید الدین	۲۷	بشارت یافتن فیروز شاه
=	۶۱	رسیدن سلطان در ملتان
=	۱۳۳	ملاقات کردن سلطان فیروز با شیخ نور الدین
=	۱۹۸	متوجه شدن فیروز شاه سمت تهته
=	۳۷۱	اعتقاد سلطان با مشائخ
فرید الدین عطار	۲۱۸	راه یافتن سلطان فیروز از کونچی رن
فریدون	۱۵۰	حصاری شدن سکندر شاه از خوف سلطان
=	۲۹۸	شرح احوال حشم
=	۴۹۳	وفات شاهزاده فتح خان
فضل آله علی بلخی	۴۸۲	تفحص اصحاب عملهای ابورجا
غفور	۲۲۹	تفحص خانجهان باز آیندگانرا حسب فرمان
=	۲۳۸	گرد آوردن خانجهان لشکر فراوان
فیروز خان	۶۵	پای بوس کردن قوام الملک سلطان را

فصل القاف

قاپوس حکیم	۲۸۳	بیان سخنان قاپوس حکیم
قبول ملک	۱۶۰	خلعت پوشانیدن ملک قبول سکندر شاه را

اسماء	صفحه	حالات
قبول ملک	۱۶۱	صلح شدن میان سلطان فیروز و سکندر شاه
=	۱۶۲	باهم گفتگو سلطان فیروز با ظفر خان
=	۴۵۴	فرمان سلطان محمد بملک کبیر
=	۴۵۵	شغل استیفا یافتن شمس ابرو رجا
قتلخان	۵۰	بغارت خواجه جهان
قربت حسن کانکر	۲۶۱	رسیدن رسولان پیدش سلطان فیروز
=	۲۶۲	گرفتار کردن بکن قربت حسن را
قطب الدین شاه	۴۰	وفات سپهسالار رجب
=	۴۳۶	بیان احوال عماد الملک
قطب الدین مبارک شاه	۱۰۷	اختیار کردن سلطان خطبه سلاطین ملخیه
قطب الدین منور	۶۱	رسیدن سلطان فیروز در ملتان
=	۶۲	پیوستن قوام الملک بسطان فیروز
=	۶۳	کیفیت گریختن قوام الملک
=	۷۱	کلام سلطان فیروز به نسبت خواجه جهان
=	۷۸	رسیدن سلطان فیروز در هانسی
=	۷۹	آمدن سلطان فیروز بزیارت شیخ منور
=	۸۱	لباچه فرستادن سلطان برای شیخ منور
=	۸۲	باهم ملاقات کردن دو بزرگوار
=	۸۳	گفتار در وصیت حضرت نظام الدین قدس سره

حالات	صفحه	اسماء
بیان محبت هردو بزرگوار	۸۴	قطب الدین منور
شنیدن سماع در بزرگوار	۸۵	=
گفتگوی دو بزرگوار در امامت	۸۶	=
وفات دو بزرگوار	۸۷	=
ملاقات سلطان فیروز با شیخ نورالدین	۱۳۱	=
کیفیت گریختن قوام الملک	۹۳	قوام الملک
گریختن قوام الملک از دهلی	۹۴	=
پایبوس کردن قوام الملک سلطان فیروز را	۹۵	=
شنیدن خواجۀ جهان از گریختن قوام الملک	۹۶	=
برآمدن خواجۀ جهان از دهلی برای	۹۷	=
پیوستن بسطان		
پیوستن خواجۀ جهان بسطان	۷۰	=
وزیر کردن سلطان فیروز قوام الملک را	۹۴	=
مسلمان شدن خانجهان	۳۹۵	=
معاملات خانجهان در دیوان وزارت	۳۹۶	=
افسانۀ نشستن خانجهان در مسند	۳۹۷	=
قصۀ تولد پسر خانجهان	۴۲۵	=
بغارت خواجۀ جهان	۵۰	قوام الدین
فصل الکاف		

اسماء	صفحہ	حالات
کجر شاہ	۳۴۴	شکایت نامان برائے سکہ مهر شسگانی
≡	۳۴۵	≡
≡	۳۴۶	تحقیق کردن خانجہاں
≡	۳۴۷	≡
≡	۳۴۸	≡
≡	۳۴۹	بر پیل سوار کردن کجر شاہ را
کدبانو	۳۹	نام مادر فیروز شاہ
≡	۴۰	وفات سپہسالار رجب پدر فیروز شاہ
کسری	۸۷	وفات دو بزرگوار
کشور خان	۵۰	بغاوت خواجه جہاں
کشلو خان	۵۰	بغاوت خواجه جہاں
کمال الدین نورنیکان	۳۳۹	بودن ہر کارخانہ علیحدہ در تحت ہر امیر
کیقباد	۸۷	وفات دو بزرگوار
فصل المیم		
حضرت محمد علیہ السلام	۹۹	مراحم فیروز شاہ بر رعایا
	۲۲۷	بیان سنت نبوی
≡	۲۶۵	کلام خانجہاں با سلطان
≡	۲۷۶	بشارت پیغامبری یافتن سرور عالم صلی اللہ
		علیہ و آلہ و سلم بعد چہل سال

حالات	صفحه	اسماء
منت پرورگار بر امتان سید مختار	۳۰۷	{ حضرت محمد علیه السلام
بیان قحط مصر	۳۴۳	
امرا احسان به نسبت دختر	۳۵۱	=
شرح کیفیت شفا خانۀ سلطان فیروز	۳۵۹	=
مخلوق شدن سلطان	۳۷۲	=
قصۀ محتاجے با سید الحجاب	۴۴۸	=
مشغولی سلطان برآء آبادی مساجد	۵۱۱	=
انصاف کردن سلطان مظلومان را	۵۱۳	=
بشارت یافتن فیروز شاه	۲۷	محمد شاه
=	۲۹	=
فهرست کتاب	۳۱	=
آموختن فیروز شاه مراسم تاجداری	۴۱	=
=	۴۲	=
جلوس فیروز شاه بر تخت شاهی	۴۳	=
=	۴۴	=
=	۴۵	=
=	۴۷	=
=	۴۸	=

اسماء	صفحه	حالات
محمد شاه	۵۰	بغاوت خواجه جهان
==	۵۱	رسانید ملیح خبر وفات محمد شاه بخواجه جهان
==	۵۲	بر تخت نشاندن خواجه جهان پسر
		سلطان محمد را بپادشاهی
==	۵۴	حیرت عقیق بر غلط خواجه جهان
==	۵۶	بیان دور اندیشی سلطان فیروز
==	۶۰	خبر رسانیدن ملیح بسطان فیروز
==	۶۳	پیوستن قوام الملک بسطان فیروز
==	۶۴	گریختن قوام الملک از دهلی
==	۶۸	کلام خواجه جهان با خاصان خود
==	۸۲	یاهم ملاقات کردن دو بزرگوار
==	۹۲	پیش شدن کاغذ یافتنی بر سلطان
==	۹۳	گفتگوی خلججهان با سلطان فیروز
==	۱۰۰	غدر خسرو ملک از سلطان فیروز
==	۱۰۴	سلامت بیرون آمدن سلطان فیروز
==	۱۴۵	بنا کردن شهر جونپور
==	۱۴۹	رسیدن فیروز شاه در بنگاله
==	۱۸۷	فصیحت سلطان فیروز به بدینان
==	۱۹۱	بیان مهم نهته

اسماء	مفرد	حالات
محمد شاه	۲۳۱	جواب سلطان فیروز بشیخ الاسلام
—	۲۵۱	کلام خانجهان با سلطان فیروز
—	۲۹۱	رسیدن رسولان پیش سلطان فیروز
—	۲۹۲	گرفتار کردن یکی قربت حسن را
—	۲۷۴	آمدن جامه خلیفه برای سلطان فیروز
—	۳۱۶	هوس سلطان فیروز در باختن شکر
—	۳۲۱	شرح کیفیت جشن
—	۳۸۹	کیفیت یافتن تا تار خان
—	۳۹۰	بیان دلوری تا تار خان
—	۳۹۵	مسلمان شدن خانجهان
—	۳۹۶	معاملات خانجهان در دیوان وزارت
—	۴۰۶	قصه عین الملک
—	۴۰۷	سوال سلطان محمد از اعیان
—	۴۰۸	تعریف عین الملک
—	۴۱۹	ترتیب نشستن پیش مسعود وزیر
—	۴۲۵	قصه تولد پسر خانجهان
—	۴۴۴	وفات عماد الملک
—	۴۴۶	مسمی شدن سید العجباب بمعرف
—	۴۵۱	حال شمس الدین ابوریجا

اسماء	صفحه	حالات
محمد شاه	۴۵۲	حاضر گردانیدن ملک کبیر ملک مجیر را
✓	۴۵۳	قتل کردن ملک کبیر ملک مجیر را
✓	۴۵۴	فرمان سلطان محمد بملک کبیر
✓	۴۹۳	وفات شاهزاده فتح خان
✓	۵۰۳	قصه یوسف بغرا که در پسر داشت
محمد بن فیروز شاه ۱۰۷		اختیار کردن سلطان خطبه سلاطین ماضیه
✓	۴۷۳	بسیاری بنفدگان سلطان فیروز
✓	۴۲۷	مدارک خانجهان و محمد خان
✓	۴۲۸	بیان عظمت نائب باریک
✓	۴۵۰	شرح مال عماد الملک
✓	۴۹۲	آوردنیدن محمد شاه بن فیروز ابو رجا را
✓	۴۹۸	اجمال حال هر سال با تفصیل سال
محمد عادل شاه ۱۰۶		اختیار کردن سلطان خطبه سلاطین ماضیه
محمود غزنوی ۹۳		گفتگوی خانجهان با سلطان فیروز
✓	۱۷۰	برگندن سلطان فیروز جنگاته را
محمد حاجی ملک ۳۳۸		بودن هر کارخانه علیحده در تحت هر امیر
✓	۳۶۶	جشن شب برات
مسعود غازی ۳۷۲		مخلوق شدن سلطان فیروز
معروف ۴۴۵		بودن سلطان فیروز نه‌گور مال از عماد الملک

اسماء	صفحه	حالات
معروف	۴۴۹	مسمی شدن سید الحجاب بمعروف
"	۴۴۷	کلام سلطان فیروز درباره سید الحجاب
"	۴۴۹	خلق سید الحجاب با خلق
معزالدین محمد سام	۲۵۱	کلام خانجهان با سلطان فیروز
مقبول عطر دار	۴۴۲	حواله مقبول یک کرور مال شدن
ملک کبیر	۵۰	بغارت خواجه جهان
"	۴۵۱	حال شمس الدین ابورجا
"	۴۵۲	حاضر گردانیدن ملک کبیر ملک مجیر را
"	۴۵۳	قتل کردن ملک کبیر ملک مجیر را
"	۴۵۴	فرمان سلطان محمد بملک کبیر
ملک مبارک کبیر	۲۸۷	طرز ملاقات شیخ الاسلام با سلطان فیروز
"	۳۳۸	بودن هرکارخانه علیحده در تحت هر امیر
ملک مجیر ابورجا	۴۵۱	حال شمس الدین ابورجا
"	۴۵۲	حاضر گردانیدن ملک کبیر ملک مجیر را
"	۴۵۳	قتل کردن ملک کبیر ملک مجیر را
"	۴۵۴	فرمان سلطان محمد بملک کبیر
ملیح نون نون	۵۱	رسانیدن ملیح خبر وفات محمد شاه بخواجه جهان
"	۵۲	نشانیدن خواجه جهان پسر سلطان محمد را
		بپادشاهی

اسماء	صفحه	حالات
ملیح نون نون	۵۹	بیان رحمت آلهی
=	۶۰	خبر رسانیدن ملیح به سلطان فیروز
ملک شاه	۹۳	گفتگوی خانجهان با سلطان فیروز
ملک زاده فیروز	۴۸۰	جمیع خانان بر ابرجها دشمنی کردند
=	۴۸۱	گفتگوی ملک زاده با ابرجها
مقلی خلن آغلی	۲۸۱	ترتیب نشستن امراء
حضرت موسی علی { نبینا و علیه السلام	۲۱۷	دعای سلطان فیروز در کوچی (ن)
مودود	۴۱۹	ترتیب نشستن پیش مسند وزیر

فصل النون

ناصرالدین محمود شاه	۱۰۶	اختیار کردن سلطان خطبه سلاطین ماضیه
نائب باریک	۳۵	فهرست کتاب
=	۴۰	وفات سپهسالار رجب پدر سلطان فیروز
=	۱۳۵	بنا کردن شهر فیروز آباد
=	۲۲۵	فال دیدن سلطان فیروز بمصحف
=	۴۲۹	محبت نائب باریک با سلطان فیروز
=	۴۳۰	=
=	۴۳۱	نیک خلقی نائب باریک
=	۴۳۲	محاسبه کردن نائب باریک

اسماء	صفحه	حالات
نائب باریک	۴۳۳	محاسبه کردن نائب باریک
=	۴۳۴	به بدی نائب باریک
=	۴۳۵	وفات نائب باریک
نایله بی بی	۳۹	نام نایله فیروز شاه
نصر الله	۳۷۹	دور کردن سلطان فیروز دهگانه را
نصرنخان	۴۲۸	در مظمت ملک نائب باریک
نصیر الدین محمود	۲۹	بشارت یافتن فیروز شاه
=	۶۱	رسیدن سلطان به ملتان
=	۶۲	پیوستن قوام الملک به سلطان فیروز
=	۸۲	باهم ملاقات کردن دو بزرگوار
=	۸۳	گفتار در وصیت حضرت نظام الدین
=	۸۴	بیان محبت هر دو بزرگوار
=	۸۶	گفتگوی دو بزرگوار در امامت
=	۸۷	وفات دو بزرگوار
=	۱۸۱	بیان فراغت مردمان در عهد سلطان فیروز
=	۴۲۳	دائما خاندجهان با وفو بودی
نظام الملک	۱۳۵	بنا کردن شهر فیروز ابله
=	۲۲۰	هر خداشت لشکر پیش سلطان فیروز
=	۲۸۰	ترتیب امرا هنگام بار دادن سلطان فیروز

اسماء	صفحه	حالات
نظام الملك	۲۸۲	ترتیب نشستن امراء
==	۲۸۵	==
==	۲۹۱	استقبال خانجهان مر سلطان را
==	۴۹۱	تفک آمدن اصحاب دیوان از ابو رجا
==	۴۹۴	سوال سلطان و جواب خانجهان
==	۴۹۵	کلام سلطان با خانجهان و محرران دیوان
==	۴۸۱	گفتگوی ملک زاده با ابو رجا
==	۴۸۶	فرمان سلطان فیروز برای اخذ مال از ابو رجا
<div> <div>حضرت نظام الدین</div> <div>قدس سره</div> </div>		
	۲۸	بشارت یافتن فیروز شاه
==	۶۹	گفتار خاصان بحضور خواجه جهان
==	۷۷	گشته شدن خواجه جهان
==	۸۳	گفتار در وصیت حضرت نظام الدین
==	۸۴	بیان محبت هردو بزرگوار
==	۸۹	گفتگوی دو بزرگوار در امامت
==	۱۳۲	ملاقات سلطان فیروز با شیخ نور الدین
==	۱۹۵	زیارت کردن سلطان فیروز مقبره بزرگان
==	۴۴۴	مقام سلطان از مرگ خانجهان
==	۴۴۵	پردن سلطان نه کردن مال از ترکه عماد الملک

اسماء	صفحه	حالات
حضرت نظام الدین قدس سره	۵۰۰	مقرر کردن سلطان فیروز دامغانی را بر گجرات
نظامی رحمه الله	۸۹	داخل شدن فیروز شاه در دهلی
	۹۰	نوازش کردن سلطان فیروز خلق دهلی را
	۱۱۹	جنگ سلطان فیروز با شمس الدین شاه
	۱۴۳	رای زدن خانجهان درباره ظفر خان
	۱۵۲	درست کردن لشکر بفکاله برج حصار را
	۱۵۷	رفتن هیبت خان بسفارت پدش سکندر شاه
	۱۵۹	خلعت فرستادن سلطان برای سکندر شاه
	۱۹۸	متوجه شدن سلطان فیروز سمت تهته
	۱۹۹	فوزل فرمودن سلطان فیروز در حریم تهته
	۲۱۴	زلزله کردن خلق در کونچی رن
	۲۱۹	فرمان سلطان فیروز بخانجهان
	۲۴۰	پیغام تهتیبان بخدمت جلال الدین حسین
	۲۴۴	رسیدن بانهینه در شکارگاه بخدمت سلطان
	۲۴۹	خلعت دادن سلطان جام و بانهینه را
	۲۵۵	ذکر یاکاری بادشاهان
	۲۶۷	انعام دادن سلطان بخانجهان
	۳۰۰	شرح احوال چشم

اسماء	صفحه	حالات
نظامي رحمه الله	۳۳۹	مقوله سلطان در باره بيكا ران
=	۳۵۲	حديث سرور عالم صلى الله عليه وسلم
=	۳۹۸	افسانه سوارمي خانجهان
شيخ نورالدين { قدس سره	۸۱	لباچه فرستادن سلطان بخدمت شيخ منور قدس سره
=	۱۳۲	ملاقات كردن سلطان با شيخ نور الدين
نيك آمدي	۴۹۴	قصه تاجر خراساني
=	۴۹۵	نيغ كشيدن خراساني درون سراي سلطان
=	۴۹۶	فرمان سلطان به تف انداختن بر يوي خراساني
=	۴۹۷	اجمال حال هر سال با تفصيل سال
=	۵۰۵	قصه خواجه احمد و كشتن او متعلم را
فصل الواو		
وحيد قرشي	۴۴۵	بردن سلطان نه كرور مال
=	۴۴۶	مسمي شدن سيد الحجاب بمعروف
فصل الهاء		
هيبت خان	۱۵۶	شرط صلح و قاصد فرستادن
=	۱۵۷	رفتن هيبت خان بمقارن نزد سكندر شاه
=	۱۵۸	گفتگوي هيبت خان با سكندر شاه

اسماء	صفحه	حالات
هیبت خان	۱۵۹	خلعت فرستادن سلطان برای سکندر شاه

فصل الباء

يعقوب	۳۹۹	جشن شب برات
يعمين الدين	۴۸۲	تفحص اصحاب عملهاي ابررجا
يوسف بغرا	۵۰۳	قصه يوسف بغرا که دو پسر داشت
يوسف علي نبينا و عليه السلام	۲۳	بيان ظلم برادران
=	۲۴	انتقام نکشیدن حضرت يوسف از برادران
=	۳۶۲	بيان وفات يوسف علي نبينا و عليه السلام
=	۳۶۳	بيان قحط مصر
=	۵۱۰	خواب دیدن عزيز مصر

بهره دومین فهرست مواضع و آنها با ذکر

حالات هر صفحه

اسماء مواضع	صفحه	حالات
ابوهر	۳۷	بيان تولد فيروز شاه

فصل الف

اسمائی موافق	صفحه	حالات
ابوهر	۳۲۰	شکار گوز خر
اثاره	۴۹۷	اجمال حال هر سال با تفصیل سال
اجودهن	۶۰	خبر رسانیدن ملیح بسلطان فیروز
✓	۱۹۸	متوجه شدن سلطان فیروز بحرب نهند
آچه	۲۴۰	پیغام فرستادن نهندیان بخدمت حضرت جلال الدین حسین
✓	۲۴۱	رسیدن حضرت جلال الدین حسین بلشکر سلطان فیروز
اکداله	۱۱۲	جنگ سلطان فیروز با شاه شمس الدین
✓	۱۱۳	خبر کوچ کردن فیروز شاه
✓	۱۱۷	فرار کردن سلطان شمس الدین از جنگ
✓	۱۱۸	رسیدن سلطان شمس الدین فرود حصار خود
✓	۱۱۹	زاری کردن زنان بنگاله
✓	۱۲۲	نامزد شدن اکداله بآزاد پور
✓	۱۴۳	رای زدن خانجهان درباره ظفر خان
✓	۱۴۹	رسیدن فیروز شاه در بنگاله
✓	۱۵۰	حصاری شدن سکندر شاه از خوف سلطان فیروز
✓	۱۵۲	درست کردن لشکر بنگاله برج حصار را
✓	۱۵۷	شرط صلح و قاصد فرستادن

اسمائی مواضع	صفحه	حالت
اکداله	۱۵۹	خلعت فرستادن فیروز شاه برای شکندر شاه
اکرده	۷۰	پیوستن خواجه جهان به سلطان فیروز
=	۷۸	رسیدن سلطان فیروز به شهر هانسی
=	۱۲۸	در آبادی زمینی و ملحق کردن آن بحصار فیروزه
اند بهت	۱۳۴	در بیان بنای شهر فیروز آباد
=	۱۳۵	=
اندها ولی	۱۳۴	=
اذواله	۳۲۱	شکار آهو و غیره
=	۴۵۵	شغل استیفا یافتن شمس الدین ابورجا
اوده	۱۴۸	بنای شهر جولپور
=	۲۳۷	باهم ملاقی شدن عماد الملک و خانجهان
ایرج	۲۳۷	=

فصل الباء

بدارن	۲۳۷	باهم ملاقی شدن عماد الملک و خانجهان
=	۳۲۱	شکار آهو و غیره
=	۴۵۵	شغل استیفا یافتن شمس الدین ابورجا
=	۴۹۰	شدت کردن خانجهان بر ابورجا
بنارسی	۱۶۶	بله کردن رای جاجنگر پیله را و گریختن از
		خوف سلطان فیروز

اسمائی مراجع	صفحہ	حالات
بہار	۲۳۷	باہم ملاقی شدن عماد الملک و خانجہاں
بہرائیج	۳۷۲	مسلوق شدن سلطان فیروز
بہکر	۱۹۸	منوجہ شدن سلطان فیروز برای حرب ٹہنہ
=	۲۳۴	جنگ سلطان فیروز با سندیان
بہیائہ	۱۸۵	فتح کردن سلطان فیروز قلعہ نگر کوت
بیت المقدس	۳۴۲	بیلی وفات حضرت یوسف علی نبینا وعلیہ السلام

فصل الہاء

پندوہ	۱۱۷	فرار کردن سلطان شمس الدین از جڈک
=	۱۲۲	مراجعت فیروز شاہ از ہنگالہ
=	۱۴۷	آمدن ظفر خان نزد سلطان فیروز

فصل التاء

ترہٹ	۲۳۷	باہم ملاقی شدن عماد الملک و خانجہاں
تغلقپور عرف مہدم	۱۲۹	بیان استقامت املاٹ
=	۳۳۰	کوشش سلطان فیروز برای عمارت
تہلک	۴۹۱	بسیار زدن خانجہاں ابو رجا را
=	۴۹۲	آورانیدن محمد شاہ بن فیروز شاہ ابو رجا را
تیلا	۴۹۷	اجمال حل ہر سال با تفصیل سال

فصل التاء

ٹہنہ	۳۱	بیان فہرست کتآب
------	----	-----------------

حالات	صفحه	اسمائي موافع
بیان فهرست کتاب	۳۳	تهته
بیان فهرست کتاب	۳۴	≡
جلوس فیروز شاه بر تخت شاهي	۴۵	≡
بغارت خواجه جهان با سلطان فیروز	۵۰	≡
رسانیدن ملیح خبر وفات محمد شاه	۵۱	≡
بخواجه جهان		
بیان دورانیشي سلطان فیروز	۵۶	≡
روانگي سلطان از تهته بدھلي	۵۷	≡
رسیدن سلطان در ملتان	۶۱	≡
ملاقات دو بزرگوار در هانسي	۸۲	≡
شرح سکها در عهد سلطان فیروز	۱۰۸	≡
آمدن ظفر خان نرد سلطان فیروز	۱۳۸	≡
خوشي خلافت در عهد سلطان فیروز	۱۷۹	≡
بیان مهم تهته	۱۹۰	≡
≡	۱۹۱	≡
استعداد سلطان فیروز برای سواري تهته	۱۹۳	≡
روانگي سلطان فیروز سمت تهته	۱۹۴	≡
متوجه شدن سلطان فیروز بحرب تهته	۱۹۷	≡
≡	۱۹۹	≡

اسمائی مواضع	صفحہ	حالات
تہنہ	۲۰۰	جنگ سلطان فیروز با تہنہیان
=	۲۰۳	بازگشتن جام از حربگاہ
=	۲۰۴	بازگشت سلطان فیروز سمت گجرات
=	۲۰۶	=
=	۲۱۲	بردن خانجہان رختہاے سلطان بخانہ خود
=	۲۱۳	تعریف خانجہان
=	۲۱۴	زاری کردن خلق لشکر در کوچی دن
=	۲۱۶	سخن پیر مرد با سلطان در کوچی رن
=	۲۲۱	فرمان سلطان بخانجہان
=	۲۲۲	استعداد خانجہان برای سلطان فیروز
=	۲۲۳	عرضداشت خانجہان پیش سلطان
=	۲۲۴	عرضداشت بہرام خان پیش سلطان
=	۲۲۵	فال دیدن سلطان بمصحف
=	۲۲۶	کلام سلطان با مقربان
=	۲۳۰	نصیحت شیخ الاسلام بسطان فیروز
=	۲۳۱	جواب سلطان فیروز بشیخ الاسلام
=	۲۳۲	رسیدن سلطان فیروز بہ تہنہ
=	۲۳۵	جنگ سلطان با سندیان

اسمائی مواضع	صفحہ	حالت
تہنہ	۲۳۹	رول کردن سلطان عماد الملک را در دہلی
		برائے آوردن لشکر
=	۲۳۸	مرد آوردن خانجہان لشکرهای فراوان
=	۲۳۹	گرائی غلہ میان لشکر تہنہ
=	۲۴۰	پیغام تہنہیان بخدمت حضرت جلال الدین حسین
=	۲۴۱	رسیدن حضرت جلال الدین حسین بلشکر سلطان
=	۲۴۲	اصلاح شدہ میان تہنہیان
=	۲۵۰	زیارت کردن سلطان مشائخ ملتان را
=	۲۵۱	کلام خانجہان با سلطان
=	۲۵۲	خوشی و خرمی خلائق دہلی در عہد سلطان فیروز
=	۲۵۳	وظیفہ مقرر کردن سلطان برائے جام و بانہجنہ
=	۲۵۴	فرستادن سلطان جام را برای دفع شر تملجی
=	۲۶۰	وضع طاس گہوہالہ
=	۳۸۴	انسانہ مرد کوتاہ بالا
=	۴۰۳	پیغام سلطان بخانجہان
=	۴۵۲	حاضر گردانیدن ملک کبیر ملک مجہر را

اسامي مواضع	صفحه	حالات
		فصل الجيم
جاجنگر	۳۲	در فهرست کتاب
=	۱۳۵	بنای شهر فیروزا باد
=	۱۶۳	روانگوي سلطان فیروز سمت جاجنگر
=	۱۶۹	يله کردن رای جاجنگر پيله را و گریختن
=	۱۷۰	=
=	۱۷۱	التماس مهنگان بحضور سلطان فیروز
=	۱۷۲	بترکشتن سلطان فیروز از جاجنگر
=	۱۷۳	فرمان فیروز شاه بخانجهان
=	۱۷۹	خوشي خلأق در عهد فیروز شاه
=	۱۹۰	بیان مهم تهنه
=	۲۱۴	زاری کردن خلق لشکر در کوفچي رن
جالهار	۳۸۵	افسانه دو مرد بقدر بزرگ و دو عورت باریش
چنید قصبة	۱۲۹	بیان استقامت املاک
جونپور	۳۲	در فهرست کتاب
=	۱۴۸	بنای شهر جونپور
=	۱۴۹	رسیدن فیروز شاه در بنگاه
=	۱۶۲	باهم گفتگوي فیروز شاه و ظفر شاه
=	۱۶۳	روانگوي سلطان فیروز سمت جاجنگر

حالات	صفحه	اسامي مواضع
باهم ملاقي شدن عماد الملك و خانجهان	۲۳۷	جنونپور
كوشش سلطان فيروز براي عمارت	۳۳۰	≡
براه حصار فيروزه منزلها بنا كردن	۱۲۷	جرون دريا
بنائي شهر فيروز آباد	۱۳۴	≡
استعداد براي استقبال سلطان فيروز	۲۹۰	≡
استقبال خانجهان مرسلطان را	۲۹۱	≡
آوردن سلطان فيروز منارهاي سنگين	۳۱۰	≡
حاضر گردانيدن ملك كبير ملك مجير را	۴۵۲	≡
براه حصار فيروزه منزلها بنا كردن	۱۲۷	جوبي رجيوه
≡	۱۲۷	جوبي النخاني
افتادن سلطان فيروز براه قلمب و دشوار	۱۷۲	جبحون

فصل الحاء

بيان آباداني ممالك در عهد سلطان فيروز	۲۹۶	چنر
باهم ملاقي شدن عماد الملك و خانجهان	۲۳۷	چنديري
نشستن سلطان در محل با رجا	۲۷۷	چچيه چوبين
≡	۲۷۸	≡
آباد كردن سلطان مقابر سلاطين و مشايخ را	۳۳۳	چين
افسانه پسران و دامادان خانجهان	۴۰۰	≡

فصل الحاء

حالات	صفحه	اسمائي موافع
در فهرست کتاب	۳۲	حصار فيروزه
بنائي حصار فيروزه	۱۲۴	≡
بنائي "حصار فيروزه"	۱۲۶	≡
بر راه حصار فيروزه منزلها بنا کردن	۱۲۷	≡
در آباداني زمين موضع حصار فيروزه	۱۲۸	≡
بيان استقامت املاک	۱۲۹	≡
ملاقات کردن سلطان فيروز با شيخ نور الدين	۱۳۲	≡
≡	۱۳۳	≡
آمدن طغر خان نزد سلطان فيروز	۱۳۷	≡
≡	۱۳۸	≡
روان شدن فيروز شاه جانب لکهنوي	۱۴۵	≡
رخصت کردن سلطان تاتار خان را سمت	۱۴۷	≡
حصار فيروزه		
فرستادن سلطان بندگان را در مواضع متفرقه	۲۷۰	≡
کوشش سلطان فيروز براي عمارت	۳۳۰	≡
تحقيق کوتوال براي دريافت قاتل	۵۰۹	حصار سيري
فصل الخاء		
بيان تولد فيروز شاه	۳۶	خراسان
رسانيدن مليح خبر وفات محمد شاه بخواجه جهان	۵۱	≡

اسمائی مواضع	صفحه	حالات
خراسان	۱۲۵	بنای شهر حصار فیروزه
≡	۳۸۹	کیفیت یافتن ناتارخان
≡	۴۸۳	پنجش ابورجا با کار کنان عبد الله
≡	۴۹۴	قلم تاجر خراسانی
≡	۴۹۶	فرمان سلطان بتف انداختن بر روی خراسانی
خضر آباد	۱۲۸	بیان آبادانی زمین و ملحق کردن هانسی
		و غیره بحصار فیروزه
≡	۳۰۵	آوردن سلطان فیروز مغارهای سنگین
≡	۳۰۸	≡
فصل الدال		
دوز آب	۳۱۳	افسانه مغاره دوم
≡	۴۵۲	خاطر گردانیدن ملک کبیر ملک مجیر را
دولت آباد	۵۰	بغارت خواجه جهان با سلطان فیروز
≡	۹۲	پیش شدن کاغذ یافتنی بر سلطان فیروز
≡	۱۸۵	فتح قلعه نگر کوت
≡	۲۲۴	عرضداشت بهرام خان پیش سلطان
≡	۲۲۵	قال دیدن سلطان بمصحف
≡	۲۶۲	گرفتار کردن یکن قریت حسن را

اسمائی مراجع	صفحه	حالات
دولت آباد	۲۹۳	کلام سلطان با رسولان
=	۴۹۹	اجمال حال هرسال با تفصیل سال
دهانسور	۷۰	پیوستن خواجه جهان بسلطان
دهار	۲۳۷	باهم ملاقی شدن عمادالملک و خانجهان
دها ترهتہ	۱۲۹	بیان استقامت املاک
دهلی	۳۱	در فهرست کتاب
=	۳۲	=
=	۳۳	=
=	۳۶	بیان تولد سلطان فیروز
=	۴۲	آموختن سلطان مراسم تاجداري
=	۴۳	=
=	۴۴	جلوس فیروز شاه بر تخت شاهی
=	۴۸	جنگ کردن سلطان فیروز با طائفه مغل
=	۴۹	=
=	۵۰	بغاوت خواجه جهان با سلطان فیروز
=	۵۱	رسانیدن ملیح خبر وفات محمد شاه
=		بخواجه جهان
=	۵۲	نشانیدن خواجه جهان پسر سلطان محمد
=		را بهادشاهی

حالات	صفحه	اسمائی مواضع
شنیدن خواجه جهان خبر جلوس سلطان فیروز	۵۳	دهلی
حیرت عقلا بر غلط خواجه جهان	۵۴	≡
رسیدن سلطان بسرحد ملتان	۵۵	≡
دور اندیشی سلطان فیروز	۵۶	≡
روانگی سلطان فیروز از تهنه بدلی	۵۷	≡
پیوستن مردمان بسطان فیروز	۵۸	≡
بیان رحمت آبی	۵۹	≡
خبر رسانیدن ملیم بسطان فیروز	۶۰	≡
رسیدن سلطان در ملتان	۶۱	≡
پیوستن قوام الملک بسطان فیروز	۶۲	≡
کیفیت گریختن قوام الملک از دهلی	۶۳	≡
بر آمدن خواجه جهان از دهلی برای	۶۷	≡
پیوستن بسطان		
گفتار خامان بحضور خواجه جهان	۶۹	≡
کلام سلطان به نسبت خواجه جهان	۷۱	≡
کلام اصحاب سلطان به نسبت خواجه جهان	۷۳	≡
رسیدن سلطان فیروز در شهر هانسی	۷۸	≡
گفتار در وصیت حضرت نظام الدین قدس سره	۸۳	≡
داخل شدن فیروز شاه در دهلی	۸۸	≡

اسمائي مواضع	صفحه	حالات
دهلي	۸۹	داخل شدن فيروز شاه در دهلي
≡	۹۰	نوازش کردن سلطان خلق دهلي را
≡	۹۲	پيش شدن کاغذ يافتني بر سلطان
≡	۹۴	وزير مقرر نمودن سلطان فيروز قوام الماک را
≡	۹۵	قاعده مقرر کردن سلطان برائے نانهاے
		جدید
≡	۱۰۰	بيان مراحم سلطان فيروز بر رعایا
≡	۱۰۶	اختيار کردن فيروز شاه خطبۀ سلاطين ماضيه
≡	۱۰۹	روانگي سلطان فيروز سمت لکهنوي
≡	۱۱۳	خبر کوچ کردن فيروز شاه
≡	۱۱۹	زاري کردن زنان بنگاله
≡	۱۲۲	مراجعت سلطان فيروز از بنگاله
≡	۱۲۳	فتحنامه فرستان سلطان فيروز در دهلي
≡	۱۲۴	بنائي شهر حصار فيروزه
≡	۱۳۰	بيان استقامت املاک
≡	۱۳۴	بنائي شهر فيروز اباد
≡	۱۳۵	≡
≡	۱۳۶	آساني راه میان دهلي و فيروز اباد
≡	۱۳۸	آمدن ظفر خان نزد سلطان فيروز

اسامی مزارع	صفحه	حالت
دهلي	۱۴۲	فرستادن سلطان ظفر خانرا نزد خانجهان
✓	۱۴۴	روان شدن فيروز شاه جانب لکهنوي
✓	۱۴۸	بفای شهر جوئیپور
✓	۱۵۸	گفتگوی هييت خان با سکندر شاه
✓	۱۶۲	باهم گفتگوی سلطان فيروز و ظفر خان
✓	۱۷۲	باز گشتن فيروز شاه و افتادن براه قلب
✓	۱۷۳	افتادن فيروز شاه براه قلب
✓	۱۷۴	فرمان سلطان فيروز بخانجهان
✓	۱۷۶	رسیدن سلطان فيروز در دهلي
✓	۱۸۱	ذکر حکایت پادشاهي
✓	۱۸۵	فتح قلعه نگر کوت
✓	۱۸۶	✓
✓	۱۹۰	بيان مهم تهنه
✓	۱۹۱	✓
✓	۱۹۴	روان شدن سلطان فيروز سمت تهنه
✓	۱۹۸	متوجه شدن سلطان فيروز براه حرب تهنه
✓	۱۹۹	✓
✓	۲۰۵	باز گشت سلطان فيروز سمت گجرات
✓	۲۰۶	تعقيب کردن تهنیان بر سلطان فيروز را

اسمائي مواضع	صفحه	حالات
دهلي	۲۱۱	افتادن لشكر سلطان فيروز در كوئچي رن
=	۲۱۲	بردن خانجهان رختهاي سلطان بخانه خود
=	۲۱۴	زاري كردن خلق لشكر در كوئچي رن
=	۲۱۹	فرمان سلطان بخانجهان
=	۲۲۰	عرضداشت خانجهان پيش سلطان فيروز
=	۲۲۲	استعداد خانجهان براي سلطان
=	۲۳۱	جواب سلطان بشيخ الاسلام
=	۲۳۴	جنگ سلطان با سنديان
=	۲۳۶	روان كردن سلطان عماد الملك را در دهلي براي آوردن لشكر
=	۲۳۷	باهم ملاقي شدن عماد الملك و خانجهان
=	۲۳۸	گرد آوردن خانجهان لشكرهاي فراوان
=	۲۴۷	بازگشتن سلطان سوي دهلي
=	۲۴۸	اراره غرق شدن كشتي اتباع بانه
=	۲۴۹	بازگشتن بانهينه سوي لشكر سلطان فيروز
=	۲۵۰	زيارت كردن سلطان مشائخ ملتان را
=	۲۵۱	كلام خانجهان با سلطان
=	۲۵۲	خوشي و خرمي خلائق دهلي
=	۲۵۳	وظيفه مقرر كردن سلطان براي جام و بانهينه

اسمائي مواضع	صفحه	حالات
دهلي	۲۵۴	فرستادن سلطان جام را براي دفع شر تماچي
=	۲۶۰	وضع طاس گهرياله
=	۲۶۱	رسيدن رسولان نزد سلطان
=	۲۶۴	مدح كردن خانجهان مر سلطان را
=	۲۶۵	كلام خانجهان با سلطان
=	۲۷۲	بسيار شدن بندگان سلطان فيروز
=	۲۷۸	نشستن سلطان در محل بارجا
=	۲۸۶	=
=	۲۸۹	فراخي نعمت در عهد سلطان فيروز
=	۲۹۱	استقبال خانجهان مر سلطان را
=	۲۹۲	فراغت مردمان در عهد سلطان فيروز
=	۲۹۳	بيان آرزائي نعمت
=	۲۹۵	بيان آباداني ممالك
=	۲۹۶	=
=	۳۰۵	آوردن منارهاي سنگين
=	۳۰۶	=
=	۳۰۸	=
=	۳۱۴	گفتار تيمور درباره يادگار سلطان
=	۳۲۱	شكار كردن سلطان جانوران دشتي آهوان وغيره

حالات	صفحه	اسمائي مواضع
شکار کردن سلطان فیروز گاو میش و غیره را	۳۲۶	دهلي
کوشش سلطان برای عمارت	۳۲۹	=
=	۳۳۰	=
مقرر کردن سلطان بیکاران را در کار	۳۳۴	=
بیان پایگاه سلطان	۳۴۰	=
جشن شب برات	۳۴۶	=
بیان مطربان	۳۴۸	=
اعتقاد سلطان با مشائخ	۳۷۱	=
دور کردن سلطان دانگانه را	۳۷۵	=
موقوف کردن سلطان دوری را	۳۷۶	=
قصه زنار دار	۳۸۰	=
بردن سلطان جزیه از کفار	۳۸۳	=
افسانه دو مرد بقدر بزرگ و دو عورت باریش	۳۸۴	=
افسانه دو مرد بقدر بزرگ و دو عورت باریش	۳۸۵	=
بیان تفسیر ناآزار خانی	۳۹۲	=
مسلمان شدن خانجهان	۳۹۵	=
افسانه نشستن خانجهان در مسند	۳۹۷	=
افسانه سواری خانجهان	۳۹۸	=
افسانه پسران و دامادان خانجهان	۴۰۰	=

اسمائي مواضع	صفحہ	حالات
دہلي	۴۰۵	گفتگوي خانجہان و سلطان
=	۴۰۶	گفتگوي خانجہان و سلطان
=	۴۰۸	تعريف عين الملك
=	۴۱۰	واپس آمدن عين الملك ارسراچہ خانجہان
=	۴۵۲	حاضر گردانیدن ملک کبير ملک مجير را
=	۴۵۳	قتل کردن ملک کبير ملک مجير را
=	۴۵۵	شغل استيفا يافتن شمس الدين ابورجا
=	۴۵۶	گمان بردن سلطان بر کار کنان
=	۴۹۸	اجمال حال هر سال با تفصيل سال
=	۵۰۴	کشتن برادر مهتر مر برادر کهنتر را
=	۵۰۵	قصہ خواجہ احمد و کشتن او متعلقہ را
ديبالپور	۳۴	فهرست کتاب
=	۳۶	بيان تولد سلطان فيروز
=	۳۷	=
=	۳۹	بيان تزويج مادر سلطان فيروز
=	۵۷	روانگي سلطان فيروز از تہتہ بدہلي
=	۶۲	پيوستن قوام الملك بسطان
=	۲۳۸	گرد آوردن خانجہان لشکرهاي فراوان
=	۲۵۰	زيارت سلطان مشائخ ملتان را

حالات	صفحه	اسمائي مواضع
کلام خانجهان با سلطان	۲۵۱	ديبالپور
فرستادن سلطان بندگان را در مواضع متفرقه	۲۷۰	=
کيفيت يافتن تاتار خان	۳۸۹	=
فصل الرء		
کلام خانجهان با سلطان	۲۵۱	روم
آباد کردن سلطان مقابر سلاطين و مشائخ را	۳۳۳	=
افسانه پسران و دامان خانجهان	۴۰۰	=
فصل السين		
در آبادي زمين و ملحق کردن هانسي	۱۲۸	سالوره
وغيره بحصار فيروزه		
بيان آباداني ممالک	۲۹۵	=
آوردن منارهاي سنگين	۳۰۵	=
=	۳۰۸	=
کوشش سلطان فيروز براي عمارت	۳۳۰	=
يبيغام سلطان بخانجهان	۴۰۳	=
گفتگوي خانجهان و سلطان	۴۰۵	=
قصه خواجه احمد و کشتن او متعلم را	۵۰۵	=
گرد آوردن خانجهان لشکرهاي فراوان	۲۳۸	سامانه
فرستادن سلطان بندگان را در مواضع متفرقه	۲۷۰	=

اسمائي مروضع	صفحه	حالات
سامانه	۲۹۵	بيان آباداني ممالك
=	۴۵۴	فرمان سلطان محمد بملك كبير
=	۴۵۵	شغل استيفا يافتن شمس الدين ابورجا
=	۴۸۲	تفحص كردن اصحاب ديوان عملهاي ابورجا
ستلج دريا	۱۲۷	بر راه حصار فيروزه منزلها بنا كردن
سرائي شيخ ملكيارپران	۱۳۴	بنائي شهر فيروز اباد
سرائي شيخ ابوبكر } طوسي	۱۳۴	=
سرائي ملك	۱۳۴	=
سرسني	۶۱	رسیدن سلطان در ملتان
=	۶۲	پيوستن قوام الملك بسطان فيروز
=	۶۵	پايپوس كردن قوام الملك سلطان فيروز را
=	۱۲۸	در آبادي زمين و ملحق كردن هانسي و غيره بحصار فيروزه
=	۳۲۰	شكر كردن سلطان گور خر وغيره را
=	۴۰۴	جواب خانجهان بسطان
سكروده	۲۹۵	بيان آباداني ممالك
سلطان پور	۱۳۵	بنائي شهر فيروز آباد
=	۳۴۰	بيان پاگاه سلطان

حالات	صفحه	اسمائي مواضع
فهرست کتاب	۳۲	سفر گانو
آمدن ظفر خان نزد سلطان فیروز	۱۳۷	=
=	۱۳۸	=
=	۱۳۹	=
عرض مدعا کردن ظفر خان بحضور سلطان	۱۴۰	=
رای زدن خانجهان در باره ظفر خان	۱۴۳	=
گفتگوي هييت خان با سکندر شاه	۱۵۸	=
باهم گفتگوي فیروز شاه و ظفر خان	۱۶۲	=
متوجه شدن سلطان براي جنگ تهنه	۱۹۹	سند
جنگ سلطان فیروز با تهنهيان	۲۰۰	=
اواره غرق شدن کشتي اتباع بانهينه	۲۴۸	=
باهم ملاقي شدن عماد الملک و خانجهان	۲۳۷	سنديله
کوشش سلطان فیروز براي عمارت	۳۳۰	سپينه
بيان پایگاه سلطان فیروز	۳۴۰	سهران
متوجه شدن سلطان فیروز براي جنگ تهنه	۱۹۸	سيوستان
فصل الصاد		
نشستن سلطان فیروز در محل با رجا	۲۷۷	صحن گلین
=	۲۷۸	=
=	۲۷۷	صحن میانگي

حالات	صفحه	اسمائي مواضع
نشستن سلطان فيروز در محل با رجا	۲۷۸	محن میانه‌گی
فصل العین		
بنای شهر حصار فیروزه	۱۲۵	عراق
فصل الف		
پایبوس کردن قوام الملک سلطان فیروز را	۶۵	فتح اباد
پیوستن خواجه جهان بسلطان	۷۰	=
در آبادی زمین و ملحق کردن هانسی و غیره	۱۲۸	=
بحصار فیروزه		
بیان استقامت املاک	۱۲۹	=
کوشش سلطان برای عمارت	۳۳۰	=
فهرست کتاب	۲۰	فیروز اباد
=	۳۲	=
داخل شدن سلطان فیروز در دهلی	۸۸	=
نامزد شدن پندوه بفیروز اباد	۱۲۲	=
بنای شهر فیروز اباد	۱۳۴	=
=	۱۳۵	=
آسانی راه میان دهلی و فیروز اباد	۱۳۶	=
رسیدن فیروز شاه در دهلی	۱۷۵	=
رغبت سلطان فیروز در تاریخ نویسانیدن	۱۷۷	=

اسمائي موارف	صفحه	حالات
فیروز اباد	۱۷۸	خوشی خلائی در عهد فیروز شاهي
≡	۲۹۰	وضع طاس گهزیاله
≡	۲۷۸	نشستی سلطان در محل با رجا
≡	۲۹۰	استعداد خانجهان برای استقبال سلطان
≡	۲۹۱	استقبال خانجهان مر سلطان فیروز را
≡	۳۰۵	آوردن منازهای سنگین
≡	۳۰۸	≡
≡	۳۱۰	≡
≡	۳۲۱	شکر آهر و غیره
≡	۳۳۰	کوشش سلطان فیروز برای عمارت
≡	۳۹۵	جشن شب برات
≡	۳۹۹	≡
≡	۳۹۸	بیان مطریان
≡	۳۷۹	دور کردن سلطان فیروز مر دوری را
≡	۳۸۰	قصه زنار دار و سوختن او پیش دربار
≡	۳۸۵	افسانه دومرد بقدر بزرگ و دو عورت باریش
≡	۳۸۹	افسانه گوسپند و زاع عجیب
≡	۳۹۸	افسانه سوارتی خانجهان
≡	۴۰۳	پیغام سلطان بخانجهان

حالات	صفحه	اسمائي مواضع
جواب خانجهان بساطان	۴۰۴	فیروز اباد
گفتگوی خانجهان و سلطان	۴۰۵	≡
شدت کردن خانجهان بر ابورجا	۴۹۰	≡
کشتن برادر مهتر مر برادر کهنر را	۵۰۴	≡
قصه خواجه احمد و کشتن او متعلم را	۵۰۵	≡
تحقیق کردن کوتوال برای دریافت قاتل	۵۰۶	≡
یاد کردن سلطان بندیان را	۵۰۹	≡
فصل القاف		
بنای شهر جونپور	۱۴۸	قنوج
باهم ملاقی شدن عماد الملک و خانجهان	۲۳۷	≡
فصل الکاف		
وفات شاهزاده فتح خان	۴۹۳	کبیر
بر راه حصار فیروزه منزلها بفا کردن	۱۲۷	کرنال
روانگی سلطان فیروز سمت جاجنگر	۱۶۳	کوه
فرمان فیروز شاه بخانجهان	۱۷۴	≡
جلوس فیروز شاه بر تخت شاهی	۴۴	کعبه
≡	۴۷	≡
فرستادن سلطان بندیان را در مواضع متفرقه	۲۷۰	≡
بنای شهر جونپور	۱۴۸	کردی دریا

اسمائي مواضع	صفحه	حالات
کونچي رن	۳۳	فهرست کذاب
=	۲۰۸	افتادن لشکر سلطان در کونچي رن
=	۲۱۳	تعريف خانجهان
=	۲۵۲	خوشي و خرمي خلأق دهلي در عهد فيروز شاهي
=	۲۵۳	وظيفة مقرر کردن سلطان براي جام و بانهبه
کهرله	۲۹۵	بيان آباداني ممالک
فصل الکاف		
گجرات	۳۳	فهرست کذاب
=	۵۷	روانگي سلطان فيروز از تهته بدهلي
=	۲۰۴	بازگشت سلطان فيروز سمت گجرات
=	۲۰۵	=
=	۲۰۷	تعاقب کردن تهتهيان مر سلطان فيروز را
=	۲۱۹	فرمان سلطان بخانجهان
=	۲۲۰	عرضداشت پيش سلطان فيروز
=	۲۲۱	فرمان سلطان فيروز
=	۲۲۵	فال دیدن سلطان فيروز بمصحف
=	۲۳۲	رسیدن سلطان فيروز به تهته
=	۲۳۹	گراني غله ميان لشکر تهته

حالات	صفحه	اسامي موافع
کلام خانجهان با سلطان فيروز	۲۵۱	گجرات
فرستادن سلطان بنندگان را در مواضع متفرقه	۲۷۰	=
شغل استيفا يافتن شمس الدين ابورجا	۴۵۵	=
تفحص کردن اصحاب ديوان عملهاي ابورجا را	۴۸۲	=
شکایت کردن همه اصحاب ديوان ابورجا را	۴۸۵	=
فرمان سلطان فيروز بخانجهان براي اخذ مال از ابورجا	۴۸۶	=
اجمال حال هر سال با تفصيل سال	۴۹۷	=
=	۴۹۹	=
مقرر کردن سلطان فيروز شمس الدين دامغاني را بر گجرات	۵۰۰	=
کيفيت بغارت و کشته شدن دامغاني	۵۰۲	=
قصه تاجر خراساني	۴۹۴	کنگ دريا
فصل اللام		
گرد آوردن خانجهان لشکريهاي فراوان	۲۳۸	لاهور
فهرست کتاب	۳۲	لکهنوتي
دروان شدن سلطان فيروز سمت لکهنوتي	۱۰۹	=
نامرد شدن اكداله با آزاد پور	۱۲۲	=
فتحنامه فرستادن سلطان فيروز در دهلي	۱۲۳	=

حالات	صفحه	اسمائي مواضع
بنائي حصار فيروزه	۱۲۴	لکهنوتي
بنائي شهر فيروز آباد	۱۳۴	≡
آمدن ظفر خان نزد سلطان فيروز	۱۳۹	≡
روان شدن فيروز شاه سمت لکهنوتي	۱۴۴	≡
روان شدن سلطان فيروز سمت جاجنگر	۱۶۳	≡
باز گشتن سلطان فيروز	۱۷۲	≡
رسیدن سلطان فيروز در دهلي	۱۷۵	≡
خوشي و خرمي خلأق در عهد سلطان فيروز	۱۷۸	≡
≡	۱۷۹	≡
فتح قلعه نگر کوت	۱۸۵	≡
بيان مهم تهنه	۱۹۰	≡
≡	۱۹۱	≡
زارعي کردن خلق لشکر در کونچي رن	۲۱۴	≡
دزدیدن کارکنان موزه زرين	۴۰۱	≡
خلاص دهانيدن خانجهان کارکنان را	۴۰۲	≡
بنائي شهر فيروز آباد	۱۳۴	لهرات
فصل الميم		
کوشش سلطان فيروز براي عمارت	۳۳۰	مالچه
بيان سنت نبوي	۲۲۷	مدينه

اسمائی مواضع	صفحه	حالات
مروت	۴۹۱	بسیار زدن خانجهان ابو رجا را
≡	۴۹۲	آورانیدن محمد شاه بن فیروز شاه ابو رجا را
مصر	۲۱۸	راه یافتن سلطان فیروز از کونچی رن
≡	۳۴۲	وفات حضرت یوسف علی نبینا وعلیه السلام
معبر	۲۶۱	رسیدن رسولان نزد سلطان فیروز
≡	۲۶۲	گرفتار کردن بکن قربت حسن را
≡	۲۶۳	کلام سلطان فیروز با رسولان
ملتان	۵۵	رسیدن سلطان فیروز به سرحد ملتان
≡	۵۷	روانگی سلطان فیروز از ٹهته بدھلی
≡	۵۹	بیان رحمت الہی
≡	۶۰	خبر رسانیدن ملیح بسطان فیروز
≡	۶۲	پیوستن قوام الملک بسطان فیروز
≡	۲۳۰	نصیحت شیخ الاسلام بسطان فیروز
≡	۲۳۱	جواب سلطان فیروز بشیخ الاسلام
≡	۲۳۸	گرد آوردن خانجهان لشکریهای فراوان
≡	۲۵۰	زیارت کردن سلطان مشائخ ملتان را
≡	۲۷۰	فرستان سلطان فیروز بندگان را در مواضع متفرقه
≡	۳۳۹	بودن هر کارخانه علیحدہ در تحت هر امیر
≡	۳۸۹	کیفیت یافتن تانار خان

اسمائی مواضع	صفحه	حالات
ملتان	۳۹۵	مسلمان شدن خانجهان
مناره زرین	۳۰۵	آوردن منارهای سنگین
=	۳۰۸	=
منزل اسمعیل	۶۷	بر آمدن خانجهان از دهلی برای پایبوس سلطان فیروز
مهریبه	۲۳۷	باهم ملاقی شدن عماد الملک و خانجهان
=	۴۷۳	کشته شدن قاضی صدر الملک
مہپالپور	۳۳۰	کوشش سلطان فیروز برای عمارت
مہرولہ	۱۳۴	بنای شهر فیروز آباد
میرٹھہ	۳۰۵	آوردن منارهای سنگین
=	۳۱۳	افسانه مناره دوم
فصل النون		
نگر کوت	۳۲	فهرست کتاب
=	۱۸۹	فتح قلعه نگر کوت
=	۱۸۷	نصیحت کردن سلطان فیروز کفاران را
=	۹۰	بیان مهم تہنہ
نوپرہ	۳۰۵	آوردن منارهای سنگین
=	۳۰۸	=
=	۳۱۰	=

اسمائي مواضع	صفحه	حالات
نوپره	۳۱۲	ايستاده شمس مزاره سنگين
		فصل الواو
وزير اباد	۳۳۰	كوشش سلطان فيروز براي عمارت
		فصل الهاء
هانسي	۳۱	فهرست كتاب
=	۶۱	رسيدن سلطان فيروز در ملتان
=	۷۸	رسيدن سلطان فيروز در شهر هانسي
=	۸۱	لباچه فرستادن سلطان فيروز بخدمت شيخ منور قدس سره
=	۸۲	ملاقات در بزرگ در هانسي
=	۸۳	گفتار در وصيت حضرت نظام الدين قدس سره
=	۸۴	بيان محبت در بزرگوار
=	۱۲۸	در آبادي زمين حصار فيروزه
=	۱۲۹	بيان استقامت املاك
=	۱۳۲	ملاقات كردن سلطان فيروز با شيخ نورالدين قدس سره
=	۱۳۳	=
هندوستان	۳۰۶	آوردن منارهاي سنگين
=	۳۱۴	گفتار نيمور درباره پادگار سلطان فيروز

حالات	صفحه	اسمائی مواضع
افسانهٔ دومیرو بد بزرگ و دوعورت باریش	۳۸۵	هندوستان

فصل الیاء

قصهٔ دو پسر یوسف بغرا	۵۰۳	یوسفپور
کشتن برادر مهتر مر برادر کهتر را	۵۰۴	==

* تمام شد *



THE
TARIKH-I-FIROZ SHAHI,

OF

SHAMS SIRAJ 'AFĪF,

EDITED

BY

MAULAVI VILAYAT HUSAIN,

ARABIC PROFESSOR, CALCUTTA MADRASAH.

PUBLISHED FOR THE BIBLIOTHECA INDICA.

no. 117

CALCUTTA :

PRINTED AT THE BAPTIST MISSION PRESS.

AND PUBLISHED BY THE

ASIATIC SOCIETY, NO. 52 PARK STREET.

1891.

457
7
19

Library of

Princeton University.